

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه رهپویه معماری و شهرسازی
دوره پنجم، شماره نوزدهم، پاییز ۱۴۰۵



فصلنامه رهپویه معماری و شهرسازی

دوره پنجم، شماره نوزدهم، پاییز ۱۴۰۵

صاحب امتیاز: دانشگاه بین المللی سوره

مدیر مسئول: محمدحسین ساعی

سر دبیر: اصغر محمدمرادی

ناشر: دانشگاه بین المللی سوره

اعضای هیات تحریریه اصلی و مشورتی

- | | |
|--|--|
| ■ ناصر براتی
دانشیار، گروه شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. | ■ محمدحسین ساعی
رئیس دانشگاه بین المللی سوره و استادیار، گروه ارتباطات، دانشکده ارتباطات و رسانه، دانشگاه صدا و سیما، تهران، ایران. |
| ■ حسین ذبیحی
دانشیار، گروه شهرسازی، دانشکده هنر، معماری و شهرسازی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. | ■ سید غلامرضا اسلامی
استاد، گروه معماری اسلامی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. |
| ■ عبد الحمید نقره کار
دانشیار، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه علم و صنعت، تهران، ایران. | ■ حسین سلطانزاده
استاد، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. |
| ■ مهران هوشیار
دانشیار، گروه مطالعات عالی هنر، دانشکده هنر، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. | ■ علیرضا عینی فر
استاد، گروه معماری، دانشکده معماری، دانشکده گان هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران. |
| ■ حیدر جهانپخش
دانشیار، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. | ■ ریما فیاض
استاد، گروه فناوری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر، تهران، ایران. |
| ■ آزاده شاهچراغی
دانشیار، گروه معماری، دانشکده هنر، معماری و شهرسازی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. | ■ مینو قره بگلو
استاد، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران. |
| ■ نجمه دشتکی
استادیار، گروه شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. | ■ اصغر محمدمرادی
استاد، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. |
| ■ ساره نیک آبادی
استادیار، گروه معماری داخلی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. | ■ قاسم مطلبی
استاد، گروه معماری، دانشکده معماری، دانشکده گان هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران. |

مدیر داخلی: ساره نیک آبادی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه؛ بها: ۲۰۰۰۰۰ ریال

آماده سازی، چاپ و انتشار: انتشارات دانشگاه بین المللی سوره، زیر نظر معاونت پژوهشی ویرایش فنی و ادبی بخش فارسی و صفحه آرایی: وحید روزبهانی

نستعلیق «بسم الله...»: برگرفته از سورة حمد به خط میرعماد حسینی

نشریه رهپویه معماری و شهرسازی در ویرایش مقالات آزاد است.

مسئولیت مطالب و تصاویر درج شده به عهده نویسندگان محترم است.

استفاده از مطالب و تصاویر منتشر شده در نشریه، تنها با درج و ارجاع صحیح مجاز است.

نشانی: تهران، خ نجات اللهی، خ شهید فلاح پور، شماره ۲۹، کد پستی: ۱۴۱۵۹۳۴۳۵۷

وبگاه: <http://rau.soore.ac.ir>

رایانامه: architecture.rahpooyeh@soore.ac.ir



دانشگاه بین المللی سوره
S O U R E H
INTERNATIONAL UNIVERSITY

صفحه	عنوان
۷-۲۶	□ بازخوانی مؤلفه‌های ریخت‌شناسی فضای شهری به منظور دستیابی به روش تحلیلی جهت همگرایی سازمان فضایی، کالبدی و عملکردی محله‌های شهر قزوین نقیسه جمالی، سید محمدرضا خطیبی، منوچهر طیبیان
۲۷-۴۰	□ ریشه‌های تاریخی نابرابری فضایی در مشهد: تحلیل تبارشناسانه انتقادی تحولات کالبدی شهری، از آغاز تا دوره پهلوی احد نژاد ابراهیمی، محمود نقوی دشت بیاض
۴۳-۵۸	□ تحلیلی از آموزش طراحی معماری با رویکرد تفکر انتقادی و نظریه تریز در مقایسه با رویکرد سنتی (موردپژوهی: استودیو طراحی معماری ۱) مهسا عبدالحمیدی، وحدانه فولادی، زهراسادات سعیده زرابادی
۵۹-۸۳	□ شهر برای چه کسی؟ تحلیل نابرابری جنسیتی در فضاهای عمومی شهری: مروری روایی-انتقادی آرینا نصری، کیومرث حبیبی
۸۵-۹۸	□ کلانشهر، تنهایی و تعلیق تجربه زیسته سوژه مدرن در سینمای مینیمال: تحلیل پدیدارشناسی سه سکانس منتخب از فیلم «شام من با اندره» داود گودرزی، محمد مسعود، احمد الستی، سید محمد رشتیان
۹۹-۱۱۶	□ نقش عوامل محیطی بر ارتقای تفکر خلاق دانشجویان در فضاهای آموزشی معماری فاطمه احمدی، محمد مهدی سروش، غلامرضا طلایسچی، مهدی شعبانیان
۱۱۷-۱۳۲	□ بازآفرینی خیابان شهری با رویکرد ارتقاء کیفیت و حضورپذیری شهروندان (نمونه موردی: خیابان ستارخان شیراز) حمیده زعیمی، یعقوب پیوسته‌گر

بازخوانی مؤلفه‌های ریخت‌شناسی فضای شهری به منظور دستیابی به روش تحلیلی جهت همگرایی سازمان فضایی، کالبدی و عملکردی محله‌های شهر قزوین^۱

نفیسه جمالی^۲، سید محمدرضا خطیبی^۳، منوچهر طبیبیان^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴-۱۱-۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵-۰۴-۰۶

DOI: 10.22034/rau.2026.2084469.1305

چکیده

ریخت‌شناسی شهری از اواخر قرن نوزدهم تاکنون از مطالعه صرف فرم کالبدی شهر به بررسی روابط میان ساختار فضایی، فعالیت‌های انسانی و فرایندهای تحول شهری گسترش یافته است. با وجود گسترش مطالعات ریخت‌شناسی در ایران طی دو دهه اخیر، بسیاری از پژوهش‌ها به تحلیل‌های تک‌بعدی کالبدی یا فضایی محدود می‌ماند و کمتر به ارزیابی هم‌زمان این ابعاد در مقیاس محله می‌پردازد. در پاسخ به این خلأ، پژوهش حاضر با هدف تبیین میزان همگرایی میان سازمان فضایی، ساخت کالبدی و نظام عملکردی در محله‌های شهر قزوین انجام می‌شود. بدین منظور، یک مدل مفهومی سه‌بعدی طراحی شد که ابعاد کالبدی، فضایی و عملکردی را در چارچوبی تلفیقی بررسی می‌کند. در این پژوهش، شاخص‌های پیکربندی فضایی با بهره‌گیری از روش نحو فضا (Space Syntax) و تحلیل‌های تصمیم‌گیری چندمعیاره با استفاده از مدل (AHP) انجام می‌شود. براین اساس، شاخص‌های فضایی شامل هم‌پیوندی، عمق، اتصال‌پذیری و انتخاب محاسبه و در کنار شاخص‌های کالبدی و عملکردی بر اساس نظر خبرگان وزن‌دهی و کیفیت فضایی محله‌های شهر قزوین در محیط (GIS) ارزیابی و طبقه‌بندی می‌شود. نتایج نشان می‌دهد بیش از نیمی از محله‌های شهر در طبقات «خوب» و «ممتاز» قرار دارند و از ساختار فضایی نسبتاً خوانا، عمق متعادل، اختلاط عملکردی مناسب و کیفیت کالبدی پایدار برخوردارند. همچنین همبستگی میان شاخص‌های نحو فضا و نتایج مدل (AHP) بیانگر آن است که شاخص‌های کلان شبکه معابر، به‌ویژه هم‌پیوندی و عمق، نقش تعیین‌کننده‌تری در کیفیت عملکردی محله‌ها دارند، درحالی‌که شاخص‌های خردمقیاس حرکتی مانند اتصال و انتخاب تأثیر کمتری نشان می‌دهند. نوآوری اصلی پژوهش در ارائه چارچوبی تحلیلی و تلفیقی برای سنجش کمی همگرایی میان ابعاد کالبدی، فضایی و عملکردی محله‌ها شهری است؛

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «تدوین الگوی کالبدی بهینه بافت‌های منفصل شهری با تأکید بر زمینه‌گرایی (نمونه موردی ناحیه شهری مهرگان و شهری قزوین)» است که با راهنمایی نگارنده دوم و مشاوره نگارنده سوم در سال ۱۴۰۵ در دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه آزاد، واحد قزوین در حال انجام است.

۲. دانشجوی دکتری شهرسازی، گروه شهرسازی، واحد قزوین، دانشگاه آزاد اسلامی، قزوین، ایران.

Email: Nafisejamali88@gmail.com

0009-0002-6377-1390

۳. دانشیار گروه شهرسازی، واحد قزوین، دانشگاه آزاد اسلامی، قزوین، ایران (نویسنده مسئول).

Email: khatibimohammadreza@gmail.com

0000-0002-7784-2922

۴. استاد گروه شهرسازی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: matabibian@yahoo.com.au

0000-0003-1423-4652



رویکردی که با عبور از مطالعات تک‌بعدی پیشین، امکان ارزیابی جامع کیفیت فضایی-عملکردی محله‌ها را فراهم کرده و چارچوبی کاربردی برای تحلیل ساختار شهری در سایر شهرهای ایران ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: ریخت‌شناسی شهری، کیفیت محله، نحو فضا، همگرایی فضایی و کالبدی، محله‌های شهر قزوین

مقدمه

کیفیت محله به عنوان یکی از مفاهیم کلیدی در مطالعات شهرسازی، حاصل روابط متقابل میان ساختار فضایی، سازمان کالبدی و فعالیت‌های انسانی در محیط شهری است. محله صرفاً یک واحد کالبدی نیست، بلکه ساختاری چندبعدی است که در آن پیکربندی فضایی شبکه معابر، شکل و مقیاس عناصر کالبدی و تنوع عملکردها به‌طور هم‌زمان در شکل‌گیری تجربه زیسته ساکنان نقش دارند. باین‌حال، بسیاری از پژوهش‌های معاصر کیفیت محله را از منظر یک بعد منفرد، مانند شاخص‌های کالبدی یا عملکردی، مورد بررسی قرار می‌دهند؛ رویکردی که قادر به تبیین پیچیدگی روابط درونی محله‌های شهری نیست.

در مقابل، رویکرد ریخت‌شناسی شهری بر پیوند میان فرم کالبدی، سازمان فضایی و استقرار فعالیت‌ها تأکید دارد و فضا را به عنوان عاملی فعال در شکل‌دهی به کیفیت محیط شهری در نظر می‌گیرد. در این میان، نظریه نحو فضا امکان تحلیل پیکربندی فضایی و روابط درونی شبکه حرکتی شهر را فراهم می‌کند؛ باین‌حال، کاربرد آن در بسیاری از مطالعات به تحلیل‌های فنی محدود شده و کمتر در ارتباط با ابعاد کالبدی و عملکردی محله‌ها تفسیر می‌شود.

بافت‌های شهری، خصوصاً در شهرهای تاریخی، در یک دسته‌بندی کلی به بافت‌های ارگانیک، منظم و نیمه‌منظم تقسیم می‌شوند؛ اما این دسته‌بندی کلی نمی‌تواند کیفیت و کارایی محله‌ها را به‌روشنی نشان دهد، زیرا نقش شبکه معابر و فعالیت‌ها در آن لحاظ نمی‌گردد. از این‌رو، مسئله اصلی پژوهش حاضر فقدان یک روش تلفیقی جامع برای تحلیل هم‌زمان ابعاد کالبدی، فضایی و عملکردی محله‌هاست؛ فقدانی که در پژوهش‌های پیشین به صورت محسوس مشاهده می‌شود.

این مسئله در شهرهای تاریخی مانند قزوین که ساختار محله‌های آن حاصل لایه‌گذاری تاریخی فرم‌های کالبدی،

تحول شبکه‌های فضایی و جابه‌جایی عملکردها در طول زمان است، اهمیت بیشتری می‌یابد. در چنین شرایطی ممکن است محله‌ای از نظر ساختار فضایی منسجم باشد اما به دلیل ضعف در سازمان کالبدی یا عملکردی از کیفیت پایین‌تری برخوردار شود، یا بالعکس.

براین‌اساس، هدف پژوهش حاضر دستیابی به روشی تحلیلی برای تبیین همگرایی میان سازمان فضایی، کالبدی و عملکردی در محله‌های شهر قزوین است. در این راستا، با اتکا بر رویکرد ریخت‌شناسی شهری، تحلیل نحو فضا برای سنجش سازمان فضایی و مدل تصمیم‌گیری چندمعیاره (AHP) در محیط (GIS) برای ارزیابی شاخص‌های کالبدی و عملکردی به کار گرفته می‌شود. نوآوری پژوهش در ارائه مدلی تحلیلی برای پیوند میان مفاهیم نظری ریخت‌شناسی و سنجش کمی کیفیت محله در مقیاس محله‌ای است. پرسش اصلی پژوهش نیز چنین است: «چگونه می‌توان از طریق روشی تحلیلی، میزان همگرایی میان سه بعد فضایی، کالبدی و عملکردی در محله‌های شهر قزوین را تبیین کرد؟»

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی انجام می‌گردد. در گام نخست، چارچوب نظری تحقیق بر مبنای مرور نظام‌مند ادبیات ریخت‌شناسی شهری تدوین و بر اساس آن، ابعاد سه‌گانه ساخت کالبدی، سازمان فضایی-حرکتی و سازمان عملکردی به عنوان ارکان مدل مفهومی پژوهش استخراج شدند. به منظور تدقیق این مؤلفه‌ها، پرسشنامه‌ای تخصصی میان خبرگان اساتید دانشگاه، مهندسان شهرسازی و متخصصان دستگاه‌های اجرایی توزیع و نتایج حاصل با استفاده از شاخص روایی محتوایی (CVR) تحلیل گردید و تنها مؤلفه‌های دارای روایی کافی، وارد مدل مفهومی نهایی شدند. این مؤلفه‌ها سپس مبنای تحلیل کمی سه لایه اصلی قرار می‌گیرند.

فرایند تحلیل داده‌ها در دو سطح مکمل انجام می‌شود. در سطح نخست، ساختار فضایی شهر و محله‌ها با بهره‌گیری از رویکرد چیدمان فضا و نرم‌افزار Depthmap تحلیل می‌گردد. در این مرحله، شاخص‌های هم‌پیوندی، اتصال‌پذیری، عمق و انتخاب محاسبه می‌شود که به عنوان شاخص‌های اصلی سازمان فضایی-حرکتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این شاخص‌ها امکان سنجش پتانسیل فضایی شبکه معابر

در سطح بین‌المللی، هو (He, 2024) با هدف واکاوی سازوکارهای رشد فضایی، روشی را بر پایه تلفیق داده‌های دارای چندین منبع و به‌کارگیری شاخص‌های ریخت‌شناسی مراکز شهری در ۲۸۷ شهر ارائه نمود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نوع ریخت‌شناسی شهر مستقیماً بر الگوی توسعه اثرگذار است؛ به‌گونه‌ای که افزایش تعداد مراکز در شهرها با تقویت «توسعه میان‌افزا» و استفاده فشرده از زمین همراه است، درحالی‌که در شهرهای با تعداد مراکز کمتر، غلبه با رشد خودجوش و گسترش لبه‌ای است که منجر به پراکندگی اراضی می‌شود. این مطالعه تأکید می‌کند که رشد شهری محصول برهم‌کنش پیچیده عوامل مختلف است و برنامه‌ریزی برای رشد فضایی باید متناسب با ریخت‌شناسی خاص هر شهر انجام شود (He, 2024).

در زمینه جنبه‌های آموزشی و کاربردی این حوزه، گو (Gu, 2024) در پژوهشی با هدف پیوند میان ریخت‌شناسی جغرافیایی و فرایند طراحی شهری، به بررسی ظرفیت‌های این رویکرد در حوزه آموزش (پداگوژی) پرداخته است. این مطالعه با استفاده از روش یادگیری فعال میدانی (Field-based active learning) در پروژه بازآفرینی جبهه ساحلی آوکلند، به تحلیل ویژگی‌های فرمی منظر ساحلی و ارزیابی پیامدهای اجتماعی-اقتصادی آنها می‌پردازد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که به‌کارگیری تحلیل‌های ریخت‌شناسانه در تدوین راهنماهای طراحی و طرح‌های توسعه مفهومی، نقشی کلیدی در حفظ و ارتقای تاریخ، سنت‌های فرهنگی و هویت کالبدی بافت‌های واجد ارزش ایفا می‌کند و می‌تواند خلأ میان نظریه‌های ریخت‌شناسی و طراحی اجرایی را پوشش دهد (Gu, 2024).

در ایران، مطالعات ریخت‌شناسی شهری طی دو دهه اخیر توسعه قابل‌توجهی یافته و پژوهشگران با بهره‌گیری از رویکردهای گونه‌ریخت‌شناسانه و تحلیل‌های کمی، ابعاد مختلف فرم شهری را بررسی کرده‌اند. ازجمله جمالی (۱۳۹۴) با ارائه روشی کمی در تحلیل گونه‌ریخت‌شناسانه بافت‌های شهری بر اساس شاخص تراکم و نیز بررسی جایگاه این رویکرد در طرح‌های توسعه کالبدی ایران (مطالعه موردی تبریز)، نقش تراکم و ساختار قطعات را در تداوم فرم شهری تبیین می‌کند. قلعه‌نویی و همکاران (۱۳۹۶) ریخت‌گونه‌شناسی بافت شهری را از منظر کارایی انرژی تحلیل کرده‌اند، درحالی‌که داداش‌پور و علی‌دادی (۱۳۹۷) و حسینی، پوراحمد و زیاری (۱۳۹۷) با تمرکز

و موقعیت نسبی هر محله در ساختار فضایی شهر را فراهم می‌آورند.

در سطح دوم، تحلیل چندمعیاره محله‌ها در محیط Arc-GIS انجام می‌گردد. برای ارزیابی لایه‌های ساخت کالبدی و سازمان عملکردی، شاخص‌های مرتبط به صورت کمی استخراج و با روش تحلیل سلسله‌مراتبی (AHP) وزن‌دهی می‌شوند. وزن‌ها بر مبنای قضاوت خبرگان تعیین می‌شود تا اهمیت نسبی هر مؤلفه در تبیین کیفیت محله مشخص گردد. ترکیب وزن‌ها و شاخص‌ها در محیط GIS منجر به تولید «امتیاز نهایی کیفیت محله» شد که بازتاب‌دهنده نقش هم‌زمان عوامل کالبدی و عملکردی است.

برای سنجش میزان همگرایی دو رویکرد تحلیلی (شاخص‌های نحوی (سینتکسی) و امتیاز نهایی (AHP) ضریب همبستگی پیرسون به کار می‌رود. همچنین، جهت مقایسه نسبی عملکرد محله‌ها و تحلیل الگوهای همگرایی و واگرایی محله‌به‌محله، روش Z-Score مورد استفاده واقع می‌شود. درمجموع، ترکیب سه لایه پژوهش (ساخت کالبدی، سازمان فضایی-حرکتی و سازمان عملکردی) و چهار مرحله تحلیل (استخراج شاخص‌ها، اعتبارسنجی خبرگان، تحلیل نحوی، و تحلیل AHP) امکان تدوین مدلی یکپارچه برای تحلیل کیفیت محله را فراهم می‌سازد؛ مدلی که نشان می‌دهد هرگونه تغییر در ابعاد کالبدی، فضایی یا عملکردی، به صورت متقابل بر دو بعد دیگر اثرگذار است و نهایتاً کیفیت کلی محله را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

پیشینه پژوهش

ریخت‌شناسی شهری به عنوان یکی از مهم‌ترین رویکردهای کالبدی در مطالعات شهری، از اواخر قرن نوزدهم میلادی و در پی شکل‌گیری شاخه‌های نوین برنامه‌ریزی محیطی مطرح شد و در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با تدوین مفاهیم نظری آن به حوزه‌هایی چون علوم رفتاری و پدیدارشناسی محیط گسترش یافت (Stanilov & Scheer, 2004). از دهه ۱۹۹۰ به بعد، تمرکز مطالعات ریخت‌شناسی بر تحلیل هم‌زمان ساخت کالبدی، فعالیت‌های انسانی و فرایندهای تاریخی شکل‌دهنده شهر معطوف شد و مفهوم «گونه ریخت‌شناسی» با تأکید بر پویایی و زمان‌مندی فرم شهری بار دیگر اهمیت یافت (Larkham & Jones, 1991؛ جمالی، ۱۳۹۳).



نوع قطعه‌بندی، تراکم و سازمان عملکردی بازتاب می‌یابد. از سوی دیگر، نحو فضا نشان می‌دهد که پیکربندی شبکه معابر و فضاها بر حرکت، حضور و تعاملات روزمره اثر می‌گذارد و می‌تواند بازتابی از سبک زندگی و ترجیحات سکونت‌ی ساکنان باشد (Yamu et al., 2021). بنابراین، پیوند فرهنگ و ریخت‌کالبدی از مسیر رفتار فضایی و سازمان عملکردی قابل درک است؛ به‌گونه‌ای که کیفیت محله نتیجه هم‌افزایی میان فرم، فعالیت و الگوهای فرهنگی کاربران تلقی می‌شود.

طبقه‌بندی رویکردهای معاصر ریخت‌شناسی شهری

تحلیل ریخت‌شناسی شهری می‌کوشد منطق شکل‌گیری و تحول ساخت کالبدی شهر را از طریق فهم رابطه میان فضا، فرم و عملکرد تبیین کند. بررسی سیر تحول اندیشه‌ها و رویکردهای این حوزه امکان انتخاب چارچوب‌های تحلیلی مناسب برای مطالعه ساختار شهر را فراهم می‌آورد چراکه چنین مرور نقادانه‌ای پژوهش را در جهت انتخاب مناسب‌ترین روش‌ها هدایت می‌کند. براین اساس، طبقه‌بندی‌های گوناگون مکاتب و رویکردهای مورفولوژی شهری در این بخش مورد واکاوی قرار می‌گیرد تا امکان شناسایی و گزینش مؤلفه‌ها، شاخص‌ها و شیوه‌های تحلیلی متناسب با هدف‌های پژوهش فراهم شود.

در این زمینه، آن‌ورنر مودون ریخت‌شناسی شهری را در سه مکتب اصلی بریتانیایی، ایتالیایی و فرانسوی طبقه‌بندی می‌کند (Moudon, 1997: 3). ریشه‌های مکتب بریتانیایی را می‌توان در آثار جغرافیدانان آلمانی‌زبان جست‌وجو کرد. اشلوتر با طرح مفهوم «مورفولوژی منظر فرهنگی» از نخستین نظریه‌پردازان این حوزه به شمار می‌رود (Whitehand, 2007: 1). پس از او، کانزن بر توصیف، تحلیل و توضیح فرایند شکل‌گیری فرم شهر پرداخته و روش وی به عنوان دقیق‌ترین و نظام‌مندترین روش گونه‌ریخت‌شناسانه شناخته می‌شود (Moudon, 1994: 296). این مکتب بر رویکرد «ریخت‌زایانه» تأکید دارد. واحد اصلی تحلیل، «قطعه زمین ساختمانی» است و هدف، توصیف، تحلیل و تبیین فرایند تحول فرم شهر از طریق الگوهای توسعه و ساختاردهی تاریخی است (Conzen, 1960; Whitehand, 2007).

مکتب ایتالیایی در دهه ۱۹۵۰ با مطالعات موراتوری و شکل‌گیری رویکرد تیپومورفولوژی آغاز شد. موراتوری با نقد پیامدهای مدرنیسم در شهرسازی، بر مطالعه تحول تاریخی سکونتگاه‌ها تأکید داشت و کانیگیا با توسعه این دیدگاه، ساختار

بر توزیع جمعیت و ساختار فضایی شهر تهران، پیوند میان ریخت‌شهری و سازمان فضایی را نشان داده‌اند. همچنین، مطالعات مشفق و همکاران (۱۳۹۸) در تحلیل شبکه شهری، اردلان و ابراهیمی (۱۳۹۹) در گونه‌شناسی قطعات مسکونی، ماجدی و همکاران (۱۴۰۰) در تبیین روش‌شناسی‌های کمی و کیفی فرم شهری، و فرح‌حبیب و همکاران (۱۴۰۲) در ارزیابی عوامل ریخت‌شناسی مؤثر بر آسیب‌پذیری اجتماعی، بر اهمیت عواملی چون تراکم ساختمانی، الگوی توسعه کالبدی، گونه‌بندی فضایی، پایداری و تعادل ساختاری در شکل‌گیری ریخت شهری تأکید دارند. با وجود این، مرور ادبیات نشان می‌دهد که تلفیق نظام‌مند تحلیل ریخت‌شناسی کالبدی با تحلیل ساختار فضایی-حرکتی و ارزیابی چندمعیاره در مقیاس محله‌ای همچنان به عنوان خلأ اصلی در پژوهش‌های داخلی قابل طرح است؛ خلئی که پژوهش حاضر در پی پوشش آن است.

بحث

مورفولوژی شهری

ریخت‌شناسی یا مورفولوژی به معنای «علم فرم» است و به بررسی شکل، ساختار خارجی و نحوه سازمان‌یافتگی عناصر و پدیده‌ها می‌پردازد. در حوزه شهر، ریخت‌شناسی شهری رشته‌ای علمی است که فرایند شکل‌گیری شهر و نتایج کالبدی حاصل از آن را مطالعه می‌کند (حبیب و دیگران، ۱۴۰۲: ۱۰). این رویکرد از مهم‌ترین شاخه‌های مطالعات کالبدی شهر به شمار می‌رود و از اواخر قرن نوزدهم میلادی در کنار سایر شاخه‌های جغرافیای شهری شکل گرفته است (پورمحمدی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱ و ۲). ماهیت میان‌رشته‌ای این حوزه سبب شده است که پژوهشگران معماری، شهرسازی، جغرافیا، برنامه‌ریزی و طراحی شهری در مطالعه آن مشارکت داشته باشند و امکان تحلیل هم‌زمان ابعاد کالبدی، تاریخی، عملکردی و اجتماعی شهر فراهم شود (Oliveira, 2022).

در رویکردهای معاصر، ریخت‌شناسی شهری صرفاً مطالعه فرم کالبدی نیست، بلکه به عنوان ابزاری برای فهم رابطه میان ساخت فضایی، الگوهای استفاده از فضا و منطق‌های رفتاری-فرهنگی کاربران عمل می‌کند (Oliveira, 2022; van Nes & Yamu, 2021). براین اساس، فرم شهری حاصل تعامل لایه‌های تاریخی، الگوهای فضایی و رفتارهای اجتماعی است و در مقیاس محله در ویژگی‌هایی مانند الگوی دسترسی،

جدول ۱. مقایسه تطبیقی انگاره‌های اصلی در سه مکتب مورفولوژی. (Moudon, 1997; Larkham, 1998; Bekkering, 2006; Levy, 1999; Cataldi et al., 2002; Darin, 1998; Panerai et al., 2004, Mirmoghtadaee 2006 به نقل از محملی ابیانه: ۱۳۹۰)

مکتب	مکتب بریتانیایی	مکتب ایتالیایی	مکتب فرانسوی
خاستگاه	مرفوژتیک آلمانی	مطالعات گونه‌شناسی	مکتب ایتالیایی، اندیشه لفور، بودون
واحد تحلیلی	واحد نقشه	عنصر یا سلول ابتدایی	جزیره
وجه نظر	وضع موجود با تأکید بر فرایند تغییر	وضع موجود با مورو بر گذشته بدون توجه به فرایندها و روندهای تغییر	توسعه گونه‌ای از طراحی انتقادی برای دستیابی به تأثیرات نظریه‌های طراحی در ساخت شهر
لایه‌های مطالعه	نقشه شهر (خیابان، نظام آنها، قطعات زمین و نحوه تجمع آنها در بلوک و طرح بلوک ها) فرم ساختمان و کاربری	عناصر (ساختمان‌ها)، ساخت عناصر (بافت شهری) و سیستم ساخت‌ها و ارگانیزم سیستم‌ها (مناطق یا نواحی شهری)	افزودن عناصر بصری (مطالعات سه بعدی منظر شهری) و عناصر ادراکی (ادراک ساکنان و بهره‌وران) به مکتب ایتالیایی
هدف مطالعه	اهداف توصیفی-تبیینی	اهداف تجویزی	بررسی تأثیر نظریه‌های طراحی گذشته در ساخت شهرها
بنیان‌گذاران و صاحب نظران	کانزن، وایت هند، لازخام	موراتوری، کانیکیا	پنره، کستکس

و رویکرد تحلیلی فضایی (Kropf, 2017: 13). در این میان، رویکردهای گونه‌ریخت‌شناسانه و پیکربندی بیشتر در حوزه معماری و شهرسازی ریشه دارند، در حالی که رویکردهای تاریخی-جغرافیایی و تحلیلی فضایی از سنت مطالعات جغرافیایی نشأت گرفته‌اند. این طبقه‌بندی نشان می‌دهد که ریخت‌شناسی شهری حوزه‌ای میان‌رشته‌ای است که تحلیل کالبدی، تاریخی و فضایی شهر را به‌طور همزمان در بر می‌گیرد.

رویکردهای کمی و کیفی در مطالعات ریخت‌شناسی شهری

مطالعات ریخت‌شناسی شهری را می‌توان بر اساس نوع مسئله و روش‌های تحلیلی به دو دسته رویکردهای کیفی و کمی تقسیم کرد. رویکردهای کیفی، به‌ویژه رویکرد تاریخی-جغرافیایی، بر تحلیل تحول تاریخی بافت شهری، شناسایی لایه‌های زمانی و تفسیر الگوهای پایدار محیط ساخته‌شده تمرکز دارند. این رویکرد امکان

کالبدی شهر را در چهار سطح عناصر (بناها)، ساختار عناصر (بافت)، نظام‌های ساخت (نواحی شهری) و کل ارگانیزم شهری تحلیل کرد (Moudon, 1994: 290-293).

مکتب فرانسوی در اواخر دهه ۱۹۶۰ شکل گرفت و همانند مکتب ایتالیایی رویکردی انتقادی نسبت به مدرنیسم داشت. در این رویکرد، مشارکت جامعه‌شناسان، تاریخ‌دانان و جغرافیدانان در کنار معماران موجب توجه بیشتر به ابعاد اجتماعی و فرهنگی شهر شد. مدرسه ورسای در فرانسه نیز با ترکیب رویکردهای انگلیسی و ایتالیایی، هم‌زمان به طراحی شهری و فرایند ساخت شهر می‌پردازد (Lévy, 2009؛ پورمحمدی و دیگران، ۱۳۹۰: ۹). در مجموع، این سه مکتب چارچوبی جامع برای مطالعه روابط میان فضا، زمان، سکونت و فرهنگ در شکل‌گیری فرم شهری ارائه می‌دهند.

این طبقه‌بندی نشان می‌دهد که ریخت‌شناسی شهری حوزه‌ای میان‌رشته‌ای است که تحلیل کالبدی، تاریخی و فضایی شهر را به‌طور همزمان در بر می‌گیرد. (جدول ۱) مطالعات اخیر در این حوزه، بر لزوم یکپارچه‌سازی روش‌های کمی و کیفی برای درک پویایی محیط‌های شهری تأکید دارند. این رویکردهای تلفیقی، ظرفیت بالایی برای ارزیابی عملکرد فضاهای ساخته‌شده در برابر تغییرات اجتماعی دارند و ابزارهای تحلیلی قدرتمندی را در اختیار طراحان شهری قرار می‌دهند (Yamu, van Nes, & Garau, 2021).

رویکردهای معاصر در مطالعات ریخت‌شناسی شهری

اولیویرا در کتاب ریخت‌شناسی شهری رویکردهای معاصر این حوزه را در سه گروه اصلی طبقه‌بندی می‌کند: رویکرد تاریخی-جغرافیایی، رویکرد فرایند گونه‌شناسانه و رویکرد چیدمان فضا (Oliveira, 2016: 102). رویکرد تاریخی-جغرافیایی که با آثار کانزن تثبیت شد، بر تحلیل تحول تاریخی فرم شهر تمرکز دارد؛ رویکرد فرایند گونه‌شناسانه بر مبنای مطالعات موراتوری و کانیکیا شکل گرفته و به تحلیل تیپولوژیک عناصر شهری می‌پردازد؛ و رویکرد چیدمان فضا بر تحلیل ساختار فضایی شهر با استفاده از مدل‌های گراف، شاخص‌های هم‌پیوندی و روش‌های مدل‌سازی فضایی تمرکز دارد.

در طبقه‌بندی دیگری، کارل کروپف چهار رویکرد اصلی در مطالعات ریخت‌شناسی شهری معرفی می‌کند: رویکرد گونه-ریخت‌شناسانه، رویکرد پیکربندی، رویکرد تاریخی-جغرافیایی



چیدمان فضا

نظریه «نحو فضا» نخستین بار توسط هیلپر و هانسون (۱۹۸۴) در لندن تبیین شد و از دهه ۱۹۸۰، با توسعه تحلیل‌های رایانه‌ای، به پیشرفتی چشمگیر در تبیین سازوکارهای فضایی-اجتماعی در معماری و شهرسازی انجامید. این نظریه که بنیان آن بر اصول توپولوژیک استوار است، چارچوبی روشمند برای مطالعه الگوهای دسترسی، اتصال و سازمان‌یافتگی فضا در ساختارهای شهری و معماری پیچیده فراهم می‌کند (Penn et al., 1998).

امروزه، به کارگیری مدل‌های پیشرفته در نحو فضا، امکان درک دقیق‌تری از چگونگی بازتاب روابط اجتماعی در شبکه معابر شهری را فراهم آورده است. این پیشرفت‌ها موجب شده تا تحلیل پیکربندی فضا از یک ابزار توصیفی، به یک روش تحلیلی کاربردی برای ارزیابی سناریوهای طراحی شهری تبدیل شود (van Nes & Yamu, 2021; Yamu, van Nes, & Ga- (rau, 2021).

بر اساس این رویکرد، پیکربندی فضایی قابلیت بازنمایی منسجم الگوهای اجتماعی را داراست؛ به گونه‌ای که این الگوها نه تنها در بافت‌های کلان و پیچیده، بلکه در مقیاس‌های خرد نیز قابل شناسایی هستند. تحلیل پیکربندی فضا امکان مقایسه پلان‌ها و آشکارسازی روابط اجتماعی نهفته در آنها را فراهم می‌سازد و نشان می‌دهد که مشابهت میان بناهای بومی تنها

شناسایی حوزه‌های همگن، دوره‌های تحول و ساختارهای پایدار شهر را فراهم می‌کند (Oliveira, 2018؛ Whitehand, 1981).

در مقابل، رویکردهای کمی بر تحلیل‌های ریاضی و مدل‌سازی فضایی استوارند و به مطالعه ساختار شبکه‌ای شهر می‌پردازند. در این میان، رویکرد پیکربندی با بهره‌گیری از روش چیدمان فضا و تحلیل شبکه‌های شهری به صورت گراف، امکان سنجش شاخص‌هایی همچون دسترسی‌پذیری، جاذبه، بینایی و ارتباط فضایی را فراهم می‌کند (ماجدی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۲۷). ترکیب این دو رویکرد تصویری جامع از فرم تحول و عملکرد فضایی شهر ارائه می‌دهد. (جدول ۲)

با توجه به این طبقه‌بندی‌ها، پژوهش حاضر بر تحلیل کمی ساختار فضایی شبکه معابر و تبیین ارتباط آن با اجزای سازنده مورفولوژی شهری تمرکز دارد. مؤلفه‌های سازنده پژوهش با بهره‌گیری از دستاوردهای مکاتب بریتانیایی، ایتالیایی و فرانسوی در تدوین مدل مفهومی تحقیق به کار گرفته شده‌اند. علاوه بر آن از میان رویکردهای موجود، شاخه «نحو فضا» به دلیل توانایی‌اش در مطالعه پویایی شبکه و سنجش الگوهای دسترسی و سلسله‌مراتب فضایی، مناسب‌ترین گزینه تشخیص داده شده است. براین اساس، پژوهش حاضر برای تحلیل کمی از مدل «نحو فضا» نیز بهره می‌گیرد.

جدول ۲. مقایسه تحلیلی رویکردهای کمی و کیفی در ریخت‌شناسی شهری (ماجدی و دیگران، ۱۴۰۰).

رویکرد	اهداف و ویژگی‌های اصلی	ابزارهای شناختی	روش‌های تحلیلی	انگاره‌های طراحی
رویکرد تاریخی-جغرافیایی	هدف ۱. بررسی فرم و کاربری شهری در طول زمان، ۲. درک منظر شهری با «قابلیت ارجاع به تاریخ گذشته»، ۳. پی‌جویی و تفسیر فرم‌های موجود از منظر فرایندهای شکل دهنده شان، بررسی نقشه شهر و گونه‌های ساختمان در قالب دسته‌بندی ریخت‌شناسانه، مطالعه تحلیلی ساختار شهرها	شناسایی نقشه شهر (خیابان، بلوک‌ها و پلاک‌ها) شناخت منظر شهری (الگوهای کاربری زمین، بافت ساختمانی)- شناسایی خط تثبیت ریخت‌شناسانه (عوامل انسان ساخت همچون حصار شهر و یا عوامل طبیعی همچون رودخانه)- جانمایی عناصر مهم ریختی (طبیعی و انسان ساخت)	استفاده از ساختار مورفولوژیک- مناطق ریخت‌شناسی (نواحی همگن)- دوره‌های ریخت‌شناسی (که تحت تأثیر دوره‌های فرهنگی متفاوت به صورت مناطق ریخت‌شناسانه قابل بازشناسایی هستند.- کمربند حاشیه‌ای (حدود توسعه شهر در طول تاریخ)- اولویت‌های ریخت‌شناسانه (عناصر ثابت بجا مانده از دوره‌های مختلف)	طراحی انطباقی که در قالب بازتوسعه یک پلاک و یا مجموعه‌ای پلاک‌ها درون سیستم ثابت خیابان‌ها صورت می‌گیرد- طراحی تغییر یابنده (به روز و منطبق با نیازها) - طراحی تکمیلی (توسعه درون افزا)- طراحی فزاینده (طراحی ساختار جدید شهری)
چیدمان فضا رویکرد پیکربندی (معماری-مبنا)	بررسی روابط بین عناصر موجود با استفاده از روابط متریک و یا توپولوژیک- تحلیل در مقیاس خیابان و بلوک‌های شهری از طریق استفاده از فضا‌های محدب و نقشه‌های خطی و قطعه‌ای	شناسایی نقشه شهر (شامل شناسایی دقیق شبکه خیابان‌های شهری و ساختمان‌ها)- برداشت کاربری‌های موجود و ارتباط آن با حرکت در فضا- شناخت و تحلیل پیکربندی فضایی	بررسی ویژگی‌های شبکه شهری از طریق بررسی شاخص‌های هم پیوندی کل و جزء، شاخص وضوح و انتخاب- انتزاع فرم شهر به نقشه خطی و تحلیل ارتباط شبکه معابر در یک مقیاس کل و یا جزء (یک محدوده شهری)	بازنمایی ساختار شهری با بهره‌گیری از روابط نسبی میان اجزاء- استفاده از طیف وسیعی از سنجش‌های قابل استفاده در مطالعه فضا‌های محدب و خطوط محوری- توصیف فرایندهای موجود و روند تغییرات فرم شهر

پیوستگی یا جدایی یک نقطه نسبت به کل سیستم یا زیرسیستم فضایی است. فضایی با مقدار هم‌پیوندی بالا، ارتباط ساختاری بیشتری با سایر فضاها دارد و در شبکه فضایی «مرکزی‌تر» تلقی می‌شود. این شاخص معمولاً با «ارتباط» رابطه‌ای مستقیم دارد و افزایش پیوندهای مستقیم به افزایش هم‌پیوندی منجر می‌شود.

انتخاب: شاخص انتخاب میزان «جریان بالقوه» در یک فضا را نشان می‌دهد و مرتبط با تعداد مسیرهای کوتاهی است که از آن عبور می‌کنند. هرچه تعداد این مسیرها بیشتر باشد، آن فضا احتمالاً نقش مسیر میان‌بُر و محل عبور ترافیک حرکتی بیشتری را دارد.

عمق: به تعداد «گام»هایی اشاره دارد که باید از یک نقطه طی شود تا به سایر نقاط شبکه رسید. نقطه‌ای که فاصله گامی بیشتری با دیگر نقاط دارد، «عمیق‌تر» تلقی می‌شود و دسترسی‌پذیری پایین‌تری دارد (مداحی و معماریان، ۱۳۹۵).

مدل مفهومی پژوهش

بر اساس مبانی نظری مکاتب اصلی ریخت‌شناسی شهری (بریتانیایی، ایتالیایی و فرانسوی) و در تلفیق با رویکردهای کمی تحلیل فضایی، ساختار محله‌های شهری در این پژوهش حاصل تعامل سه بُعد بنیادین «ساخت کالبدی»، «سازمان فضایی-حرکتی» و «سازمان عملکردی» در نظر گرفته شد. در این چارچوب، مکتب بریتانیایی با تأکید بر لایه‌های پایه‌ای فرم شهری شامل قطعه، بلوک، بنا و ساختار نقشه شهر، مبانی تحلیل ساخت کالبدی را فراهم می‌کند؛ مکتب فرانسوی و رویکردهای پیکربندی فضایی با تمرکز بر روابط شبکه‌ای، سلسله‌مراتب معابر، نفوذپذیری و پیوستگی فضایی، سازمان فضایی-حرکتی محله‌ها را تبیین می‌کنند؛ و دیدگاه‌های مکتب ایتالیایی و نظریات کانزن و موراتوری، با تأکید بر پیوند میان کاربری زمین، فعالیت‌های انسانی و تحول کالبدی، مبانی تحلیل سازمان عملکردی را شکل می‌دهند. براین اساس، شاخص‌های تحلیل محله‌ها در سه دسته یادشده شامل لایه‌های کالبدی (قطعه، بلوک، بنا و محله)، مؤلفه‌های فضایی-حرکتی (شبکه ارتباطی، فضاها، شهری و نظام دسترسی) و مؤلفه‌های عملکردی (الگوی کاربری‌ها، مقیاس عناصر و تراکم جمعیتی) طبقه‌بندی شدند (جدول ۳). این چارچوب نظری در گام بعدی با بهره‌گیری از نظر خبرگان و محاسبه

محدود به فرم کالبدی نیست، بلکه الگوهای تعامل اجتماعی را نیز بازتاب می‌دهد (Nourian, 2016: 25).

هیلیر و همکاران (۱۹۹۳) تأکید دارند که چیدمان فضایی صرفاً ابزار مدل‌سازی ساده نیست، بلکه روشی تحلیلی برای فهم پیچیدگی فضاها، منطق توسعه شهری و الگوهای رفتاری کنشگران در محیط‌های ساخته‌شده به‌شمار می‌رود. افزون بر این، این رویکرد امکان شناسایی منطق اجتماعی نهفته در سازمان‌یافتگی فضایی را نیز فراهم می‌کند (Hilli-er & Vaughan, 2007). در ادبیات نظری مرتبط، «شناخت فضایی» به عنوان آگاهی نسبت به بازنمایی درونی ساختارها، موجودیت‌ها و روابط فضایی تعریف شده است (Moore & Hart, 1973). نظریه نحو فضا با تکیه بر این بنیان‌ها، بهره‌گیری از مفاهیم نظریه گراف را برای تحلیل گراف‌های منتج از پلان‌های موجود و حتی دیاگرام‌های پیشنهادی پیش از شکل‌گیری پلان نهایی ممکن می‌سازد.

به‌کارگیری معیارهای مرکزیت در نظریه نحو فضا مبتنی بر مفاهیم نظریه گراف است. در نظریه گراف، «مرکزیت رأس» میزان اهمیت نسبی هر گره در یک شبکه را تعیین می‌کند؛ برای مثال، در شبکه‌های اجتماعی اهمیت یک فرد و در نحو فضا اهمیت یک فضا یا میزان کارایی یک مسیر در ساختار شهری تبیین می‌شود (Kosourukoff, 2011: 77-78). در پژوهش‌های مرتبط با نحو فضا، شاخص‌های مرکزیت برای تحلیل الگوهای حرکتی و درک پتانسیل اجتماعی-عملکردی فضاها به کار گرفته می‌شوند و امکان ارزیابی ظرفیت ارتباطی فضاها را در طرح‌های معماری فراهم می‌کنند (Nourian, 2016: 76).

زمانی که روابط میان فضاها در قالب یک گراف بازنمایی می‌شود، این گراف شکلی از یک شبکه اجتماعی-فضایی است که با استفاده از شاخص‌های تعریف‌شده در نظریه نحو فضا قابل تحلیل است. شاخص‌های اصلی مورد استفاده در این رویکرد عبارت‌اند از:

ارتباط: تعداد گره‌هایی است که یک نقطه در شبکه به‌طور مستقیم با آنها پیوند دارد. این شاخص میزان دسترسی بی‌واسطه یک فضا را نشان می‌دهد؛ برای مثال، اتاقی با دو ورودی به فضاها مجاور، دارای ارتباط ۲ است (طاهباز و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۶۶).

یکپارچگی یا هم‌پیوندی: هم‌پیوندی نشان‌دهنده میزان



جدول ۳. پشتوانه نظری سه بعد تحلیل ریخت‌شناسی محله‌ها.

توضیح مبنای نظری	نظریه‌پردازان / مکاتب مبنا	بعد تحلیلی
ساخت کالبدی	Conzen – Muratori – Caniggia	تمرکز بر قطعه، بلوک، بنا، دانه‌بندی، نسبت توده/فضا و منطق تکوین کالبدی
سازمان فضایی- حرکتی	School of Versailles – Space Syntax	تحلیل شبکه معابر، سلسله‌مراتب، پیوستگی، نفوذپذیری و شاخص‌های هم‌پیوندی
سازمان عملکردی	Conzen (Land- Use Layer) – Muratori (Functional Sequence)	نقش الگوهای کاربری زمین، اختلاط عملکردی و توزیع فعالیت‌ها در شکل‌دهی ریخت.
پشتوانه طبقه‌بندی نظری	Kropf – Oliveira	ادغام سطوح: فرم، ساختار و عملکرد و دسته‌بندی الگوهای تاریخی-جغرافیایی، گونه‌شناسانه و چیدمانی

در بخش روش تحقیق را تشکیل داده و چارچوب لازم برای ارزیابی کمی و تحلیل نهایی در محیط (GIS) را فراهم آورده است.

به‌منظور سنجش اعتبار مؤلفه‌های استخراج‌شده، پرسشنامه کارشناسان خبره طراحی و به صورت آنلاین برای استادان دانشگاهی و متخصصان اجرایی ارسال گردید. این پرسشنامه شامل ۲۲ سؤال در دو بخش بود:

۱. بررسی درست‌بودن جایگاه هر عنصر در طبقه‌بندی پیشنهادی؛
۲. تعیین اهمیت هر عنصر در طیف ۹ درجه‌ای (۱ = اهمیت خیلی کم تا ۹ = خیلی زیاد).

از میان ۶۰ پرسشنامه ارسال‌شده، ۳۰ پاسخ معتبر دریافت شد. برای تحلیل سؤالات نوع اول، از شاخص روایی محتوایی (CVR) بر پایه فرمول ذیل استفاده گردید:

$$CVR = \frac{(n_e - (N/2))}{(N/2)}$$

که در آن N تعداد کل متخصصان و n_e تعداد افرادی است که سؤال موردنظر را تأیید کرده‌اند.

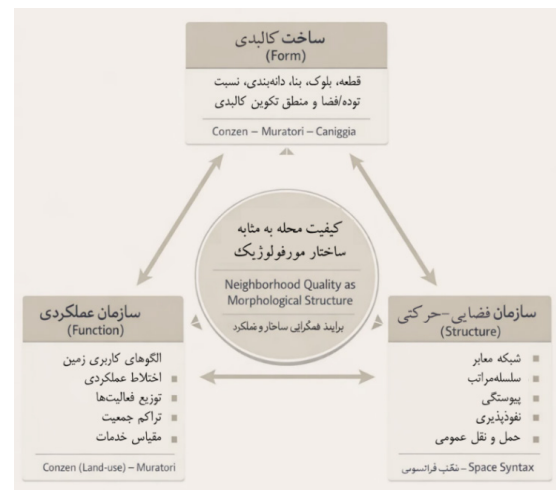
مطابق جدول معیارهای (CVR)، حداقل مقدار قابل قبول برای ۳۰ متخصص برابر ۰/۳۳ است؛ بنابراین مؤلفه‌هایی که مقدار (CVR) آنها کمتر از ۰/۳۳ باشد فاقد روایی کافی اند و حذف می‌شوند.

شاخص روایی محتوایی (CVR) اعتبارسنجی شد و مؤلفه‌های دارای روایی کافی، پس از وزن‌دهی، به عنوان ابعاد و معیارهای مدل مفهومی نهایی پژوهش تثبیت گردیدند؛ مدلی که امکان تحلیل هم‌زمان ارتباط میان فرم، حرکت و عملکرد را در ساختار فضایی محله‌ها فراهم می‌سازد.

«در مدل مفهومی این پژوهش، سازمان عملکردی فراتر از کاربری‌های صرفاً کالبدی، به عنوان بستری برای تجلی کنش‌های انسانی در فضا تعریف می‌شود. بدین منظور، با تکیه بر یافته‌های حاصل از پیمایش میدانی انجام‌شده، مفهوم «عملکرد» در این مطالعه، نه یک امر صلب و مکانیکی، بلکه ظرفی منعطف برای سازمان‌دهی به کنش‌های کاربران در محیط مصنوع تلقی شده است. از این‌رو، «سازمان عملکردی» به عنوان میانجی اصلی میان فرم و فعالیت‌های انسانی، نقشی تعیین‌کننده در بسترسازی برای تداوم رفتارهای فرهنگی کاربران ایفا می‌کند؛ موضوعی که در تحلیل‌های ریخت‌شناسانه، به عنوان لایه پنهان کنش‌مند فضا لحاظ گردیده است.» (نمودار ۱)

بدین‌ترتیب، این سه دسته نه‌تنها برآمده از مبانی نظری مکاتب اصلی ریخت‌شناسی شهری‌اند، بلکه سلسله‌مراتب تحلیلی منسجمی را فراهم می‌کنند که قابلیت تبیین ساختار فضایی محله‌ها و تحلیل ارتباط میان فرم، حرکت و عملکرد را به صورت هم‌زمان ممکن می‌سازد.

«این مدل مفهومی، مبنای اصلی عملیاتی‌سازی متغیرها



تصویر ۱. مدل مفهومی تحلیل ریخت‌شناسی بر پایه مبانی نظری و روش پژوهش.

جدول ۴. میزان روایی محتوایی عناصر ریخت‌شناسی محله‌ها.

مؤلفه	لایه مطالعات	ne	cvr
ساخت کالبدی	شکل‌گیری قطعات	۳۰	۱
	بلوک‌های شهری	۲۴	۰/۶
	توده ساختمانی	۲۶	۰/۷۳
	تراکم ساختمانی	۳۰	۱
	محله	۱۸	۰/۲
سازمان فضایی - حرکتی	شبکه ارتباطی	۳۰	۱
	فضای شهری	۳۰	۱
	حمل و نقل عمومی	۳۰	۱
سازمان عملکردی	کاربری و عملکرد	۳۰	۱
	تراکم جمعیتی	۲۶	۰/۷۳
	مقیاس عناصر	۲۰	۰/۳۳

جدول ۵. ضرایب اهمیت معیارهای عناصر ریخت‌شناسی محله.

مؤلفه	معیارها	میانگین ضریب اهمیت	مجموع ضریب اهمیت
ساخت کالبدی	شکل‌گیری قطعات	۷/۴	۱۱۱
	تراکم ساختمانی	۷	۱۰۵
	بلوک‌های شهری	۶	۹۱
	وسعت محله	۵/۸	۸۷
سازمان عملکردی	الگوی عملکردی و توزیع کاربری	۷/۸	۱۱۷
	مقیاس عناصر	۵/۶	۸۴
	تراکم جمعیتی	۶/۷	۱۰۱
	شبکه ارتباطی	۶/۶	۹۹
سازمان فضایی - حرکتی	فضای شهری در مقیاس محلی	۷/۸	۱۱۷
	حمل و نقل عمومی	۸	۱۲۱

جدول ۶. مؤلفه‌ها، معیارها و شاخص‌های پژوهش.

مؤلفه	معیارها	شاخص‌ها
ساخت کالبدی	شکل‌گیری قطعات	نظم دانه‌بندی قطعات - الگوی غالب ساخت قطعات - میانگین مساحت مسکونی
	تراکم ساختمانی	میانگین تعداد طبقات
	بلوک‌های شهری	نظم بلوک‌بندی - ماکزیم طول بلوک‌ها - کشیدگی غالب بلوک و قطعه
	وسعت محله	مساحت محله
سازمان عملکردی	الگوی عملکردی و توزیع کاربری	نسبت کاربری خدماتی - نسبت اراضی بایر - اختلاط عملکردی - کاربری عمده - نسبت مسکونی
	مقیاس عناصر	مقیاس عملکرد
	تراکم جمعیتی	تراکم جمعیت
	شبکه ارتباطی	نسبت شبکه معابر - همپوندی محله - اتصال‌پذیری محله
سازمان فضایی - حرکتی	فضای شهری در مقیاس محلی	نسبت فضای باز
	حمل و نقل عمومی	دسترسی به حمل‌ونقل عمومی

در تحلیل یکپارچه دو جدول روایی محتوایی (CVR) (جدول ۴) و ضرایب اهمیت (جدول ۵)، الگوی منسجمی مشاهده می‌شود که نشان می‌دهد ساختار سه‌گانه ریخت‌شناسی پژوهش یعنی ساخت کالبدی، سازمان فضایی-حرکتی و سازمان عملکردی، نه تنها از نظر نظری، بلکه از دید متخصصان نیز اعتبار بالایی دارد. شاخص‌هایی که بالاترین میزان روایی را کسب کرده‌اند (CVR=1.00)، همان شاخص‌هایی‌اند که بیشترین

تحلیل یافته‌ها

شده و از سوی دیگر، بافت‌های مسکونی از عمق بهینه برای حفظ آرامش برخوردارند. همچنین، تمرکز جریان‌های حرکتی در چند محور اصلی «انتخاب» (Choice)، ضمن کارآمدی در مدیریت ترافیک، زیرساخت لازم برای انسجام فضایی و هدایت حیات شهری را فراهم آورده است. (تصویرهای ۴-۷)

جدول ۷. مقادیر کمی شاخص‌های چیدمان فضا.

شاخص	میانگین	میان	انحراف معیار	کمترین میزان	بیشترین میزان
همپیوندی	۱/۲۳	۱/۲۹	۰/۴۸	-۱	۵/۰۹
اتصال‌پذیری	۴/۴	۳	۵/۰۶	۰	۷۲
عمق	۸/۱۸	۸/۱۳	۲/۲۸	-۱	۱۶/۱
انتخاب	۳۰۰۲۱/۷۴	۲۵۱۰	۱۷۹۵۹۹/۸۸	۰	۵۸۶۵۳۱۱

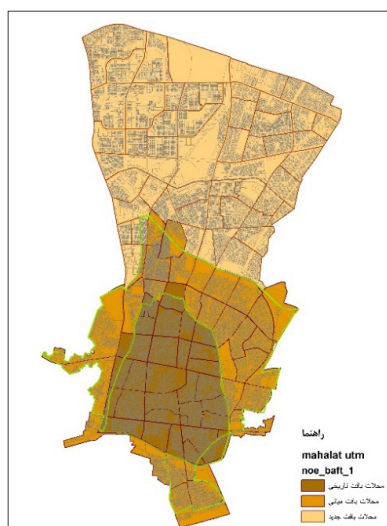
شهر قزوین به دلیل روند توسعه لایه‌لایه، دارای بافت‌های متنوع تاریخی (با ساختار ارگانیک و بلوک‌های نامنظم)، میانی (دوره گذار با هندسه نیمه‌منظم) و جدید (توسعه متأخر با قطعات و شبکه معابر شطرنجی و منظم) است (تصویرهای ۲ و ۳). از آنجا که تقسیم‌بندی عمومی سه‌گانه برای تبیین تفاوت‌های ریزمقیاس محله‌ای کفایت نمی‌کند، تحلیل ریخت‌شناسی پژوهش در دو سطح کمی انجام شد: نخست، ارزیابی ساختار پیکر بندی و چیدمان فضایی در مقیاس کلانشهر با استفاده از نرم‌افزار (Depthmap) (رویکرد نحو فضا)؛ و دوم، سنجش و دسته‌بندی دقیق‌تر تک‌تک محلات بر مبنای ۲۰ شاخص کالبدی-عملکردی در قالب تحلیل‌های سلسله‌مراتبی (AHP) جهت سنجش عینی انطباق مدل بر واقعیت شهری.

تحلیل چیدمان فضایی و ریخت‌شناسی محلات

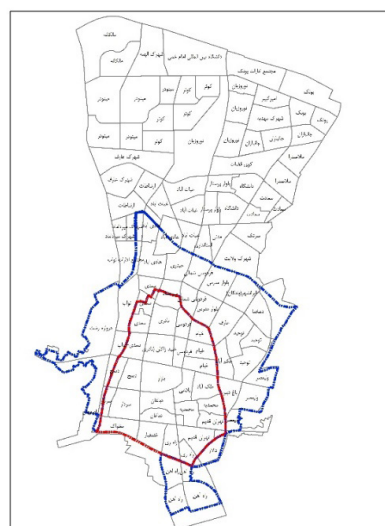
سنجش ساختار فضایی شهر قزوین با استفاده از شاخص‌های نحوی در محیط (Depthmap) نشان می‌دهد شبکه حرکتی شهر از ساختاری سلسله‌مراتبی و متعادل برخوردار است. بر اساس نتایج کلان (جدول ۷)، وضعیت «هم‌پیوندی» و «عمق» بیانگر توازن میان دسترسی‌پذیری و حریم محله‌ای است؛ به‌طوری‌که از یک‌سو، خوانایی و مرکزیت محورهای اصلی حفظ

تحلیل یکپارچه ساختار فضایی و ریخت‌شناسی محلات قزوین

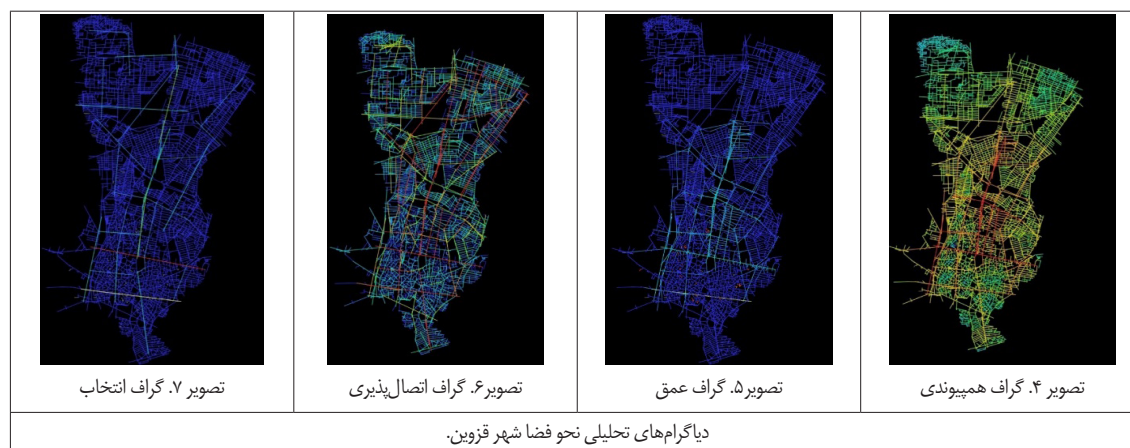
به‌منظور ارزیابی و تلفیق یکپارچه ۲۰ شاخص پژوهش (در سه حوزه کالبدی، عملکردی و فضایی-حرکتی)، از تکنیک تحلیل سلسله‌مراتب کالبدی (AHP) در محیط (GIS) استفاده شد. ماتریس مقایسات زوجی بر اساس آراء خبرگان وزن‌دهی گردید و نرخ سازگاری آن برابر ۰/۰۰۱۴ محاسبه شد که نشان‌دهنده



تصویر ۲. پراکنش محله‌های شهر در سه نوع بافت تاریخی، میانی و جدید.

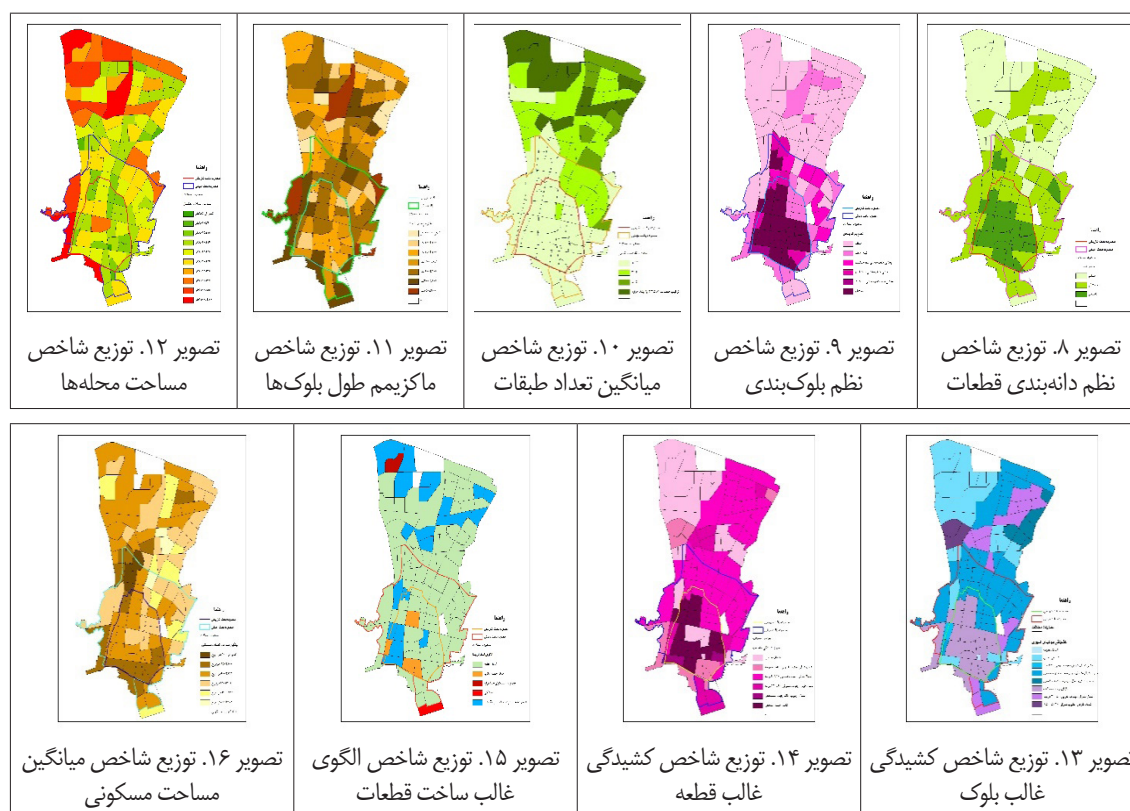


تصویر ۳. نام محله‌های شهر در بافت‌های تاریخی، میانی و جدید.



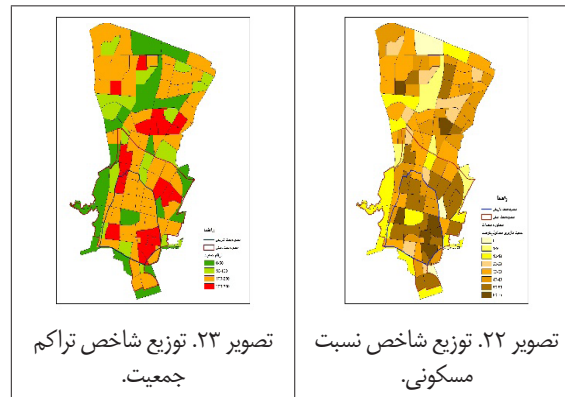
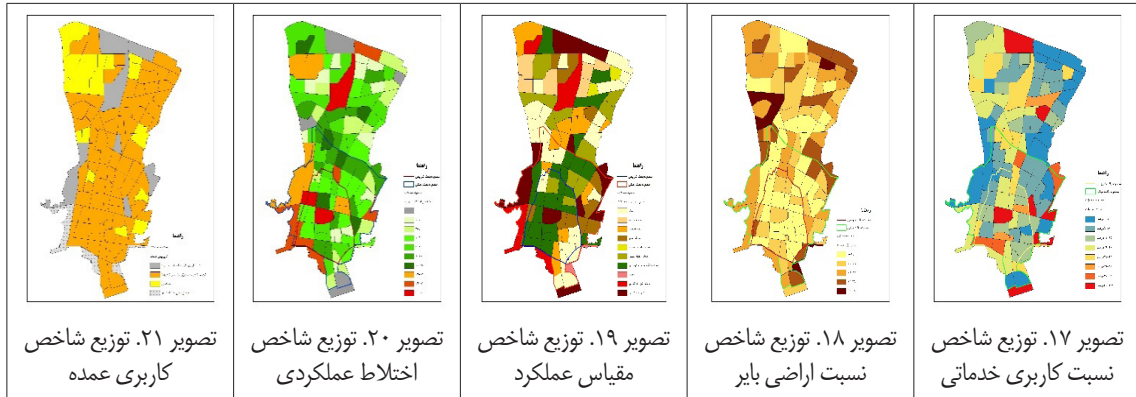
پایداری و سازگاری بالای ماتریس است. همچنین، شاخص‌های نحوی مستخرج از نرم افزار Depthmap از طریق ابزار Spatial Join به لایه پویگونی محلات منتقل و با میانگین گیری آماری در محیط GIS تجميع شدند. در نهایت، تمامی ۲۰ لایه شاخص پژوهش پس از استانداردسازی در مقیاس ۱ تا ۹، بر اساس وزن‌های حاصل از (AHP) و با استفاده از تحلیل هم‌پوشانی وزن دار (Weighted Overlay) تلفیق گردیدند تا رستر نهایی کیفیت ریخت‌شناختی محلات تولید شود. (تصویرهای ۸-۲۸)

طبقه‌بندی و توزیع شاخص‌ها در سطح محله‌ها

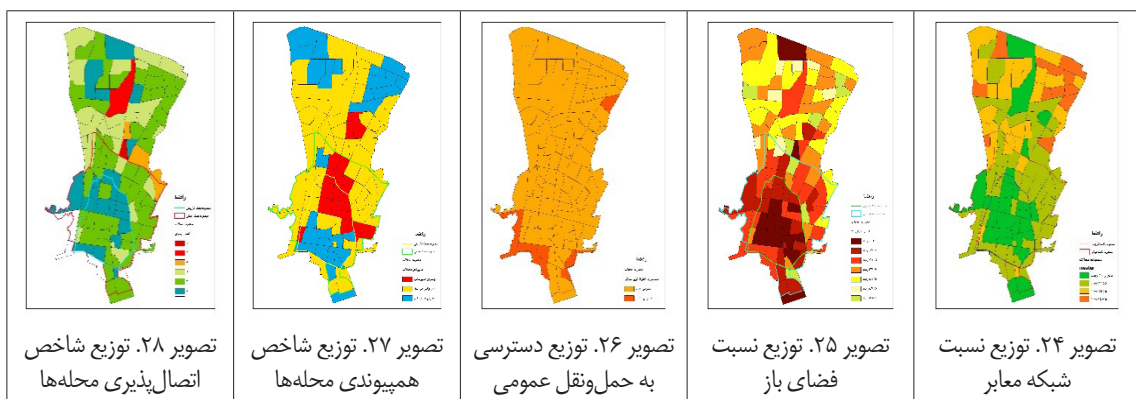


طبقه‌بندی و توزیع شاخص‌های ساخت کالبدی در محله‌ها.

طبقه‌بندی و توزیع شاخص‌ها در سطح محله‌ها



طبقه‌بندی و توزیع شاخص‌های سازمان عملکردی محله‌ها.



طبقه‌بندی و توزیع شاخص‌های سازمان فضایی - حرکتی.

محله‌های ممتاز (کلاس پنجم AHP)

این گروه شامل ۱۷ محله (۶ محله در بافت تاریخی، ۳ محله در بافت میانی و ۸ محله در بافت جدید) با میانگین امتیاز ۶/۶۹ است که تثبیت عملکردی-کالبدی و نقش محوری آنها را در سازمان فضایی شهر قزوین نشان می‌دهد. تحلیل ویژگی‌های کمی این محلات (جدول ۸) در سه محور اصلی به شرح زیر تبیین می‌شود:

- **سازمان عملکردی:** تنوع کاربری فوق‌العاده (شاخص اختلاط عملکردی ۹/۰۳ در کنار سهم مناسب کاربری‌های خدماتی (۱۸/۳٪) و تراکم جمعیتی متعادل (۱۴۹ نفر در هکتار)، پویایی اجتماعی-اقتصادی بالا و انطباق با الگوی زیست‌پذیری مسکونی را در این گروه تضمین کرده است.

- **سازمان فضایی-حرکتی:** میانگین هم‌پیوندی (۱/۳۸) و اتصال‌پذیری (۵/۳۹) حاکی از دسترسی‌پذیری مناسب به شبکه اصلی است؛ هرچند برخی محلات تاریخی درون این گروه با هدف حفظ حریم مسکونی، هم‌پیوندی پایین‌تر اما اتصال‌پذیری بهینه‌ای دارند. همچنین بالا بودن نسبت معابر (۳۱/۴٪) و فضاهای باز (۳۸/۹٪) پتانسیل بالایی برای نفوذپذیری کالبدی و تعاملات اجتماعی فراهم ساخته است.

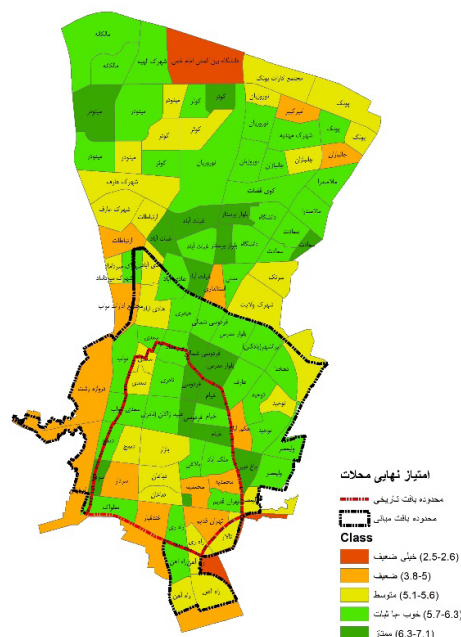
- **ساخت کالبدی:** برخورداری از دانه‌بندی متوسط قطعات (۲۰۹ مترمربع) و طول بلوک‌های بهینه (۲۶۲ متر) ساختاری پیاده‌مدار و همگن ایجاد کرده است. کم بودن نسبت اراضی بایر (۴/۸٪) نیز نشان از پر بودن بافت و بهره‌وری بالای زمین در این محلات دارد.

در مجموع، ساختار کالبدی منظم یا نیمه‌منتظم و تراکم کم تا میان‌مرتبه در این گروه، الگویی از بافت‌های انسانی، طراحی‌پذیر و پایدار را ارائه می‌دهد.

جدول ۸. توصیف شاخص‌های کمی محله‌های برتر.

شاخص	میانگین	میان	انحراف معیار	کمینه	بیشینه
اختلاط عملکردی	۹/۰۳	۷/۳۵	۴/۱۱	۱/۳	۱۶
هم‌پیوندی	۱/۳۸	۱/۴۲	۰/۲۰	۰/۸۳ (محله ۱)	۲/۰۲ (محله ۴۸)
اتصال‌پذیری	۵/۳۹	۵/۳۸	۱/۶۳	۲/۲۶	۳۷/۶۷
نسبت خدمات (درصد)	۱۸/۳٪	۱۸/۵٪	۶/۱٪	۶/۹٪	۲۹٪

پهنه‌بندی حاصل از این تحلیل یکپارچه (با دامنه تغییرات ارزش فضایی بین ۲/۵۰ تا ۷/۱۵)، بر اساس روش شکست‌های طبیعی (Natural Breaks) به پنج طیف کیفی تقسیم شد: بسیار ضعیف (۲/۵ تا ۴/۵)، ضعیف (۴/۵ تا ۵/۵)، متوسط (۵/۵ تا ۶/۷)، خوب/بائبات (۶ تا ۶/۷) و ممتاز (۶/۷ تا ۷/۲). (تصویر ۲۹)



تصویر ۲۹. دسته‌بندی امتیاز محلات با استفاده از مدل چندمعیاره ahp.

نتایج نشان می‌دهد که از میان ۱۱۲ محله شهر قزوین، ۱۷ محله (۱۵٪ محلات؛ ۱۰/۵٪ مساحت شهر) دارای کیفیت ممتاز و ۴۸ محله (۴۲٪ محلات؛ ۴۵/۷٪ مساحت) در وضعیت خوب و بائبات قرار دارند. همچنین ۳۱ محله (۲۷٪ محله‌ها و ۲۵/۵٪ مساحت شهر) کیفیت متوسط، ۱۴ محله (۱۲/۵٪) کیفیت ضعیف و تنها ۲ محله در رده بسیار ضعیف جای گرفته‌اند. در مجموع، تمرکز ۵۸ درصد از محلات (معادل ۵۶ درصد از مساحت شهر قزوین) در دو سطح «بائبات» و «ممتاز»، نشان‌دهنده پایداری و کیفیت مطلوب ساختار فضایی-کالبدی در بیش از نیمی از بافت شهری است که می‌تواند به عنوان مبنایی برای سیاست‌گذاری‌های آتی توسعه میان‌افزا مورد استفاده قرار گیرد.



آزمون فریدمن برای رتبه‌بندی اهمیت نسبی شاخص‌ها به کار رفت. در انتخاب محل سکونت، سه شاخص «دسترسی بسیار کوتاه پیاده به خدمات محله‌ای»، «سکونت در منزل شخصی دارای حیاط» و «دسترسی نسبتاً کوتاه به مرکز شهر» بالاترین رتبه‌ها را کسب کردند، در حالی که شاخص‌های مربوط به اختلاط اقشار اجتماعی-اقتصادی در رتبه‌های پایین قرار گرفتند. در تعریف محله ایدئال نیز «دسترسی پیاده به خدمات محله‌ای»، «وجود فضای سبز و باز و بازیگاه کودکان» و «قابلیت استفاده از محله برای قدم‌زدن، تفریح و ورزش» در رتبه‌های اول تا سوم قرار داشتند و شاخص «سکونت همه طبقات اجتماعی-اقتصادی در کنار هم» در رتبه‌های پایین‌تر ثبت شد. در مورد محله سکونت فعلی نیز «دسترسی پیاده به خدمات»، «قابلیت پیاده‌روی، تفریح و ورزش» و «فعال بودن محله و احساس امنیت در ساعات شب» مهم‌ترین ویژگی‌های گزارش شده بودند.

از نظر توزیع فضایی ترجیحات، محله «کوثر» با ۱۶/۹ درصد، سپس «بلوار مدرس» (۱۲/۹ درصد)، «پونک» (۹/۴ درصد)، «توحید» (۹/۱ درصد)، «ملاصدرا» (۷/۴ درصد) و «نادری» (۷/۱ درصد) بیشترین فراوانی را در میان انتخاب‌های پاسخ‌گویان به خود اختصاص دادند و مجموعاً بیش از ۶۰ درصد ترجیحات سکونت را در بر می‌گیرند.

در جمع‌بندی، بر اساس داده‌های پرسشنامه، مهم‌ترین ویژگی‌های محلات مطلوب از دید شهروندان عبارت‌اند از:

– دسترسی پیاده کوتاه و کارآمد به خدمات روزمره و مراکز فعالیت،

– وجود فضاهای سبز، فضاهای باز و امکان پیاده‌روی و تفریح،

– غلبه الگوی سکونت در خانه‌های حیاطدار یا آپارتمان‌های کم‌واحد،

– دسترسی نسبتاً مناسب به مرکز شهر همراه با امکان حفظ آرامش نسبی محله.

یافته‌های حاصل از این پیمایش، نقش مبنایی در مدل‌سازی پژوهش ایفا کرده است؛ بدین‌صورت که نتایج استنباطی به‌دست‌آمده از آزمون‌های آماری، جهت تعیین وزن (Weighting) شاخص‌های کالبدی در تحلیل یکپارچه (AHP) مورد استفاده قرار گرفت. در واقع، این امتیازدهی به‌گونه‌ای تنظیم شد که اولویت‌های فضایی استخراج‌شده از ترجیحات شهروندان (مانند دسترسی پیاده‌مدار و اولویت سکونت در

نسبت معابر (درصد)	۳۱/۴	۳۲/۲	۴/۵	۲۳	۳۹/۸
تراکم جمعیت	۱۴۹/۱	۱۴۳/۵	۳۸/۴	۹۲	۲۴۰
مساحت محله (هکتار)	۱۸/۲۵	۱۷/۰	۱۰/۴۷	۲/۷	۵۳
ماکزیم طول بلوک (متر طول)	۲۶۲/۰	۲۴۱/۰	۶۶/۵	۱۷۰	۳۷۲
میانگین مساحت قطعه مسکونی	۲۰۹/۴	۲۱۳/۵	۳۸/۸	۱۵۶	۳۲۳
نسبت مسکونی (درصد)	۴۰/۵	۳۹/۵	۶/۷	۲۹	۵۵
نسبت بابر (درصد)	۴/۸	۳/۶	۴/۲	۰/۰	۱/۵
نسبت فضای باز	۳۸/۹	۳۹/۵	۹	۲۷	۲۷

بازتاب فرهنگ در ریخت‌شناسی محلات

به‌منظور سنجش مطلوبیت ساختار و بافت شهر قزوین از منظر ساکنان، علاوه بر تحلیل‌های کالبدی و نحوی، یک پیمایش پرسشنامه‌ای میان ۳۵۰ شهروند انجام شد. با توجه به اینکه همه شاخص‌ها در قالب پرسشنامه قابل سنجش نبودند، تمرکز پرسشنامه بر ابعاد رفتاری و ترجیحات سکونت قرار گرفت. داده‌ها با آزمون t تک‌نمونه‌ای و آزمون فریدمن تحلیل شد.

نتایج آزمون t تک‌نمونه‌ای نشان داد شاخص‌های مرتبط با اختلاط اجتماعی-اقتصادی (ترجیح سکونت در محلات دارای اختلاط طبقاتی، تحصیل فرزندان در مدارس با ترکیب متنوع اجتماعی-اقتصادی، امکان سکونت همه طبقات در هر محله دلخواه)، همچنین گرایش به سکونت در برج‌های مسکونی و تمایل به استفاده از اتومبیل شخصی در بافت تاریخی دارای سطح معناداری بالاتر از ۰/۰۵ بوده و در جامعه آماری، به عنوان معیارهای معنادار انتخاب محل سکونت تأیید نشدند. در مقابل، شاخص‌های زیر به‌طور معنادار بالاتر از مقدار معیار قرار گرفتند و در زمره مؤلفه‌های اصلی الگوی مطلوب سکونت و محله ثبت شدند:

– دسترسی پیاده کوتاه به خدمات محله‌ای (نانوایی، سوپرمارکت، مدرسه، پارک محلی و...)،

– احساس امنیت و فعال بودن محله تا پاسی از شب،

– کیفیت فضا برای پیاده‌روی، تفریح و ورزش،

– ترجیح سکونت در منزل شخصی دارای حیاط و در درجه بعد، آپارتمان‌های کم‌واحد.

براین اساس تحلیل همبستگی در دو سطح انجام شد: نخست، همبستگی پیرسون بین مقادیر عددی میانگین شاخص‌های سینتکس و امتیاز «MEAN» در (AHP)؛ و دوم، همبستگی اسپیرمن بین طبقات پنج‌گانه (AHP) و مقادیر طبقه‌بندی شده شاخص‌های فضایی. نتایج نشان داد (جدول ۹) که دو شاخص میانگین عمق و میانگین همپیوندی دارای همگرایی قوی و معنادار در سطح ۰/۰۰۱ هستند، در حالی که دو شاخص دیگر اتصال و انتخاب از همبستگی ضعیف‌تری برخوردارند. به‌طور مشخص، ضریب پیرسون برای یکپارچگی برابر با $r=0.3779$ و برای عمق برابر با $r=-0.3585$ به دست آمد که هر دو در سطح اطمینان ۹۹٪ معنی‌دار هستند. همچنین ضریب اسپیرمن میان همپیوندی و طبقات (AHP) برابر $r=-0.3514$ و میان عمق و طبقات $r=0.3888$ گزارش شد.

این نتایج بیانگر آن است که در محله‌هایی که دارای عمق فضایی کمتر و همپیوندی بالاتر هستند، ارزیابی مدل (AHP) نیز امتیاز بالاتری تخصیص داده است؛ بدین معنا که الگوی تصمیم‌گیری (AHP) با ویژگی‌های ساختاری مؤلفه‌های فضایی در شهر همسو بوده است. در مقابل، شاخص‌های سطحی‌تر یعنی اتصال و انتخاب، که بیانگر ارتباطات موضعی و مسیرهای جریانی‌اند، همبستگی ضعیف‌تری با ارزیابی‌های (AHP) نشان دادند (به ترتیب $p=0.0541$ و $p=0.0410$).

از دیدگاه نظری، این همگرایی نشان می‌دهد که مدل‌های تصمیم‌گیری انسانی در ارزیابی کیفیت محیط شهری، به‌ویژه در چارچوب (AHP)، بیشتر بر شاخص‌های ساختاری و کلان سازمان فضایی تأکید دارند تا بر شاخص‌های رفت‌وبرگشتی و جریان‌های خرد مقیاس. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که همپیوندی و عمق نه تنها در تبیین قابلیت‌های فضایی مؤثرند بلکه نقش تعیین‌کننده‌ای در ادراک کارشناسان از کیفیت محیط شهری دارند. این یافته، مبنای مهمی برای تلفیق مدل‌های مبتنی بر ساختار فضایی با رویکردهای تصمیم‌گیری چندمعیاره در برنامه‌ریزی شهری محسوب می‌شود.

در مقیاسی دیگر تحلیل همگرایی و واگرایی محله‌ها شهر برای هر محله در دو تکنیک نیز مورد بررسی واقع شد به این منظور، مقادیر خام هر دو شاخص با استفاده از نمره استاندارد Z-Score نرمال‌سازی گردید تا امکان مقایسه نسبی فراهم شود. سپس اختلاف مطلق میان Z-Score شاخص همپیوندی

بافت‌های کم‌تراکم)، مستقیماً در وزن‌دهی به معیارهای کالبدی اعمال گردد تا مدل نهایی، بازتاب‌دهنده هم‌سویی ساختار کالبدی پیشنهادی با فرهنگ سکونت و سبک زندگی کاربران باشد.

تحلیل همگرایی شاخص‌های سینتکس فضایی و مدل تصمیم‌گیری (AHP)

در این بخش، هم‌زمان با هدف ارزیابی ارتباط میان ساختار فضایی شهر و الگوی تصمیم‌گیری چندمعیاره، همگرایی شاخص‌های منتخب تحلیل چیدمان فضایی با نتایج مدل وزن‌دهی سلسله‌مراتبی (AHP) مورد بررسی قرار گرفت. بدین منظور، چهار شاخص اصلی یعنی میانگین عمق، همپیوندی، اتصال‌پذیری و انتخاب از داده‌های سینتکس برای ۱۱۲ محله استخراج و با میانگین و طبقات پنج‌تایی شاخص نهایی (AHP) مقایسه شدند.

ضریب همبستگی پیرسون برای بررسی رابطه خطی میان متغیرهای کمی (مقادیر عددی شاخص‌های سینتکس فضایی و امتیاز کمی مدل (AHP) بر اساس رابطه زیر محاسبه شد:

$$r = \frac{\sum (x_i - \bar{x})(y_i - \bar{y})}{\sqrt{\sum (x_i - \bar{x})^2 \sum (y_i - \bar{y})^2}}$$

که در آن X_i بیانگر مقدار شاخص نحوی هر محله، و Y_i امتیاز نهایی (AHP) است.

برای آزمون معنی‌داری ضرایب، از آماره t زیر استفاده شد:

$$t = r \sqrt{\frac{n-2}{1-r^2}}$$

و مقدار (value-p) متناظر با $(df=n-2)$ محاسبه گردید تا سطوح اطمینان ۹۵٪ و ۹۹٪ تعیین شود.

به‌منظور تحلیل هم‌زمان روابط غیرخطی و رتبه‌ای، ضریب اسپیرمن (Spearman's ρ) نیز محاسبه شد:

$$\rho = 1 - \frac{6 \sum d_i^2}{n(n^2 - 1)}$$

که d_i اختلاف رتبه هر محله در دو متغیر است. در این حالت، هر دو مجموعه داده (AHP و شاخص‌های سینتکس) به پنج طبقه رتبه‌ای تفکیک گردیدند. تفسیر ضرایب بر اساس علامت و مقدار (value-p) صورت گرفت تا جهت و شدت همگرایی مشخص شود.

جدول ۹. همگرایی تحلیل نحو فضا و تحلیل یکپارچه ahp.

شاخص فضایی	ضریب پیرسون با میانگین (AHP)	سطح معنی‌داری (p)	ضریب اسپیرمن با ۵ طبقه (AHP)	سطح معنی‌داری (p)	نوع و شدت همگرایی
میانگین عمق	-۰٫۲۵۸۵	۰٫۰۰۱>	۰٫۳۸۸۸+	۰٫۰۰۱>	همگرایی مستقیم و قوی (عمق کمتر → کیفیت بالاتر)
میانگین همپیوندی	+۰٫۳۷۷۹	۰٫۰۰۱>	۰٫۳۵۱۴-	۰٫۰۰۱>	همگرایی مثبت و معنادار (یکپارچگی بیشتر → ارزیابی بهتر)
میانگین اتصال	+۰٫۰۳۰۴	۰٫۷۲۷۲	۰٫۱۶۳۰-	۰٫۰۵۴۱	ارتباط ضعیف و غیرمعنادار (در آستانه معنی‌داری)
میانگین انتخاب	-۰٫۰۵۹۷	۰٫۴۷۳۳	۰٫۱۷۶۳-	۰٫۰۴۱۰	همگرایی ضعیف ولی معنادار (گرایش جزئی)

و میانگین (AHP) برای هر محله محاسبه و به عنوان شاخصی از میزان همگرایی یا واگرایی فضایی - عملکردی در نظر گرفته شد.

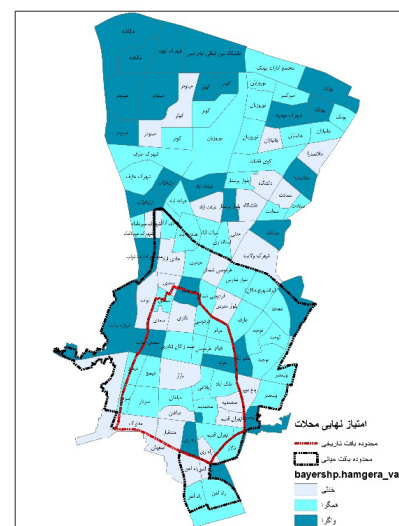
تبیین و تفسیر نقشه همگرایی و واگرایی نتایج نحو فضا و (AHP) در سطح محله‌ها

جهت نمایش الگوی تطابق میان «پیکربندی فضایی» (همپیوندی) و «ارزیابی عملکردی-کالبدی (AHP)، مقادیر هر دو مدل با استفاده از نمره استاندارد Z-Score نرمال‌سازی و اختلاف مطلق آنها محاسبه گردید. مقادیر پایین این اختلاف نشان‌دهنده همگرایی (تطابق منطق هندسی و کیفیت واقعی) و مقادیر بالا بیانگر واگرایی (ناهمخوانی ساختار و عملکرد) است.

براین اساس، محلات در سه طیف تحلیل شدند: (تصویر ۳۰)
 - **همگرایی بالا (تطابق پایدار):** در این محلات، ساختار شبکه معابر با کیفیت کالبدی و توزیع کاربری‌ها هم‌راستاست. چنین محله‌هایی اغلب از ویژگی‌هایی نظیر دسترسی‌پذیری مناسب، خوانایی فضایی، استقرار متوازن کاربری‌ها و عملکرد مؤثر فضاهای شهری برخوردارند. از منظر برنامه‌ریزی شهری، این گروه را می‌توان به عنوان محله‌ها کارا و نسبتاً پایدار تلقی کرد؛ زیرا منطق فضایی حاکم بر آنها نه تنها امکان حرکت و دسترسی را فراهم می‌کند، بلکه در ارزیابی کارشناسان نیز به عنوان محیطی با کیفیت قابل قبول شناخته شده است.

- **همگرایی متوسط (پتانسیل ارتقا):** در این دسته از محله‌ها، اختلاف میان نمره استاندارد شاخص هم‌پیوندی و امتیاز (AHP) در سطح متوسط قرار دارد. این وضعیت بیانگر آن است که اگرچه ساختار فضایی محله تا حدی در خدمت عملکرد و کیفیت شهری قرار گرفته، اما ناهمخوانی‌هایی موضعی میان شبکه فضایی و عملکرد واقعی فضا وجود دارد. چنین محله‌هایی معمولاً دارای پتانسیل ارتقا هستند؛ به این معنا که با مداخلات هدفمند در زمینه بهبود کاربری‌ها، ارتقای کیفیت فضاهای عمومی یا اصلاح گره‌های فضایی، می‌توان میزان هم‌افزایی میان ساختار فضایی و عملکرد شهری را افزایش داد.

- **واگرایی بالا (شکاف فضایی-عملکردی):** محله‌هایی که با رنگ تیره یا طبقات اختلاف بالا نمایش داده شده‌اند، بیشترین میزان واگرایی میان دو تکنیک را نشان می‌دهند. در این نواحی، یا ساختار فضایی از هم‌پیوندی بالایی برخوردار است اما در مدل (AHP) امتیاز پایینی کسب کرده، یا بالعکس، علی‌رغم هم‌پیوندی پایین، ارزیابی (AHP) وضعیت بهتری را نشان می‌دهد. این وضعیت بیانگر آن است که منطق صرفاً هندسی و پیکربندی شبکه فضایی الزاماً بازتاب‌دهنده کیفیت واقعی



تصویر ۳۰. محله‌های همگرا و واگرا در دو تکنیک.

فضا و مدل تصمیم‌گیری چندمعیاره (AHP) به کار گرفته شد تا امکان بررسی همزمان منطق پیکربندی فضایی شبکه معابر و شاخص‌های کالبدی و عملکردی محله‌ها فراهم شود. نتایج پژوهش نشان داد که این رویکرد ترکیبی قادر است الگوهای متفاوت کیفیت فضایی محله‌ها و میزان همگرایی یا واگرایی میان ساختار فضایی و عملکرد واقعی آنها را به صورت دقیق آشکار سازد.

به کارگیری چنین مدل تلفیقی نشان داد که ارزیابی همزمان سه بعد کالبد، فضا و عملکرد، تصویر پیچیده‌تری از ساختار شهر فراهم می‌کند و توانایی مدل در تشخیص تفاوت‌های محله‌ای با داده‌های واقعی کاملاً تأیید می‌شود.

تحلیل چیدمان فضایی شهر قزوین بر اساس شاخص‌های هم‌پیوندی، عمق، اتصال‌پذیری و انتخاب نشان می‌دهد که شبکه فضایی شهر از ساختاری نسبتاً خوانا و سلسله‌مراتبی برخوردار است. این ساختار به گونه‌ای شکل گرفته که از یک سو امکان دسترسی و ارتباط میان بخش‌های مختلف شهر را فراهم می‌کند و از سوی دیگر لایه‌هایی از عمق فضایی را در بافت محله‌ها ایجاد می‌کند که به حفظ هویت و قلمرو محله‌ای کمک می‌نماید. در عین حال، شبکه اصلی شهر به گونه‌ای سازمان یافته که نقش ستون فقرات ارتباطی را ایفا کرده و ارتباط میان بافت تاریخی و توسعه‌های جدید را ممکن ساخته است. چنین الگویی بیانگر آن است که سازمان فضایی شهر قزوین دارای ظرفیت مناسبی برای پشتیبانی از فعالیت‌های شهری و شکل‌گیری مراکز محله‌ای است.

از سوی دیگر، نتایج تحلیل شاخص‌های کالبدی و عملکردی در چارچوب مدل (AHP) نشان داد که از مجموع ۱۱۲ محله شهر، ۶۵ محله (حدود ۵۸ درصد) در طبقات «خوب» و «ممتاز» قرار دارند و بیش از نیمی از مساحت شهر را در بر می‌گیرند. بررسی ویژگی‌های این محله‌ها نشان می‌دهد که کیفیت بالاتر آنها عمدتاً حاصل ترکیب متوازن چند عامل کلیدی است؛ از جمله اختلاط عملکردی مناسب، نسبت معابر مطلوب، تراکم جمعیتی متعادل، اندازه قطعات مسکونی نسبتاً پایدار و دسترسی مناسب به خدمات محله‌ای. این امر نشان می‌دهد که کیفیت محیط شهری نه به یک عامل منفرد، بلکه به تعامل چندین بعد ساختاری وابسته است.

همین هم‌زمانی تعادل کالبدی و پشتیبانی عملکردی است که پایه شکل‌گیری همگرایی پایدار در بافت‌های شهری

محیط شهری نیست. در برخی موارد، بالا بودن هم‌پیوندی می‌تواند به افزایش عبور و مرور، فشار ترافیکی، آلودگی و افت کیفیت محیطی منجر شود؛ در حالی که نبود خدمات، ضعف کالبدی یا ناکارآمدی عملکردی مانع از ارتقای کیفیت محله شده است. از سوی دیگر، برخی محله‌ها با هم‌پیوندی پایین اما امتیاز (AHP) بالا نشان می‌دهند که کیفیت محیطی آنها بیش از آنکه متکی بر شبکه حرکتی باشد، ناشی از عوامل کالبدی، اجتماعی یا عملکردی است.

توزیع فضایی نشان می‌دهد که محلات مرکزی و بافت‌های منسجم، بیشترین همگرایی و بافت‌های پیرامونی یا توسعه‌های جدید، بیشترین واگرایی را تجربه می‌کنند. این امر گویای آن است که توسعه‌های جدید بدون هم‌سویی میان ساختار فضایی و عملکرد واقعی شکل گرفته‌اند. این الگو بیانگر آن است که فرایند توسعه شهری در برخی بخش‌ها بدون هم‌سویی میان ساختار فضایی و عملکرد واقعی شکل گرفته و نیازمند بازنگری در سیاست‌های برنامه‌ریزی و طراحی شهری است.

عدم هم‌راستایی نتایج در برخی محلات نشان می‌دهد که شاخص‌های نحوی (مانند هم‌پیوندی و اتصال)، علی‌رغم تبیین الگوهای حرکتی و مرکزیت شبکه‌ای، به تنهایی معرف کیفیت کلی شهری نیستند؛ چراکه این شاخص‌ها بر منطق هندسی استوارند، در حالی که کیفیت فضا محصول برهم‌کنش کالبد، عملکرد و معناست. لذا، تلفیق چیدمان فضا با مدل (AHP) رویکردی کارآمدتر برای تحلیل توسعه‌یافتگی محلات فراهم می‌کند تا مشخص شود آیا ساختار فضایی واقعاً در خدمت ارتقای کیفیت زندگی و کارایی کالبدی هست یا خیر. در مجموع، چیدمان فضا شرط لازم برای کیفیت شهری محسوب می‌شود اما شرط کافی نیست؛ و درک جامع شهر مستلزم تحلیل همزمان و هم‌افزای منطق فضایی و عملکردی است. همچنین تمام محله‌های نامبرده توسط پرسش‌شوندگان و یا بخش‌هایی از محله‌های نامبرده به عنوان محله‌های همگرا در دو تکنیک شناسایی شدند.

نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش دستیابی به یک روش تحلیلی برای تبیین میزان همگرایی میان سازمان فضایی، ساخت کالبدی و نظام عملکردی در محله‌های شهر قزوین بود. برای تحقق این هدف، چارچوبی تحلیلی مبتنی بر ترکیب تحلیل چیدمان



محسوب می‌شود.

مقایسه نتایج تحلیل نحو فضا با ارزیابی چندمعیاره کیفیت محله‌ها نشان می‌دهد که شاخص‌های هم‌پیوندی و عمق فضایی بیشترین میزان همگرایی را با نتایج مدل (AHP) دارند؛ به گونه‌ای که محله‌های با هم‌پیوندی بالاتر و عمق فضایی متعادل، در ارزیابی کلی کیفیت نیز امتیاز بالاتری کسب کرده‌اند. در مقابل، شاخص‌های اتصال و انتخاب که بیشتر بیانگر جریان‌های حرکتی موضعی در شبکه معابر هستند، همبستگی کمتری با ارزیابی نهایی کیفیت محله‌ها نشان می‌دهند. این یافته بیانگر آن است که کیفیت فضایی محله‌ها بیش از آنکه متکی بر ویژگی‌های خردمقیاس حرکت باشد، به سازمان فضایی کلان شبکه و نحوه استقرار کاربری‌ها در بستر آن وابسته است.

این همبستگی میان شاخص‌های کلان شبکه و کیفیت عملکردی، بیانگر کارآمدی تحلیلی مدل در تشخیص نقش زیرساخت‌های فضایی به عنوان عامل تنظیم‌کننده روابط اجتماعی و اقتصادی محله‌ها است.

بر اساس میزان انطباق میان نتایج نحو فضا و ارزیابی (AHP)، محله‌ها شهر قزوین را می‌توان در سه گروه اصلی دسته‌بندی کرد. گروه نخست شامل محله‌ها با همگرایی بالا است که در آنها منطق پیکربندی فضایی شبکه معابر با شاخص‌های کالبدی و عملکردی هماهنگی قابل توجهی دارد. این محله‌ها که بخش قابل توجهی از آنها در محدوده‌های مرکزی شهر قرار دارند، از ساختار فضایی منسجم، اختلاط عملکردی مناسب و کیفیت کالبدی نسبتاً پایدار برخوردارند و به همین دلیل در هر دو روش ارزیابی جایگاه مطلوبی کسب کرده‌اند.

همچنین، تحلیل فضایی این گروه‌ها نشان داد که نقش مرکزیت شبکه‌ای آنها نه تنها در سطح حرکتی، بلکه در شکل‌دهی تمرکز خدمات و تعاملات اجتماعی نیز مؤثر بوده است.

گروه دوم محله‌ها دارای همگرایی متوسط هستند. در این محله‌ها بخشی از شاخص‌های فضایی و کالبدی در راستای یکدیگر قرار دارند، اما در برخی ابعاد ناهماهنگی‌هایی مشاهده می‌شود. برای مثال ممکن است شبکه معابر از انسجام فضایی مناسبی برخوردار باشد، اما تنوع عملکردی یا کیفیت کالبدی آن به اندازه کافی تقویت نشده باشد، یا بالعکس کیفیت کالبدی مناسب باشد اما ساختار فضایی آن کاملاً در خدمت

عملکردهای محله‌ای قرار نگیرد. این دسته از محله‌ها به‌ویژه در بافت‌های میانی شهر مشاهده می‌شوند و به دلیل برخورداری از ظرفیت‌های فضایی و کالبدی نسبی، از پتانسیل بالایی برای ارتقای کیفیت از طریق مداخلات هدفمند در یکی از ابعاد سه‌گانه مدل برخوردارند.

از این منظر، این محله‌ها حلقه پیوندی میان حوزه‌های تثبیت‌شده و مناطق تازه توسعه‌شده شهر به‌شمار می‌آیند و اولویت مطالعه برای راهبردهای ارتقای کیفیت به‌شکل تدریجی محسوب می‌شوند.

گروه سوم شامل محله‌ها و اگر است که در آنها میان ساختار فضایی شبکه و وضعیت کالبدی و عملکردی شکاف قابل توجهی وجود دارد. در این محله‌ها، یا ساختار فضایی شبکه معابر توان پشتیبانی از فعالیت‌های محله‌ای را ندارد، یا کیفیت کالبدی و عملکردی موجود با ظرفیت‌های فضایی شبکه همخوانی ندارد. چنین وضعیتی بیانگر آن است که توسعه این محله‌ها در دوره‌های مختلف بدون هماهنگی کامل میان سازمان فضایی، ساخت کالبدی و نظام عملکردی شکل گرفته است و در نتیجه برای بهبود وضعیت آنها نیاز به مداخلات برنامه‌ریزی شده در چندین بعد به صورت همزمان وجود دارد.

یکی از یافته‌های قابل توجه پژوهش آن است که همگرایی فضایی و عملکردی صرفاً محدود به بافت تاریخی یا مرکزی شهر نیست. در بخش شمالی شهر که بخش مهمی از توسعه‌های جدید قزوین در آن قرار دارد نیز تعدادی از محله‌ها در گروه محله‌ها همگرا قرار گرفته‌اند. این امر نشان می‌دهد که برخی از توسعه‌های جدید شهر به واسطه طراحی شبکه معابر منظم، تأمین نسبی خدمات محله‌ای، تراکم مناسب و کیفیت کالبدی قابل قبول توانسته‌اند با منطق پیکربندی فضایی شبکه شهری همسو شوند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که همگرایی میان ساختار فضایی و کیفیت عملکردی بیش از آنکه تابع قدمت بافت باشد، به میزان انسجام میان طراحی کالبدی، سازمان فضایی و نظام فعالیت‌ها وابسته است.

وجود این الگوهای همگرایی جدید، حاکی از امکان انتقال منطق کیفیت فضایی از بافت‌های تاریخی به توسعه‌های معاصر است؛ موضوعی که برای برنامه‌ریزی آینده شهر اهمیت نظری و اجرایی دارد.

در عین حال، مقایسه نتایج دو روش نشان می‌دهد که در برخی محله‌ها نتایج حاصل از تحلیل نحو فضا و مدل (AHP) در

ناکارآمدی محله‌ها شهری فراهم کند. این رویکرد ترکیبی امکان آن را فراهم می‌سازد که همزمان منطق فضایی شبکه معابر و کیفیت کالبدی و عملکردی محله‌ها مورد ارزیابی قرار گیرد و از این طریق مشخص شود که آیا ساختار فضایی موجود واقعاً در خدمت ارتقای کیفیت زندگی، دسترسی‌پذیری عملکردی و کارایی کالبدی شهر قرار دارد یا خیر. از این منظر می‌توان گفت که چیدمان فضا شرط لازم برای کیفیت شهری است، اما شرط کافی نیست و تنها از طریق بررسی همزمان ابعاد فضایی، کالبدی و عملکردی می‌توان به درک جامعی از هم‌افزایی یا تضاد میان منطق فضایی و منطق عملکردی شهر دست یافت. درنتیجه، روش پیشنهادی این پژوهش نه تنها ابزار تحلیلی قابل اعتماد برای مطالعه قزوین فراهم کرده، بلکه چارچوبی نظری برای ارزیابی کیفیت محله‌ها در سایر شهرهای ایران ارائه می‌دهد.

یک راستا قرار نمی‌گیرد. این موضوع بیانگر آن است که ارزیابی ساختار فضایی محله‌ها تنها بر اساس شاخص‌های نحوی نظیر هم‌پیوندی یا اتصال، هرچند نمایانگر الگوهای فضایی حرکتی و میزان مرکزیت شبکه‌ای است، اما به تنهایی توان تبیین وضعیت کلی کیفیت شهری را ندارد. چنین شاخص‌هایی بیش از هر چیز بر منطق هندسی و پیکربندی فضایی تکیه دارند، در حالی که کیفیت فضایی یک محله حاصل برهم‌کنش همزمان کالبد، عملکرد و معنا است. به بیان دیگر، بالا بودن میزان هم‌پیوندی یا اتصال‌پذیری لزوماً به معنای کیفیت بالاتر یک محله نیست، مگر آنکه با عملکرد واقعی سیستم شهری و شاخص‌های محیطی و کالبدی نیز سازگار باشد.

براین اساس، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تلفیق تحلیل چیدمان فضا با مدل‌های تصمیم‌گیری چندمعیاره نظیر (AHP) می‌تواند چارچوبی کارآمدتر برای تفسیر وضعیت توسعه‌یافتگی یا

فهرست منابع

- ابراهیمی‌پور، مرضیه؛ اردلان، داریوش (۱۳۹۹)، بررسی تطبیقی تأثیر گونه‌شناسی قطعات مسکونی بر ریخت‌شناسی بافت شهری (مطالعه موردی: محله عباسقلی خان، دروازه رشت و یدی پورورغ در شهر زنجان، نشریه مهندسی جغرافیایی زمین، دوره ۱، شماره ۴، ۳۷-۵۵).
- پورمحمدی، محمدرضا؛ صدر موسوی، میرستار؛ جمالی، سیروس (۱۳۹۰)، واکاوی مکتب‌های مورفولوژی شهری، مطالعات جغرافیایی مناطق خشک، سال دوم، شماره پنجم، ۱-۱۶.
- جمالی، سیروس (۱۳۹۴)، آزمون روشی کمی در تحلیل گون-ریخت‌شناسانه بافت‌های شهری بر اساس شاخص تراکم، نشریه برنامه‌ریزی و آمایش فضا، دوره ۳، شماره ۱۹، ۷۳-۹۸.
- جمالی، سیروس (۱۳۹۴)، بررسی جایگاه گونه-ریخت‌شناسی شهری در طرح‌های توسعه کالبدی ایران، مطالعه موردی کلانشهر تبریز، مطالعات جغرافیایی مناطق خشک، شماره ۱۹، ۸۵-۱۰۲.
- حبیب، فرح؛ سعیده زرابادی، زهراسادات؛ ایرانمنش، ایلناز (۱۴۰۲)، ارزیابی و اولویت‌سنجی عوامل ریخت‌شناسی شهری تأثیرگذار بر آسیب‌پذیری اجتماعی در بافت تاریخی کرمان، نشریه مدیریت شهری، شماره ۷۰، ۷-۲۲.
- حسینی، علی؛ پور احمد، احمد؛ زیاری، کرامت‌الله (۱۳۹۷)، تحلیل ساختار فضایی شهری با تأکید بر بعد جمعیتی رویکرد ریخت‌شناسی شهر چند هسته‌ای، مطالعه موردی: شهر تهران، نشریه آمایش جغرافیایی فضا، دوره ۳۰، شماره ۸، ۱۹-۳۸.
- داداش‌پور، هاشم؛ علی دادی، مهدی (۱۳۹۷)، تحلیل ریخت‌شناسانه ساختار فضایی توزیع جمعیت در منطقه کلان شهری تهران، پژوهش‌های جغرافیایی انسانی، ۵۰، ۱۰۹-۱۲۵.
- طاهباز، منصوره؛ رحمتی، رمیضاء؛ قدوسی‌فر، هادی؛ زارع میرک‌آباد، فاطمه (۱۳۹۸)، معیارهای مرکزیت جهت تحلیل چیدمان عملکردی فضا، نشریه علمی-پژوهشی معماری و شهرسازی ایران، دوره ۱۰، شماره ۱۷، ۱۵۹-۱۷۳.
- ماجدی، حمید؛ علی‌پور، پانته‌آ؛ سعیده زرابادی، زهراسادات (۱۴۰۰)، تأملی بر روش‌های کمی و کیفی مطالعات فرم-ریخت‌شناسانه شهری (رویکردها و تکنیک‌ها، مورد مطالعاتی: بافت تاریخی خرم‌آباد، آرمانشهر، شماره ۳۵، ۲۲۳-۲۳۸).
- محملی ابیانه، حمیدرضا (۱۳۹۰)، مقایسه تطبیقی مکاتب مطالعات مورفولوژی شهری به منظور تکمیل آن بر اساس دستگاه تحلیلی مکتب اقتصاد سیاسی فضا، آرمانشهر، شماره ۷، ۱۵۹-۱۷۱.
- مداحی، مهدی؛ معماریان، غلامحسین (۱۳۹۵)، تجزیه و تحلیل پیکربندی فضایی خانه‌های بومی با رویکرد نحو فضا (نمونه موردی: شهر بشرویه)، مسکن و روستا، شماره ۱۵۶، ۴۹-۶۶.

مشفق، وحید؛ جعفری، یحیی؛ علیزاده، هادی (۱۳۹۸)، تحلیل ریخت‌شناسی شبکه شهری با رویکرد تعادل بخشی به فضا (مطالعه موردی: شبکه شهری استان هرمزگان، مجله علمی آمایش سرزمین، دوره ۲-۳۱۱-۳۳۶، شماره ۱۱).

Conzen, H. W. C. (1960). *Morphe der Städte*. Geographische Zeitschrift.

Gauthier, P., & Gilliland, J. (2006). Mapping urban morphology: A classification scheme for interpreting contributions to the study of urban form. *Urban Morphology*, 10 (1).

Gu, K. (2018). Exploring Urban Morphology as Urban Design Pedagogy. In V. Oliveira (Ed.), *Teaching Urban Morphology* (pp. 157-173). Springer, Cham.

Hart RA., Moore GT. (1973). The development of spatial cognition: A review, Place and Perception Report 7, Department of Geography, Clark University.

He, X., & Zhou, Y. (2024). Urban spatial growth and driving mechanisms under different urban morphologies: An empirical analysis of 287 Chinese cities. *Landscape and Urban Planning*, 248, 105096.

Hillier B., Vaughan L. (2007). The city as one thing, *Progress in Planning*, Vol. 67, No. 3, pp. 205-230.

Kosourukoff A. (2011). *Social Network Analysis: Theory and Applications*, Pediapress.

Kropf, K. (2017). *The Handbook of Urban Morphology*. First Edition. John Wiley & Sons, Ltd, Chichester: UK.

Larkham, P. J., & Jones, A. N. (1991). A glossary of urban form. *Historical Geography Research Series* Institute of British Geographers, 26.

Lévy, J. (2009). *The Theory of the City*. Blackwell Publishing.

Moudon, A. V., (1994) Getting to Know the Built Landscape: Typomorphology. in Franck, Karen A and Lynda H Schneekloth, *Ordering Space: Types in Architecture and Design* New York: Van Nostrand Reinhold.

Moudon, A. V. (1994). A typology of urban morphology: Structure, process, form. *Progress in Planning*, 41 (3), 275-343.

Moudon, A. V. (1997). Urban morphology as an emerging interdisciplinary field. *Urban Morphology*, 1 (1).

Nourian P. (2016). *Configraphic: Graph theoretical methods for design and analysis of spatial configurations*, PhD Dissertation, Delft University of Technology.

Oliveira, V. (2016). *Urban Morphology An Introduction to the Study of the Physical Form of Cities*. Springer.

Oliveira, V. (2018) *Teaching Urban Morphology The Urban Book Series*. Springer International Publishing AG, part of Springer Nature.

Oliveira, V. M. A. de. (2022). *Urban Morphology: An Introduction to the Study of the Physical Form of Cities* (2nd ed.). Springer.

Penn A., Hillier B., Banister D., Xu J. (1998) Configurational modelling of urban movement networks, *Environ Plan B Plan Design*, Vol. 25, No. 1, pp. 59-84.

Tarabieh Kh., Nassar Kh., Abu-Obied N., Malkawi F. (2018). The statics of space syntax: Analysis for stationary observers, *Archnet-Ijar, International Journal of Architectural Research*, Vol. 12, No. 1, pp. 280- 306

Yamu, C., van Nes, A., & Garau, C. (2021). Bill Hillier's Legacy: Space Syntax—A Synopsis of Basic Concepts, Measures, and Empirical Application. *Sustainability*, 13 (6), 3394.

van Nes, A., & Yamu, C. (2021). *Introduction to Space Syntax in Urban Studies*. Springer.

Whitehand, J.W.R. ed. (1981) (. The Urban Landscape: Historical Development and Management, Papers by M.R.G. Conzen. Special Publication No.13, Institute of British Geographers, New York, London: Academic Press.

Whitehand, J.W.R. (2007). Conzenian Urban Morphology and Urban Landscapes. *Proceedings of the 6th International Space Syntax Symposium* (pp. ii01-ii09). Istanbul: Technical University Faculty of Architecture.

ریشه‌های تاریخی نابرابری فضایی در مشهد: تحلیل تبارشناسانه انتقادی تحولات کالبدی شهری، از آغاز تا دوره پهلوی

احد نژاد ابراهیمی^۱، محمود نقوی دشت بیاض^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳-۰۳-۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵-۰۴-۰۶

DOI: 10.22034/rau.2026.2058579.1208

چکیده

نابرابری فضایی در مشهد معاصر که به صورت تقسیم‌بندی «بالاشهر-پایین‌شهر» تجلی یافته، عموماً به عوامل طبیعی، اجتماعی و اقتصادی نسبت داده می‌شود؛ اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد که شهر مشهد در این زمینه ویژگی‌هایی دارد که این تبیین‌ها را ناکافی می‌سازد. این پژوهش با اتخاذ رویکرد تبارشناسانه فوکویی، ریشه‌های تاریخی این نابرابری را از منظر تحولات کالبدی شهری بررسی می‌کند. هدف اصلی، واکاوی گفتمان‌های قدرت مؤثر در توسعه مشهد از شهادت امام رضا(ع) تا دوره پهلوی و تحلیل نقش احداث خیابان در دوره صفوی به عنوان یکی از نقاط عطف اصلی این تحولات است. روش پژوهش مبتنی بر تبارشناسی پنج‌مرحله‌ای است و منابع شامل اسناد تاریخی، سفرنامه‌ها، نقشه‌ها و تصاویر دوره‌ای است. یافته‌ها پنج گفتمان اصلی را شناسایی می‌کند: ارادت و مصلحت (۲۰۳-۱۷ ه.ق)، گسست تیموری (سده ۸-۹ ه.ق)، تلاقی قدرت-مذهب صفوی-شاه‌عباسی (سده ۱۰-۱۱ ه.ق)، گریز به حاشیه نادری-قاجاری (سده ۱۲-۱۳ ه.ق) و تداوم نابرابری در مدرنیزاسیون تحمیلی پهلوی. برخلاف مطالعات کمی موجود درباره عدالت فضایی مشهد که به سنجش توزیع خدمات و شاخص‌های مسکن می‌پردازند، این پژوهش ریشه‌های گفتمانی-تاریخی نابرابری را آشکار می‌سازد. یافته‌ها نشان می‌دهد احداث خیابان توسط شاه‌عباس، الگوی توسعه را از شعاعی به خطی تبدیل کرده و مفهوم دوقطبی «بالاخیابان-پایین‌خیابان» را نهادینه ساخته است. این تقسیم‌بندی که در ابتدا توصیفی جغرافیایی بود، به تدریج بار اجتماعی-اقتصادی پیدا کرده و در دوره‌های بعد با گفتمان مدرنیزاسیون تثبیت و تشدید شده است. نتایج بیانگر آن است که انباشت تاریخی گفتمان‌های قدرت یکی از ریشه‌های کمتر دیده‌شده نابرابری فضایی فعلی است که در کنار سایر عوامل نیازمند توجه است.

کلیدواژه‌ها: تبارشناسی فوکو، نابرابری فضایی در مشهد، خیابان تاریخی مشهد، گفتمان قدرت در شهر

۱. استاد، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز.

Email: ahadebrahimi@tabriziau.ac.ir

0000-0001-6025-1942

۲. دانشجوی دکتری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز

Email: m.naghavi@tabriziau.ac.ir

0009-0002-2668-807X



مقدمه

مشهد، به عنوان دومین کلان‌شهر ایران، امروزه با مسئله نابرابری فضایی چشمگیری مواجه است. پژوهش‌های متعدد، وجود شکاف قابل توجهی میان بخش‌های مختلف شهر و نابرابری فضایی گسترده و فزاینده‌ای را نشان داده‌اند (پوراهداری و همکاران، ۱۴۰۲؛ جوان و عبداللهی، ۱۳۸۷؛ خاکپور و همکاران، ۱۳۹۷؛ رضائی و همکاران، ۱۴۰۳؛ رهنما و ذبیحی، ۲۰۱۱؛ مدیری و همکاران، ۱۳۹۵). این دوگانگی فضایی، نه تنها در شاخص‌های اقتصادی-اجتماعی، بلکه در سطح دسترسی به خدمات شهری، کیفیت محیطی و حتی تصویر ذهنی شهروندان از مناطق مختلف شهر نیز بازتاب یافته است. گذری کوتاه در خیابان‌های مشهد معاصر، تفاوت آشکار میان آنچه امروز به «بالا شهر» و «پایین شهر» شهرت یافته را نمایان می‌کند و پرسش‌های مهمی درباره ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری این الگوی نابرابر مطرح می‌سازد.

در سال‌های اخیر، مسئله الگوی نامتوازن توسعه مشهد به غرب و محدودیت توسعه در شرق، به یکی از موضوعات پرتکرار در محافل علمی، سیاسی و اجرایی شهر تبدیل شده است. با این حال، رویکردهای موجود برای تبیین این مسئله، عمدتاً گرفتار دو بحران معرفت‌شناختی متضاد است. از یک سو، نگاه‌های تقلیل‌گرایانه و فن‌سالار با سیاست‌زدایی از مسئله، آن را صرفاً به اقتضائات طبیعی، اقلیمی یا توپوگرافیک شهر فروکاسته‌اند؛ در این دیدگاه، توسعه به غرب به دلیل شرایط طبیعی مساعدتر، ارتفاع بیشتر و آب‌وهوای مطبوع‌تر، امری اجتناب‌ناپذیر قلمداد می‌شود. از سوی دیگر، گفتمان‌های برخاسته از رقابت‌های سیاسی و منافع اقتصادی، مسئله را به میدان کشمکش میان گروه‌های قدرت تبدیل کرده‌اند. در چنین فضایی، راه‌حل‌های پیشنهادی نیز بیش از آنکه مبتنی بر درک عمیق ریشه‌های مسئله باشند، از کشمکش‌های سیاسی و منافع اقتصادی متأثر می‌شوند.

برای گذار از این دوگانه سیاست‌زدایی و سیاست‌زدگی، نیازمند رهیافت‌هایی هستیم که ضمن پرهیز از ساده‌انگاری، بتوانند زوایای تازه‌ای برای فهم این مسئله دیرپا بگشایند. یکی از این رهیافت‌ها، بازگشت به تاریخ و تحلیل لایه‌های زیرین شکل‌گیری این الگوی نابرابر است. همان‌گونه که میشل فوکو تأکید می‌کند، بسیاری از مسائل امروزین ما ریشه در تاریخ دارند و نمی‌توان آن‌ها را فارغ از سیر تحولات تاریخی و گفتمان‌هایی

که بر شکل‌گیری‌شان اثر گذاشته‌اند، درک کرد (فوکو، ۱۳۸۱). نابرابری فضایی در شهرها نیز پدیده‌ای تاریخی است که محصول فرایندهای پیچیده قدرت، سیاست و فرهنگ در طول زمان محسوب می‌شود.

رویکرد تبارشناسانه فوکویی، با تأکید بر تاریخ‌مندی مسائل اجتماعی و پیوند آن‌ها با ساختارهای قدرت، امکان تحلیل انتقادی گفتمان‌هایی که بر توسعه شهری حاکم بوده‌اند را فراهم می‌سازد. برخلاف تاریخ‌نگاری سنتی که به دنبال روایت خطی و علی‌رودادها است، و برخلاف رویکرد سنت‌گرا که نگاهی ستایش‌گونه و نوستالژیک به گذشته دارد، تبارشناسی با اتخاذ موضع انتقادی بر گسست‌ها، تصادفات و چندگانگی عوامل مؤثر در شکل‌گیری پدیده‌ها تأکید می‌کند. مشهد، که از آغاز شکل‌گیری خود حول مرقد امام رضا (ع) توسعه‌ای شعاعی و متمرکز داشته، در طول تاریخ دستخوش تحولاتی شده که الگوی طبیعی رشدش را دگرگون ساخته‌اند. پژوهش‌های انجام‌شده درباره تاریخ شهر مشهد، هرچند اطلاعات ارزشمندی درباره این رویدادها ارائه داده‌اند (حقیقت‌بین و همکاران، ۱۳۸۸؛ سیدی‌فرخند، ۱۳۹۲؛ نطاق و حسین‌زاده، ۱۴۰۲)، اما کمتر به تحلیل انتقادی گفتمان‌هایی که بر توسعه شهر حاکم بوده‌اند و نقش آن‌ها در شکل‌گیری نابرابری‌های فضایی امروز پرداخته‌اند.

بر این اساس، پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی تبارشناسانه، در پی پاسخ به این پرسش است که کدام گفتمان‌های قدرت در طول تاریخ توسعه مشهد - از شهادت امام رضا (ع) تا دوره پهلوی - مؤثر بوده‌اند و چگونه در شکل‌گیری الگوی فضایی شهر نقش ایفا کرده‌اند؟ و در نهایت، تبارشناسی این گفتمان‌ها چه ارتباطی میان تحولات تاریخی و الگوی نابرابری فضایی معاصر مشهد نشان می‌دهد؟

پیشینه پژوهش

پرداختن به تاریخ تحولات ساختار و توسعه شهری مشهد، عموماً جنبه توصیفی داشته است. در این میان می‌توان به منابع کلیدی تاریخ‌نگارانه‌ای چون سیدی‌فرخند (۱۳۹۲) و پژوهش‌های تکمیلی نطاق و حسین‌زاده (۱۴۰۲)، توسلی رجایی و غلامعلی‌فلاح (۱۴۰۰)، نجیب‌کازرکار و همکاران (۱۳۹۵) و حسینی (۱۳۹۰) اشاره کرد که علی‌رغم رویکرد توصیفی، زمینه‌های مهمی را برای درک تحلیلی از تاریخ توسعه

متعددی به سنجش توزیع خدمات شهری (رهنما و ذبیحی، ۲۰۱۱)، شاخص‌های مسکن (پورراهداری و همکاران، ۱۴۰۲)، دسترسی به امکانات عمومی (خاکپور و همکاران، ۱۳۹۷) و الگوی توسعه فضایی (مدیری و همکاران، ۱۳۹۵) پرداخته‌اند. این مطالعات، تصویر دقیقی از وضعیت نابرابری موجود ارائه می‌دهند، اما ماهیت روش‌شناختی آن‌ها به توصیف «چه چیزی» محدود است و پرسش «چرا» و «چگونه» این الگو شکل گرفته را پاسخ نمی‌دهند. پژوهش حاضر دقیقاً در این شکاف معرفتی قرار می‌گیرد: نه رقیب مطالعات کمی موجود، بلکه مکمل آن‌هاست؛ با این تفاوت اساسی که به جای سنجش نابرابری، ریشه‌های تاریخی-گفتمانی آن را واکاوی می‌کند و نشان می‌دهد که آنچه امروز به عنوان یک «واقعیت فضایی» پذیرفته شده، محصول انباشت تاریخی گفتمان‌های قدرت است.

چارچوب نظری

مبنای نظری این پژوهش بر رهیافت تبارشناسانه میشل فوکو استوار است که به عنوان یک استراتژی تحلیل انتقادی، به دنبال فهم «مسائل اکنون» از طریق واکاوی لایه‌های زیرین تاریخ است. فوکو معتقد است که آنچه امروز به عنوان مسائل طبیعی و بدیهی تلقی می‌کنیم، در واقع محصول فرایندهای تاریخی خاصی هستند که توسط روابط قدرت شکل گرفته‌اند (فوکو، ۱۳۸۱). در این چارچوب، برخلاف تاریخ‌نگاری سنتی که بر روایتی خطی، پیوسته و علی از وقایع تأکید دارد، تبارشناسی بر گسست‌ها، تصادفات و نقاط عطفی تمرکز می‌کند که مسیر تحولات را دگرگون ساخته‌اند.

مفاهیم کلیدی پژوهش

منظور از گفتمان در این پژوهش، مجموعه‌ای از دانش‌ها، باورها و عملکردهایی است که در یک دوره تاریخی مشخص، چارچوب معنایی غالب را می‌سازند و تعیین می‌کنند چه چیزی «طبیعی»، «ضروری» یا «مشروع» به نظر می‌رسد (فوکو، ۱۳۸۱). در زمینه توسعه شهری، گفتمان مشخص می‌کند که در هر دوره تاریخی کدام مداخلات کالبدی - مانند احداث خیابان یا بارو - باید به عنوان ابزار تثبیت قدرت و مذهب به کار گرفته شوند.

«تکنولوژی‌های قدرت» به شیوه‌های عملی و مادی‌ای

شهری مشهد فراهم می‌آورند. در کنار این‌ها، مطالعاتی نیز وجود داشته‌اند که به مؤلفه‌های اثرگذار در شکل‌دهی و تحولات ساختاری پرداخته‌اند و اگرچه بر چارچوب‌های نظری متفاوت بنا شده‌اند، برای درک روابط قدرت در شکل‌گیری فضای شهری منابع مناسبی فراهم آورده‌اند.

سرخیلی و همکاران (۱۳۹۴) نشان داده‌اند که در دوره معاصر، کشاکش دائمی میان نیروهای مذهبی و اقتصادی، شکل و فرم منطقه ثامن را دستخوش تغییرات جدی کرده است. اکبری و همکاران (۱۴۰۰) با رویکرد تطبیقی-تاریخی به بررسی تأثیر نهاد وقف بر توسعه شهر مشهد در سه دوره تیموری، صفوی و پهلوی پرداخته و مدل علی سه‌سطحی برای درک عوامل مؤثر بر این نهاد ارائه داده‌اند. این پژوهش با تمرکز بر روابط قدرت نهادی، راه را برای فهم مکانیسم‌های قدرتی که در طول تاریخ توسعه شهری مشهد تأثیرگذار بوده‌اند هموار می‌کند. فرهت (۲۰۱۴) روابط میان نهادهای قدرت و اقدامات توسعه شهری در دوره صفوی را تحلیل کرده، و طلایی (۲۰۲۲) به نقش سیاسی و مذهبی نهاد آستان‌قدس در دوره صفویه و تأثیر آن بر شکل‌گیری ساختار شهری نوین مشهد پرداخته است. با این حال، این مطالعات عمدتاً بر جنبه‌های نهادی متمرکز بوده و کمتر به تحولات کالبدی به عنوان بازتاب گفتمان‌های قدرت توجه داشته‌اند.

در حوزه کاربرد نظریات فوکو در تحلیل فضای شهری ایران، حقیقی بروجنی و همکاران (۱۴۰۰) با رویکردی مبتنی بر آرای فوکو درباره قدرت و فضا، خوانش فضا در میدان نقش جهان اصفهان را انجام داده‌اند و کمک قابل توجهی به خوانش فضاهای شهری از منظر فوکو ارائه می‌دهند. اسدی و همکاران (۱۴۰۰) نیز با گردهم‌آوردن مفاهیم دگردیسی، قدرت و ادوار تاریخی، رویکردی همسو با تبارشناسی را برای مطالعه توسعه اصفهان اتخاذ کرده‌اند؛ اهمیت این پژوهش در تعقیب ریشه‌های تاریخی وضعیت معاصر شهری تا اقدامات صفوی و نشان دادن ردپای قدرت در تحولات کالبدی است. تنها مطالعه‌ای که مستقیماً مدعی کاربرد تبارشناسی فوکو برای تحلیل مشهد است، پژوهش تاونگار و فرقانی (۲۰۲۳) است؛ با این حال، هدف اصلی آن تبیین چگونگی استفاده از رویکرد تبارشناسی بوده، نه به کارگیری عملی این روش برای تحلیل تاریخی عمیق.

در حوزه نابرابری فضایی مشهد، پژوهش‌های کمی



روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش در پارادایم کیفی و با رویکردی انتقادی انجام شده است که برای پاسخ به پرسش‌های تحقیق، میان رهیافت کلان، روش تحقیق شناخته‌شده و مراحل اجرایی تفکیک قائل می‌شود. رهیافت اصلی تحقیق، تبارشناسی است که با هدف واسازی مفاهیم بدیهی‌انگاشته‌شده در توسعه شهری مشهد به کار می‌رود. برای عملیاتی کردن این رهیافت، از روش تحقیق تاریخی با تکنیک تحلیل اسنادی و کتابخانه‌ای بهره گرفته شده است. منابع داده‌ها شامل طیف گسترده‌ای از اسناد دست‌اول و دوم، از جمله کتب تاریخ محلی و عمومی، سفرنامه‌های سیاحان و نقشه‌های تاریخی است. فرایند واکاوی این منابع بر پایه تحلیل کیفی-تفسیری استوار است که در آن، متون و نقشه‌ها نه به عنوان حقایق محض تاریخی، بلکه به عنوان شواهد گفتمانی مورد تحلیل قرار می‌گیرند تا الگوهای قدرت، گسست‌های معنایی و روابط میان سیاست و کالبد در لایه‌های پنهان آن‌ها بازشناسی شود.

معیارهای تشخیص و استخراج گفتمان‌ها

یکی از چالش‌های اساسی در پژوهش‌های تبارشناسانه، شفافیت معیارهایی است که بر اساس آن‌ها دوره‌های تاریخی به گفتمان‌های مشخص تقسیم می‌شوند. در این پژوهش، چهار معیار اصلی برای تشخیص، تفکیک و نام‌گذاری هر گفتمان به کار گرفته شده است. معیارهای چهارگانه تشخیص و تفکیک گفتمان‌ها در «جدول ۱» خلاصه شده است.

جدول ۱. معیارهای تشخیص و تفکیک گفتمان‌ها

معیار	توضیح	مثال کاربردی
ماهیت اعمال قدرت	شکل غالب قدرت در دوره مربوطه: دینی، سیاسی، نظامی یا مدرنیستی	در دوره تیموری، قدرت از طریق نمایش عظمت معماری اعمال می‌شود
نوع مداخله کالبدی	شاخص‌ترین تحول فیزیکی که بازتاب گفتمان مسلط است	در دوره صفوی، احداث خیابان به عنوان محور قدرت-مذهب
جهت‌گیری فضایی	اینکه تحولات به کدام سمت شهر جهت داشته و چه مناطقی را حاشیه‌ای کرده	تمرکز توسعه در غرب در برابر رکود شرق
نوع رابطه قدرت-حرم	چگونگی تعامل قدرت سیاسی با فضای مقدس: خدمت‌گزاری، رقابت، واسطه‌گری یا گسست	در دوره نادری، قدرت از حرم فاصله می‌گیرد و در ارگ متمرکز می‌شود

اطلاق می‌شود که از طریق آن‌ها قدرت در فضا اعمال، تثبیت و بازتولید می‌شود (کچویان و زائری، ۱۳۸۸). در بافت شهری، عناصر کالبدی نظیر خیابان‌ها، دروازه‌ها، صحن‌ها و باروها نمونه‌هایی از این تکنولوژی‌ها هستند که وظیفه نظم‌دهی به رفتارها و مشروعیت‌بخشیدن به الگوهای خاصی از زیست شهری را بر عهده دارند.

در این پژوهش، «نابرابری فضایی» به عنوان یک مفهوم توصیفی به کار می‌رود و به توزیع نامتوازن فرصت‌ها، امکانات و کیفیت محیطی در پهنه شهر اشاره دارد - پدیده‌ای که از طریق شاخص‌های کمی قابل سنجش است. این مفهوم از «بی‌عدالتی فضایی» که دآوری هنجاری درباره ناموجه بودن این توزیع نامتوازن است، متمایز می‌شود. پژوهش حاضر عمدتاً از مفهوم نابرابری فضایی به عنوان پدیده‌ای که نیازمند تبیین تاریخی-گفتمانی است استفاده می‌کند. هرچند برخی گفتمان‌های تاریخی که بررسی می‌شوند خود واجد ابعادی از بی‌عدالتی فضایی نیز بوده‌اند.

«قدرت» در این چارچوب، نه به معنای توانایی سلطه یک فرد یا گروه بر دیگران، بلکه به مثابه شبکه‌ای از روابط پراکنده در سرتاسر جامعه تلقی می‌شود که از طریق دانش، گفتمان و عملکردهای روزمره عمل می‌کند (فوکو، ۱۳۸۱؛ کچویان و زائری، ۱۳۸۸). هدف تبارشناس، کشف «چگونگی» قدرت است نه «چیستی» آن؛ یعنی اینکه قدرت چگونه اعمال می‌شود، چه تکنولوژی‌هایی برای تحقق اهدافش به کار می‌گیرد و چگونه در فضا و زمان تبلور می‌یابد.

«فضا» در این دیدگاه، نه یک بستر خنثی یا محصول صرف اقتضائات طبیعی و فن‌سالارانه، بلکه صحنه اصلی اعمال قدرت و تبلور گفتمان‌های مسلط در نظر گرفته می‌شود. از منظر تبارشناسی، نابرابری فضایی محصول یک روند طبیعی نیست؛ شواهد تاریخی بیانگر آن است که این نابرابری در درجه نخست نتیجه انباشت گفتمان‌هایی است که با تحمیل نظمی خاص بر کالبد شهر، برخی فضاها را ارتقا داده و برخی دیگر را به حاشیه رانده‌اند. این دیدگاه، امکان درک بهتری از چگونگی شکل‌گیری الگوهای شهری فراهم می‌آورد که ممکن است ظاهراً منطقی به نظر برسند، اما در واقع محصول تلاقی عوامل پیچیده و گاه تصادفی باشند.

یافته‌ها

درجه صفر: شکل‌گیری مشهد (۲۰۳ ه.ق)

شکل‌گیری و توسعه مشهد در سال ۲۰۳ هجری قمری با شهادت و دفن پیکر مطهر امام رضا (ع) در باغ و کاخ حمید بن قحطبه، والی خراسان، آغاز شد. این باغ در اراضی پایین‌دست قریه سناباد و جنوب نوغان - که از شهرهای باستانی ولایت طوس و در مقاطعی مرکز آن محسوب می‌شد - بیرون از فضای مسکونی بود و تالارها و حصاری داشت (سیدی‌فرخند، ۱۳۹۲). قریه سناباد در فاصله حدود یک‌ونیم کیلومتری غرب حرم مطهر قرار داشت و قناتی پرآب داشت که آب آن پس از استفاده اهالی، به سمت شرق - یعنی به سوی باغات و حرم - جاری می‌شد (سیدی‌فرخند، ۱۳۹۲). این مکان پیش از این مدفن هارون‌الرشید بود و مأمون پس از مرگ پدر، گنبدی بر آن قبر ساخته بود؛ حضرت رضا (ع) نیز در هنگام عبور از سناباد، داخل این قبه شده و در آن نماز گذارده و خبر از دفن خودشان در آنجا داده بود (مجلسی، بی‌تا، ص ۳۲۳). پس از شهادت حضرت رضا (ع)، این مکان به دلیل امکانات و شرایط مناسب، محل اسکان موقت علاقه‌مندان و شیعیانی شد که تنها با انگیزه زیارت و خدمت به آنجا می‌آمدند. این «تصادف تاریخی» - دفن امام در باغی خارج از شهر و نه در دل بافت مسکونی - نقطه آغازینی بود که هسته شهری مستقلی را پدید آورد؛ هسته‌ای که از همان ابتدا با نوغان و سناباد فاصله داشت و منطق رشد آن را ارادت دینی، نه اقتضائات طبیعی یا اقتصادی، تعیین می‌کرد. موقعیت جغرافیایی مشهد و حرم در (شکل ۱) نشان داده شده است.



شکل ۱. حدود تقریبی سناباد، نوغان و باغ حمید در سال ۲۵۰ هجری. برگرفته از نقشه‌ها و توصیفات سیدی‌فرخند (۱۳۹۲).

مبنای تفکیک دوره‌ها، نه تغییر سلسله حاکمه، بلکه «گسست گفتمانی» است؛ یعنی تغییر در منطق اصلی اعمال قدرت بر فضا. به همین دلیل، برخی دوره‌های سیاسی متمایز (نظیر نادری و قاجاری) در یک گفتمان ادغام شده‌اند، چرا که منطق فضایی مشترکی دارند.

فرایند عملیاتی پنج‌گامی

فرایند عملیاتی این پژوهش در پنج گام انتظام یافته که بر اساس مدل‌های معتبر تبارشناسانه طراحی و بومی‌سازی شده است (کچویان و زائری، ۱۳۸۸). در گام نخست، مسئله معاصر یعنی نابرابری فضایی در مشهد شناسایی شده و از تفاسیر تقلیل‌گرایانه جغرافیایی یا اقتصادی انقطاع صورت گرفته است. گام دوم به تعیین «نقطه آغاز» اختصاص دارد که لحظه شهادت امام رضا (ع) و شکل‌گیری نخستین هسته شهری حول مرقد ایشان را مبدأ تحلیل قرار می‌دهد. در گام سوم و چهارم، با بررسی اسناد تاریخی، گفتمان‌های قدرت مؤثر بر توسعه شهر کشف شده و تحولات، گسست‌ها و تصادفات تاریخی - مانند احداث خیابان در دوره صفوی - که ساختار فضایی را از الگوی شعاعی به خطی-دوقطبی تغییر داده‌اند، مورد واکاوی قرار گرفته‌اند. در نهایت، در گام پنجم، پیوند میان این تحولات تاریخی و وضعیت اکنون برقرار شده است تا مشخص گردد چگونه رسوب گفتمان‌های گذشته در کالبد شهر، بستر ساز نابرابری‌های فضایی معاصر و شکل‌گیری الگوی بالاشهر-پایین‌شهر شده است.

این ساختار روش‌شناختی اجازه می‌دهد تا فراتر از توصیف صرف تاریخی، مکانیسم‌های اعمال قدرت در فضا و پیامدهای بلندمدت آن بر نابرابری فضایی شهر تحلیل شود. این پژوهش بیش از آنکه در پی ارائه یک گزارش تاریخی توصیفی و پر جزئیات از وقایع گذشته باشد، به عنوان گامی اولیه برای تبیین یک رویکرد نوین در فهم تاریخ‌مند مسائل معاصر شهری طراحی شده است. تکیه بر منابع و اسناد تاریخی موجود و محدودیت در دسترسی به برخی اسناد دست‌اول، مرزهای تحلیلی این مطالعه را مشخص می‌کند. اعتبار تفسیرهای ارائه‌شده از طریق مثلث‌سازی میان منابع متنوع از جمله سفرنامه‌ها، نقشه‌های تاریخی، منابع تاریخ محلی و پژوهش‌های معاصر تقویت شده است.



گفتمان اول: ارادت و مصلحت (۲۰۳-۶۱۷ ه.ق)

ابن حوقل در اوایل سده چهارم، قبر علی بن موسی الرضا (ع) را «در بیرون شهر نوقان و در مقبره‌ای زیبا که حصنی استوار دارد و گروهی در آن معتکف‌اند» توصیف کرده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶، ص ۱۶۹). مقدسی و بیهقی نیز در سده چهارم به وجود حصار، مسجد، بازار و خانه‌های مسکونی فراوان در پیرامون مرقد مطهر رضوی اشاره کرده‌اند (زارعی و همکاران، ۱۳۹۵). تا این زمان، مشهد توسعه چندانی نیافته و تنها برخی از سادات و ارادتمندان حضرت رضا (ع) در جوار مزار ایشان ساکن شده و باروی گرداگرد این بقعه کشیده شده بود.

در زمان سامانیان و غزنویان، خود حرم توسعه بیشتری پیدا کرد؛ از جمله ساخته شدن اولین گلدسته، بنای مسجد بالاسر، جاری ساختن مجدد قنات سناباد، ساخت کاروانسرا و همچنین ایجاد بازاری در داخل بارو که باعث رونق بیش از پیش مشهد شد (نجیب کازرکار و همکاران، ۱۳۹۳). سیدی (۱۳۸۱) اولین باروی مهم شهر مشهد را ساخته شده در زمان آل کاکویه و در حوالی سال‌های ۵۱۰ تا ۵۱۵ ه.ق به دور حرم مطهر قلمداد می‌کند. از این پس تا زمان حمله مغول، در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان، جز تغییرات و مرمت‌ها و توسعه‌هایی که خود حرم داشته و توجهاتی که حکومت‌ها به دلیل قداست این مکان بدان داشته‌اند، درباره تحولات کالبدی شهر اطلاع چندانی در دست نیست (زارعی و همکاران، ۱۳۹۵).

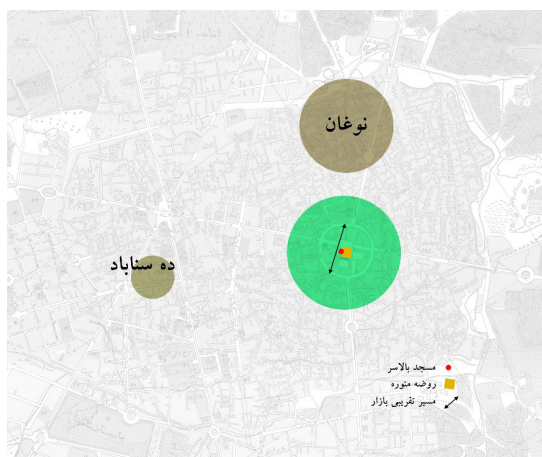
با حمله مغول و ویرانی بسیاری از شهرهای خراسان، مشهد که از این حمله جان سالم به در برده بود، فرصت توسعه و بقا یافت و در زمان ایلخانان توجه بیشتری به آن شد، تا جایی که ابن بطوطه در نیمه اول سده هشتم، مشهد را شهری بزرگ و پرجمعیت دانسته است (ابن بطوطه، ۱۳۳۷). در دوره ایلخانان با گرویدن سلطان محمد خداپنده به مذهب تشیع، توسعه آرام حرم و اقدامات عمرانی رونق گرفت و جمعیت شهر رشد کرد (زارعی و همکاران، ۱۳۹۵). با این وجود خبری از مداخلات کالبدی تحمیلی در شهر نیست و توسعه بازار، ایجاد حصارها و افزایش محلات مسکونی، همه حکایت از روند ارگانیک رشد شهر دارد. آنچه این دوره طولانی را به مثابه یک «گفتمان» واحد تعریف می‌کند، منطق مشترک حاکم بر تمام تحولات آن است: قدرت - در هر شکلی که ظاهر شد - در خدمت تسهیل زیارت عمل کرد، نه در پی تحمیل نظم فضایی خاصی. در این الگو، هیچ جهتی بر دیگری ارجحیت نداشت و توسعه به صورت شعاعی و

متوازن به دور حرم پیش می‌رفت. این الگوی مرکزگرایی متوازن، «وضع پایه» ای است که گفتمان‌های بعدی آن را دگرگون خواهند ساخت. «شکل ۲» حدود تقریبی شهر در دوره ایلخانی و موقعیت کانون‌های سکونت‌ی نوغان و سناباد نسبت به آن را نشان می‌دهد.

گفتمان دوم: گسست تیموری (سده ۸-۹ ه.ق)

حمله مغول به ایران و در امان ماندن مشهد، موجب تبدیل ناگهانی آن به مهم‌ترین مرکز منطقه و جلب توجهات گسترده شد. با ظهور تیموریان و نزدیکی مشهد به پایتخت‌شان در هرات، این شهر اهمیت سیاسی و نظامی نیز یافت و حتی به‌عنوان دومین شهر مهم ایران شناخته شد. در زمان شاه‌رخ، مهم‌ترین تحولات کالبدی حرم و مشهد از آغاز شکل‌گیری اتفاق افتاد (سیدی فرخ، ۱۳۹۲)، تا جایی که برخی استقلال مشهد به‌عنوان یک شهر مستقل را ناشی از تحولات همین دوره دانسته‌اند (نجیب کازرکار و همکاران، ۱۳۹۳). در این دوره برای نخستین بار حرم حضرت رضا (ع) از یک بنای تک به یک مجموعه شهری تبدیل شد و این را می‌توان آغاز دوره‌ای جدید در این بخش از شهر دانست.

شاخص‌ترین اقدام دوره تیموری، احداث مسجد گوهرشاد توسط گوهرشاد، همسر شاه‌رخ، طی سال‌های ۸۱۸-۸۲۱ ه.ق بود؛ مسجدی که در زمان خود و تا مدت‌ها پس از آن، بزرگ‌ترین و شاخص‌ترین بنای شهر مشهد و عظیم‌تر از خود بارگاه امام رضا (ع) بوده است. ساخت مسجد بر روی بافت موجود شهر انجام شد و با مقاومت‌های محلی نیز همراه گردید؛

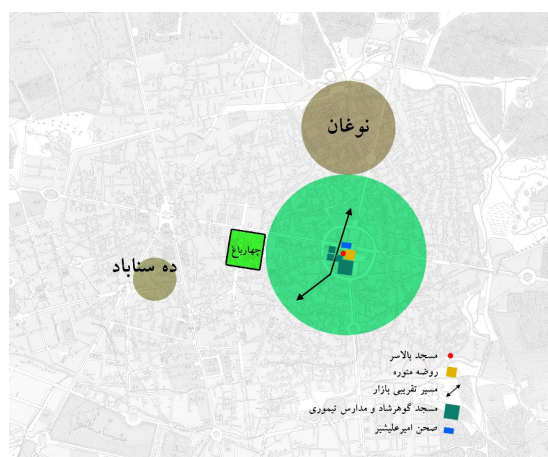


شکل ۲. حدود تقریبی شهر و اجزای اصلی آن در سده‌های اولیه. برگرفته از نقشه‌ها و توصیفات سیدی فرخ (۱۳۹۲).



دلیل درگیری‌هایی که با ازبک‌ها در خراسان داشت، اقدام به ساخت باروی گرد شهر مشهد کرد. این بارو در سال ۹۴۲ ه.ق به اتمام رسید و تا چهارصد سال بعد پابرجا ماند. بارو که تقریباً به مرکز حرم مطهر ساخته شده بود، به مرور زمان سبب ایجاد دروازه‌ها و محله‌های اولیه شهر شد، به طوری که در آغاز، چهار محله اصلی در چهارسوی حرم مطهر وجود داشت. در همین سال‌ها، در غرب شهر و بیرون از این بارو، یکی از حاکمان خراسان باغی به نام باغ شاهی احداث کرد (سیدی‌فرخند، ۱۳۹۲). با این شرایط شهر پای به دوره نوینی گذاشت که با اقدامات و توجه ویژه شاه‌عباس آغاز می‌شد.

در سال ۹۹۴ ه.ق، عباس‌میرزای نوجوان مقرر کرد که «همه اهالی مشهد از شهر خارج شده، در کوهسنگی جمع شوند تا او بر تخت سلطنت جلوس کند» (شاملو، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶). وی در سال ۱۰۱۰، پس از بیرون راندن ازبک‌ها از خراسان، بر اساس عهدی که در روز تاجگذاری در مشهد با خود کرده بود، پیاده به مشهد آمد (سیدی‌فرخند، ۱۳۹۲) و در سال‌های بعد نیز بارها به مشهد سفر کرد (حسینی، ۱۳۸۷). دو عامل کلیدی زمینه‌ساز توجه خاص شاه‌عباس به مشهد بود: نخست رقابت با دولت عثمانی، و دوم موقعیت ژئوپلیتیک مشهد در کنترل همسایگان شرقی. در دوره صفوی تلاش می‌شد توجه مردم از رفتن به عتبات عالیات و مکه مکرمه - که در اختیار دولت عثمانی بود - منحرف شود؛ یکی از اقدامات شاه‌عباس، ممنوع ساختن خروج زوار و از سویی تقویت زیارتگاه‌های داخل کشور، در رأس همه آن‌ها مشهد، بوده است (اشرفی، ۱۳۹۱).



شکل ۳. حدود تقریبی شهر و اجزای اصلی آن در اواخر دوره تیموری. برگرفته از نقشه‌ها و توصیفات سیدی‌فرخند (۱۳۹۲).

چنانچه حکایت «مسجد پیرزن» که پرسی سایکس در اوایل قرن بیستم آن را به عنوان حکایتی مشهور در افواه عمومی مردم مشهد نقل می‌کند، نمونه‌ای نمادین از این مقاومت‌هاست (سایکس، ۱۳۶۸، ص ۲۲۲). مقایسه عظمت مسجد گوهرشاد با مسجد بالاسر که پیش از این در شهر وجود داشت، تغییر در منطق قدرت را آشکار می‌سازد: قدرت تیموری دیگر در خدمت حرم نبود، بلکه می‌خواست در کنار آن و حتی بلندتر از آن بایستد. ساخت مسجدی «بلندتر از حرم» در آن دوره که ارتفاع بناها برای سلاطین اهمیتی نمادین داشت - چنانچه تیمور در سال‌های پایانی حکومتش دستور تخریب مسجد جامع سمرقند را داد چون ایوان مدرسه سرای ملک خانم از ایوان مسجد او بلندتر بود (خرمی، ۱۳۹۴) - بیانگر گسستی معنادار از منطق «خدمت‌گزاری» دوره پیشین است.

در دوره تیموریان، بر خلاف روند گذشته، نخستین توسعه‌های منفصل از حرم یا بی‌ارتباط به مرکزیت آن در مشهد رخ نمود و همه توسعه‌های مهم - به جز بنای گنبدخشتی و مصلی طرق - در سمت غرب حرم مطهر و بالاسر حضرت (ع) واقع شدند. مهم‌ترین رقابت موقوفه مسجد گوهرشاد، دو مزرعه سرده و سعدآباد بودند که آن‌ها نیز در غرب مشهد قرار داشتند (سیدی‌فرخند، ۱۳۹۲). مهم‌ترین مجموعه‌ای که منفصل از حرم مطهر و در غرب شهر ساخته شد، مجموعه چهارباغ مشهد بود که به عنوان محل اقامت و اتراق شاهان و شاهزادگان مورد استفاده قرار می‌گرفت (سیدهاشم حسینی، ۱۳۹۰). پس از شاهرخ، امیرعلی شیرنوازی نیز اقداماتی در مشهد انجام داد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها، ساخت ایوان و صحن عتیق و انتقال آب چشمه گلسب به مشهد بود (امیری و دلبری، ۱۳۹۴).

آنچه گفتمان تیموری را از دوره پیش متمایز می‌سازد، تغییر بنیادی در منطق رابطه قدرت و فضای مقدس است: قدرت از «خدمت‌گزاری» به «استفاده ابزاری» از مذهب برای تجلی اقتدار سیاسی گذار کرد. همه توسعه‌های مهم در بالاسر (غرب) حرم متمرکز شدند و بذر تمایز فضایی غرب-شرق را کاشتند - تمایزی که در گفتمان‌های بعدی ریشه‌های عمیق‌تری خواهد یافت. ساختار فضایی دوره تیموری در «شکل ۳» قابل مشاهده است.

گفتمان سوم: تلاقی قدرت-مذهب صفوی-شاه‌عباسی (سده ۱۰-۱۱ ه.ق)

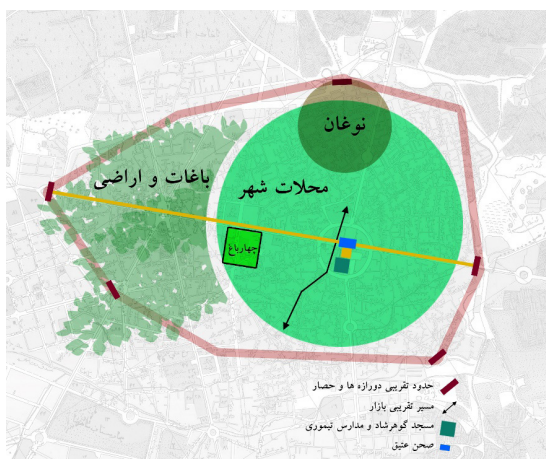
در اوایل صفویه و پیش از اقدامات شاه‌عباس، شاه‌طهماسب به



گفتمان قدرت بیش از پیش معنادار می‌سازد. احداث این خیابان از چهار جنبه نقطه عطف تاریخ شهرسازی مشهد است: نخست، تحمیل نظم هندسی خطی بر ساختار شعاعی سنتی؛ دوم، ایجاد تقسیم‌بندی واضح «بالا-پایین» که ظاهراً توپوگرافیک اما در عمق نمادین و اجتماعی بود؛ سوم، معرفی الگوی جدید رابطه قدرت-مذهب که در آن زائر باید از خیابان شاه عبور می‌کرد تا به حرم برسد - تأکیدی صریح بر نقش شاه به عنوان واسطه میان رعیت و امام؛ و چهارم، ایجاد سابقه‌ای برای مداخلات بزرگ‌مقیاس آینده. با این حال باید تأکید کرد که خیابان مشهد یکی از نقاط عطف اصلی شکل‌گیری نابرابری است، نه لزوماً تنها علت آن؛ این نابرابری محصول انباشت چندین گفتمان متوالی است که خیابان صفوی زمینه را برای تعمیق آن‌ها فراهم ساخت. «شکل ۴» حدود شهر و اجزای اصلی آن در دوره صفوی-شاه‌عباسی را نشان می‌دهد.

گفتمان چهارم: گریز و گسست از مرکز به حاشیه (سده ۱۲-۱۳ ه.ق)

مهم‌ترین اتفاق کالبدی بر شهر مشهد پس از صفویان، احداث ارگی برای اسکان سپاهیان ملک‌محمود سیستانی بود که در سال ۱۱۳۵ ه.ق مشهد را تصرف کرده بود. این ارگ که در سمت دروازه سراب قرار داشت، به دلیل احساس ناامنی شدید نسبت به مردم مشهد، در گوشه‌ای نسبتاً خلوت و کم‌تردد از شهر ایجاد شد و مأمونی برای غریبه‌های تازه‌به‌دوران‌رسیده شد. این اقدام، منطق فضایی جدیدی را معرفی کرد: قدرت دیگر نه در مرکز



شکل ۴. حدود تقریبی شهر و اجزای اصلی آن در اواخر دوره شاه‌عباسی. برگرفته از نقشه‌ها و توصیفات سیدی‌فرخند (۱۳۹۲)

در صدر دلایل این اقدام، جلوگیری از خروج پول و سرازیر شدن آن به دولت عثمانی در شرایطی بود که سپاه نوبنیاد شاه‌عباس به شدت نیازمند تقویت مالی بود (ایزدی، ۱۳۹۱). همچنین نزدیکی مشهد به مرزهای شمال‌شرقی ایران که مورد تهدید ازبک‌ها بود، ایجاد یک پایگاه جمعیتی بزرگ را ضروری می‌ساخت (حسینی، ۱۳۸۷).

در چنین شرایطی، از روزی که شاه‌عباس برای نخستین بار پیاده به مشهد آمد و حدود سه ماه در چهارباغ مشهد ساکن شد (سیدی، ۱۳۷۸)، تا یک دوره حدوداً سی‌ساله، اوج تحولات کالبدی مشهد پس از دوره تیموری رقم خورد. شاه‌عباس چند اقدام مهم انجام داد که تقریباً همه به هم پیوسته بودند: ایجاد صحن بزرگ در حرم - که در واقع توسعه و قرینه‌سازی صحن اولیه‌ای بود که در دوره تیموری ایجاد شده بود - ایجاد خیابانی که از این صحن عبور می‌کرد و به دو سوی شهر می‌رسید، احداث دو دروازه در دو سوی این خیابان و در نهایت جاری ساختن آب چشمه گلسب در خیابان مزبور (اسکندر منشی، ۱۳۸۲).

احداث خیابان و توسعه صحن عتیق، همانند مسجد گوهرشاد، بر روی توسعه‌های پیشین انجام گرفت و شاه دستور داد تمامی منازلی که در مسیر خیابان قرار گرفته‌اند به قیمت مناسب خریداری شوند - خرید به جای تخریب مستقیم، نشانه‌ای از مذاکره با ساکنان که خود نوعی مقاومت اجتماعی پنهان را بازتاب می‌دهد. با آنکه مشهد تا پیش از این، با وجود توسعه‌های منفصلی چون چهارباغ تیموری، به صورت شعاعی و به مرکزیت حرم توسعه یافته بود، اینک نظامی خطی به وسیله خیابان به ساختار شهر تحمیل شد. این ساختار خطی تحمیلی، در دو سوی شرقی (پایین‌یا) و غربی (بالا) به یک اندازه پیش رفت و پیشروی خیابان در سوی غربی تقریباً دو برابر طول آن در پایین بود (سیدی‌فرخند، ۱۳۹۲). مجموعه صحن، خیابان و دروازه‌ها به گونه‌ای طراحی شده بود که اگر کسی در صحن می‌ایستاد، در دو سوی خود دو دروازه را می‌دید (منجم یزدی، ۱۳۹۷).

خیابان مشهد در شرایطی احداث گردید که خیابان‌های وسیع و مستقیم از دروازه تا دروازه شهر، نامتعارف و از نظر نظامی مصلحت‌آمیز نبود (سیدی، ۱۳۷۸) و این اقدام به دلیل حجم مداخلات و تعارضات با باغات و محلات مسکونی، صعوبت بسیاری داشت. این شرایط، چرایی احداث خیابان را از منظر

صفوی جهت این گسست را به سوی غرب نشان داد. آنچه در دوره صفوی ابزار اتصال قدرت و مذهب بود، در این دوره به عامل جدایی و تمایز طبقاتی تبدیل گردید. ساختار کالبدی شهر در اواخر دوره قاجار در «شکل ۵» ترسیم شده است.

گفتمان پنجم: تداوم نابرابری در قالب مدرنیزاسیون تحمیلی (سده ۱۴ ه.ش)

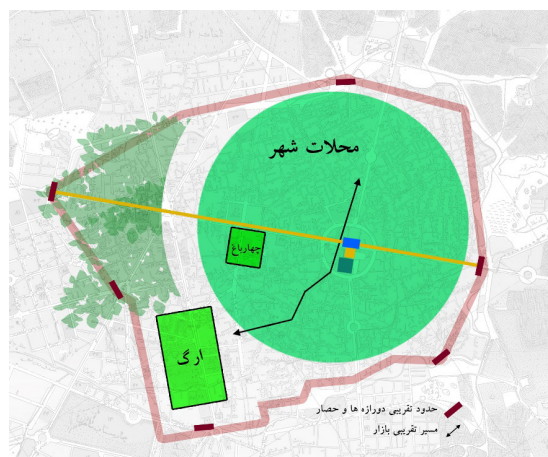
تحلیل جامع دوره پهلوی با پیچیدگی‌های اقتصادی-سیاسی و اجتماعی آن، خارج از محدوده این مطالعه بوده و موضوع پژوهش‌های مستقل است. با این حال، نشان دادن پیوستگی تأثیرات گفتمان‌های پیشین در این دوره و چگونگی تداوم تشدید الگوی نابرابری فضایی، برای درک ریشه‌های تاریخی مسئله معاصر حائز اهمیت است.

دوره پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۵۷ ش) نقطه عطفی در تحولات کالبدی مشهد بود که دو پیامد اساسی برجای گذاشت: توسعه نامتوازن شهر به سمت غرب و گسست فزاینده حرم از بافت شهری. در پهلوی اول، با تأسیس بلدیه مشهد (۱۳۰۴) و ورود انگاره‌های مدرنیسم، مداخلات گسترده در بافت تاریخی آغاز شد (غلامعلی فلاح و توسلی رجایی، ۱۴۰۰). احداث خیابان پهلوی/ارگ (۱۳۰۷-۱۳۰۹)، خیابان شاهرضا که چهارباغ را دو نیم کرد (۱۳۰۷) و خیابان خسروی (۱۳۰۹)، همگی محورهایی بودند که شهر را به سمت غرب و جنوب غربی هدایت کردند. تمرکز عناصر فرهنگی مدرن و بناهای دولتی در محور ارگ - نظیر شهرداری (۱۳۰۷)، بانک ملی، اداره دارایی، ستاد

حرم و نه در امتداد خیابان، بلکه در حاشیه شهر مستقر شد. اقدامات نادرشاه در مشهد بیش از هرچیز با فتوحات و نبردهایش گره خورده است. او در سال ۱۱۴۴ ه.ق پس از فتح هرات، پیروزمندانه به مشهد بازگشت و کدخدایان و بزرگان شهر را در چهارباغ گرد هم آورد. نادر به‌سان سلاطین پیش از خود در حرم نیز دست به تغییراتی زد که مهم‌ترین آن‌ها مطلا کردن ایوان و گلدسته قدیمی و ساخت گلدسته مطلای جدید بود (سیدی فرخند، ۱۳۹۲). در همین ایام، چهارباغ تیموری که محل استقرار نادر شده بود، به فراخور پایتخت شدن مشهد تغییرات گسترده‌ای یافت و عملاً به قصری سلطنتی تبدیل شد (حسینی، ۱۳۹۰). علاوه بر مجموعه چهارباغ، نادر برای خود در حاشیه بالاخیابان و جنب عمارات چهارباغ مقبره‌ای ساخت (سیدی فرخند، ۱۳۹۲).

غلبه وجه نظامی حکومت در دوره نادری، نهضت مدرسه‌سازی و وقف‌های عام‌المنفعه گذشته را تحت الشعاع قرار داد. شهر مشهد اگرچه پایتخت شده و جمعیتش به بیشترین حد ممکن رسیده بود، به لحاظ کالبدی وسعت نیافت و بارو و دروازه‌های پیشین کماکان پابرجا بودند. تراکم جمعیت در مرکز و شمال و مشرق شهر - که یکی از دلایل کوچ‌های اجباری افغانه، ارامنه و سایر اقوام به مشهد توسط نادر بود - سبب شد تا اراضی جنوب، جنوب غربی و شمال غربی شهر نظیر تقی‌آباد و کوهسنگی اهمیت بیشتری پیدا کنند (سیدی فرخند، ۱۳۹۲). پس از مرگ نادر و تا زمانی که مشهد به طور کامل به دست حکومت قاجار افتاد، اوضاع ناپایداری در شهر حاکم بود و عملاً توسعه قابل ذکری رخ نداد. این روند در زمان قاجار نیز ادامه یافت؛ دورانی که مشهد بیش از هرچیز درگیر تهاجمات ترکمانان یا لشکرکشی‌های ناموفق به هرات بود (سیدی فرخند، ۱۳۹۲). در دوره فتح‌علی‌شاه، مهم‌ترین الحاق به حرم مطهر یعنی صحن نو (آزادی فعلی) آغاز شد که تکمیلش سال‌ها به طول انجامید. با این حال توصیفاتی از هرج و مرج در دستگاه تولید و هدر رفتن درآمد موقوفات در این دوره وجود دارد که بیش از هر چیز به ساختار حکومت قاجار و فساد موجود در آن بازمی‌گردد (سیدی، ۱۳۷۸).

آنچه دوره‌های نادری و قاجاری را در یک گفتمان مشترک قرار می‌دهد، منطق مشترک فضایی آن‌هاست: قدرت از مرکز گریخت و در حاشیه - ارگ، چهارباغ نادری، مقابر - مستقر شد. دویارگی «ارگ-غیرارگ» شکل گرفت و بردار قوی‌تر خیابان



شکل ۵. حدود تقریبی شهر و اجزای اصلی آن در اواخر دوره قاجار. برگرفته از نقشه‌ها و توصیفات سیدی فرخند (۱۳۹۲).



عدالت‌گریز (تمرکز امکانات در غرب). مدرنیزاسیون، علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری، همان دوگانگی بالا-پایین را با واژگان جدید «مدرن-سنتی» بازتولید کرد - و این بازتولید نه تصادفی، بلکه در امتداد همان بردار تاریخی بود که گفتمان‌های پیشین ترسیم کرده بودند.

بحث: نقش گفتمان‌های قدرت در شکل‌گیری الگوی فضایی مشهد

یافته‌های ارائه‌شده، روایتی تاریخی از تحولات کالبدی مشهد طی دوازده قرن را ترسیم کردند. در این بخش، با اتکا به چارچوب تبارشناسی فوکویی، این رویدادها از منظر گفتمان‌های قدرت تحلیل می‌شوند. جدول ۲ خلاصه تطبیقی پنج گفتمان شناسایی‌شده را ارائه می‌دهد که در ادامه، نقش هر یک در شکل‌گیری الگوی فضایی نابرابر و نقاط عطف تحولات گفتمانی بررسی می‌شود.

– **گفتمان ارادت و مصلحت (۲۰۳-۵۶۱۷.ق):** الگوی مرکزگرایی شعاعی متوازن تولید کرد که در آن قدرت در خدمت تسهیل زیارت عمل می‌کرد. مجموعه باغ و حصار اولیه حمیدبن قحطبه به تدریج به کانون جذب شیعیان تبدیل شد و به‌صورت مستقل از شهر اصلی نوقان رشد یافت. گفتمان این دوره بر پایه پاسخ به نیازهای ناشی از رشد طبیعی جمعیت و تلاش حکومت‌ها برای گذاشتن اثری ماندگار از حمایت خود استوار بود. در این الگو، هیچ جهتی بر دیگری ارجحیت نداشت و منطق توسعه صرفاً

لشکر، پست و باغ ملی (۱۳۱۳) - قطب جدید اداری-تفریحی مدرن شهر را در غرب حرم شکل داد. همزمان، احداث فلکه حضرتی (۱۳۰۸-۱۳۰۹) به دور حرم و تخریب قبرستان قتلگاه و کاروانسراهای زواری، اولین موج گسست فیزیکی حرم از بافت پیرامونی را رقم زد.

در پهلوی دوم، همین روند تشدید شد. طرح جامع مشهد (۱۳۴۵-۱۳۴۶) و طرح‌های نوسازی بافت پیرامون حرم (۱۳۴۶-۱۳۵۰) با تخریب گسترده محلات قدیمی، حصار کالبدی از خیابان‌های عریض به دور حرم کشیدند و پیوند ارگانیک آن با شهر را قطع کردند (رضوانی، ۱۳۸۴). توسعه شهر به شدت به سمت غرب و جنوب‌غربی سوق یافت: بلوار وکیل‌آباد (دهه ۱۳۴۰) محور شمال-جنوب را در غرب شهر ایجاد کرد، احداث منطقه وکیل‌آباد (دهه ۱۳۴۰-۱۳۵۰) و شهرک‌های مسکونی جدید نظیر منطقه احمدآباد (دهه ۱۳۵۰) در غرب و جنوب‌غربی عملاً گسترش شهر را به این سمت هدایت کرد. این در حالی بود که شرق و جنوب شهر عملاً در بن‌بست توسعه قرار داشتند و محلات سنتی، کنش‌های مقاومتی گسترده‌ای را در برابر این شکل توسعه از خود بروز می‌دادند.

نتیجه این تحولات، دگرگونی سازمان فضایی شهر از ساختاری متمرکز بر حرم به کلان‌شهری نامتوازن بود که مرکز ثقل آن به غرب منتقل شده و حرم از قلب تپنده شهر به کانونی محصور و جدا از جریان اصلی زندگی شهری تنزل یافته بود. در این گفتمان، دو جریان به‌ظاهر متفاوت اما در واقع همسو با هم تلفیق شدند: توسعه هویت‌زدا (گسست حرم از شهر) و توسعه

جدول ۲. خلاصه تطبیقی گفتمان‌های پنج‌گانه قدرت در تحولات کالبدی مشهد

گفتمان	دوره	ماهیت قدرت	مداخله کالبدی شاخص	جهت‌گیری فضایی	رابطه با حرم	پیامد فضایی
ارادت و مصلحت	۶۱۷-۲۰۳ ق.ه	دینی-خدمتگزار	بارو، مسجد، بازار پیرامون حرم	شعاعی-متوازن	خدمت‌گزاری	وضع پایه: رشد ارگانیک متوازن به دور حرم
گسست تیموری	سده ۸-۹ ق.ه	سیاسی-نمایشی	مسجد گوهرشاد، چهارباغ تیموری	آغاز تمرکز در غرب	رقابت نمادین	نخستین تمایز غرب-شرق؛ چندمرکزی‌تبی جایگزین مرکزگرایی خالص
تلاقی قدرت-مذهب صفوی-شاه‌عباسی	سده ۱۰-۱۱ ق.ه	سیاسی-مذهبی	خیابان مشهد، صحن عتیق، دروازه‌ها	تحمیل محور خطی با امتداد نامتوازن به غرب	واسطه‌گری	نهادینه‌سازی دوقطبی بالا-پایین؛ گسست از الگوی شعاعی (منجم‌زدی، ۱۳۹۷؛ سیدی‌فرخند، ۱۳۹۲)
گریز به حاشیه نادری-قاجاری	سده ۱۲-۱۳ ق.ه	نظامی-بی‌ثبات	ارگ، چهارباغ نادری، مقبره نادر	تثبیت غرب به‌عنوان حوزه قدرت و ثروت	گسست و فاصله‌گیری	تعمیق گسست طبقاتی؛ تبدیل ابزار اتصال به عامل تمایز
تداوم در مدرنیزاسیون تحمیلی پهلوی	سده ۱۴ ش	مدرنیستی-تمرکزگرا	خیابان ارگ، فلکه حضرتی، طرح جامع ۱۳۴۵	تشدید توسعه غربی؛ انتساب هویت مدرن به مناطق غربی در گفتمان پهلوی	محاصره و جداسازی	شدت‌یابی نابرابری فضایی؛ بازتولید دوگانه بالا-پایین با واژگان مدرن-سنتی (غلامعلی‌فلاح و توسلی رجایی، ۱۴۰۰)

عامل اصلی جدایی و تمایز طبقاتی تبدیل گردید.

– **گفتمان تداوم و تثبیت در دوره پهلوی (سده ۱۴ ش):** نشان داد که مدرنیزاسیون نه تنها الگوی تاریخی نابرابری را حفظ کرد، بلکه آن را با مشروعیت جدید تقویت نمود. مداخلات این دوره – تخریب باروها، احداث خیابان‌های جدید، ایجاد مراکز اداری و تفریحی – در امتداد همان محور تاریخی غربی قرار گرفتند. در این گفتمان، دو جریان به‌ظاهر متفاوت اما در واقع همسو تلفیق شدند: توسعه هویت‌زدا و توسعه عدالت‌گریز. مدرنیزاسیون، همان دوگانگی بالا-پایین را با واژگان جدید «مدرن-سنتی» بازتولید کرد.

مدل مفهومی انباشت تاریخی

تحلیل تطبیقی پنج گفتمان فوق نشان می‌دهد که نابرابری فضایی مشهد نه محصول یک تصمیم یا یک دوره، بلکه حاصل فرایندی انباشتی است که در آن هر گفتمان بر پایه گفتمان پیشین بنا شده و الگوی فضایی موروثی را تعمیق کرده است. این فرایند، همان‌گونه که در شکل ۶ نشان داده شده است، قابل صورت‌بندی و تبیین است.

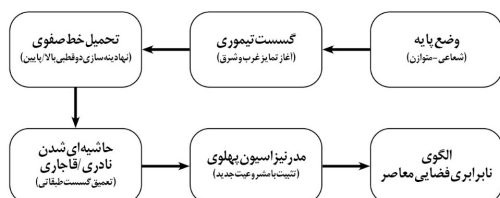
سه ویژگی مشترک در اغلب گفتمان‌های تاریخی بررسی‌شده قابل شناسایی است: نخست، در اغلب دوره‌های بررسی‌شده، تحولات کالبدی مهم در جهت غرب شهر متمرکز بوده‌اند؛ چه به صورت ساخت بناهای عظیم (مسجد گوهرشاد)، چه تحمیل محورهای خطی (خیابان مشهد)، چه استقرار قدرت در حاشیه (ارگ و چهارباغ نادری)، و چه مدرنیزاسیون (خیابان ارگ و میدان شاه). دوم، در اغلب این دوره‌ها، مداخلات قدرت به نوعی پیوند ارگانیک حرم با بافت شهری را دگرگون ساخته است؛ چه به صورت ایجاد رقیب بصری (مسجد گوهرشاد)، چه واسطه‌گری میان زائر و حرم (خیابان عباسی)، و چه تخریب بافت پیرامون (فلکه و طرح‌های نوسازی). سوم، در هر دوره

عملکرد زیارتی بود. این گفتمان «وضع پایه» ای را برقرار ساخت که انحراف از آن در گفتمان‌های بعدی، اهمیت تحلیلی خود را نشان می‌دهد.

– **گفتمان گسست تیموری (سده ۸-۹ ه.ق):** برای نخستین بار الگوی مرکزگرایی خالص را شکست و چندمرکزی را وارد ساختار شهری کرد. احداث مسجد گوهرشاد – بلندتر از حرم – و چهارباغ منفصل از آن، نشان‌دهنده تغییر در منطق قدرت از خدمت‌گزاری صرف به استفاده ابزاری از مذهب برای تجلی اقتدار سیاسی بود. تناقض میان ارادت به امام رضا (ع) و تکفیر شیعیان، بازتاب همین گفتمان دوگانه است. شواهد موجود نشان می‌دهد که در این دوره جهت‌گیری غربی توسعه آغاز شد؛ تمامی اقدامات مهم – مسجد گوهرشاد، چهارباغ، موقوفات سرده و سعدآباد – در بالاسر (غرب) حرم متمرکز شدند و بذر تمایز فضایی را کاشتند.

– **گفتمان تلاقی قدرت-مذهب صفوی-شاه‌عباسی (سده ۱۰-۱۱ ه.ق):** محوری‌ترین تحول در تاریخ توسعه مشهد را رقم زد. شاه‌عباس با درک اهمیت مشهد در جغرافیای سیاسی حکومت و با در نظر داشتن تجربه تیموریان، گفتمان پیشین را در مقیاسی بزرگ‌تر پیگیری کرد. او کل شهر را به‌مثابه چهارباغی با محوریت حرم در نظر گرفت و با ساخت صحن عتیق، مداخله شهری و توسعه حرم را به‌صورت همزمان پیوند داد. چهار ایوان صحن عتیق دو محور ایجاد کرد: محور قبله (معنایی-نمادین) و محور خیابان مشهد (قدرت). ورود هر زائری به صحن از رهگذر خیابان بود – خیابانی که توسط شاه ساخته شده و به امام می‌رسید؛ تأکیدی بر نقش شاه در تحکیم مذهب و واسطه‌گری او میان رعیت و حرم. با این حال، امتداد نامتوازن خیابان به سوی غرب – تقریباً دو برابر شرق – بر گسست تیموری صحن گذاشت و زمینه شکل‌گیری شهر اعیان و اشراف را بر بستر باغات غربی تقویت کرد.

– **گفتمان گریز به حاشیه (سده ۱۲-۱۳ ه.ق):** الگوی حاشیه‌ای شدن قدرت را رقم زد. در این دوره، مشهد حتی پایتخت شد اما بیش از اهمیت خود، در حاشیه سایر امور قرار گرفت. قدرت با ایجاد ارگ و گسترش چهارباغ نادری در بالاخیابان، خود را از جریان شهر جدا کرد. دوپارگی ارگ-غیرارگ (اشراف-مردم) شکل گرفت، اما جهت این گسست را ساختار تحمیلی شاه‌عباس و بردار قوی‌تر خیابان به سوی غرب مشخص کرده بود. آنچه در دوره صفوی ابزار اتصال قدرت و مذهب بود، در دوره‌های بعد به



شکل ۶. مدل انباشت تاریخی گفتمان‌های قدرت و شکل‌گیری نابرابری فضایی مشهد بر اساس نتایج پژوهش حاضر.



تاریخی کشف شده همخوانی دارند یا خیر، نه ادعای تحلیل مستقل دوره معاصر.

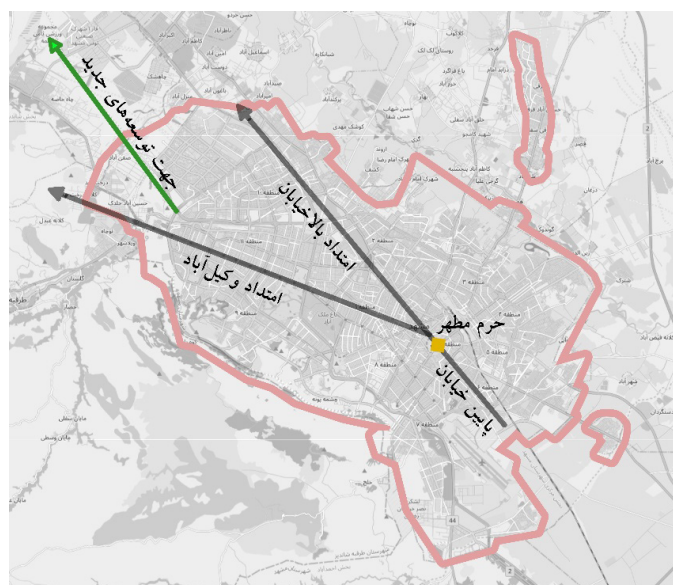
پژوهش‌های کمی موجود، تصویری از وضعیت نابرابری فعلی ارائه می‌دهند که با الگوی تاریخی شناسایی شده همخوانی قابل توجهی دارد. مدیری و همکاران (۱۳۹۵) نشان داده‌اند که توسعه فضایی کلان‌شهر مشهد به‌طور مطلق به سمت غرب حرم ادامه یافته است. خاکپور و همکاران (۱۳۹۷) در پایش عدالت فضایی مناطق سیزده‌گانه مشهد، شکاف معناداری میان مناطق غربی و شرقی در دسترسی به خدمات شهری یافتند. پورراهداری و همکاران (۱۴۰۲) نابرابری فضایی شاخص‌های مسکن را در مناطق شهر مشهد مستند کرده‌اند. رهنما و ذبیحی (۲۰۱۱) توزیع نامتوازن تسهیلات عمومی شهری را در راستای عدالت فضایی تحلیل کرده‌اند. رضائی و همکاران (۱۴۰۳) نیز پراکنش نامتوازن خدمات شهری را با تأکید بر رویکرد عدالت فضایی در مشهد تأیید کرده‌اند. وجه اشتراک این پژوهش‌ها آن است که همگی شکاف غرب-شرق و بالاشهر-پایین‌شهر را تأیید می‌کنند. دقیقاً همان محوری که بر اساس یافته‌های تبارشناسانه این مطالعه، از دوره صفوی-شاه‌عباسی در ساختار فضایی شهر نهادینه شده است. چنانچه در «شکل ۷» قابل مشاهده است، وضعیت فعلی ساختار فضایی و جهت توسعه مشهد، تا حد زیادی به سمت غرب حرم مطهر متمایل است و تعریف پروژه‌های محرک توسعه جدید (نظیر آزادراه مشهد-

تحول گفتمانی، شواهدی از مقاومت‌های اجتماعی - اگرچه محدود و اغلب غیررسمی - وجود داشته که نشان‌دهنده تعامل پیچیده میان قدرت و جامعه است. لازم به تأکید است که یافته‌های این پژوهش رابطه‌ای گفتمانی-تاریخی را آشکار می‌سازند، نه رابطه‌ای علی-قطعی؛ تبارشناسی نشان می‌دهد چه الگوهای انباشت شده‌اند، نه اینکه هیچ عامل دیگری در شکل‌گیری نابرابری فضایی نقش نداشته است.

از تاریخ به معاصر: تداوم گفتمان یا گسست؟

تحلیل تطبیقی پنج گفتمان فوق، با شناسایی گسست‌های کلیدی، تصادفات تاریخی و مقاومت‌های اجتماعی، نشان می‌دهد که نابرابری فضایی معاصر مشهد ریشه در تحولات تاریخی دارد و در درجه نخست محصول سیاست‌های اخیر نیست. الگوی بالاشهر/پایین‌شهر امروز، تداوم و تکامل همان تقسیم‌بندی تاریخی است که ریشه در گفتمان‌های قدرت قرون پیش دارد.

لازم به تأکید است که بررسی دوره معاصر - یعنی پس از انقلاب اسلامی تا امروز - با پیچیدگی‌های سیاسی-اقتصادی-اجتماعی خاص خود و نیاز به بررسی اسناد و داده‌های دوره‌ای، خارج از محدوده این مطالعه است. آنچه در این بخش ارائه می‌شود، یک «امتداد تحلیلی مستند» است؛ یعنی بررسی اینکه آیا داده‌های موجود درباره وضعیت فعلی مشهد با الگوهای



شکل ۷. محدوده فعلی شهر مشهد (بر اساس طرح جامع مصوب ۱۳۹۵) و جهت توسعه‌های جدید (آزادراه مشهد-چناران) طرح جامع مشهد.

چنان‌ران) نیز تقویت‌کننده نظم موجود هستند.

این الگو، که گاه به عنوان «روند طبیعی توسعه به سمت ارتفاعات و هوای بهتر غرب» توجیه می‌شود، در پرتو یافته‌های این مطالعه قابل بازخوانی است. یافته‌های تبارشناسانه نشان می‌دهند که این «طبیعی‌انگاری» خود بخشی از گفتمانی است که ریشه‌های تاریخی-قدرتی الگوی فضایی را پنهان می‌سازد. با این حال، تبیین دقیق نحوه ادغام گفتمان‌های تاریخی با منافع اقتصادی و سیاسی دوره معاصر، موضوعی است که نیازمند پژوهش مستقل با داده‌ها و روش‌های خاص خود است.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با اتخاذ رویکرد تبارشناسانه فوکویی، ریشه‌های تاریخی نابرابری فضایی مشهد را از منظر گفتمان‌های قدرت مؤثر بر تحولات کالبدی شهر، از شهادت امام رضا(ع) تا دوره پهلوی، واکاوی کرد. یافته‌های کلیدی نشان می‌دهد که آنچه امروز به صورت تقسیم‌بندی بالاشر-پایین‌شهر مشاهده می‌شود، در درجه نخست محصول پنج گفتمان متوالی قدرت است که هر یک بر پایه گفتمان پیشین بنا شده و الگوی فضایی موروثی را تعمیق کرده است. محوری‌ترین یافته این مطالعه، شناسایی احداث خیابان مشهد در دوره صفوی به عنوان یکی از نقاط عطف اصلی در شکل‌گیری نابرابری است. این مداخله شهری نه تنها الگوی توسعه را از شعاعی به خطی تبدیل کرد، بلکه مفهوم دوقطبی «بالا-پایین» را نهادینه ساخت که در ادوار بعد - با وجود تغییر گفتمان‌ها و حاکمان - تداوم یافت و تشدید شد.

تمایز یافته‌های پژوهش با مطالعات پیشین

این پژوهش در تقاطع دو حوزه مطالعاتی قرار می‌گیرد که هر یک به تنهایی برای پاسخ به پرسش اصلی ناکافی‌اند. مطالعات کمی نابرابری فضایی مشهد (رهنما و ذبیحی، ۲۰۱۱؛ خاکپور و همکاران، ۱۳۹۷؛ پروراهداری و همکاران، ۱۴۰۲؛ رضائی و همکاران، ۱۴۰۳) تصویر دقیقی از «چه چیزی» ارائه می‌دهند - یعنی توزیع نامتوازن خدمات، مسکن و امکانات - اما از پاسخ به «چرا» و «چگونه» این الگو شکل گرفته ناتوانند. مطالعات توصیفی تاریخ مشهد (سیدی‌فرخند، ۱۳۹۲؛ نطاق و حسین‌زاده، ۱۴۰۲) نیز رویدادهای تاریخی را روایت می‌کنند اما از تحلیل انتقادی گفتمان‌های قدرت پنهان در آن رویدادها

غافل می‌مانند. یافته‌های سرخیلی و همکاران (۱۳۹۴) درباره کشاکش نیروهای مذهبی و اقتصادی در شکل‌گیری منطقه ثامن در دوره معاصر، از این منظر مکمل پژوهش حاضر است؛ آنچه آن‌ها به عنوان «تقابل دائمی دو نیرو» در دوره معاصر توصیف می‌کنند، در پرتو یافته‌های تبارشناسانه این مطالعه قابل بازخوانی است: این تقابل نه پدیده‌ای نوظهور، بلکه تداوم همان منطق گفتمانی است که از دوره صفوی-شاه‌عباسی در ساختار فضایی شهر نهادینه شده است. پژوهش حاضر با به کارگیری تبارشناسی فوکویی، پلی میان این دو حوزه می‌زند: نشان می‌دهد که آنچه مطالعات کمی به عنوان «واقعیت فضایی» اندازه می‌گیرند، در واقع محصول انباشت تاریخی گفتمان‌هایی است که در دوره‌های مختلف بر ساختار فضایی شهر اعمال شده‌اند. این تمایز معرفت‌شناختی - از سنجش نابرابری به فهم ریشه‌های آن - وجه اصلی نوآوری پژوهش حاضر است.

دلالت‌های سیاستی

یافته‌های این مطالعه دو پیام مهم برای برنامه‌ریزی شهری دارد. نخست، نابرابری فضایی مشهد نه صرفاً محصول اقتضات طبیعی (توپوگرافی، اقلیم) و نه صرفاً نتیجه سیاست‌های دهه‌های اخیر، بلکه از منظر این پژوهش، انباشت تاریخی گفتمان‌های قدرت یکی از ریشه‌های اصلی و کمتر دیده‌شده نابرابری فضایی فعلی در کنار عوامل طبیعی، اقتصادی و سیاست‌های معاصر است. بنابراین، تلاش برای ایجاد توازن فضایی باید این عمق تاریخی را در نظر بگیرد و صرفاً به راه‌حل‌های فنی-کالبدی بسنده نکند. دوم، این مطالعه نشان داد که جریان توسعه نامتوازن در مشهد، در اغلب دوره‌های بررسی‌شده با دو فرایند موازی همراه بوده است: گسست طبقاتی (تمرکز امکانات و ثروت در غرب) و گسست هویتی (جدایی حرم از جریان شهر). این دو گسست نه مستقل، بلکه در هم‌تنیده‌اند؛ بنابراین، هرگونه سیاست برای ایجاد توازن فضایی باید هر دو بعد را مورد توجه قرار دهد. رویکردهایی که صرفاً بر توسعه افقی شهر به سمت شرق تأکید می‌کنند - بدون توجه به بازایی پیوند حرم با شهر و بدون برنامه‌ریزی برای توزیع عادلانه امکانات - تنها یک بعد از مسئله را هدف قرار می‌دهند.

پیشنهادهای پژوهشی

برای پژوهش‌های آتی، سه مسیر پیشنهاد می‌شود: نخست،



در شکل‌دهی به فضای شهری می‌تواند تصویری کامل‌تر از دینامیک‌های قدرت در شهر ارائه دهد. در نهایت، این مطالعه نشان داد که فهم مسائل شهری معاصر، بدون شناخت عمق تاریخی و گفتمان‌های قدرتی که ساختارهای فضایی را شکل داده‌اند، ناقص است. دو گزاره نظری اصلی این پژوهش را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: نخست، الگوی فضایی شهر در هر دوره هم ابزار اعمال قدرت بوده و هم بستر بازتولید آن در دوره بعدی - این چرخه انباشتی است که نابرابری را از یک تصادف تاریخی به یک ساختار پایدار تبدیل می‌کند. دوم، طبیعی‌انگاری نابرابری فضایی - تبیین آن از طریق توپوگرافی یا اقلیم - خود بخشی از گفتمانی است که ریشه‌های تاریخی - قدرتی این نابرابری را پنهان می‌سازد و از این رو، واسازی این طبیعی‌انگاری گام اول هر سیاست جدی برای کاهش نابرابری فضایی است. برنامه‌ریزی شهری آگاهانه برای کاهش نابرابری‌های فضایی نیازمند درک این مسیر تاریخی و طراحی سیاست‌هایی است که نه تنها به بُعد کالبدی، بلکه به ابعاد گفتمانی قدرت و نحوه اعمال آن توجه داشته باشند.

تحلیل تداوم و تحول گفتمان‌های قدرت در دوره معاصر (۱۳۵۷ تا امروز)؛ این دوره با تغییرات بنیادین سیاسی - اجتماعی همراه بوده و گفتمان‌های جدیدی - انقلاب اسلامی، جنگ، بازسازی، توسعه زیارت - بر ساختار شهری اثر گذاشته‌اند. بررسی چگونگی تعامل این گفتمان‌های جدید با ساختارهای تاریخی نابرابر می‌تواند درک ما از وضعیت معاصر را عمیق‌تر کند. دوم، کاربرد همین رویکرد تبارشناسانه برای شهرهای تاریخی دیگر ایران - به‌ویژه اصفهان، تبریز و شیراز - که می‌تواند الگوهای مشترک و متمایز گفتمان‌های قدرت در شهرسازی ایرانی را شناسایی کند و به تدوین نظریه‌ای بومی درباره رابطه قدرت و فضا در شهرهای ایرانی - اسلامی منجر شود؛ از آنجا که مطالعه اسدی و همکاران (۱۴۰۰) نشان داده الگوی نابرابری در اصفهان از جنسی متفاوت با مشهد است، چنین پژوهش‌های تطبیقی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. سوم، تحلیل عمیق‌تر گفتمان‌های مقاومت اجتماعی که در این مطالعه به دلیل فقدان اسناد مستقیم محدود بود؛ بررسی نقش جوامع محلی، اصناف، نهادهای مذهبی و گروه‌های اجتماعی

فهرست منابع

- ابن حوقل، محمد بن حوقل (۱۳۶۶)، *سفرنامه ابن حوقل: ایران در صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، امیرکبیر. (نشر اثر اصلی ۱۳۴۵)
 ابن بطوطه. محمد بن عبدالله؛ موحد، محمدعلی (۱۳۳۷)، *سفرنامه ابن بطوطه: رحله ابن بطوطه*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 اسدی، لیهون؛ سلطان‌زاده، حسین؛ داوودپور، زهره (۱۴۰۰)، تبیین دگردیسی ساختار فضایی شهر اصفهان در ارتباط با دگرگونی قدرت از صفویه تاکنون، *جغرافیا و آمایش شهری منطقه‌ای*، ۱۱(۴۱)، ۳۳۸-۳۰۷.
 اسفزاری. معین‌الدین محمد (بی‌تا)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات: در وصف معرفه الاراضی و جغرافیای تاریخی. سیاسی. ادبی خراسان و وصف شهرهای مهم آن سرزمین*.
 اسکندر منشی (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، (ایرج افشار، مصحح) (ج ۱). امیر کبیر.
 اشرفی، احمد (۱۳۹۱)، جایگاه خراسان در سیاست مذهبی شاهان صفوی، *پژوهشنامه تاریخ*، ۲۶(۷)، ۲۲-۱.
 اکبری، ابوالفضل؛ بهروان، حسین؛ نوغانی دخت بهمنی، محسن؛ اصغرپور ماسوله، احمدرضا (۱۴۰۰)، تحلیل جامعه‌شناختی تأثیر نهاد وقف بر توسعه در شهر مشهد (مطالعه تطبیقی-تاریخی دوره‌های تیموری، صفویه و پهلوی)، *علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد*، ۱۹(۱)، ۳۲-۱.
 امیری، حسن؛ دلبری، شهربانو (۱۳۹۴)، *انتقال سپه به مشهد و پیامدهای آن*، در *تقش حرف خودی*، دانشگاه فردوسی مشهد.
 ایزدی، حسین (۱۳۹۱)، شاهان صفوی و زیارت، *شبهه شناسی*، ۳۹(۱۰)، ۱۳۱-۱۵۲.
 پورراهداری، فاطمه؛ مهدی نیا، محمد هادی؛ شریفی نیا، زهرا (۱۴۰۲)، تحلیل نابرابری فضایی شاخص‌های مسکن در مناطق شهر مشهد با کاربرد تکنیک ARAS، *جغرافیا و توسعه فضای شهری*، ۱۰(۳)، ۶۷-۸۸.
 جوان، جعفر؛ عبداللهی، عبدالله (۱۳۸۷)، عدالت فضایی در فضاهای دوگانه شهری (تبیین ژئوپلیتیکی الگوهای نابرابری در حاشیه کلانشهر مشهد)، *فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک*، ۴(۱۲)، ۱۳۱-۱۵۶.
 حسینی، سیدهاشم (۱۳۸۷)، بررسی عوامل اعتلا و توسعه شهر مقدس مشهد طی دوره صفوی، *فرهنگ*، ۶۷(۲۱)، ۹۳-۱۱۶.
 حسینی، سیدهاشم (۱۳۹۰)، چهارباغ مشهد تیموری در آینه تاریخ، *پژوهش‌های تاریخی*، ۱۰(۳)، ۷۳-۸۸.

- حقیقت‌بین، مهدی؛ انصاری، مجتبی؛ پورجعفری، محمدرضا (۱۳۸۸)، بررسی تاریخی خیابان(چهارباغ) شهر مشهد در عصر صفویه (۱۰۲۰ - ۱۰۱۶ هـ.ق)، پژوهش‌های تاریخی، ۱(۴)، ۳۷-۵۴.
- حقیقی بروجنی، سمر؛ یزدانفر، سید عباس آقا؛ بهزادفر، مصطفی (۱۴۰۰)، خوانش فضا بر مبنای نظریات فضا - قدرت فوکو؛ مطالعه موردی: میدان نقش جهان در عصر صفوی، مطالعات شهر ایرانی-اسلامی، ۳۹(۳)، ۴۳.
- خاکپور، براتعلی؛ صیادسالار، یاسین؛ معماری، ابراهیم؛ سعیدی عبدال آبادی، احمد (۱۳۹۷)، پایش فضای شهری با رویکرد عدالت فضایی (پژوهش موردی: مناطق ۱۳ گانه کلانشهر مشهد)، کاوش‌های جغرافیایی مناطق بیابانی، ۶(۲)، ۱۸۷-۲۱۴.
- خرمی، حمید (۱۳۹۴)، تسامح مذهبی در دوره تیموریان، در نقش حرف خودی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- رضائی، شهریار؛ آریان، اشکان؛ محمدپور، صابر (۱۴۰۳)، تحلیلی بر پراکنش خدمات شهری با تأکید بر رویکرد عدالت فضایی (مطالعه موردی: شهر مشهد)، اقتصاد و برنامه ریزی شهری، ۱(۱۶)، ۹۶-۱۱۷.
- رضوانی، علیرضا (۱۳۸۴)، در جستجوی هویت شهری مشهد، وزارت مسکن و شهرسازی.
- رهنما، محمدرحیم؛ ذبیحی، جواد (۲۰۱۱)، تحلیل توزیع تسهیلات عمومی شهری در راستای عدالت فضایی با مدل یکپارچه دسترسی در مشهد، مجله جغرافیا و توسعه، ۹(۲۳)، ۵-۲۶.
- زارعی علی؛ هاشمی زرج آباد حسن؛ مسعودی ذبیح اله (۱۳۹۵)، نقش و جایگاه حرم مطهر رضوی در شکل‌گیری و تکامل حیات شهری مشهد الرضا، پژوهشنامه خراسان بزرگ.
- سایکس، سر پرسی (۱۳۶۸)، تاریخ ایران، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، انتشارات دنیای کتاب. (ج ۲)
- سرخیلی، الناز؛ پورجعفر، محمدرضا؛ رفیعیان، مجتبی (۱۳۹۴)، سنجش اثرات همگرایی نیروهای مذهب و اقتصاد در شکل و فرم منطقه ثامن شهر مشهد در دوره معاصر، فصلنامه مطالعات شهری، ۳(۱۲)، ۸۷-۱۰۱.
- سیدی، سید مهدی (۱۳۷۸)، تاریخ شهر مشهد (از آغا تا مشروطه)، جامی.
- سیدی، مهدی (۱۳۸۱)، آل کاکویه و اولین باروی شهر مشهد، وقف میراث جاویدان، ۳۸(۱۰)، ۳۳-۴۴.
- سیدی‌فرخ، سیدمهدی (۱۳۹۲)، نگاهی به جغرافیای تاریخی شهر مشهد، شورای اسلامی شهر مشهد، مرکز پژوهشها. (شورای اسلامی شهر مشهد، پدیدآور)
- شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی (۱۳۷۴)، قصص الخاقانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات. (ج ۱)
- طلایی، زهرا (۱۳۹۷)، سیاست مذهبی صفویان و پیامد آن بر توسعه موقوفات حرم امام رضا(ع)، پژوهش‌های تاریخی، ۳۷(۱۰)، ۱۲۹-۱۵۲.
- غلامعلی فلاح، محمد؛ توسلی رجبی، محمد صادق (۱۴۰۰)، سیر دگرگونی کالبدی خیابان تاریخی مشهد در دوره پهلوی اول، پژوهشنامه خراسان بزرگ، ۱۴(۵۳)، ۴۳-۶۸.
- فوکو، میشل (۱۳۸۱)، تاریخ جنون، ترجمه ولیانی فاطمه، هرمس.
- قصایبان، محمد رضا (۱۳۸۲)، قنات سناباد در گذر تاریخ (قدیمی ترین قنات مشهد)، مشکوة، ۷۸، ۱۲۱-۱۳۲.
- قهرمانی، هومن (۱۳۸۹)، تاملی در روند دگرگونی محدوده ارگ مشهد، آبادی، ۲۰(۶۶)، ۱۲۰-۱۲۷.
- کچویان، حسین؛ زائری، قاسم (۱۳۸۸)، ده گام اصلی روش‌شناختی در تحلیل تبارشناسانه فرهنگ؛ با اتکا به آراء میشل فوکو، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۲(۷)، ۷-۳۰.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (بی‌تا)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام)، دار احیاء التراث العربی. (محمدباقر محمودی، ابراهیم میانجی، محمد تقی مصباح، محمدکاظم میاموی، محمدباقر بهبودی، محمدمهدی خراسان، هدایت الله مسترحمی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، یحیی عابدی زنجانی، علی اکبر غفاری، و یحیی عابدی زنجانی، ویراستاران، عبدالزهراء علوی، محقق) (ج ۴۸)
- مدیری، مهدی؛ حیاتی، سلمان؛ رضایی مقدم، علی (۱۳۹۵)، تحلیل و بررسی الگوی توسعه فضایی کلانشهر مشهد، نشریه علمی - پژوهشی مدیریت شهری و روستایی، ۱۶(۴۶)، ۷-۲۲.
- منجم زدی. جلال‌الدین محمد (۱۳۹۷)، تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال منجم) me تاریخ ایران در روزگار شاه عباس صفوی، نگارستان اندیشه. (مقصودعلی صادقی، مصحح)
- نجیب‌کازرکار، نسرین؛ عزیزاده، کتایون؛ صارمی، حمیدرضا (۱۳۹۳)، سیر دگرگونی ویژگی‌های کالبدی معماری و شهرسازی بافت قدیم مشهد در دوران تیموری و صفوی، فقه و تاریخ تمدن ملل اسلامی، ۳۹(۱۰)، ۸۷-۱۱۴.



نجیب‌کازرگار، نسرین؛ علیزاده، کتابون؛ صارمی، حمیدرضا (۱۳۹۵)، آسیب‌شناسی مداخله‌های کالبدی صورت گرفته در بافت قدیم مشهد (با تأکید بر دوره‌های صفوی، پهلوی و معاصر (پس از انقلاب اسلامی)، *دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد*، ۴۴ (تابستان ۹۴)، ۱۱-۴۵.
نطاق، محمدجواد؛ حسین زاده، مهدی (۱۴۰۲)، بررسی سیر تحولات و تغییرات سازمان فضایی شهر مشهد، *منظر*، ۱۵ (۶۳)، ۲۶-۳۷.
نقدی، رضا (۱۳۹۴)، تاریخ و تشکیلات آستان قدس در عصر تیموری، در *نقش حرف خودی*، دانشگاه فردوسی مشهد.

- Farhat, M. (2014). Shi'i piety and dynastic legitimacy: Mashhad under the early Safavid shahs. *Iranian Studies*, 47(2), 201–216. <https://doi.org/10.1080/00210862.2013.860323>
- Talaei, Z. (2022). *The religious and political function of the Āstān-e Qods Razavī in the Safavid period (907–1148 H/ 1501–1735 CE)*. Freie Universität Berlin.
- Tavangar, M., & Forghani, A. (2023). A critical analysis of urban development using the application of genealogy over metropolitan city of Mashhad Iran. *Earth Sciences*, 12(3), 53–64. <https://doi.org/10.11648/j.earth.20231203.11>

تحلیلی از آموزش طراحی معماری با رویکرد تفکر انتقادی و نظریه تریز در مقایسه با رویکرد سنتی (موردپژوهی: استودیو طراحی معماری ۱)^۱

مهسا عبدالحمیدی^۲، وحدانه فولادی^۳، زهراسادات سعیده زرابادی^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴-۱۱-۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵-۰۴-۱۲

DOI: 10.22034/rau.2026.2085014.1307

چکیده

فرایند طراحی معماری به عنوان مسئله‌ای پیچیده، چندلایه و باز، نیازمند تجهیز دانشجویان به مهارت‌هایی فراتر از الگوهای سنتی آموزش و اتکای صرف بر شهود فردی است. در این میان، بهره‌گیری از رویکردهای نوین آموزشی می‌تواند به ارتقای توانایی حل مسئله، خلاقیت و تحلیل در استودیوهای طراحی معماری منجر شود. پژوهش حاضر با هدف بررسی و مقایسه اثربخشی نظریه تریز و رویکرد تفکر انتقادی در آموزش طراحی معماری، در مقایسه با روش سنتی، انجام شد. سؤال اصلی پژوهش آن است که هر یک از این رویکردها چه تأثیری بر کیفیت طراحی و مهارت حل مسئله دانشجویان معماری دارند و چگونه می‌توان از ظرفیت‌های آنها در تدوین چارچوب‌های آموزشی نوین بهره گرفت. پژوهش به روش شبه‌تجربی و با رویکرد ترکیبی کمی-کیفی انجام شد. جامعه آماری شامل دانشجویان کارشناسی معماری درس «طرح ۱» بود که در قالب سه گروه ۱۰ نفره شامل گروه آموزش مبتنی بر تریز، گروه آموزش مبتنی بر تفکر انتقادی و گروه گواه مورد مطالعه قرار گرفتند. مداخله آموزشی طی ۱۶ هفته اجرا شد. معیارهای ارزیابی با استفاده از سنتز پژوهی، پالایش خبرگان در فرایند دلفی (۲۰ خبره با نمونه‌گیری گلوله‌برفی) و تحلیل شبکه‌ای استخراج و وزندهی شدند و در قالب چک‌لیست نهایی ارزیابی به کار رفتند. داده‌های کمی با استفاده از تحلیل واریانس یک‌طرفه و داده‌های کیفی از طریق تحلیل مضمون مشاهدات ۳۲ جلسه استودیو تحلیل شدند. نتایج نشان داد هر دو رویکرد تریز و تفکر انتقادی نسبت به آموزش سنتی موجب ارتقای مهارت حل مسئله در طراحی معماری شدند، اما تفاوت‌هایی در نوع عملکرد آنها مشاهده شد. گروه تریز در شناسایی تضادها، تولید ایده‌های متنوع و ارائه راه‌حل‌های خلاقانه عملکرد بهتری داشت، در حالی که گروه تفکر انتقادی در تحلیل فرضیات، انسجام تصمیم‌های طراحی و توانایی استدلال موفق‌تر عمل کرد. یافته‌ها نشان می‌دهد که می‌توان از نظریه تریز

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «چارچوبی نوین در خوانش فرایند طراحی در آموزش معماری با تمرکز بر نظریه تریز و تفکر انتقادی (موردپژوهی: دانشجویان طراحی معماری ۱، کارشناسی معماری)» است که با راهنمایی نگارنده دوم و مشاوره نگارنده سوم، در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، دفاع شده است.

۲. مربی، گروه معماری، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: Mahsa.abdolhamidi@iau.ac.ir

0009-0003-8113-3058

۳. استادیار، گروه معماری، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: v.fooladi@iau.ac.ir

0000-0002-0487-195X

۴. استاد، گروه شهرسازی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: z.zarabadi@iau.ac.ir

0000-0002-3757-2809



در مراحل اولیه آموزش طراحی، به منظور تقویت تفکر واگرا، خلاقیت و ایده‌پردازی استفاده کرد و در ادامه، رویکرد تفکر انتقادی را برای تحلیل، پالایش و انسجام‌بخشی تصمیم‌های طراحی به کار گرفت. همچنین، تلفیق این دو رویکرد با آموزش سنتی می‌تواند ضمن حفظ مهارت‌های پایه طراحی، به شکل‌گیری چارچوب‌های آموزشی متعادل‌تر، خلاقانه‌تر و کارآمدتر در استودیوهای معماری منجر شود.

کلیدواژه‌ها: آموزش طراحی معماری، نظریه تریز، تفکر انتقادی، مهارت حل مسئله، طرح معماری ۱

مقدمه

طراحی معماری فرایندی باز، پیچیده و چندلایه است که مستلزم مواجهه‌ای هم‌زمان با مؤلفه‌های فضایی، عملکردی، زیباشناختی و مفهومی است. در چنین بستری، مهارت حل مسئله به عنوان یکی از مهم‌ترین شایستگی‌های طراح، نقشی بنیادین در شکل‌گیری کیفیت نهایی طرح ایفا می‌کند. با این حال، آموزش طراحی معماری در بسیاری از برنامه‌های دانشگاهی ایران همچنان بر رویکردهای شهودی و سنت‌محور متکی است که تمرکز کمتری بر آموزش ساخت‌یافته مهارت‌های شناختی دارند. فرایند طراحی در آموزش معماری در سال‌های اخیر از یک توالی نسبتاً خطی و محصول‌محور به صورت‌بندی‌های فرایند‌محور، تعاملی و بازتاب‌گرا تغییر پیدا کرده است (یورماکا و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۵). این تغییر با تأکید بر نقش آگاهانه‌سازی مراحل طراحی، شفاف‌سازی تصمیم‌ها و تبدیل کارگاه به فضایی برای تجربه و خطا، به‌ویژه در درس‌های پایه‌ای مانند طرح ۱ اهمیت بیشتری یافته است (سردشتی و همکاران، ۱۳۹۸: ۸). در چنین رویکردی، فرایند طراحی نه یک مسیر خطی از صورت‌مسئله به پاسخ، بلکه شبکه‌ای پویا از بازتعریف مسئله، تولید ایده، ارزیابی و بازطراحی تلقی می‌شود که باید در قالبی قابل آموزش و ارزیابی برای دانشجوی سال اول معماری ترجمه گردد (یورماکا و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۵).

رویکردهای نوین فرم‌یابی و سازمان‌دهی ساختار فضایی، با تمرکز بر تحول تدریجی فرم و روابط مرفولوژیک، زمینه‌ای فراهم کرده‌اند تا طراحی معماری در استودیو نه به عنوان تولید ناگهانی «جواب»، بلکه به عنوان فرایند کشف، دگرگونی و بازخوانی فرم و فضا تجربه شود (بذرافکن، ۱۴۰۳: ۸). بهره‌گیری از مدل‌هایی

که به پیوند بین ساختار، فرم و تحول سلسله‌مراتبی تأکید دارند، این امکان را ایجاد می‌کند که دانشجویان در طرح ۱ از ابتدا با منطق فرایندی شکل‌گیری ایده و سازمان فضایی مواجه شوند (شاهچراغی، ۱۴۰۲: ۲۲).

به کارگیری نظریه نوآوری نظام‌یافته تریز در طراحی معماری، به‌منزله ابزاری برای شناسایی و حل تضادهای طراحی، امکان صورت‌بندی دقیق‌تر فرایند طراحی را در استودیو فراهم کرده است (جبل عاملی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴). این نظریه با تمرکز بر تعریف وضعیت ایدئال، استخراج تناقض‌ها و استفاده از اصول ابداعی، دانشجو را تشویق می‌کند تا از انتخاب‌های بدیهی و کلیشه‌ای فاصله بگیرد (جبل عاملی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴). در آموزش طرح ۱، استفاده هدایت‌شده از تریز به سازمان‌دهی تمرین‌های استودیویی کمک می‌کند و در گروه‌های مسئله‌محور نقش روشنی در ساختاربندی ایده‌ها ایفا می‌نماید (جبل عاملی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۶).

رویکردهای مبتنی بر تفکر انتقادی در آموزش معماری، فرایند طراحی را به بستری برای پرسشگری، تحلیل و ارزیابی آگاهانه ایده‌ها تبدیل کرده‌اند (محمدی، ۱۴۰۳: ۹). مهارت‌هایی مانند تشخیص پیش‌فرض‌ها، استنباط و ارزشیابی نظام‌مند، دانشجو را قادر می‌سازند تا ایده‌هایش را در معرض نقد قرار دهد. در درس طرح ۱ با مدل‌های تدریس متفاوت، این رویکرد امکان مقایسه کیفیت فرایند طراحی را فراهم می‌کند. در سال‌های اخیر، رویکردهایی چون نظریه تریز و تفکر انتقادی به عنوان ابزارهایی برای تقویت توانایی تحلیل و تولید راه‌حل‌های نوآورانه در طراحی مطرح شده‌اند (Altshuller, 1999; Ennis, 2011). تریز، ریشه‌گرفته از تحلیل اختراعات و تضادهای فناورانه، با ارائه اصول و الگوریتم‌های نظام‌مند، طراح را به عبور از بن‌بست‌های ذهنی هدایت می‌کند. در مقابل، تفکر انتقادی با تأکید بر ارزیابی منطقی، استدلال شفاف و تأمل مداوم، چارچوبی برای مواجهه نقادانه با مسائل طراحی فراهم می‌آورد.

مطالعه حاضر فرایند طراحی در آموزش معماری را با تأکید بر تریز و تفکر انتقادی تحلیل می‌کند؛ دانشجویان طرح ۱ در گروه‌های مختلف با الگوهای تدریس متفاوت کار کرده‌اند تا تأثیر رویکرد آموزشی بر تعریف مسئله، تولید ایده و ارزیابی طرح مقایسه شود. در پژوهش حاضر، با طراحی یک مطالعه تجربی در استودیو طراحی معماری، به بررسی تأثیر این دو رویکرد بر

آموزش معماری و فرایند طراحی، دو محور اصلی همواره مورد توجه پژوهشگران بوده است: نخست، ارتقای خلاقیت و توانایی حل مسئله دانشجویان از طریق چارچوب‌های نظام‌مند مانند تریز؛ دوم، تقویت تحلیل انتقادی و توان فکری دانشجویان از طریق رویکردهای مبتنی بر تفکر انتقادی.

به‌طور کلی، نتایج مطالعات داخلی نشان می‌دهند که بهره‌گیری از تریز به عنوان یک روش نظام‌مند می‌تواند فرایند طراحی را به شکل ساختاریافته و قابل ارزیابی پیش ببرد، در حالی که تفکر انتقادی با ایجاد بستر تحلیل عمیق، پرسشگری و بازناندیشی، به تکمیل فرایند طراحی از منظر فرهنگی و انسانی کمک می‌کند. این دو رویکرد در کنار هم ظرفیت ایجاد مدلی جامع‌تر برای آموزش طراحی معماری را فراهم می‌کنند.

مهارت حل مسئله در میان دانشجویان معماری پرداخته شده است. هدف از این مطالعه، مقایسه میزان کارآمدی هر رویکرد در آموزش طراحی و ارائه شواهدی تجربی برای بازنگری در ساختارهای آموزش معماری است.

پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر، پژوهش‌های متعددی به بررسی نقش رویکردهای نوین در ارتقای فرایند طراحی معماری پرداخته‌اند. در این میان، نظریه تریز جایگاه ویژه‌ای در تحلیل خلاقیت و حل مسئله در آموزش معماری پیدا کرده است. «جدول ۱» به خلاصه‌ای از پیشینه تحقیق در سال‌های اخیر می‌پردازد. مرور مطالعات داخلی و خارجی نشان می‌دهد که در حوزه

جدول ۱. پیشینه تحقیق.

ردیف	سال	موضوع مقاله	دسته‌بندی	نویسندگان	روش تحقیق	بعد ماهوی	بعد رویه‌ای
۱	۲۰۲۵	Application of TRIZ in Creative Architectural Problem-Solving	تریز	Wang et al.	روش ترکیبی (مصاحبه + تحلیل پروژه‌ها)	تریز به عنوان ابزار نوآوری در حل مسائل معماری	ارزیابی اثربخشی در پروژه‌های دانشجویی
۲	۲۰۲۵	Critical Pedagogy and Design Education	تفکر انتقادی	Brown	تحلیل نظری-مستندی	بررسی آموزش انتقادی و یادگیری مشارکتی در معماری	بازخوانی و نقد رویکردهای نظری
۳	۲۰۲۵	شناسایی عوامل مؤثر بر توسعه تفکر انتقادی و فرهنگ استودیویی در آموزش طراحی معماری تفکر انتقادی	تفکر انتقادی	زراعتی و همکاران	پیمایشی - تحلیلی	توسعه فرهنگ نقد و تحلیل	بررسی نقش ساختار آموزشی در تقویت تفکر انتقادی
۴	۲۰۲۴	TRIZ in Architectural Design Education	تریز	Zhang & Lee	مطالعه موردی کیفی در استودیو طراحی	تریز به عنوان چارچوب خلاقیت ساختاریافته در آموزش معماری	تحلیل کاربرد عملی در فرایند یادگیری
۵	۲۰۲۴	Critical Thinking in Architectural Studios	تفکر انتقادی	Smith & Johnson	پژوهش کیفی-توصیفی در کلاس‌های طراحی	تأکید بر پرورش تحلیل و نقد در استودیو	آزمون تجربی در فضای کلاس طراحی
۶	۱۴۰۳	تفکر انتقادی و تأثیر آن در معماری	تفکر انتقادی	محمدی	تحلیلی	ارتقای تحلیل و تصمیم‌گیری طراحی	تشخیص پیش‌فرض‌ها و تفسیر در طراحی
۷	۱۴۰۱	ارزیابی نقش آموزش نشانه‌شناسی مبتنی بر طبیعت در ارتقای خلاقیت طراحی معماری با فرایند حل مسئله از طریق تکنیک تریز	تریز	حمیلور و همکاران	کاربردی - تحلیلی	تقویت خلاقیت و ایده‌پردازی	ساختاردهی فرایند حل مسئله
۸	۱۴۰۱	تحلیل دانش بیومیمتیکس و روش حل مسئله ابداعی تریز تریز	تریز	سیادتی	تحلیلی - تطبیقی	ارتقای طراحی خلاق مبتنی بر طبیعت	ادغام تریز با بیومیمتیکس در فرایند طراحی
۹	۱۳۹۸	کاربست رکن کارکردگرایی تریز در فرایند طراحی معماری	تریز	جیل عاملی و همکاران	شبه‌آزمایشی	بهبود عملکرد طراحی دانشجویان	استفاده از اصول تریز در روند طراحی



ساعتی استفاده شد. پاسخ پرسشنامه به منظور وزن‌دهی معیارها با روش تحلیل شبکه‌ای در نرم افزار سوپردسیژن انجام گرفت (شاخص ناسازگاری کمتر از ۰/۱). درنهایت، یک چک‌لیست ارزیابی مبتنی بر این معیارها تدوین شد.

- **فاز دوم. مطالعه شبه‌تجربی:** در این فاز، اثربخشی سه روش آموزشی (تریز، تفکر انتقادی و آموزش سنتی) در قالب طرح شبه‌تجربی سه‌گروهی مورد بررسی قرار گرفت. جامعه آماری شامل ۳۰ دانشجوی کارشناسی معماری درس «طرح معماری ۱» بود که به صورت در دسترس انتخاب و به‌طور تصادفی به سه گروه ۱۰ نفره تقسیم شدند. مداخله آموزشی طی ۱۶ هفته اجرا شد و شرایط آموزشی سه گروه از نظر زمان، موضوع طراحی و استاد یکسان‌سازی شد. گروه تریز بر ابزارهای حل مسئله ساختاریافته تریز، گروه تفکر انتقادی بر مهارت‌های تحلیل و ارزیابی طراحی، و گروه کنترل بر آموزش سنتی استودیو مبتنی بود.

- **ابزار جمع‌آوری داده:** داده‌های کمی از طریق چک‌لیست ۱۱ معیاره (مبتنی بر وزن‌های تحلیل شبکه‌ای و با ارزیابی ۳ داور مستقل جمع‌آوری شد. داده‌های کیفی شامل مشاهده جلسات استودیو، بازتاب‌های دانشجویان بود.

روایی و پایایی

روایی و پایایی ابزارهای پژوهش در دو مرحله دلفی و فرایند تحلیل شبکه‌ای بررسی شد. در مرحله دلفی، برای سنجش روایی محتوا از نسبت روایی محتوا^۱ بر اساس روش لوشه استفاده گردید و با توجه به ۲۰ نفر خبره، مقدار بحرانی ۰/۴۲ در نظر گرفته شد؛ به‌گونه‌ای که معیارهای کمتر از این مقدار حذف یا بازنگری شدند. پایایی این بخش از طریق ضریب همبستگی کندال به عنوان شاخص میزان توافق خبرگان سنجیده شد که بیانگر میزان اجماع میان آن‌هاست. در مرحله بعد، روایی پرسشنامه مقایسه زوجی و تحلیل شبکه‌ای مبتنی بر روایی محتوایی حاصل از مرحله دلفی تأمین گردید و پایایی آن از طریق نرخ ناسازگاری ارزیابی شد؛ به‌طوری که مقادیر کمتر از ۰/۱ نشان‌دهنده سازگاری قابل قبول قضاوت‌های خبرگان در مقایسه‌های زوجی است. تحلیل داده‌های این مرحله با استفاده از نرم‌افزار سوپردسیژن انجام شد.

تحلیل داده‌ها

پس از طراحی چک‌لیست ارزیابی و اعمال وزن‌های حاصل از

همچنین پژوهش‌های خارجی سال‌های اخیر (۲۰۲۵-۲۰۲۴) رویکردی تلفیقی‌تر داشته‌اند. آنها بر پیوند میان نوآوری نظام‌مند و نگاه انتقادی تأکید کرده و بیشتر به طراحی استودیوهای آموزشی و مدل‌های میان‌رشته‌ای پرداخته‌اند. این مطالعات نشان می‌دهند که توجه هم‌زمان به ابعاد فنی-عملکردی و انسانی-تحلیلی در آموزش معماری می‌تواند کیفیت یادگیری و تولید طراحی را به‌طور چشمگیری ارتقا دهد.

مطالعات مرور شده نشان می‌دهند که فرایند طراحی معماری فراتر از فعالیت‌های فردی بوده و ترکیبی از تفکر تحلیلی، خلاقیت، و تعامل گروهی است. خلاقیت از طریق همگرایی و واگرایی فکری و به‌کارگیری تکنیک‌های آموزشی نوین تقویت می‌شود. همچنین، آموزش معماری زمانی اثربخش‌تر است که بر یادگیری خودراهبر، تقدم‌محوری، و بهره‌گیری از فناوری‌های دیجیتال استوار باشد. روش‌های سیستماتیک مانند تریز و بیومیمتیکس نیز ابزاری کارآمد در ارتقای مهارت حل مسئله و تولید ایده‌های نو هستند. درنهایت، توجه به ابعاد اجتماعی و فرهنگی، همراه با رویکردی انتقادی، می‌تواند آموزش معماری را به سمت پاسخ‌گویی به نیازهای روز جامعه هدایت کند.

روش تحقیق

این پژوهش به صورت کاربردی و با رویکرد آمیخته (کیفی-کمی) به صورت طرح شبه‌تجربی در چند فاز انجام شد. تا اثربخشی دو رویکرد آموزشی تریز و تفکر انتقادی در مقایسه با روش سنتی، بر فرایند طراحی معماری درس «طرح معماری ۱» (نیم‌سال ۱۴۰۳-۲، دانشگاه آزاد اسلامی) بررسی شود. جامعه آماری شامل ۳۰ دانشجوی کارشناسی معماری کلاس بود که به صورت هدفمند (کل کلاس) انتخاب و به‌طور تصادفی به سه گروه ۱۰ نفره تقسیم شدند: گروه تریز، گروه تفکر انتقادی، و گروه گواه (آموزش سنتی).

- **فاز اول. توسعه ابزار ارزیابی فرایند آموزش معماری:** در این فاز، به منظور استخراج داده‌های معیار ارزیابی از روش سنتز پژوهی و مطالعات اسنادی ۱۴ معیار استخراج شد. سپس برای اعتبارسنجی معیارهای ارزیابی فرایند و محصول طراحی معماری، از روش دلفی استفاده شد. بدین منظور، ۲۰ خبره آموزش معماری با روش نمونه‌گیری گلوله‌برفی انتخاب شدند و طی پرسشنامه‌ای ۱۱ معیار نهایی استخراج و نهایی شد. برای تعیین اهمیت نسبی معیارها، از پرسشنامه مقایسه‌های زوجی خبرگان در مقیاس

تحلیل شبکه‌ای، پروژه‌های دانشجویان در سه گروه آموزشی توسط هیئت داوران متخصص ارزیابی شد و نمره نهایی هر پروژه با ضرب امتیاز هر شاخص در وزن مربوطه محاسبه گردید. سپس داده‌های به‌دست‌آمده وارد نرم‌افزارهای آماری شده و شاخص‌های توصیفی شامل میانگین و انحراف معیار برای هر گروه محاسبه شد. برای بررسی معناداری تفاوت عملکرد گروه‌ها، از آزمون تحلیل واریانس یک‌طرفه استفاده گردید. در نهایت، نتایج تحلیل کمی به عنوان مبنای مقایسه گروه‌ها و در ترکیب با یافته‌های کیفی برای تبیین اثربخشی رویکردهای آموزشی مورد استفاده قرار گرفت.

۱. نظریه تریز به عنوان یک روش در فرایند طراحی معماری

نظریه حل ابداعی مسئله تریز که توسط آلتشولر در دهه ۱۹۴۰ توسعه یافت، ابتدا با هدف سامان‌دهی تجربه‌های نوآوری در صنایع اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت. این نظریه به تدریج فراتر از حوزه مهندسی و فناوری گسترش یافت و در دو دهه اخیر به عنوان ابزاری کارآمد در حوزه آموزش نیز به کار گرفته شده است. ویژگی محوری تریز، ارائه یک رویکرد نظام‌مند برای شناسایی تناقض‌ها و یافتن راه‌حل‌های خلاقانه است؛ موضوعی که آن را به ابزاری مناسب برای تقویت مهارت‌های حل مسئله در فرایند یادگیری بدل کرده است (Chang et al., 2023: 11). کاربرد تریز در آموزش عمدتاً بر سه محور اصلی متمرکز است: نخست، ارتقای توانایی دانشجویان در تشخیص تناقض‌ها و بازاندیشی در مسائل پیچیده؛ دوم، آموزش الگوهای تفکر نوآورانه از طریق اصول چهارگانه آن؛ و سوم، ایجاد مهارت در انتقال راهبردهای حل مسئله از یک حوزه به حوزه دیگر (Rong et al., 2024: 5). در محیط‌های آموزشی، به‌ویژه در رشته‌های طراحی، علوم مهندسی و حتی علوم انسانی، تریز موجب افزایش توانایی یادگیرندگان در خروج از بن‌بست‌های ذهنی و تولید ایده‌های بدیع می‌شود (Osmólska, 2024: 12). امروزه طراحی نوین بر پایه روش‌های جدید خلاقیت و طراحی ایجاد می‌شود و مانند گذشته شیوه‌های سنتی طراحی پاسخگوی طراحی امروزه نیست. در واقع شیوه‌های جدید طراحی مبتنی بر تکنیک‌های خلاقیت و تفکر استوار هستند و باید پاسخگوی فراوانی و تنوع موجود در طراحی باشند و به عنوان یک ابزار تسهیل‌کننده امر طراحی باشند و به مانند

یک چراغ، مسیر طراحی را روشن و شفاف کنند. نظریه تریز دارای چهار رکن کارکردگرایی، ایدئالی، منابع و تضاد است و با استناد به این ارکان می‌توان روش طراحی معماری را به نحوی ایجاد کرد که فرایند طراحی به صورت قابل پیش‌بینی و فرموله باشد. روش طراحی طبق این ارکان به صورت زیر است (جبل‌عاملی، ۱۳۹۸: ۱۴):

در مرحله اول موضوع پروژه توسط استاد یا کارفرما به طراح توضیح داده می‌شود. در این مرحله طراح با تکیه بر رکن کارکردگرایی تریز به بازعمل‌آوری پروژه می‌پردازد. می‌توان گفت به سمت فرموله کردن طراحی حرکت می‌کند در واقع در این مرحله ساختاربخشی مجدد نسبت به پروژه تعریف می‌شود. در این قسمت با استناد به استاد و استفاده‌کنندگان عمل می‌کند و کارکرد اصلی و مورد نیاز پروژه استخراج می‌شود.

در مرحله دوم طراح با کمک کارکرد مورد نیاز پروژه به عنوان خروجی بخش اول، به سمت رکن دوم نظریه تریز یعنی ایدئال‌گرایی حرکت می‌کند و سعی دارد که طراحی ایدئال را انجام دهد.

در مرحله سوم طراح، راه حل ایدئال طراحی را که از مرحله قبل استخراج کرده با استفاده از تکنیک منابع تریز به سمت گزینه‌های طراحی حرکت می‌کند و حرکت را به سمت راه‌حل عملی مسئله مدیریت می‌کند.

در مرحله چهارم طراح با در نظر گرفتن استاد یا کارفرما، استفاده‌کنندگان و قانون‌گذار و با استناد به رکن تضاد نظریه، به ارزیابی گزینه‌های طراحی می‌پردازد و تضادهای موجود در پروژه را شناسایی، حل و مدیریت می‌کند و به طراحی نهایی دست پیدا می‌کند.

۲. رویکرد تفکر انتقادی به عنوان یک روش در فرایند طراحی معماری

تفکر انتقادی در آموزش معماری جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا فرایند طراحی معماری به‌طور طبیعی با ابهام، چنگدانی پاسخ‌ها و نیاز به تصمیم‌گیری میان گزینه‌های متعارض همراه است. دانشجویان معماری در استودیوهای طراحی باید بیاموزند که فراتر از بازتولید فرم یا تقلید از نمونه‌ها حرکت کرده و با رویکردی تحلیلی و پرسشگرانه به مسائل طراحی بپردازند (Basson & Osman, 2025: 5). به همین دلیل، پرورش تفکر انتقادی در این حوزه نه صرفاً یک مهارت جانبی، بلکه بخشی بنیادین از هویت آموزش معماری به شمار می‌رود.



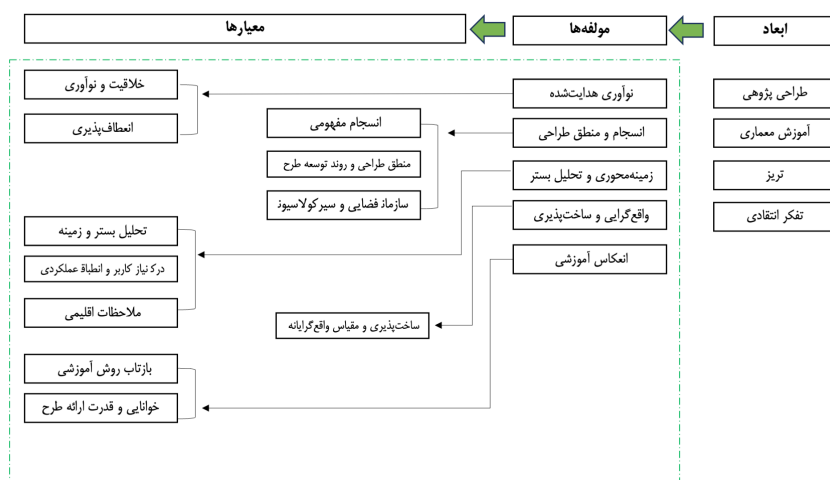
با صبر و حوصله و روحیه ریسک‌پذیری و شجاعت، سعی در هدایت کلاس به مسیر درست دارد. در این روش ارزشیابی دانشجویان نیز با معیارهای انتقادی، به صورت گروهی و توسط خود دانشجویان انجام می‌شود (سردشتی، ۱۳۹۸: ۲۰).

۳. استخراج معیارهای ارزیابی

برای ارزیابی معیارهای ارزیابی در مرحله نخست، با استفاده از روش سنتزپژوهی و مرور نظام‌مند مطالعات مرتبط با آموزش طراحی معماری، خلاقیت، تفکر انتقادی و نظریه تریز، مجموعه‌ای اولیه از شاخص‌های ارزیابی استخراج گردید. سپس این شاخص‌ها بر اساس شباهت مفهومی و کارکردی، به‌وسیله تحلیل خوشه‌ای و دسته‌بندی مفهومی سازمان‌دهی شدند. در ادامه، معیارهای حاصل در اختیار گروهی از خبرگان حوزه معماری و آموزش معماری قرار گرفت و پس از بررسی، اصلاح و حذف موارد هم‌پوشان، مجموعه نهایی معیارهای ارزیابی تدوین شد. این فرایند موجب شد شاخص‌های انتخاب‌شده از پشتوانه نظری و روایی محتوایی کافی برخوردار باشند. این معیارها شامل خلاقیت و نوآوری، انسجام مفهومی، منطق طراحی، نیاز کاربر، تحلیل بستر، سازمان فضایی، ساخت‌پذیری، زیبایی‌شناسی، ارائه گرافیکی، ملاحظات اقلیمی و بازتاب روش آموزشی بودند. «نمودار ۱» فرایند استخراج به معیارهای ارزیابی طراحی معماری را نشان می‌دهد. پس از استخراج اولیه معیارها از طریق سنتز پژوهش و پالایش آنها توسط خبرگان، به منظور تعیین میزان اهمیت

شیوه آموزش در کلاس درس بر دو نوع معلم محور (شیوه قدیمی استاد شاگردی) و یادگیرنده محور تقسیم می‌شود. در شیوه معلم محور، معلم به عنوان یک مغز متفکر همه چیز دان، در کلاس درس تدریس می‌کند و شاگرد بدون تفکر آنچه معلم گفته است بعضاً حفظ می‌کند و در بهترین حالت یاد می‌گیرد. امروزه با توجه به شیوه‌های جدید اداره کلاس و تدریس، شیوه انتقادی به عنوان یک شیوه یادگیرنده محور است (محمدی، ۱۴۰۳: ۸). استفاده از این روش در فرایند آموزش معماری به این صورت خواهد بود که جایگاه معلم و دانشجو را تغییر داده و نگرشی جدید را عنوان می‌کند. در این شیوه حتی انتخاب موضوع طراحی در کلاس به عهده دانشجویان است و با نظر جمعی بهترین ایده جدید برای طراحی در طول ترم انتخاب می‌شود (سردشتی، ۱۳۹۸: ۲۰). در قدم بعدی برای انجام مطالعات پروژه و طراحی کانسپت‌ها کرکسیون‌ها به صورت گروهی و با نقد همه دانشجویان بر روی کارها انجام می‌شود. و هرچه به انتهای پروژه نزدیک می‌شود کرکسیون‌های جمعی جای خود را به کرکسیون‌های فردی و اصلاحات پلان می‌دهد. این در حالی است که در مرحله شکل‌گیری کانسپت و طراحی اولیه، نقد کارها توسط دانشجویان باعث افزایش انگیزه و به عنوان نیرو محرکه برای دانشجویان عمل می‌کند و کمک شایانی به فراخی ذهن و ناب بودن ایده‌های دانشجویان می‌کند (Brown, 2025: 16).

آئلیه طراحی در این حالت سرشار از صمیمیت است و معلم



نمودار ۱. فرایند استخراج و سازمان‌دهی معیارهای ارزیابی کیفیت طراحی معماری بر اساس ادبیات پژوهش و پالایش خبرگان.

نمره هر دانشجو (از ۲۰)

۱۳/۴، ۱۲/۶، ۱۲/۱، ۱۲/۹، ۱۳/۰، ۱۲/۵، ۱۳/۲، ۱۲/۳، ۱۳/۱، ۱۲/۷، ۱۲/۷۸= میانگین، حداقل= ۱۲/۱، حداکثر= ۱۳/۴ (پراکندگی کم؛ کلاس همگن)

نقاط قوت نسبی در «زیبایی‌شناسی» و «ارائه/گرافیک» مشاهده شد. در مقابل، «بازتاب روش آموزشی» به طور طبیعی پایین‌تر است (عدم مداخله روشی). انسجام و منطق طراحی در حد متوسط رو به بالا، اما فاقد جهش‌های خلاقانه است. جدول ۳ نقاط قوت و ضعف گروه گواه را نشان می‌دهد.

جدول ۳. نقاط قوت و ضعف گروه گواه.

معیار ارزیابی	نقاط قوت	نقاط ضعف
خلاقیت و نوآوری در ایده‌پردازی	توانایی محدود در بازتولید الگوهای شناخته‌شده و آشنا	کمبود ایده‌های نو و خلاق، تکرار الگوهای کلیشه‌ای
انسجام مفهومی	هماهنگی ابتدایی میان اجزای طرح به دلیل تبعیت از الگوهای آموزشی سنتی	انسجام سطحی، فقدان پیوند عمیق بین ایده و طرح نهایی
منطق طراحی و روند توسعه	مراحل طراحی خطی و قابل پیگیری	روند تقلیدی، فاقد نقد و بازنگری مستمر
درک نیاز کاربر و انطباق عملکردی	توجه به عملکردهای اصلی پروژه	غفلت از جزئیات و انعطاف در پاسخ‌گویی به نیازهای متنوع کاربران
سیرکولاسیون و سازمان فضایی	آشنایی پایه با مسیرهای حرکتی	مسیرهای نامنسجم و غیرمنطقی، عدم توجه به تنوع حرکتی
ساخت‌پذیری و مقیاس واقعی	طرح‌های ساده و قابلیت تحقق نسبی	بی‌توجهی به مقیاس واقعی و جزئیات سازه‌ای
گرافیک و زیبایی‌شناسی	توجه به شیت‌بندی و نمایش دستی	ضعف در بیان گرافیکی دیجیتال و حرفه‌ای
ملاحظات اقلیمی و زیست‌محیطی	اشاره محدود به نور و تهویه	فقدان تحلیل اقلیمی و رویکرد پایداری سیستماتیک
ملاحظات اقتصادی	حداقل توجه به هزینه‌ها	نبود ارزیابی هزینه-فایده و بهینه‌سازی اقتصادی
بازتاب روش آموزشی	—	عدم بهره‌گیری از رویکرد نوین یا خلاق در آموزش

نتایج نشان می‌دهد که در گروه گواه، دانشجویان به دلیل قرار گرفتن در مسیر آموزش متعارف، بیشتر به بازتولید الگوهای شناخته‌شده تمایل داشته‌اند و نوآوری محدودی در کارهای آنان مشاهده شد. این الگو مطابق با پژوهش‌های اخیر است که

و تأثیر هر معیار در ارزیابی کیفیت طراحی، از روش تحلیل شبکه‌ای استفاده شد. در این مرحله، معیارها و مؤلفه‌ها به صورت مقایسه زوجی توسط خبرگان ارزیابی شدند و داده‌های حاصل در نرم‌افزار سوپر دسیژن^۲ تحلیل گردید. خروجی این فرایند، وزن نهایی هر معیار در ساختار ارزیابی بود که بر اساس آن، چک‌لیست نهایی ارزیابی پروژه‌های طراحی دانشجویان تدوین شد. این چک‌لیست مبنای تحلیل و مقایسه عملکرد سه گروه آموزشی در پژوهش حاضر قرار گرفت.

۳. یافته‌های پژوهش

۳.۱. نتایج ارزیابی گروه گواه

گروه گواه شامل دانشجویانی است که فرایند آموزش آنان بدون مداخله روش‌های نوین (تفکر انتقادی یا تریز) و مطابق رویکرد متعارف استودیوهای طراحی معماری انجام شد. هدف از ارزیابی این گروه، دستیابی به یک مبنای مقایسه‌ای است تا بتوان تأثیر واقعی روش‌های مداخله‌ای را سنجید. این گروه در واقع سطح پایه عملکرد دانشجویان در شرایط آموزش معمول را نشان می‌دهد. «جدول ۲» نمره دانشجویان گروه گواه را نشان می‌دهد.

جدول ۲. محاسبه نمره دانشجویان گروه گواه.

کد	عنوان کوتاه معیار	وزن	میانگین نمره (۵-۱)	سهم وزنی
C4	بازتاب روش آموزشی	۰/۱۵۲	۲/۴	۰/۳۶۴۸
C1	خلاقیت/نوآوری	۰/۱۴۵	۳/۴	۰/۴۹۳۰
C2	انسجام مفهومی	۰/۱۲۲	۳/۳	۰/۴۰۲۶
C3	منطق طراحی/روند	۰/۱۱۵	۳/۳	۰/۳۷۹۵
C6	نیاز کاربر/انطباق	۰/۱۰۱	۳/۴	۰/۳۴۳۴
C5	زمینه/تحلیل بستر	۰/۰۹۲	۳/۴	۰/۳۱۲۸
C7	سازمان فضایی/سیرکولاسیون	۰/۰۸۳	۳/۳	۰/۲۷۳۹
C8	ساخت‌پذیری/مقیاس واقعی	۰/۰۷۰	۳/۲	۰/۲۲۴۰
C9	زیبایی‌شناسی	۰/۰۶۰	۳/۵	۰/۲۱۰۰
C10	ارائه و گرافیک	۰/۰۴۰	۳/۴	۰/۱۳۶۰
C11	ملاحظات اقلیمی	۰/۰۲۰	۳/۱	۰/۰۶۲۰

جمع وزنی (۵-۱): ۳/۲۰۲ < میانگین کل (از ۲۰): ۱۲/۸۱



افزایش معنادار در «انسجام مفهومی» و «منطق طراحی» دیده می‌شود؛ دانشجویان استدلال روشن‌تری برای تصمیمات طراحی ارائه کرده‌اند و در «نیاز کاربر» نمره بالاتری گرفته‌اند. «ساخت‌پذیری/مقیاس» و «اقلیم» همچنان متوسط است؛ یعنی تمرکز اصلی روی فرایند استدلال و شفافیت بوده نه روی قیود فنی. یافته‌ها نشان می‌دهد که در گروه تفکر انتقادی، دانشجویان توانسته‌اند انسجام مفهومی و منطق طراحی خود را به شکل قابل توجهی ارتقا دهند. این امر با مطالعات اخیر همخوانی دارد که نشان می‌دهد آموزش مبتنی بر تفکر انتقادی به بهبود قدرت استدلال و انسجام در فرایند طراحی کمک می‌کند (Varol, 2025: 8). علاوه بر این، توجه بیشتر به نیازهای کاربران و تحلیل‌های اقلیمی نشان می‌دهد که استفاده از پرسشگری و نقد متقابل سبب ارتقای عمق تحلیلی دانشجویان می‌شود (De-veaux, 2022: 6). با این حال، محدودیت این گروه در تولید ایده‌های نوآورانه رادیکال تأییدکننده یافته‌های پژوهش اخیر است که نشان می‌دهد تأکید بیش از حد بر استدلال انتقادی می‌تواند خلاقیت آزادانه را تا حدی مهار کند. «جدول ۵» نقاط قوت و ضعف گروه تفکر انتقادی را نشان می‌دهد.

جدول ۵. نقاط قوت و ضعف گروه تفکر انتقادی.

معیار ارزیابی	نقاط قوت	نقاط ضعف
خلاقیت و نوآوری در ایده‌پردازی	بهبود نسبی در ایده‌پردازی با اتکا به پرسشگری و نقد همتایان	گاهی محدودیت در تولید ایده‌های رادیکال به دلیل تمرکز بر استدلال منطقی
انسجام مفهومی	انسجام قابل توجه بین ایده و روند طراحی؛ شفافیت در بیان مفاهیم	در برخی طرح‌ها سطحی شدن مفاهیم به دلیل تأکید بیش از حد بر چارچوب‌های تحلیلی
منطق طراحی و روند توسعه	فرایند طراحی منعطف و قابل بازبینی؛ بازاندیشی مداوم در مراحل طراحی	نیاز به زمان طولانی‌تر برای رسیدن به طرح نهایی به علت بحث و بازنگری زیاد
درک نیاز کاربر و انطباق عملکردی	توجه عمیق‌تر به نیازهای واقعی کاربران از طریق گفت‌وگو و نقد جمعی	تمرکز زیاد بر ابعاد نظری ممکن است به هزینه جزئیات عملی تمام شود
سیرکولاسیون و سازمان فضایی	طراحی مسیرهای حرکتی با منطق بهتر بر اساس تحلیل‌های کلاسی	پیچیدگی بیش از حد سیرکولاسیون در برخی پروژه‌ها به دلیل بحث‌های زیاد
ساخت‌پذیری و مقیاس واقعی	ارتقای توجه به مقیاس و جزئیات از طریق بحث‌های تحلیلی	گاهی غفلت از ملاحظات سازه‌ای به دلیل تمرکز بر نقد مفهومی

ادامه در صفحه بعد

نشان می‌دهد آموزش سنتی معماری اغلب بر مهارت‌های فنی و بازنمایی بصری تأکید دارد و کمتر زمینه را برای پرورش خلاقیت و انسجام مفهومی عمیق فراهم می‌کند (Doheim, 2020: 10). ضعف در درک نیازهای کاربر و فقدان تحلیل اقلیمی نیز با یافته‌های همخوان است که تأکید می‌کنند آموزش متعارف بیشتر به محصول نهایی توجه دارد تا فرایند تحلیل و حل مسئله.

۳.۲. نتایج ارزیابی گروه آزمون ۱ (تفکر انتقادی)

گروه نخست آزمون، با رویکرد آموزش مبتنی بر تفکر انتقادی هدایت شد. در این شیوه، تأکید اصلی بر پرسشگری، استدلال منطقی، تحلیل استنتاجی و بازنگری مداوم طرح‌های دانشجویان در بستر مباحث کلاسی بود. انتظار می‌رود این رویکرد موجب بهبود انسجام مفهومی، منطق طراحی و قدرت استدلال در انتخاب راهکارهای معماری شود. جدول ۴ نمره دانشجویان گروه تفکر انتقادی را نشان می‌دهد.

جدول ۴. محاسبه نمره دانشجویان تفکر انتقادی.

کد	عنوان کوتاه معیار	وزن	میانگین (نمره ۵-۱)	سهم وزنی
C4	بازتاب روش آموزشی	۰/۱۵۲	۴/۱	۰/۶۲۳۲
C1	خلاقیت/نوآوری	۰/۱۴۵	۳/۹	۰/۵۶۵۵
C2	انسجام مفهومی	۰/۱۲۲	۴/۲	۰/۵۱۲۴
C3	منطق طراحی/روند	۰/۱۱۵	۴/۱	۰/۴۷۱۵
C6	نیاز کاربر/انطباق	۰/۱۰۱	۴/۰	۰/۴۰۴۰
C5	زمینه/تحلیل بستر	۰/۰۹۲	۳/۶	۰/۳۳۱۲
C7	سازمان فضایی/سیرکولاسیون	۰/۰۸۳	۳/۷	۰/۳۰۷۱
C8	ساخت‌پذیری/مقیاس واقعی	۰/۰۷۰	۳/۴	۰/۲۳۸۰
C9	زیبایی‌شناسی	۰/۰۶۰	۳/۸	۰/۲۲۸۰
C10	ارائه و گرافیک	۰/۰۴۰	۳/۷	۰/۱۴۸۰
C11	ملاحظات اقلیمی	۰/۰۲۰	۳/۲	۰/۰۶۴۰

جمع وزنی (۵-۱): $۳/۸۹۳ \leftarrow$ میانگین کل (از ۲۰): $۱۵/۵۷$

نمره هر دانشجو (از ۲۰)

$۱۶/۳$ ، $۱۵/۸$ ، $۱۴/۹$ ، $۱۵/۶$ ، $۱۶/۰$ ، $۱۵/۲$ ، $۱۶/۷$ ، $۱۴/۸$ ، $۱۵/۴$ ، $۱۶/۱$ میانگین = $۱۵/۶۸$ ، حداقل = $۱۴/۸$ ، حداکثر = $۱۶/۷$

ادامه جدول ۵. نقاط قوت و ضعف گروه تفکر انتقادی.

معیار ارزیابی	نقاط قوت	نقاط ضعف
گرافیک و زیبایی‌شناسی	ارتقای کیفیت ارائه با تأکید بر وضوح مفهومی و استدلالی	گاهی ضعف در زیبایی بصری به نفع وضوح منطقی
ملاحظات اقلیمی و زیست‌محیطی	توجه بیشتر به زمینه و تحلیل‌های اقلیمی از رهگذر تفکر تحلیلی	نبود خلاقیت در تبدیل تحلیل‌های اقلیمی به راهکارهای نوآورانه
ملاحظات اقتصادی	حساسیت بیشتر به امکان‌پذیری اقتصادی در بحث‌های کلاسی	رویکرد محافظه‌کارانه و پرهیز از راهکارهای پرریسک
بازتاب روش آموزشی	تمرکز دانشجویان بر پرسشگری، نقد متقابل و شفافیت در استدلال طراحی	وابستگی زیاد به فضای کلاس و کاهش بهره‌وری در کار فردی خارج از کلاس

۳.۳. نتایج ارزیابی گروه آزمون ۲ (تربیز)

گروه دوم آزمون با بهره‌گیری از روش تربیز آموزش دید. این روش مبتنی بر اصول ابداعی، ماتریس تناقضات و نتیجه‌نهایی ایدئال است و تلاش می‌کند دانشجویان را در حل خلاقانه مسائل پیچیده طراحی یاری رساند. گرچه اجرای این رویکرد به دلیل ماهیت فرمول‌محور آن نیازمند راهنمایی دقیق‌تر استادان است، اما انتظار می‌رود در شاخص‌هایی مانند خلاقیت، نوآوری و یافتن راه‌حل‌های بدیع عملکرد برجسته‌تری از خود نشان دهد. «جدول ۶» نمرات گروه تربیز را نشان می‌دهد.

جدول ۶. محاسبه نمره دانشجویان تربیز.

کد	عنوان کوتاه معیار	وزن	میانگین نمره (۵-۱)	سهم وزنی
C4	بازتاب روش آموزشی	۰/۱۵۲	۴/۳	۰/۶۵۳۶
C1	خلاقیت/نوآوری	۰/۱۴۵	۴/۴	۰/۶۳۸۰
C2	انسجام مفهومی	۰/۱۲۲	۳/۸	۰/۴۶۳۶
C3	منطق طراحی/روند	۰/۱۱۵	۳/۷	۰/۴۲۵۵
C6	نیاز کاربر/انطباق	۰/۱۰۱	۳/۶	۰/۳۶۳۶
C5	زمینه/تحلیل بستر	۰/۰۹۲	۳/۵	۰/۳۲۲۰
C7	سازمان فضایی/سیرکولاسیون	۰/۰۸۳	۳/۶	۰/۲۹۸۸
C8	ساخت‌پذیری/مقیاس واقعی	۰/۰۷۰	۳/۳	۰/۲۳۱۰
C9	زیبایی‌شناسی	۰/۰۶۰	۳/۶	۰/۲۱۶۰
C10	ارائه و گرافیک	۰/۰۴۰	۳/۴	۰/۱۳۶۰
C11	ملاحظات اقلیمی	۰/۰۲۰	۳/۰	۰/۰۶۰۰

جمع وزنی (۵-۱): ۳/۸۰۸ ← میانگین کل (از ۲۰): ۱۵/۲۳
نمره هر دانشجو (از ۲۰)

۱۵/۹، ۱۵/۲، ۱۴/۶، ۱۵/۴، ۱۵/۱، ۱۵/۰، ۱۶/۰، ۱۴/۹، ۱۵/۳، ۱۴/۸، میانگین= ۱۵/۲۲، حداقل= ۱۴/۶، حداکثر= ۱۶/۰

تربیز بیشترین اثر را بر «خلاقیت/نوآوری» و «بازتاب روش» گذاشته و خروجی‌های ایده‌ای قوی‌تر و راه‌حل‌های بدیع‌تری تولید شده است. در عین حال، «انسجام مفهومی/منطق طراحی» کمی پایین‌تر از گروه تفکر انتقادی گزارش شده و «ساخت‌پذیری/اقلیم» بهبود محدود داشته است؛ این نشان می‌دهد تمرکز تربیز بیشتر بر حل تضادها و جهش ایده است تا پالایش فرایند و قیود فنی.

نتایج ارزیابی گروه تربیز نشان می‌دهد که استفاده از اصول ۴۰‌گانه و ماتریس تناقضات توانسته است ظرفیت خلاقیت و نوآوری دانشجویان را به‌طور چشمگیری افزایش دهد. پژوهش‌های اخیر نیز تأیید می‌کنند که تربیز به عنوان یک ابزار نظام‌مند حل مسئله، قدرت بالایی در شکستن بن‌بست‌های ذهنی طراحان دارد. با این حال، پیچیدگی مفهومی و دشواری یادگیری در بازه زمانی محدود یک ترم از چالش‌های اصلی این روش است، که با یافته‌های همخوانی دارد. نکته مهم دیگر این است که تمرکز افراطی بر تکنیک‌های حل مسئله در برخی موارد سبب غفلت از نیازهای واقعی کاربران می‌شود. «جدول ۷» نقاط قوت و ضعف گروه تربیز را نشان می‌دهد.

جدول ۷. نقاط قوت و ضعف گروه تربیز.

معیار ارزیابی	نقاط قوت	نقاط ضعف
خلاقیت و نوآوری در ایده‌پردازی	افزایش محسوس توانایی دانشجویان در یافتن راه‌حل‌های غیرمعمول از طریق اصول ۴۰‌گانه تربیز	دشواری در درک اولیه اصول و زمان‌بر بودن یادگیری برای برخی دانشجویان
انسجام مفهومی	تولید طرح‌هایی با مفاهیم نو بر پایه اصول حل مسئله	گاهی انسجام ایده‌ها قربانی تمرکز بیش از حد بر تکنیک‌های تربیز می‌شود
منطق طراحی و روند توسعه	بهبود روند توسعه طرح با استفاده از ماتریس تناقضات و ابزارهای تحلیلی تربیز	احتمال پیچیده شدن روند طراحی و گیج شدن دانشجویان در استفاده همزمان از ابزارهای مختلف
درک نیاز کاربر و عملکردی	کاربرد ابزارهای تربیز برای رفع تناقضات کارکردی در طراحی	گاهی فاصله گرفتن از نیازهای واقعی کاربر به دلیل توجه افراطی به جنبه‌های فناورانه

← ادامه در صفحه بعد



یکطرفه برای مقایسه نمرات طراحی بین سه گروه جهت بررسی معناداری تفاوت میانگین‌ها، از آزمون تحلیل واریانس یکطرفه استفاده شد: این آزمون برای مقایسه میانگین بیش از دو گروه مناسب است.

فرضیات آزمون واریانس یکطرفه:

H_0 - (فرض صفر): میانگین نمرات بین گروه‌ها تفاوت معناداری ندارد.

H_1 - (فرض مقابل): حداقل بین دو گروه تفاوت معناداری وجود دارد.

در تحلیل داده‌های این پژوهش، به منظور مقایسه عملکرد سه گروه مستقل آموزشی (تریز، تفکر انتقادی و گروه گواه) در متغیرهای کمی مرتبط با پروژه طراحی معماری، از آزمون تحلیل واریانس یکطرفه واریانس یکطرفه استفاده شد. این آزمون زمانی به کار می‌رود که هدف پژوهش مقایسه میانگین یک متغیر وابسته پیوسته در بیش از دو گروه مستقل باشد و امکان انجام آزمون‌های دو به دو مانند t مستقل وجود نداشته باشد؛ زیرا تکرار چندباره آزمون t موجب افزایش خطای نوع اول می‌شود (Field, 2018: 10).

مبنای نظری واریانس یکطرفه بر تحلیل دو منبع اصلی پراکندگی داده‌ها استوار است:

۱. **واریانس درون گروهی**^۳: که میزان پراکندگی نمرات افراد یک گروه را پیرامون میانگین همان گروه نشان می‌دهد. این شاخص بیانگر این است که اعضای هر گروه تا چه اندازه از یکدیگر متمایز یا مشابه هستند.

۲. **واریانس بین گروهی**^۴: که میزان فاصله میانگین گروه‌ها از یکدیگر را بررسی می‌کند و مشخص می‌سازد که تفاوت مشاهده‌شده میان میانگین‌ها تا چه اندازه ناشی از تفاوت واقعی میان گروه‌ها است نه تغییرات فردی درون هر گروه.

اساس محاسبه آماره در واریانس یکطرفه (F) بر مقایسه این دو منبع پراکندگی است. نسبت واریانس بین گروهی به واریانس درون گروهی، آماره F را تشکیل می‌دهد: $F = (\text{واریانس درون گروهی}) / (\text{واریانس بین گروهی})$

اگر این نسبت مقدار بزرگی داشته باشد، به این معناست که تفاوت میانگین گروه‌ها نسبت به پراکندگی درونی آنها چشمگیر است؛ در نتیجه می‌توان استنباط کرد که مداخله آموزشی نقش معناداری در ایجاد تفاوت میان گروه‌ها داشته است. در مقابل،

ادامه جدول ۷. نقاط قوت و ضعف گروه تریز.

معیار ارزیابی	نقاط قوت	نقاط ضعف
سیرکولاسیون و سازمان فضایی	تولید مسیرهای حرکتی خلاق و متنوع از طریق تحلیل تناقضات عملکردی	در برخی پروژه‌ها پیچیدگی بیش از حد مسیرها و دشواری در خوانایی فضا
ساخت‌پذیری و مقیاس واقعی	افزایش توانایی در یافتن راهکارهای ساخت نوآورانه و منطقی	بی‌توجهی به محدودیت‌های اجرایی واقعی در برخی ایده‌ها
گرافیک و زیبایی‌شناسی	نمایش خلاقانه و متفاوت ایده‌ها به کمک روش‌های تصویری نو	ضعف در انسجام بصری به دلیل تأکید بر نوآوری کارکردی
ملاحظات اقلیمی و زیست‌محیطی	امکان استفاده از اصول تریز برای حل تعارض‌های اقلیمی (مانند نور و حرارت)	گاهی کاربرد سطحی اصول بدون تحلیل عمیق اقلیم
ملاحظات اقتصادی	توانایی شناسایی تناقض میان هزینه و کیفیت و ارائه برخی راه‌حل‌ها	ناتوانی در تبدیل همه ایده‌های نو به طرح‌های اقتصادی پایدار
بازتاب روش آموزشی	نشان دادن قدرت روش تریز در شکستن بن‌بست‌های طراحی و ارائه راه‌حل‌های ابتکاری	دشواری تطبیق روش با زمان محدود کلاس و نیاز به تمرین فردی گسترده

۳.۴. تحلیل با آزمون واریانس یکطرفه:

جهت تحلیل داده‌های حاصل از ارزیابی پروژه‌های طراحی نهایی دانشجویان، از شاخص‌های آمار توصیفی و آزمون تحلیل واریانس یکطرفه برای مقایسه سه گروه «تریز»، «تفکر انتقادی» و «گواه» استفاده شد. ابتدا برای هر گروه (کنترل، تفکر انتقادی، تریز) میانگین، انحراف معیار و تعداد نمونه‌ها به صورت زیر در «جدول ۸» محاسبه شد.

جدول ۸. انحراف از معیار گروه‌های مورد مطالعه.

انحراف معیار	میانگین نمره	گروه
۰/۱۴	۱۲/۸۱	کنترل
۰/۱۵	۱۵/۵۷	تفکر انتقادی
۰/۲۰	۱۵/۲۳	تریز

همان‌طور که در جدول فوق مشاهده می‌شود، میانگین نمره طراحی در گروه تفکر انتقادی نسبت به سایر گروه‌ها کمی بالاتر بوده و گروه گواه کمترین میانگین را دارد. آزمون واریانس



مشاهده چنین تفاوتی میان گروه‌ها را در صورتی که فرض صفر درست باشد، نشان می‌دهد. اگر $p < 0.05$ ، تفاوت میان گروه‌ها از نظر آماری معنادار تلقی می‌شود.

نتایج آزمون واریانس یکطرفه

نتایج آزمون واریانس یکطرفه نشان داد که تفاوت معناداری میان گروه‌ها وجود دارد:

$$F(2, 27) = 451.73, \quad p < 0.001$$

این نتیجه بیانگر آن است که روش آموزش دریافتی دانشجویان تأثیر قابل توجهی بر عملکرد طراحی آنها داشته است. برای بررسی دقیق‌تر، آزمون‌های مقایسه زوجی^۵ بین گروه‌ها انجام شد و مشخص شد:

- گروه تفکر انتقادی نسبت به گروه تریز و گروه کنترل عملکرد به‌طور معناداری بهتر دارد.

- گروه تریز نیز نسبت به گروه کنترل عملکرد بهتری نشان داده است.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هر دو روش آموزش مداخله‌ای، به‌ویژه تفکر انتقادی، کیفیت فرایند طراحی دانشجویان را بهبود بخشیده‌اند.

۴. ارزیابی عملکردی نمونه‌ها

ارزیابی عملکردی در پژوهش‌های آموزشی معماری، ابزاری اساسی برای سنجش میزان اثرگذاری مداخلات آموزشی و روش‌های تدریس نوین محسوب می‌شود. در این پژوهش، پس از استخراج و وزن‌دهی معیارهای ارزیابی کیفیت طراحی با استفاده از روش تحلیل شبکه‌ای، این معیارها به عنوان شاخص‌های پایه برای سنجش عملکرد سه گروه دانشجویان معماری به کار گرفته شدند: گروه گواه (بدون مداخله روش خاص)، گروه آزمون اول (آموزش مبتنی بر تفکر انتقادی) و گروه آزمون دوم (آموزش مبتنی بر تریز). هدف از این مرحله، مقایسه نظام‌مند نتایج سه گروه در فرایند طراحی معماری و بررسی میزان تحقق شاخص‌های خلاقیت، انسجام مفهومی، منطق طراحی، پاسخگویی به نیاز کاربر و سایر معیارهای استخراج‌شده است.

این نوع ارزیابی دو کارکرد اصلی دارد: نخست، سنجش اثربخشی روش‌های آموزشی در بهبود کیفیت خروجی طراحی

اگر مقدار F به ۱ نزدیک باشد، تفاوت میانگین‌ها قابل توجه نیست و می‌تواند ناشی از نوسانات تصادفی درون گروه‌ها باشد (Pallant, 2020: 9).

به‌طور خلاصه، آزمون واریانس یکطرفه با مقایسه دو نوع پراکندگی - پراکندگی درونی افراد هر گروه و پراکندگی میان میانگین گروه‌ها - به پژوهشگر امکان می‌دهد تشخیص دهد که آیا تفاوت‌های مشاهده‌شده در خروجی‌های آموزشی، حاصل از مداخله‌های اعمال‌شده است یا از تغییرات تصادفی ناشی می‌شود. استفاده از این آزمون در پژوهش حاضر به دلیل وجود سه گروه مستقل و ماهیت کمی و پیوسته متغیر وابسته کاملاً مناسب و ضروری بوده است.

تحلیل آماری داده‌ها با استفاده از واریانس یکطرفه

برای بررسی تفاوت عملکرد طراحی دانشجویان در سه گروه آموزش‌دیده با رویکرد تریز، تفکر انتقادی و گروه گواه، ابتدا آزمون تحلیل واریانس یکطرفه واریانس یکطرفه انجام شد. آزمون واریانس یکطرفه یک روش آماری است که برای مقایسه میانگین بیش از دو گروه مستقل به کار می‌رود و مشخص می‌کند آیا حداقل یک میانگین گروه با دیگران تفاوت معناداری دارد یا خیر. این آزمون بر پایه مقایسه واریانس بین‌گروهی و درون‌گروهی است.

در واریانس یکطرفه:

- واریانس بین‌گروهی نشان‌دهنده تفاوت میان میانگین گروه‌ها است و نشان می‌دهد که آموزش‌های متفاوت چه تأثیری بر عملکرد کلی دارند.

- واریانس درون‌گروهی میزان پراکندگی نمرات دانشجویان در همان گروه را اندازه می‌گیرد و نشان می‌دهد دانشجویان هر گروه تا چه حد به هم شبیه‌اند.

آمار F از نسبت واریانس بین‌گروهی به واریانس درون‌گروهی به دست می‌آید:

$$\frac{\text{between-MS}}{\text{within-MS}} = F$$

که در آن between-MS میانگین مربعات بین‌گروهی و within-MS میانگین مربعات درون‌گروهی است (Howell, 2013). مقدار F بالاتر نشان‌دهنده تفاوت‌های بزرگ‌تر میان گروه‌ها نسبت به پراکندگی درون‌گروهی است. پس از محاسبه F ، سطح معناداری (p -value) مشخص می‌شود که احتمال



نشان می‌دهد که نوع روش آموزشی تأثیر مستقیم بر کیفیت خروجی طراحی دانشجویان دارد و هر یک از رویکردها می‌تواند بر بخشی از فرایند طراحی تأکید بیشتری داشته باشد.

۱.۴. معیارهای قوی و ضعیف در هر گروه

این بخش به تحلیل جامع ۱۲ معیار اصلی ارزیابی طرح‌های دانشجویان می‌پردازد. داده‌ها شامل میانگین نمرات هر معیار (در مقیاس ۱ تا ۵)، وزن‌های به‌دست‌آمده از فرایند تحلیل شبکه‌ای، و اختلاف عملکرد سه گروه آموزشی (گواه، تفکر انتقادی، تریز) است. هدف از این تحلیل، شناسایی دقیق نقاط قوت و ضعف هر گروه، بررسی روند تغییرات در معیارهای کلیدی، و ارائه تصویری روشن از تأثیر رویکردهای آموزشی بر فرایند طراحی معماری است.

تحلیل معیارها در گروه گواه

نتایج گروه گواه به عنوان نقطه مرجع برای ارزیابی عملکرد دانشجویان در شرایط آموزش سنتی بررسی شد. میانگین کلی نمرات این گروه ۱۲/۸ از ۲۰ بود که نشان‌دهنده سطح متوسط و یکنواخت مهارت‌ها است. در این گروه، معیار زیبایی‌شناسی با میانگین ۳/۵ از ۵ و قدرت ارائه با میانگین ۳/۴ از ۵ بالاترین نمرات را کسب کردند. این نتایج بیانگر تمرکز سنتی آموزش معماری در ایران بر محصول نهایی، شیت‌بندی و زیبایی بصری

و دوم، فراهم کردن شواهد تجربی برای تحلیل نهایی در فصل پنجم. بر اساس ادبیات اخیر، ترکیب روش‌های کمی (میانگین نمرات و تحلیل وزنی) با تحلیل‌های کیفی (بررسی نقاط قوت و ضعف در هر گروه) می‌تواند تصویری دقیق‌تر از عملکرد دانشجویان در شرایط واقعی آموزش معماری ارائه دهد (Doheim, 2020: 3). «تصویر ۱» مقایسه نمونه کار دانشجویان در سه گروه مورد مقایسه را نشان می‌دهد.

جمع‌بندی ارزیابی عملکردی

در مجموع، نتایج حاصل از ارزیابی عملکردی سه گروه مورد مطالعه نشان داد که هر گروه بسته به نوع آموزش دریافت‌شده، الگوهای متفاوتی در کیفیت طراحی معماری ارائه کردند. گروه گواه بیشتر بر تکرار رویه‌های مرسوم و استفاده از تجربیات پیشین متکی بود و اگرچه در برخی جنبه‌ها مانند سازمان فضایی عملکرد قابل قبولی داشت، اما در معیارهایی نظیر خلاقیت و نوآوری ضعف نشان داد. گروه آموزش‌دیده با رویکرد تفکر انتقادی توانست در ابعاد تحلیلی و انسجام مفهومی عملکرد بهتری نسبت به سایر گروه‌ها داشته باشد و از این طریق، فرایند طراحی خود را ساختارمندتر کند. در مقابل، گروه آموزش‌دیده با رویکرد تریز گرچه در برخی مراحل با دشواری درک و به‌کارگیری اصول مواجه شد، اما توانست در معیارهای مرتبط با حل مسئله و نوآوری در ایده‌پردازی نتایج مثبتی به دست آورد. این تفاوت‌ها



۱- گروه تفکر انتقادی

نمونه خروجی دانشجویان گروه تفکر انتقادی که در آن انسجام مفهومی، تحلیل مسئله و استدلال طراحی در روند شکل‌گیری پروژه مشهود است.



۳- گروه تریز

گروه آموزش‌دیده با رویکرد تریز که نشان‌دهنده استفاده از ایده‌های خلاقانه، حل تضادهای عملکردی و تولید فرم‌های نوآورانه در فرایند طراحی است.



۲- گروه گواه

نمونه خروجی دانشجویان گروه گواه که بیشتر بر الگوهای متعارف طراحی و روند خطی توسعه طرح استوار بوده و میزان نوآوری و تحلیل مفهومی در آن محدودتر مشاهده می‌شود.

تصویر ۱. مقایسه نمونه خروجی‌های طراحی دانشجویان در سه رویکرد آموزشی مورد مطالعه.

آنکه بر انسجام و روند طراحی تمرکز داشته باشد، به شکستن بن‌بست‌های ذهنی و یافتن راه‌حل‌های بدیع پرداخته است. این امر تأییدکننده یافته‌های است که نشان می‌دهند پیاده‌سازی تریز در استودیوهای معماری بدون زمان کافی می‌تواند به کاهش انسجام مفهومی بین اجزای طراحی منجر شود. همچنین، نمرات متوسط در ملاحظات اقلیمی و ساخت‌پذیری نشان می‌دهد که تریز در زمینه مسائل فنی و زیست‌محیطی نیاز به ترکیب با روش‌های تحلیلی دارد.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

نتایج ارزیابی عملکرد دانشجویان در سه گروه آموزشی نشان‌دهنده تفاوت‌های معنادار در نحوه یادگیری، فرایند طراحی، و کیفیت خروجی‌هاست. بررسی ۱۱ معیار اصلی حاکی از آن است که هر رویکرد آموزشی توانسته در برخی حوزه‌ها دستاوردهای برجسته‌ای ارائه دهد و در برخی دیگر دچار ضعف یا محدودیت شود.

در «معیار بازتاب روش آموزشی»، تفاوت چشمگیر بین گروه‌ها نمایان است. گروه سنتی با میانگین ۲/۴ نشان‌دهنده ضعف در درونی‌سازی فرایند آموزشی است، زیرا آموزش سنتی معمولاً بر محصول نهایی متمرکز است و فرایند را به شکل نظام‌مند منتقل نمی‌کند. در مقابل، تفکر انتقادی (میانگین ۴/۱) توانسته با بهره‌گیری از بحث‌های جمعی، پرسشگری و تحلیل انتقادی، رویکرد آموزشی را در فرایند طراحی نمایان کند. گروه تریز با امتیاز ۴/۳ بیشترین وضوح در انعکاس روش را نشان داده است که ناشی از چارچوب مشخص و ابزارهای تحلیلی این رویکرد است. «خلاقیت و نوآوری» از شاخص‌ترین نقاط قوت گروه تریز است. این گروه با میانگین ۴/۴ نسبت به گروه سنتی (۳/۴) جهشی معنادار داشته و توانسته از طریق اصول ۴۰گانه و ماتریس تناقضات، الگوهای ذهنی دانشجویان را بشکند و به تولید طرح‌های نوآورانه منجر شود. در گروه تفکر انتقادی (۳/۹) اگرچه خلاقیت بهبود یافته است، اما تمرکز بر استدلال منطقی گاهی منجر به کاهش ایده‌های رادیکال می‌شود. در «انسجام مفهومی»، تفکر انتقادی با میانگین ۴/۲ برتری دارد و توانسته ارتباط قوی میان ایده‌ها، مفاهیم و طرح نهایی ایجاد کند. تریز با ۳/۸ در این شاخص کمی پایین‌تر است، زیرا دانشجویان در استفاده از ابزارهای متعدد این روش دچار پراکندگی مفهومی می‌شوند. گروه سنتی (۳/۳) نشان‌دهنده

است. در مقابل، معیار بازتاب روش آموزشی با میانگین ۲/۴ و ملاحظات اقلیمی با ۳/۱ ضعیف‌ترین عملکرد را داشتند که نشان‌دهنده کمبود استفاده از روش‌های تحلیلی و فقدان نگاه فرایندمحور در استودیوهای سنتی است. سایر معیارها مانند انسجام مفهومی و منطق طراحی در حد متوسط بوده و روند طراحی بیشتر به صورت خطی و بر اساس الگوهای از پیش تعیین‌شده دنبال شده است. این یافته‌ها همسو با پژوهش‌های Doheim (2020) است که نشان می‌دهند آموزش سنتی معماری اغلب بر محصول نهایی تأکید دارد و تحلیل و نوآوری در آن کم‌رنگ است.

تحلیل معیارها در گروه تفکر انتقادی

گروه تفکر انتقادی با میانگین کلی ۱۵/۶ از ۲۰، رشدی قابل توجه نسبت به گروه گواه نشان داد. معیار انسجام مفهومی در این گروه با میانگین ۴/۲ از ۵ بیشترین پیشرفت را داشت و منطق طراحی نیز به ۴/۱ رسید. این تغییرات نشان می‌دهد که آموزش مبتنی بر تفکر انتقادی توانسته است فرایند طراحی را ساختاریافته‌تر و تصمیمات طراحی را مستدل‌تر کند. همچنین بازتاب روش آموزشی با ۴/۱ بیانگر تأثیر مستقیم مداخلات آموزشی بوده است. با وجود این، معیارهایی مانند ساخت‌پذیری (۳/۴) و ملاحظات اقلیمی (۳/۲) همچنان در سطح متوسط باقی ماندند که می‌تواند ناشی از تمرکز اصلی این رویکرد بر تحلیل مفهومی باشد. نتایج همسو با یافته‌های Deveaux (2022: 5) است که تأکید دارد آموزش انتقادی با بهبود قدرت استدلال همراه است اما به زمان بیشتری برای پوشش مهارت‌های فنی نیاز دارد. تحلیل کیفی نشان می‌دهد که این گروه گرچه در ایجاد انسجام و تحلیل انتقادی موفق است، در تولید ایده‌های رادیکال خلاقانه محدودیت‌هایی دارد (Varol-güneş, 2025: 8).

تحلیل معیارها در گروه تریز

میانگین کلی نمرات گروه تریز برابر با ۱۵/۲ از ۲۰ بود. این گروه در معیار خلاقیت و نوآوری با میانگین ۴/۴ از ۵ بهترین عملکرد را در بین سه گروه داشت و بازتاب روش آموزشی نیز با ۴/۳ حاکی از درک بالا از ابزارها و اصول تریز است. اما انسجام مفهومی (۳/۸) و تحلیل بستر (۳/۵) در این گروه کمتر از گروه تفکر انتقادی بود. این نتایج نشان می‌دهد تریز بیش از



نقش مؤثری ایفا می‌کند، اما در پرورش خلاقیت، تحلیل انتقادی و مواجهه فعال با مسائل پیچیده طراحی محدودیت‌هایی دارد. در مقابل، رویکرد تفکر انتقادی توانست با تقویت توان تحلیل، استدلال، پرسشگری و بازاندیشی مستمر، انسجام مفهومی و کیفیت فرایندی طرح‌ها را ارتقا دهد. نتایج نشان داد دانشجویان این گروه در تبیین منطق طراحی، دفاع از تصمیمات و ایجاد ارتباط میان ایده و محصول نهایی عملکرد موفق‌تری داشته‌اند. از سوی دیگر، رویکرد تریز بیشترین تأثیر را بر شاخص‌های خلاقیت، نوآوری و تولید راه‌حل‌های غیرمتعارف داشت و توانست دانشجویان را در عبور از الگوهای تکراری و دستیابی به ایده‌های بدیع یاری دهد. تحلیل یافته‌ها نشان می‌دهد که این دو رویکرد نه در تقابل، بلکه در تکمیل یکدیگر قابل تفسیر هستند. به نظر می‌رسد استفاده از تریز در مراحل اولیه آموزش طراحی و شکل‌گیری ایده می‌تواند موجب گسترش تفکر واگرا، افزایش جسارت ذهنی و تقویت توانایی حل خلاقانه مسائل شود؛ در حالی که بهره‌گیری از تفکر انتقادی در مراحل بعدی، به انسجام‌بخشی، پالایش، ارزیابی و منطقی‌سازی ایده‌ها کمک می‌کند و فرایند طراحی را از حالت صرفاً شهودی به روندی تحلیلی و قابل استدلال تبدیل می‌سازد. از این منظر، تریز می‌تواند به عنوان محرک تولید ایده و شکستن بن‌بست‌های ذهنی عمل کند و تفکر انتقادی نقش هدایت‌کننده و همگرا ساز را در سازمان‌دهی و تکامل طرح‌ها بر عهده گیرد. براین اساس، یافته‌های پژوهش حاضر از امکان شکل‌گیری یک الگوی تلفیقی در آموزش طراحی معماری حمایت می‌کند؛ الگویی که در آن، آموزش سنتی به عنوان بستر انتقال مهارت‌های پایه و اصول اولیه طراحی حفظ شود، تریز در مراحل آغازین برای توسعه خلاقیت و ایده‌پردازی به کار گرفته شود و تفکر انتقادی در مراحل تحلیل، ارزیابی و تکمیل طرح نقش آفرینی کند. چنین چارچوبی می‌تواند ضمن جبران کاستی‌های هر یک از رویکردها، به ایجاد تعادل میان خلاقیت، انسجام مفهومی، قابلیت اجرایی و کیفیت فرایند طراحی در آموزش معماری منجر شود.

تعارض منافع: نویسندگان اعلام می‌دارند که در انجام این پژوهش هیچ‌گونه تعارض منافی برای ایشان وجود نداشته است.

انسجام سطحی و محدودیت در درک عمیق ارتباطات است. «منطق طراحی و روند توسعه» نیز الگوی مشابهی دارد. گروه تفکر انتقادی (۴/۱) موفق شده است با تمرکز بر بازاندیشی و تحلیل مستمر، روند طراحی را شفاف و منطقی سازد. گروه تریز (۳/۷) عملکرد بهتری نسبت به گروه سنتی (۳/۳) داشته اما پیچیدگی روش موجب سردرگمی در برخی پروژه‌ها شده است. در «درک نیاز کاربر و انطباق عملکردی»، گروه تفکر انتقادی با میانگین ۴/۰ توانسته توجه بیشتری به کاربران داشته باشد. این امر نشان‌دهنده نقش مؤثر تحلیل‌های انتقادی در شناسایی و پاسخ به نیازهای واقعی است. تریز (۳/۶) در این معیار نسبت به گروه سنتی (۳/۴) بهتر عمل کرده، اما تمرکز بر تناقضات فنی گاهی باعث غفلت از کاربران می‌شود. تحلیل «بستر و زمینه» در هر سه گروه نسبتاً مشابه است: سنتی ۳/۴، انتقادی ۳/۶ و تریز ۳/۵. این امر نشان می‌دهد که تحلیل سایت و بستر هنوز به سطح مطلوب نرسیده و نیازمند بازنگری در هر سه شیوه است. در «سازمان فضایی و مسیرهای حرکتی»، تفکر انتقادی (۳/۷) و تریز (۳/۶) بهبود قابل توجهی نسبت به گروه سنتی (۳/۳) داشته‌اند. تریز توانسته مسیرهای متنوع‌تری ایجاد کند، اما گاهی این تنوع به پیچیدگی بیش از حد منجر شده است. «ساخت‌پذیری و مقیاس واقعی» نقطه ضعف مشترک همه گروه‌هاست؛ امتیازات نزدیک به ۳/۲ تا ۳/۴ نشان می‌دهد که در پروژه‌های دانشجویی، تمرکز بیشتر بر خلاقیت مفهومی است تا جزئیات اجرایی. در زیبایی‌شناسی، تفکر انتقادی با ۳/۸ توانسته کیفیت بصری را از طریق وضوح مفهومی ارتقا دهد، در حالی که تریز (۳/۶) و سنتی (۳/۵) همچنان در قالب‌های کلاسیک حرکت کرده‌اند. ارائه و گرافیک در گروه تفکر انتقادی (۳/۷) ارتقا یافته و بیانگر توجه به انتقال ایده‌ها در کنار وضوح استدلالی است. گروه سنتی و تریز با امتیاز ۳/۴ در این معیار عملکردی مشابه داشته‌اند.

مقایسه داده‌های کمی و کیفی نشان داد که هر یک از رویکردهای آموزشی مورد بررسی، دارای ظرفیت‌ها و محدودیت‌های متمایزی در فرایند آموزش طراحی معماری هستند. آموزش سنتی، اگرچه در انتقال مهارت‌های پایه، آشنایی با اصول اولیه طراحی و تثبیت توانایی‌های اجرایی دانشجویان

پی‌نوشت‌ها

1. CVR
4. Between-group variance

2. Super Decisions
5. Independent t-test

3. Within-group variance



فهرست منابع

- بذرافکن، ک. (۱۴۰۳)، *مقدماتی بر روش‌های طراحی (معماری): مرئیگ*، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی. <https://oxinbook.com/book/...>
- جبل عاملی، م؛ مظفر، ف؛ قاسمی، و؛ کریمی، م. (۱۳۹۷)، *کاربست رکن کارکردگرایی تریز در فرایند طراحی معماری، هنرهای زیبا - معماری و شهرسازی*، ۲۳(۳)، ۵-۱۶.
- جبل عاملی، مهسا (۱۳۹۸)، *تریز در طراحی معماری، ارائه روش طراحی معماری با استفاده از تئوری تریز، رساله دکتری*، دانشگاه هنر اصفهان.
- سادات سیادت، فریال (۱۴۰۱)، *تحلیل دانش بیومیمتیکس و روش حل مساله ابداعی (تریز) در طراحی خلاق معماری، بوطیقای معماری*، ۲(۶)، ۱۵-۲۹. SID. <https://sid.ir/paper/1030405/fa>
- سردشتی، س؛ شفاعی، م؛ مظفر، ف. (۱۳۹۸)، *به‌کارگیری آموزش انتقادی در نظام آموزش معماری (مطالعه موردی: درس طرح معماری تحصیلات تکمیلی)*، پژوهش در برنامه‌ریزی درسی، ۱۶(۲)، ۵۵-۷۸. https://jte.sru.ac.ir/article_886.html
- سردشتی، سهراب (۱۳۹۸)، *روش کاربرد آموزش انتقادی در درس طرح یک معماری کارشناسی ارشد با هدف ارتقا انگیزش تحصیلی دانشجویان، رساله دکتری*، دانشگاه هنر اصفهان.
- شاهچراغی، م. (۱۴۰۲)، *سینومرفی: طراحی معماری بر پایه ساختار و دگرگونی فرم*، انتشارات جهاد دانشگاه. <https://www.sid.ir/fileserversf/512140030102.pdf>
- محمدی، م. (۱۴۰۳)، *تفکر انتقادی و تأثیر آن در معماری، همایش ملی معماری پایدار*، ۱-۱۵. <https://civilica.com/doc/2231216/>
- محمودی، سیدامیرسعید (۱۳۸۱)، *چالش‌های آموزش طراحی معماری در ایران بررسی دیدگاه اساتید و دانشجویان، هنرهای زیبا*، ۱۲(۱)، ۷۰-۷۹. SID. <https://sid.ir/paper/431886/fa>
- یورماکا، ک؛ شورر، ا؛ کوهلمن، د. (۱۴۰۱)، *مقدمه‌ای بر فرم‌یابی و روش‌های طراحی در معماری*، ترجمه ک. بذرافکن، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.
- Altshuller, G. (1999). *The Innovation Algorithm: TRIZ, Systematic Innovation and Technical Creativity*. Technical Innovation Center.
- Basson, I., & Osman, A. (2025). Critical thinking in higher education: Towards integrated assessment models. *International Journal of Educational Development* (61 (2)), 89–104.
- Braham, W. W. (2024). Climate and Architectural Education: Are Buildings Always the Answer? *Technology|Architecture + Design*, 8 (1), 15–16. <https://doi.org/10.1080/24751448.2024.2308501>
- Chang, C., Li, Y., & Zhou, J. (2023). Applying TRIZ for innovative problem-solving in design education. *International Journal of Design Creativity and Innovation* (11 (3)), 241–258.
- Deveaux, Nicola (2022). The challenges of evaluating teaching practice in Higher Education: An analysis using Brookfield's Lenses of Critical Reflection. University of Lincoln. Journal contribution. <https://hdl.handle.net/10779/lincoln.24960639.v1>
- Doheim, R.M., & Yusof, N.M. (2020). Creativity in architecture design studio. Assessing students' and instructors' perception. *Journal of Cleaner Production*, 249, 119418. DOI:10.1016/j.jclepro.2019.119418
- Ennis, R. H. (2011). *The Nature of Critical Thinking: An Outline of Critical Thinking Dispositions and Abilities*. University of Illinois. DOI:10.5840/inquiryctnews20112613
- Facione, P. A. (2015). *Critical Thinking: What It Is and Why It Counts* (Rev. ed.). Insight Assessment. https://www-researchgate.net/publication/251303244_Critical_Thinking_What_It_Is_and_Why_It_Counts
- Field, A. (2018). *Discovering statistics using IBM SPSS statistics* (5th ed.). SAGE Publications. Retrieved from <https://us.sagepub.com/en-us/nam/node/1431096> Sage College Publishing
- Howell, D. C. (2013). *Statistical methods for psychology* (8th ed.). Cengage Learning. Retrieved from <https://www.cengage.com/c/ebook-statistical-methods-for-psychology-8e-howell/9781133881926>
- Jabalameli, Mahsa, Mozafar, Farhang, Karimi, Mahmoud, Ghasemi, Vahid. "Applying the Ideality of Systematic Innovation (TRIZ) in Architectural Design." *Journal of Innovation and Creativity in Human Science*, vol. 9, no. 3, 2020, pp. 231-260.
- Kassim, N., Hazim, Z., & Noorhani, N. M. A. (2024). Integration of Critical Thinking in Interior Design Education: Investigating the Educators' Perception and Challenges. *International Journal of Academic Research in Business and*



- Social Sciences, 14 (9), 2507–2523. <http://dx.doi.org/10.6007/IJARBS/v14-i9/22492>
- Osmólska, U. (2024). Innovation in pedagogy: Applying TRIZ to foster creativity in learning. *Journal of Educational Research* (78 (3)), 189–203.
- Pallant, J. (2020). *SPSS Survival Manual: A step by step guide to data analysis using IBM SPSS* (7th ed.). Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781003117452>
- Rong, J., Chen, P., & Guo, S. (2024). Overcoming learning impasses: A TRIZ-based approach in higher education. *International Journal of Creativity in Education* (12 (1)), 67–83.
- Varolgüneş, F.K., İpek, S. & Aras, S. (2025). Enhancing student learning in architectural design studios: A pentagon and DEMATEL-based study on new learning components and interaction dynamics. *Int J Technol Des Educ* 35, 1619–1647 DOI:10.1007/s10798-024-09953-y.

شهر برای چه کسی؟ تحلیل نابرابری جنسیتی در فضاهای عمومی شهری: مروری روایی - انتقادی^۱

آرینا نصری^۲، کیومرث حبیبی^۳

تاریخ دریافت: ۱۲-۱۰-۱۴۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳-۰۴-۱۴۰۵

DOI: 10.22034/rau.2026.2082861.1297

چکیده

فضاهای عمومی شهری خنثی نیستند؛ بلکه بازتابی از ساختارهای قدرت و نابرابری‌اند که حضور، دسترسی و احساس امنیت زنان را محدود می‌کنند. این فضاها اغلب کورجنسیتی‌اند و با نادیده گرفتن تجربه زیسته زنان، تبعیض جنسیتی را بازتولید می‌نمایند. این پژوهش با هدف ارائه تصویری نظری - تحلیلی از ادبیات موجود و استخراج ابعاد کلان نابرابری جنسیتی در فضاهای شهری، به منظور معرفی چارچوبی تحلیلی برای برنامه‌ریزی حساس به جنسیت و نشان دادن خلأهای نظری در کشورهای جنوب جهانی انجام شده است. در این راستا از رویکرد روایی - انتقادی و روش تحلیل مضمون بهره گرفته شده است. بیست کتاب کلیدی و هشتاد مقاله مرتبط (۲۰۰۰ تا ۲۰۲۴) با استفاده از کدگذاری، نقشه‌سازی روند کلیدواژه‌ها و تحلیل شبکه‌های هم‌وقوعی بررسی شدند. یافته‌ها نشان می‌دهد نابرابری جنسیتی در فضای شهری در چهار بُعد کلان دسته‌بندی می‌شود: ۱. ساختاری و حقوقی، ۲. فضایی و کالبدی، ۳. امنیتی - اجتماعی و ۴. فرهنگی - هنجاری. این ابعاد به صورت لایه‌ای عمل می‌کنند: بعد امنیتی - اجتماعی فوری‌ترین مانع حضور زنان، بعد فضایی - کالبدی لایه واسطه، و ابعاد ساختاری و فرهنگی زیربنای عمیق‌تر بازتولید نابرابری هستند. تمرکز پژوهشی قوی بر «ترس / امنیت» و رشد نظری این حوزه از سال ۲۰۲۱ مشهود است، اما اکثریت تولید دانش متعلق به شمال جهانی است و مطالعات جنوب جهانی اندک‌اند. از این رو، توسعه چارچوب‌های بومی برای شناسایی و رفع تبعیض‌های جنسیتی، ضرورتی اساسی برای برنامه‌ریزی شهری عادلانه است. چارچوب چهاربعدی ارائه‌شده می‌تواند به عنوان ابزاری تحلیلی برای ارزیابی سیاست‌ها و طراحی‌های شهری در بستر ایران و سایر کشورهای جنوب جهانی به کار گرفته شود.

کلیدواژه‌ها: نابرابری جنسیتی، فضاهای عمومی شهری، برنامه‌ریزی شهری حساس به جنسیت، تحلیل روایی-انتقادی، فمینیسم شهری

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «زنان و شهر: واکاوی فضاهای عمومی شهری حساس به جنسیت: نمونه مطالعاتی: شهر سنج» است، که با راهنمایی نگارنده دوم در دانشگاه کردستان در حال انجام است.

۲. پژوهشگر دکتری، رشته شهرسازی، دانشگاه کردستان، سنج، ایران.

Email: arina.nasri@uok.ac.ir

0000-0002-1811-9101

۳. استاد تمام، گروه شهرسازی، دانشگاه کردستان، سنج، ایران.

Email: k.habibi@uok.ac.ir

0000-0001-5492-8259



بیان مسئله: شهر بی طرف نیست

فضاهای عمومی به مثابه قلب زندگی دموکراتیک شهر (Pan- choli, Yigitcanlar and Guaralda, 2015)، منعکس کننده معنای زندگی شهری اند (Vera-Gray and Kelly, 2020). فضای عمومی را می توان به عنوان مکانی برای تعامل و برخورد اجتماعی تعریف کرد که در آن گروه هایی با علایق مختلف همگرا می شوند، در دسترس و برای همه باز است، و برای استفاده های گوناگون طراحی شده اند و مردم می توانند در زندگی عمومی که در آن در جریان است شرکت کنند (Güney, 2014). اما امروزه در شهرهای جهان توسعه یافته، فضاهای شهری عمومی در اقتصادهای نوظهور، تحت تأثیر تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، نقش تاریخی خود را به عنوان عرصه تعامل همه شمول از دست داده و به سمت اهداف سودگرایانه حرکت کرده اند (Mandeli, 2019). شهرهای ما پس از ساخت، همچنان به شکل دهی و تأثیرگذاری بر روابط اجتماعی، قدرت، نابرابری و غیره ادامه می دهند (Kern, 2021). پژوهش ها نشان می دهند که برخی از تفاوت ها در فضای شهری باعث تبعیض و محرومیت می شوند. جنسیت، نژاد، ناتوانی و سن، ریشه بسیاری از تبعیض ها در فضای شهری اند (Reeves, 2004). در این میان، تمامی چالش هایی که فضاهای عمومی شهری در کشورهای در حال توسعه ای مانند ایران با آن دست به گریبان است، این فضاها به دلایل گوناگون از جمله تبعیض ها و نابرابری های جنسیتی (Ruxton and Oxfam, 2004; Chant and McIlwaine, 2013; Wrede, 2015; Kern, 2021)، نتوانسته اند محیطی عادلانه و بدون تبعیض برای تمامی گروه های اجتماعی از جمله زنان فراهم آورند.

با آنکه زنان به طور فزاینده ای اکثریت جمعیت شهری را در سراسر جنوب جهانی تشکیل می دهند (Habitat, 2012; Chant et al, 2013)، این واقعیت که هنوز در کشورهای در حال توسعه و ضعیف تر به لحاظ اقتصادی، فضاهای عمومی شهری در تسلط مردان است را نمی توان نادیده گرفت (Ruxton et al, 2004). نابرابری جنسیتی در فضاهای عمومی جوامع مسلمان مانند ایران به دلیل مقررات محدودکننده بر حضور و فعالیت های عمومی زنان، همچنان یک مسئله مبرم باقی مانده است (Askarizad & Dastoum, 2025). تغییر پارادایم در ادبیات فضای عمومی شهری از این منظر

اجتناب ناپذیر است، تمرکز از نگاه کردن به فضا به عنوان یک محیط خنثی - پس زمینه ای عینی و اجتناب ناپذیر که تغییرات اجتماعی در آن رخ می دهد - به بیان یک رابطه سازنده و دیالکتیکی متقابل بین ساختار اجتماعی و فضا تغییر کرده است (Ranade, 2007). «حوزه عمومی» باید به عنوان مقوله ای جنسیتی و ساخته شده از نظر فرهنگی درک شود. این تغییر نگاه، یکی از مبانی نظری پژوهش حاضر است که بر اساس آن، فضاهای عمومی نه عرصه ای بی طرف، بلکه بستری برای بازتولید نابرابری های جنسیتی محسوب می شوند. زنان تقریباً در تمام طول تاریخ در فرایند برنامه ریزی شهری و در ساختار اجتماعی «جنس دوم»^۱ بوده اند و بنابراین دسترسی آنها به حوزه عمومی با مانع مواجه شده است. به گفته دوبوار، زنان از آزادی های ذهنی، فضایی و اقتصادی یکسانی که در جامعه برای مردان ارائه می شود، برخوردار نیستند. در اینجا، «دیگر بودن»^۲ به عنوان کیفیت ذاتی زنان مورد تأکید قرار گرفته است، که فرار از آن دشوار است و گواه آن عدم حضور برابر آنها در مراکز و فضاهای عمومی شهری است. برای زنان فضاهای عمومی شهری تنها مسیری برای گذر به نقطه / مقصدی دیگر است و نه مکان های مورد علاقه برای گذران اوقات خود (Raju and Paul, 2018). این «دیگری بودن» در فضاهای عمومی شهری بازتولید می شود و یکی از ریشه های نظری نابرابری جنسیتی در شهرهاست که در این پژوهش به عنوان بخشی از چارچوب نظری مدنظر قرار گرفته است. با وجود این ناترازی، اکثر برنامه ریزی ها و سیاست گذاری های شهری تفاوت های جنسیتی را در نظر نمی گیرند و اصطلاحاً «کور - جنسیتی»^۳ (Appleton, 1999; Sweetman, 2000) یا در برابر مقوله جنسیت موضعی منفعل و خنثی^۴ دارند (Reeves, 2004; Bur- gess, 2008). به طور کلی، معمولاً این زنان هستند که در یک محیط ساخته شده که اغلب با پاسخگویی بسیار محدودی به نیازهای آنها توسعه یافته است از آسیب رنج می برند (Burgess, 2008).

بسیاری از مباحث مربوط به شهرها ماهیتی جنسیتی دارند (Abril and de Madariaga, 2022) و الگوهای جنسیتی زیادی در استفاده از فضا وجود دارد (Burgess, 2008). اما سنت برنامه ریزی شهری بیشتر تمایل دارد این واقعیت را نادیده بگیرد که زنان و مردان از فضای عمومی بسیار متفاوت استفاده می کنند و نگرانی های متفاوتی در مورد چگونگی برآوردن

بی‌اهمیت باقی می‌ماند. به عبارت دیگر، مردان، هم به عنوان فردی و هم به عنوان گروه، از آنچه کانل «سود مردسالارانه» می‌نامد سود می‌برند. «مزیتی که مردان به‌طور کلی از انقیاد کلی زنان به دست می‌آورند» - که وقتی بخواهند می‌توانند از آن استفاده کنند. یکی از تأثیرات سود مردسالارانه این است که اغلب آمارها، نهادها و مداخلات، اگرچه به نظر می‌رسد که از نظر جنسیت خنثی هستند، حول مردانی شکل می‌گیرند که «هنجار» را نمایندگی می‌کنند، بنابراین به آنها مزیت ساختاری می‌دهند. معمولاً یک شکل غالب مردانگی وجود دارد که سایر اشکال (و همچنین زنان) را تابع، همکار یا به حاشیه رانده می‌کند. این امر به عنوان «مردانگی هژمونیک» توصیف شده است (Ruxton et al, 2004). این ساختارهای مردانه، تأثیر مستقیمی بر طراحی فضاهای عمومی و محدودیت حضور زنان دارد و بخشی از بعد ساختاری-فرهنگی نابرابری را تشکیل می‌دهد که در چارچوب نهایی پژوهش لحاظ شده است. در این پژوهش، جنسیت نه به مثابه موضع‌گیری سیاسی، بلکه به عنوان متغیری تحلیلی برای فهم عمیق‌تر تجربه زیسته شهروندان در فضای عمومی شهری مورد توجه قرار می‌گیرد. در بستر ایران، نابرابری‌های جنسیتی در فضاهای عمومی شهری نه تنها متأثر از ساختار کالبدی شهر، بلکه حاصل برهم‌کنش پیچیده عوامل فرهنگی، اجتماعی و هنجاری‌اند که اغلب در مطالعات موجود به صورت منسجم مورد توجه قرار نگرفته‌اند. از این رو، واکاوی این نابرابری‌ها در چارچوبی نظری که بتواند هم‌زمان از تجربه‌های شمال و جنوب جهانی بهره‌گیرد و با زمینه فرهنگی ایران سازگار باشد، ضرورتی اساسی برای فهم و بازاندیشی فضاهای عمومی شهری به شمار می‌آید. براین اساس، پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی نظری-تحلیلی و با تمرکز بر مرور انتقادی و روایی از ادبیات موجود، می‌کوشد تا فراتر از شناسایی مصادیق نابرابری، ابعاد کلان نابرابری جنسیتی در فضاهای عمومی شهری را استخراج و دسته‌بندی کند. بهره‌گیری از تحلیل مضمون متون کلیدی و بررسی روندهای پژوهشی و نیز تحلیل شبکه‌های هم‌وقوعی کلیدواژه‌های اصلی، این امکان را فراهم می‌سازد تا الگوهای مسلط، تمرکزهای مفهومی و خلأهای دانشی موجود شناسایی شده و زمینه برای ارائه چارچوبی تحلیلی فراهم آید که قابلیت انطباق با بستر فرهنگی و اجتماعی ایران را داشته باشد. چنین چارچوبی می‌تواند گامی مؤثر در جهت فهم عمیق‌تر نابرابری‌های جنسیتی و تقویت برنامه‌ریزی و طراحی شهری حساس به جنسیت در آینده باشد.

نیازهایشان دارند (Greed, 2007). زن و مرد، پیر و جوان از نظر فضا الزامات متفاوتی دارند (Damyanovic and Zibell, 2013). شهر خود را برای زنان به گونه‌ای متفاوت از مردان عرضه می‌نماید. باید به این نکته توجه داشت که بحث ادراک فضای شهری بحثی کاملاً جنسیتی است؛ چنانکه می‌دانیم زنان نسبت به مردان درک متفاوتی از امنیت فضا (مسبب بسیاری از محدودیت‌های حضور زنان و استرس عمده آنان در فضای شهری) و کیفیت‌های فضای شهری و خدمات عمومی شهرها دارند و نیز برخی از مؤلفه‌ها در شهر برای زنان بیشتر معنادار است، نظیر خشونت علیه زنان در فضای شهری (Abril et al, 2022). زنان هنوز شهر را از طریق مجموعه‌ای از موانع - فیزیکی، اجتماعی، اقتصادی و نمادین - تجربه می‌کنند که زندگی روزمره آنها را به شیوه‌هایی عمیقاً (هرچند نه تنها) جنسیتی شکل می‌دهد (Kern, 2021). در ارتباط با شهر، "جنسیت" را نه به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی، بلکه به عنوان عنصری جدایی‌ناپذیر در جست‌وجوی گسترده‌تر برای درک عمیق رفتار انسان، که به نیازها، ادراکات، انگیزه‌ها، روابط و ساختارهای فیزیکی و عاطفی مربوط می‌شود، باید نگریست (Reeves, 2004). اگر به جنسیت به عنوان یک متغیر اشاره نشود، بدین معناست که نیازها و اولویت‌ها برای هر دو جنس یکسان است. شهرها و محیط ساخته شده، محیط‌های مصنوع را فراهم می‌کنند که در آن معانی جنسیتی توسعه، بازنمایی و همچنین بازتولید می‌شوند. محیط ساخته شده نه تنها تجارب و پاسخ‌های رفتاری را برمی‌انگیزد، بلکه هنجارهای نهادی و روابط اجتماعی را بازتولید و ساختار می‌دهد. شهر اساساً به عنوان یک مکان مردانه تلقی شده است که در آن زنان و سایر گروه‌های اجتماعی و اقلیت‌های محروم در آن به شیوه خاص خود صرفاً دوام آورده‌اند (Raju and Paul, 2018). با این حال، پژوهش حاضر به دنبال فراتر رفتن از شناسایی پراکنده این تفاوت‌هاست و می‌کوشد یک چارچوب تحلیلی منسجم از ابعاد کلان نابرابری جنسیتی در فضای شهری ارائه دهد.

طراحی شهری و تصمیم‌گیری‌های محیطی تا اندازه زیادی یک فرایند مردانه شده است (Roberts, 2016). با توجه به موقعیت نسبتاً قدرتمند خود، مردان از این واقعیت آگاه نیستند که بسیاری از امتیازات آنها (مانند درآمد بالاتر، مراقبت و خدمات خانگی از جانب زنان) صرفاً از مرد بودن ناشی می‌شود. بنابراین «جنسیت» و مسائل جنسیتی آنها برای آنها نامرئی و در نتیجه



علی‌رغم افزایش آگاهی‌ها نسبت به عدالت جنسیتی در دو دهه اخیر، فضاهای عمومی شهری همچنان نابرابری‌های عمیقی را میان زنان و مردان بازتولید می‌کنند. این نابرابری‌ها نه تنها ناشی از کالبد فیزیکی شهر، بلکه ریشه در ساختارهای قدرت، هنجارهای فرهنگی و سیاست‌های کورجنسیتی دارند. مسئله اصلی این است که «شهر برای چه کسی ساخته می‌شود؟» و چرا با وجود اینکه زنان اکثریت جمعیت شهری در بسیاری از مناطق جهان جنوب (Habitat, 2012; Chant et al, 2013) را تشکیل می‌دهند، هنوز فضاهای عمومی پاسخگوی نیازها، امنیت و تجربه زیسته آنان نیستند؟ به عبارت دیگر، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که ابعاد کلان نابرابری جنسیتی در فضاهای عمومی شهری کدام‌اند و چگونه می‌توان آنها را در قالب یک چارچوب تحلیلی برای برنامه‌ریزی حساس به جنسیت دسته‌بندی کرد؟ مرور نظام‌مند ادبیات نشان می‌دهد که بیشتر مطالعات پیشین عمدتاً بر مسئله «ترس و امنیت» متمرکز بوده‌اند و رویکردی یکپارچه به ابعاد ساختاری، حقوقی، فضایی، فرهنگی و هنجاری نداشته‌اند. همچنین تولید دانش در این حوزه به طور غالب متعلق به شمال جهانی است و چارچوب‌های بومی برای ایران و جنوب جهانی به ندرت تدوین شده‌اند. به طور خاص، چارچوب‌های موجود که عمدتاً مبتنی بر تجربیات شمال جهانی (مانند برنامه‌ریزی جنسیتی در اروپا) توسعه یافته‌اند (Jarvis, Cloke and Kantor, 2009; Kern, 2021)، به چهار دلیل عمده برای بررسی شهرهای ایران ناکافی هستند:

نخست، تفاوت‌های فرهنگی-هنجاری: این چارچوب‌ها اغلب مفروضات لیبرال-فمینیستی (برابری صوری، فردگرایی) را پیش‌فرض می‌گیرند (Kalms, 2024). در حالی که در ایران فضای شهری عرصه نزاع میان گفتمان‌های الهیاتی-جنسیتی است (Badamchi, 2022) و هنجارهایی نظیر حجاب، «ناموسی بودن فضا» و تفکیک جنسیتی مبتنی بر اصل محرمیت مستقیماً بر طراحی، دسترسی و رفتار زنان در فضای عمومی تأثیر می‌گذارند (Arjmand, 2016)؛ بی‌توجهی به این تفاوت‌های زمینه‌مند (Tuncer, 2018)، چارچوب‌های غربی را در ایران عملاً ناکارآمد ساخته است. دوم، تفاوت‌های حقوقی و نهادی: در غرب، قوانین مدون و نهادهای مدنی قدرتمندی برای حمایت از زنان در فضای عمومی وجود دارد؛ در ایران، هرچند قوانین مدون صراحتاً زنان را از حضور در فضاهای عمومی منع نمی‌کنند، اما مجموعه‌ای از مقررات و رویه‌های اجرایی (مانند الزامات عرفی و هنجاری حضور

زنان در فضاهای عمومی، تفکیک جنسیتی در برخی از واگن‌های مترو، محدودیت‌های تردد شبانه برای زنان و...) به‌طور غیرمستقیم الگوهای تحرک، توقف بی‌هدف^۱ و استفاده از فضاهای عمومی در ساعات خاص را برای زنان محدود می‌سازد (Arjmand, 2022; Sadeghi & Jangjoo, 2019; Bagheri, 2016). سوم: تفاوت‌های کالبدی و الگوهای رفتاری: بافت فشرده، درون‌گرا و سلسله‌مراتبی شهرهای ایران (نظیر محله‌های تاریخی یا کوچه‌های بن‌بست و فضاهای آستانه‌ای) با الگوهای شطرنجی، شبکه‌ای و منطقه‌بندی خطی مدرن غربی تفاوت بنیادین دارد (Habi-bi, 2020). ساختار فضایی شهر ایرانی مبتنی بر سلسله‌مراتب حریم‌ها (عمومی، نیمه‌عمومی، نیمه‌خصوصی و خصوصی) است که منطبق بر اصول تفکیک جنسیتی عمل می‌کند (Arjmand, 2016) و چارچوب‌های طراحی شده برای فضاهای باز و همگن اروپایی در این بافت پیچیده کارآمدی لازم را ندارند (Massoud, 2024) و در نهایت: فقدان داده‌هایی که به صورت جنسیتی تفکیک‌شده باشند: بسیاری از چارچوب‌های حساس به جنسیت و برنامه‌ریزی مبتنی بر شواهد^۲ نیازمند داده‌های آماری جزئی (مانند الگوهای سفر زنجیره‌ای، امنیت درک‌شده در ساعات مختلف، و زمان‌های تخصیص‌یافته به فعالیت‌های مراقبتی) هستند (Han-son, 2010; Kwan, 2013). در نظام آماری ایران، چنین داده‌هایی تفکیک‌شده جنسیتی جمع‌آوری‌شده و در دسترس پژوهشگران نیست (Sadeghi and Jangjoo, 2022). از این رو، نسخه‌برداری مستقیم از چارچوب‌های شمال جهانی نه تنها خلأ موجود را پر نمی‌کند، بلکه ممکن است به بازتولید ناپدیدانگاری نیازهای محلی زنان ایرانی بیانجامد (Mohanty, 2005; Connell, 2022).

هدف این پژوهش، ارائه چارچوبی نظری برای استخراج و دسته‌بندی ابعاد کلان نابرابری جنسیتی در فضاهای عمومی شهری است (نه بررسی مستقیم تجربه زیسته زنان) تا مبنایی برای مطالعات تجربی آینده و برنامه‌ریزی حساس به جنسیت قرار گیرد. نوآوری پژوهش در سه سطح است: ۱. نظری: ارائه چارچوب چهاربعدی یکپارچه (ساختاری-حقوقی، فضایی-کالبدی، امنیتی-اجتماعی و فرهنگی-هنجاری)؛ ۲. روش‌شناختی: ترکیب تحلیل مضمون بیست کتاب کلیدی با نقشه‌سازی روند پژوهشی (VOSview-er) و تحلیل شبکه هم‌وقوعی کلیدواژگان هشتاد مقاله؛ ۳. جغرافیایی: تمرکز بر خلأ دانشی در جنوب جهانی و ایران و تأکید بر ضرورت چارچوب‌های بومی.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با هدف استخراج و دسته‌بندی ابعاد کلان نابرابری جنسیتی در فضاهای عمومی شهری، از رویکرد روایی-انتقادی و روش تحلیل مضمون استفاده کرده است. انتخاب تحلیل مضمون به دلیل توانایی این روش در شناسایی الگوهای تکرارشونده، مضامین پنهان و ساختارهای مفهومی درون متون نظری و یافته‌های پژوهشی (Braun & Clarke, 2006) صورت گرفت. این روش به پژوهشگر امکان می‌دهد تا از سطح توصیف صرف فراتر رفته و به تفسیر روابط بین مضامین بپردازد. فرایند تحلیل مضمون در این پژوهش در شش مرحله مبتنی بر رویکرد براون و کلارک (۲۰۰۶) انجام شد:

۱. آشنایی با داده‌ها: مطالعه مکرر و یادداشت‌برداری از ۲۰ کتاب کلیدی و ۸۰ مقاله نهایی؛
۲. تولید کدهای اولیه: استخراج کدهای باز (بیش از ۵۰ کد اولیه مانند «ترس از فضاهای خلوت»، «وابستگی به حمل‌ونقل عمومی»، «کورجنسیتی در سیاست‌گذاری») با استفاده از نرم‌افزار MAXQDA؛
۳. جست‌وجوی مضامین: دسته‌بندی کدهای مرتبط در ۱۲ مضمون فرعی (مانند «مالکیت زمین»، «دسترسی به مسکن»، «آزار در فضای عمومی»، «تحرك زنجره‌ای» و غیره)؛
۴. بازبینی مضامین: ادغام مضامین فرعی مشابه و تشکیل ۴ مضمون اصلی (ساختاری-حقوقی، فضایی-کالبدی، امنیتی-اجتماعی و فرهنگی-هنجاری)؛
۵. تعریف و نام‌گذاری مضامین: نگارش تعریف دقیق برای هر مضمون اصلی و زیرمضمون؛
۶. نگارش گزارش: تدوین یافته‌ها در قالب چارچوب نهایی (شکل ۸).

فرایند کدگذاری ابتدا توسط نویسنده اول انجام و سپس برای تأمین قابلیت اعتماد^۱، نمونه‌ای تصادفی شامل ۳۰٪ از داده‌ها توسط نویسنده دوم به طور مستقل کدگذاری شد. سپس موارد توافق و اختلاف بین دو کدگذار^{۱۱} در جلسات بحث گروهی بررسی و کدهای اختلافی بازبینی و اصلاح گردید. موارد اختلاف از طریق بحث و بازبینی متون حل شد. این فرایند، شفافیت و تکرارپذیری تحلیل را افزایش داد (Lincoln & Guba, 1985). همچنین برای افزایش اعتبار درونی، از خودبازبینی^{۱۱} و ثبت یادداشت‌های تحلیلی در طول فرایند کدگذاری استفاده شد. پس

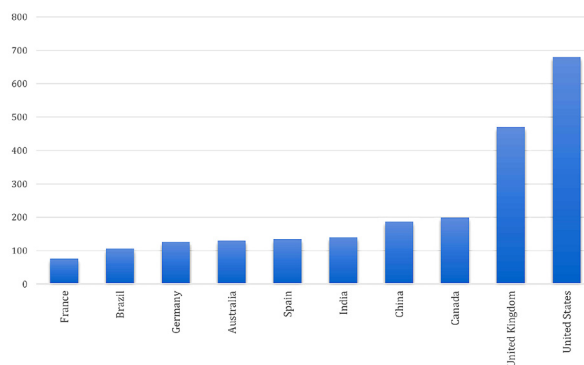
از اتمام فرایند کدگذاری و استخراج کدهای باز، مضامین فرعی اصلی با استفاده از قابلیت‌های تحلیل و بصری‌سازی نرم‌افزار MAXQDA سازماندهی و ساختاردهی شدند. نقشه‌های مفهومی و ساختار سلسله‌مراتبی مضامین مستخرج از این تحلیل، در قالب شکل‌های ۶ و ۷ ارائه شده‌اند که به‌ترتیب نشان‌دهنده چارچوب نظری و مضامین اصلی مطالعات پیشین هستند. برای تحلیل کتاب‌شناختی و ترسیم روندها، ۸۰ مقاله نهایی وارد نرم‌افزار VOSviewer (نسخه ۱/۶/۱۹) شدند و نقشه‌های هم‌وقوعی کلیدواژه‌ها و روندهای زمانی استخراج گردید (شکل‌های ۳، ۴ و ۵). لازم به ذکر است که این پژوهش به دلیل ماهیت مروری-نظری، به بررسی میدانی تجربه زیسته زنان نپرداخته و یافته‌های آن نیازمند اعتباربخشی در مطالعات تجربی آینده است. شرح کامل معیارهای انتخاب ۲۰ کتاب کلیدی (شامل روش جست‌وجو در گوگل اسکالر، معیارهای شمول و خروج، و اعتبارسنجی توسط متخصصان) در بخش «تحلیل مضمونی مبانی نظری و منابع موجود» ارائه شده است. همچنین فرایند نظام‌مند جست‌وجو و غربالگری ۸۰ مقاله نهایی از ۷۷۵ نتیجه اولیه در پایگاه‌های Scopus و Web of Science، در بخش «از فمینیسم شهری تا رویکردهای جنوب جهانی» تشریح گردیده است.

از فمینیسم شهری تا رویکردهای جنوب جهانی: چه دیده‌ایم و چه نادیده گرفته‌ایم؟

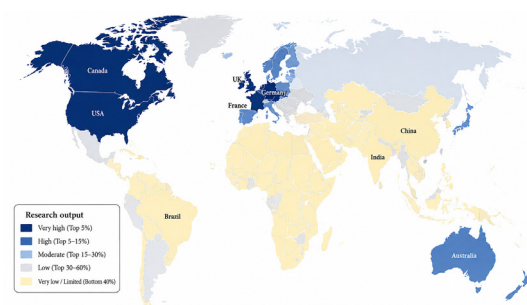
مطالعات متعددی در زمینه عدالت جنسیتی و بحث‌های مربوط به حق بر شهر و ارتباط جنسیت و سیاست‌های حکمرانی و برنامه‌ریزی شهری انجام شده است (Bondi, 2005; Fenster, 2005; Ünlü Yücesoy, 2006; Khosla, 2007; Mukhopadhyay and Singh, 2007; Burgess, 2008; Doan, 2010; Kwan, 2010; Foxhall and Neher, 2011; Habitat, 2012; Chant, 2013; Chant et al, 2013; Collie, 2013; Moser, 2013; Chomiak, 2014; Güney, 2014; Hampton, Goulet and Albanesius, 2015; Wrede, 2015; Buckingham, 2016; Hinojosa and Moreno, 2016; Castro and Buchely, 2018; Şahin, 2018; Rampaul and Magidimisha-Chipungu, 2022; Carrera and Castellaneta, 2023; Lawton Smith, 2023; Malhotra and Aulakh, 2023; Mukherjee, Roy and Pal, 2023; Maunganidze, 2024; Qi, Mazumdar and Vasconcelos, 2024) که علی‌رغم گستردگی کمی، از



انگلیسی؛ ۲. ارتباط مستقیم و محوری با رابطه جنسیت و فضای عمومی شهری (نه مطالعات جانبی مانند جنسیت و خانواده یا محیط کار)؛ ۳. انتشار در مجلات علمی معتبر. معیارهای خروج (حذف) شامل: ۱. عدم ارتباط با فضای شهری (مانند مطالعات خشونت خانگی یا اشتغال صرف)؛ ۲. مقالات مروری بدون تحلیل اولیه؛ ۳. مقالات تکراری بین دو پایگاه داده. پس از این غربالگری، ۶۹۵ مقاله حذف و ۸۰ مقاله به عنوان مقالات مرتبط نهایی برای تحلیل عمیق انتخاب شدند. از این ۸۰ مقاله، کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی سهم عمده‌ای از تحقیقات را به خود اختصاص داده‌اند (شکل ۱) و سهم کشورهای جهان جنوب از ارتباط پژوهشی مابین گفتمان جنسیت و فضاهای عمومی شهری بسیار اندک بوده است (شکل ۲). همچنین ۲۰ کتاب کلیدی (ارائه شده در «جدول ۱» به صورت مکمل و برای پوشش مبانی نظری عمیق‌تر به مجموعه مقالات افزوده شدند. با وجود سهم اندک مطالعات این حوزه در جهان جنوب، در تحولی نظری هم‌راستا با یافته‌های



شکل ۱. سهم کشورهای مختلف در پژوهش‌های مرتبط با جنسیت و شهر / فضای عمومی شهری (تحلیل نویسندگان بر اساس داده‌های Scopus و Web of Science، ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۴).



شکل ۲. توزیع جهانی پژوهش‌های مرتبط با جنسیت و فضای عمومی شهری - سهم محدود از جنوب جهانی (تحلیل نویسندگان بر اساس داده‌های Scopus و Web of Science، ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۴).

نظر کیفی دچار محدودیت‌های نظری و روش‌شناختی است و عمده این پژوهش‌ها با تمرکز بر ناامنی زنان به واسطه ترس از جرایم و تعرض در فضاهای عمومی شهری (به عنوان اصلی‌ترین مسئله زنان در فضای شهری) و راهکارهای افزایش ادراک امنیت آنان در این فضاها صورت گرفته است (Viswanath and Mehrotra, 2007; McIlwaine, 2013; Phadke, 2013; Jones, 2014; Whitzman, Andrew and Viswanath, 2014; Mellgren, Andersson and Ivert, 2018; Bagheri, 2019; Mohamed and Stanek, 2019; Erkan and Sevin Topçu, 2021; Navarrete-Hernandez, Vetro and Concha, 2021; Abril et al, 2022; Gebrie, Wasihun, Abegaz and Kebede, 2022; Moreno, Prados and Cuenca-Piqueras, 2022). عمده این دسته از پژوهش‌ها به تقلیل مسئله نابرابری جنسیتی به مسئله امنیت و ترس دچار شده‌اند و از درک ساختاری و لایه‌ای این نابرابری‌ها غافل مانده‌اند. تعدادی از پژوهش‌های این حوزه نیز بر نحوه تحرک زنان در فضای عمومی شهری و محدودیت‌هایی که در زمینه دسترسی به آن دست به گریبانند (اصطلاحاتی نظیر «حمل و نقل صورتی»^{۱۲}) با تأکید بر تفاوت‌های نیاز مردان و زنان از خدمات حمل و نقلی در شهر و تفاوت‌های حرکتی آنان به کار رفته‌اند (Ranade, 2007; Hanson, 2010; Hoai Anh and Schlyter, 2010; Devika and Thampi, 2011; Tara, 2011; Collie, 2013; Haritas, 2013; Şahin, 2018; Bagheri, 2019; Mohamed et al, 2019; Siwach, 2020; Parker and Rubin, 2023; Adinarayana et al, 2024). تمرکز نموده‌اند. این موضوع که زنان و نیازهای آنان می‌بایست در فرایندهای برنامه‌ریزی شهر به رسمیت شناخته شود و مشارکت آنان در تعریف سیاست‌های عمومی به عنوان یک شرط اساسی برای تضمین حق کامل شهر در بافت‌های شهری در دسترس و از نظر اجتماعی پایدار، یکی از ضرورت‌های اساسی است، از پیش تأیید شده است (Carrera et al, 2023). با این حال، فرایند جست‌وجو و غربالگری مقالات به صورت نظام‌مند انجام شد. ابتدا کلیدواژه‌های «Gender AND Cities»، «Gender AND Public Spaces»، «Feminist Urban Plan» و «Women AND Urban Space» در پایگاه‌های Scopus و Web of Science در بازه زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۴ جست‌وجو گردید. تعداد ۷۷۵ مقاله به عنوان نتایج اولیه شناسایی شدند. در مرحله اول غربالگری، با بررسی عنوان و چکیده، معیارهای ورود (شمول) شامل: ۱. مقالات هم‌تا^{۱۳} به زبان

جدول ۱. تحلیل مضمونی و روایی - انتقادی منابع کلیدی در ادبیات نابرابری جنسیتی در شهر.

ردیف	نویسنده / سال	عنوان کتاب	رویکرد و چارچوب نظری	یافته‌های کلیدی مرتبط با نابرابری جنسیتی در شهر
۰۱	Peake et al. (2024)	Handbook on Gender and Cities	رویکرد چندگانه تجربی، تاریخی و تحلیلی برای مطالعه شهرها از منظر جنسیتی؛ فمینیسم شهری از دهه ۱۹۶۰ تا امروز به همراه مطالعات موردی؛ عدالت فضایی؛ بازتولید اجتماعی	بازتولید مردسالاری و خشونت علیه زنان در سیاست‌های شهری؛ تأثیر کرونا بر تشدید نابرابری؛ نقش مقاومت زنان
۰۲	Kalms (2024)	She City: Designing Out Women's Inequity in Cities	فمینیسم تقاطعی، سیاست‌گذاری کاربردی (متمرکز بر سیاست‌های اجرایی و کاربردی در برنامه‌ریزی و طراحی شهری جنسیت محور و داده‌های تفکیک شده جنسیتی)، مبتنی بر مطالعات موردی از تجربه زیسته زنان و شناسایی الگوهای نابرابری	طراحی شهری جنسیت‌زده؛ اهمیت داده‌های جنسیتی؛ نقش طراحی در بازتولید یا کاهش کلیشه‌های جنسیتی؛ مشارکت زنان در هم‌طراحی (co-design)، ارائه چارچوب‌های طراحی حساس به جنسیت برای حذف نابرابری فضایی
۰۳	Kern (2021)	Feminist city: Claiming space in a man-made world	نظریه فمینیستی و رویکرد تحلیلی / انتقادی توأم با مطالعات تاریخ شهری، جامعه‌شناسی شهری، و نظریات پاسااختارگرایانه	سلطه مردانه در شهرها، رویکرد حفاظت و کنترل زنان از دوره ویکتوریایی تاکنون، امنیت و ترس از خشونت؛ هنجارهای اجتماعی؛ طرد ساختاری زنان از فضای عمومی و پیوند استعمار، نژادپرستی و ستم جنسیتی
۰۴	Berry et al. (2020)	Contentious cities: Design and the gendered production of space	تولید جنسیتی فضا، تحلیل فمینیستی و کوئیر با تمرکز بر بازنمایی، تجربه زیسته، و تنظیم جنسیتی فضاهای شهری، «شهر ناامن شده برای زنان»، نقد ساختارهای فضایی بازتولیدکننده قدرت، مطالعات موردی، مداخلات عملی، و تحلیل‌های تاریخی و نظری برای ارائه چارچوبی چندلایه	طراحی رادیکال و مشارکتی؛ بازتعریف فضاهای شهری با رویکرد غیرجنس‌گرا، پیشنهاد مداخلات طراحی و مشارکت حساس به جنسیت ر فرایند طراحی بر اساس تجربه زیسته، جریان‌سازی جنسیتی در سیستم‌های شهری
۰۵	Tuncer (2018)	Women and public space in Turkey: Gender, modernity and the urban experience	رویکرد فمینیسم انتقادی به مدرنیزاسیون، مدرنیته (تجربه زنان طبقه متوسط در آنکارا بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰)، کنشگری روزمره زنان در تحلیل تجربه‌های خرد زنان در فضاهای عمومی، تغییرات نسلی، تقابل مدرنیته-سنت، تاکتیک‌های مقاومت فضایی	رابطه بین مدرنیزاسیون و حضور زنان در فضای عمومی؛ فضای عمومی به عنوان عرصه نبرد جنسیتی؛ رویکرد نسلی به تجربه زنان از فضای عمومی
۰۶	Sánchez de Madariaga & Roberts (2016)	Fair shared cities: the impact of gender planning in Europe	بررسی برنامه‌ریزی شهری حساس به جنسیت در اروپا (بر اساس منشور حقوق بنیادین اتحادیه اروپا)، جریان‌سازی جنسیتی (Gender mainstreaming)، عدالت فضایی و تأثیر طراحی شهری بر کیفیت زندگی زنان و گروه‌های آسیب‌پذیر	چالش‌ها و موفقیت‌های برنامه‌ریزی حساس به جنسیت در اروپا، معرفی مقاومت سازمانی و نبود سیاست‌های پایدار به عنوان مهم‌ترین موانع ساختاری و نهادی و عامل کاهش اثربخشی برنامه‌ریزی جنسیتی؛ پیوند کیفیت فضا با عدالت جنسیتی
۰۷	Arjmand (2016)	Public urban space, gender and segregation: Women-only urban parks in Iran	ترکیب روش‌های برنامه‌ریزی شهری و جامعه‌شناسی؛ بررسی ابعاد مورفولوژیکی، ادراکی، بصری، عملکردی، اجتماعی و زمانی در مطالعه پارک‌های زنان؛ تفسیر روابط قدرت و سازوکارهای شکل‌دهنده طراحی و برنامه‌ریزی فضاهای عمومی و نیمه‌عمومی برای زنان	تحلیل پارک‌های ویژه زنان در ایران؛ امنیت و بازتولید کلیشه‌های جنسیتی؛ ماهیت پیشامدرن فضاهای تک‌جنسیتی؛ بهره‌گیری دولت از زبان فمینیستی برای توجیه فضاهای زنانه و پیامدهای ناخواسته؛ جابه‌جایی حضور به فضای مجازی
۰۸	Hubbard (2013)	Cities and Sexualities	جغرافیای جنسی، شهرسازی جنسیت‌محور، رویکرد میان‌رشته‌ای ترکیبی از جامعه‌شناسی شهری، جغرافیا، مطالعات جنسیت و سیاست‌گذاری شهری	شهرها به عنوان تنظیم‌کننده روابط جنسی؛ فضاهای عمومی به عنوان محل کنترل هنجارهای جنسی؛ طرد گروه‌های غیرهتروسکشوال
۰۹	Bahramitash & Hooglund (2011)	Gender in Contemporary Iran	تحلیلی جنسیتی از پویایی تغییرات اجتماعی در ایران معاصر از دیدگاه فمینیسم پسااستعماری؛ نقد فمینیسم جریان اصلی غربی و رد بازنمایی کلیشه‌ای زنان ایرانی و مسلمان به عنوان قربانیان منفعل در مطالعات فمینیستی غرب‌محور؛ چارچوب جایگزین در مطالعات زنان جهان اسلام؛ تأکید بر اهمیت زمینه فرهنگی - تاریخی ایران در تحلیل مسائل جنسیتی	بازنمایی زنان ایرانی؛ نقد رویکردهای غرب‌محور؛ تحلیل تجربی تحولات جنسیتی از طریق داده‌های میدانی؛ بررسی نظام‌های حقوقی، سیاسی و مذهبی و تأثیر آنها بر موقعیت و تجربه زنان در ایران؛ نقش تاریخی زنان در جنبش‌های اجتماعی ایران و معرفی اینترنت و شبکه‌های اجتماعی به عنوان فضاهای جدید کنشگری زنان
۱۰	Jarvis, Cloke & Kantor (2009)	Cities and Gender	فمینیسم شهری و تحلیل شهر به عنوان ساختاری اجتماعی-فضایی در تعامل مداوم با هنجارهای جنسیتی و بازتولید آنها، تحلیل سیستماتیک پیوند مطالعات شهری و نظریه‌های جنسیتی؛ اقتصاد سیاسی فمینیست و تأثیر توسعه نامتوازن، سیاست‌های رفاهی و ساختارهای اشتغال بر تفاوت‌های جنسیتی در فضاهای شهری؛ اتنوگرافی شهری	بازتولید متقابل شهر و جنسیت و شهر به عنوان محصول هنجارهای جنسیتی؛ نابرابری در مسکن، حمل‌ونقل و اشتغال؛ جهانی بودن نابرابری جنسیتی با تنوع محلی؛ چالش‌های متفاوت در جنوب و شمال جهانی؛ مفاهیم فضایی «در جای خود بودن / بیرون از جای خود بودن» و نقش هنجارها و کدهای فضایی در تعیین مشروعیت حضور زنان و مردان در فضاهای شهری



جدول ۱. تحلیل مضمونی و روایی - انتقادی منابع کلیدی در ادبیات نابرابری جنسیتی در شهر.

ردیف	نویسنده/سال	عنوان کتاب	رویکرد و چارچوب نظری	یافته‌های کلیدی مرتبط با نابرابری جنسیتی در شهر
۱۱	Mukhopadhyay & Singh (2007)	Gender Justice, Citizenship and Development	عدالت جنسیتی، حقوق شهروندی و توسعه. تحول این مفاهیم در دو دهه اخیر تحت تأثیر سیاست‌های بین‌المللی؛ نقد سیاست جریان‌سازی جنسیتی و ناکامی‌های آن در ایجاد تغییرات اساسی؛ رویکرد تجربی و ارائه مطالعات موردی از مناطق مختلف جهان در بسترهای فرهنگی و تاریخی مختلف	ناکامی جریان‌سازی جنسیتی در تحقق عدالت جنسیتی و چالش با روابط قدرت جنسیتی، تبدیل آن به ابزاری سازمانی و تکنوکراتیک؛ اهمیت جنبش‌های زنان در سیاست‌گذاری‌های جهانی از دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰
۱۲	Reeves (2004)	Planning for diversity: policy and planning in a world of difference	نظریه عدالت فضایی و مفاهیم توسعه پایدار و تحلیل پایداری اجتماعی؛ اهمیت رابطه بین فضا و مکان؛ پایداری، تفاوت و تنوع؛ بررسی سیاست‌های برنامه‌ریزی در کشورهایی مانند بریتانیا، آلمان، استرالیا، هلند، فنلاند و آفریقای جنوبی برای درک چگونگی برخورد کشورهای مختلف با مسائل برابری و تنوع در برنامه‌ریزی	نقد برنامه‌ریزی شهری تحت سلطه ارزش‌های اکثریت و نیازهای گروه‌های مسلط (مانند طبقه متوسط سفیدپوست در غرب) و نادیده گرفته شدن گروه‌های به حاشیه رانده شده مانند زنان، مهاجران، اقلیت‌های نژادی و قومی، و افراد دارای معلولیت؛ ضرورت مشارکت شهروندان؛ برنامه‌ریزی حساس به تنوع و برابری فراتر از یک مفهوم مدیریتی صرف
۱۳	Andersen & Siim (2004)	Introduction: The politics of inclusion and empowerment—Gender, class and citizenship	تحلیل تقاطعی، فمینیسم و عدالت اجتماعی؛ مفهوم «شهروندی متمایز» (Differentiated Citizenship) برای تحلیل چگونگی تخصیص حقوق و فرصت‌ها به گروه‌های مختلف اجتماعی بر اساس موقعیت‌های جنسیتی و طبقاتی آن‌ها؛ رویکرد تحلیلی و انتقادی؛ عملکرد سازوکارهای قدرت در جوامع مختلف و تأثیر آنها بر شمول و توانمندسازی گروه‌های مختلف اجتماعی؛ تأکید بر اهمیت عاملیت (agency) و مقاومت گروه‌های به حاشیه رانده شده در برابر ساختارهای نابرابر	پیچیدگی رابطه بین جنسیت، طبقه اجتماعی و شهروندی؛ نابرابری ساختاری جنسیتی و طبقاتی؛ اهمیت عاملیت و مقاومت گروه‌های به حاشیه رانده شده در برابر ساختارهای نابرابر و توانایی این گروه‌ها در تغییر وضعیت موجود بوسیله کنش‌هایشان؛ شهروندی متمایز؛ عدم توزیع برابر حقوق و فرصت‌های شهروندی بین همه گروه‌های اجتماعی و تفاوت‌های قابل توجه در دسترسی و برخورداری
۱۴	Ruxton (2004)	Gender equality and men: Learning from practice	فمینیسم کاربردی؛ نقش مردان در تحقق برابری جنسیتی و چگونگی درگیرکردن آنها در این فرایند؛ به اشتراک گذاشتن دانش و تجربه کار با مردان در زمینه برابری جنسیتی در برنامه‌های اجرا شده توسط آکسفام (Oxfam) بریتانیا و سایر سازمان‌ها؛ مفهوم «مردانگی جدید» و تغییر نقش‌های سنتی مردان و نحوه تغییر نگرش مردان نسبت به نقش‌های سنتی، از جمله سرپرستی اقتصادی خانواده و اقتدارگرایی در روابط خانوادگی؛ برابری جنسیتی به عنوان فرایند مشارکتی	نقش مردان در برابری جنسیتی؛ تغییر مردانگی سنتی و مقاومت مردان نسبت به برابری جنسیتی به دلیل ترس از دست دادن امتیازات اجتماعی و اقتصادی؛ چالش در ایجاد تعادل میان برابری جنسیتی و حساسیت‌های فرهنگی و دینی؛ تغییرات اقتصادی و اجتماعی به عنوان محرک تحول (تغییر در نقش نان‌آوری مردان، تجربه مهاجرت، یا تجربه پدر شدن، زمینه‌ساز تغییرات جنسیتی)؛ همکاری با سازمان‌های زنان
۱۵	Molyneux & Razavi (2002)	Gender Justice, Development and Rights	نگاه فمینیسم لیبرال و انتقادی به روند جهانی شدن حقوق زنان و عدالت اجتماعی؛ عدالت جنسیتی، توسعه، و حقوق بشر در دوران پس از جنگ سرد؛ تأثیر سیاست‌های نتولیرال، دموکراسی، و چندفرهنگ‌گرایی بر برابری جنسیتی؛ تأثیر سیاست‌های اقتصادی نتولیرال بر زنان، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه؛ بررسی تجربی تغییرات در وضعیت زنان در کشورهای مختلف از جمله کشورهای پساکمونیستی، آمریکای لاتین، و جهان عرب	نقد نتولیرالیسم (افزایش نابرابری اقتصادی و فقیرتر شدن زنان)؛ گسست بین اصول جهانی و واقعیت محلی؛ پیشرفت‌های قانونی در حقوق زنان، اما بدون تغییرات اجتماعی عمیق نظیر تصویب کنوانسیون‌های بین‌المللی مانند CEDAW؛ نقش جنبش‌های زنان در سیاست‌گذاری جهانی (نقش سازمان‌های فمینیستی دهه ۱۹۹۰ در تنظیم سیاست‌های بین‌المللی مانند پلتفرم پکن)؛
۱۶	Deutsch (2000)	Women and the city: Gender, space, and power in Boston, 1870-1940	فمینیسم فضایی، تمرکز بر سیاست‌ورزی روزمره و غیررسمی (Infra-politics) زنان در چانه‌زنی، ائتلاف‌سازی، خودابرازگری و مقاومت و در نهایت دگرگونی زیرساخت‌های اجتماعی-فضایی؛ هم تولید قدرت و معنا از تعاملات اجتماعی-سیاسی-اقتصادی (Co-production of Space) و عدم عاملیت مستقل فضا؛ سیر فعالیت زنان را در قالب شکل‌ها و نهادها، از اقدامات داوطلبانه تا اتحادیه‌های کارگری، احزاب شهری و سیاست‌های انتخاباتی؛ بررسی رابطه بین زنان و عرصه عمومی وابسته به طبقه، هویت قومی/نژادی و تاریخی	عاملیت زنان در فضا؛ پیکربندی‌های فضایی و تفاوت‌های طبقاتی-اجتماعی؛ دگرگونی نقش‌های سنتی زنان و جغرافیای فضیلت مدنی از دهه ۱۸۷۰ به بعد؛ مدرنیته و افزایش توان زنان در مذاکره برای حضور شهری و استفاده از فضا؛ مشارکت زنان طبقه متوسط و نخبه در نظم بخشیدن به فضای شهری - برچسب زدن، شناخت و تعریف آن، تقسیم آن به «عمومی» و «خصوصی»، «با فضیلت» و «غیراخلاقی»؛ تفاوت در دسترسی گروه‌های مختلف زنان به فضاهای عمومی و معانی چندگانه فضا و تأثیر آن بر تجربه جنسیتی از شهر

جدول ۱. تحلیل مضمونی و روایی - انتقادی منابع کلیدی در ادبیات نابرابری جنسیتی در شهر.

ردیف	نویسنده / سال	عنوان کتاب	رویکرد و چارچوب نظری	یافته‌های کلیدی مرتبط با نابرابری جنسیتی در شهر
۱۷	Sweetman (2000)	Gender in the 21st Century	فمینیسم توسعه، بررسی مسائل کلیدی مرتبط با برابری جنسیتی در دنیای معاصر و ارتباط آن با پدیده‌های جهانی شدن، توسعه، فقر، سیاست و هویت؛ بازنگری مفاهیم توسعه و فقر از منظر جنسیتی؛ بازتعریف مفاهیم اساسی در مورد مفاهیم مرتبط با جنسیت و توسعه (GAD)؛ تحلیل تأثیر سیاست‌های نئولیبرالی، خصوصی‌سازی و تغییرات اقتصادی بر نقش‌های جنسیتی در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه با مطالعات موردی از اتیوپی، مکزیک، ایالات متحده، کشورهای پسااستعماری و کشورهای اروپایی	جهانی‌شدن، فقر و نابرابری جنسیتی و زنانه‌شدن فقر (Feminization of Poverty)؛ جنسیت و سیاست در عصر جهانی‌شدن و بازتولید کلیشه‌های جنسیتی؛ ضرورت بازنگری در مفهوم توسعه و لزوم در نظر گرفتن نابرابری جنسیتی به عنوان یک مؤلفه غیررادیکال و وابسته به عوامل دیگری مانند طبقه، قومیت و محل سکونت؛ جنسیت و سیاست در عصر جهانی‌شدن و کاهش کنترل دولت‌های ملی به دلیل نفوذ شرکت‌های چندملیتی و نهادهای جهانی و محدودیت در توان سیاست‌گذاری جنسیتی
۱۸	Ainley (1998)	New Frontiers of Space, Bodies and Gender	فمینیسم فضایی و بررسی نحوه تعامل جنسیت، بدن و فضا در زمینه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی؛ رویکردهای پسامدرن و پسااستعمارگرایی و بازتعریف فضا به عنوان یک مقوله اجتماعی-فرهنگی؛ مرزهای جدید فضا، بدن و جنسیت با گردآوری تجربیات تئوریزه شده و زیسته، شاخه‌های مختلف نظریه و کنشگری فمینیستی؛ رویکرد کیفی به تحلیل متون، مطالعات موردی و روایت‌های شخصی	تأثیر آشکار و ضمنی فضا بر بدن و جنسیت؛ طرد و به حاشیه رانده شدن زنان از فضاهای عمومی؛ تأثیر قدرت و گفتمان‌های اجتماعی در شکل‌دهی فضاهایی با قابلیت محدودکردن یا توانمندسازی بدن‌های مختلف (بر اساس جنسیت، طبقه، نژاد)؛ بازطراحی فضاهای عمومی مبتنی بر در نظر گرفتن تجربه‌های جنسیتی
۱۹	Momsen & Kinnaird (1993)	Different Places, Different Voices	جغرافیای جنسیتی و توسعه؛ پژوهش‌های میدانی برای بررسی تأثیر جنسیت و مکان بر زندگی زنان در کشورهای در حال توسعه؛ پسااستعمارگرایی و نقد گفتمان غربی و بررسی نقش استعمار در شکل‌گیری نابرابری‌های جنسیتی در کشورهای در حال توسعه؛ رویکرد تطبیقی و منطقه‌ای	تفاوت‌های جغرافیایی و منطقه‌ای در سیاست‌های جنسیتی؛ نقد استعمار و گفتمان غربی؛ تأکید بر فمینیسم پسااستعماری و ضرورت درک بومی و زمینه‌ای از جنسیت؛ زنان به عنوان عاملان تغییر و کنشگران فعال تغییر، نه فقط قربانیان ساختار
۲۰	Little, Peake & Richardson (1988)	Women in cities. Gender and the urban environment	جغرافیای فمینیستی؛ بررسی رابطه بین جنسیت و محیط شهری پرداخته و نقش فضاهای شهری در بازتولید نابرابری‌های جنسیتی؛ تحلیل اجتماعی-فضایی از نابرابری جنسیتی - جنسیت به عنوان یک رابطه اجتماعی نابرابر و یک نظام قدرت و سلطه؛ تحلیل تاریخی و جامعه‌شناختی از تکامل فضاهای شهری و تأثیر سیاست‌های شهری بر زنان؛ مطالعات موردی از شهرهای بریتانیا برای بررسی نحوه سازماندهی فضاهای شهری و تأثیر آن بر زندگی زنان	نقش سیاست‌های شهری در بازتولید نابرابری؛ سهم ناچیز زنان در دانش برنامه‌ریزی شهری و جغرافیا (در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰) و نادیده گرفتن نیازهای آنها در طراحی فضاهای شهری؛ ارتباط بین فضا، جنسیت و اقتصاد و تأثیر تقسیم‌بندی‌های فضایی و سیاست‌های اقتصادی بر نقش زنان در جامعه و جایگاه آنها در شهر؛ موانع فضایی و اجتماعی در دسترسی زنان به فضاهای عمومی نظیر امنیت، ترس از آزار خیابانی، محدودیت‌های حمل‌ونقل و نقش‌های اجتماعی سنتی

افزار VOS Viewer و با استفاده از داده‌های بدست آمده از پایگاه‌های داده علمی نظیر Scopus و Web of Science این رویه قابل تأیید است (شکل ۴)، اما همچنان کمبود مطالعات موردی در زمینه کشورهای در حال توسعه و نیز ارائه رویکردی جامع برای طراحی فضاهای عمومی شهری که به برابری جنسیتی بیانجامد، محسوس است.

در تفسیر «شکل ۴» می‌توان گفت، اندازه گره نشان‌دهنده تعداد دفعات استفاده از آن کلیدواژه در مقالات است. مثلاً کلیدواژه‌های بزرگ‌تر مانند «gender» یا «urban space» بیشتر مورد استفاده قرار گرفته‌اند. خطوط بین گره‌ها نشان‌دهنده هم‌وقوعی یا ارتباط بین کلیدواژه‌هاست. ضخامت خط بیانگر قدرت ارتباط یا تعداد دفعاتی است که این دو کلیدواژه

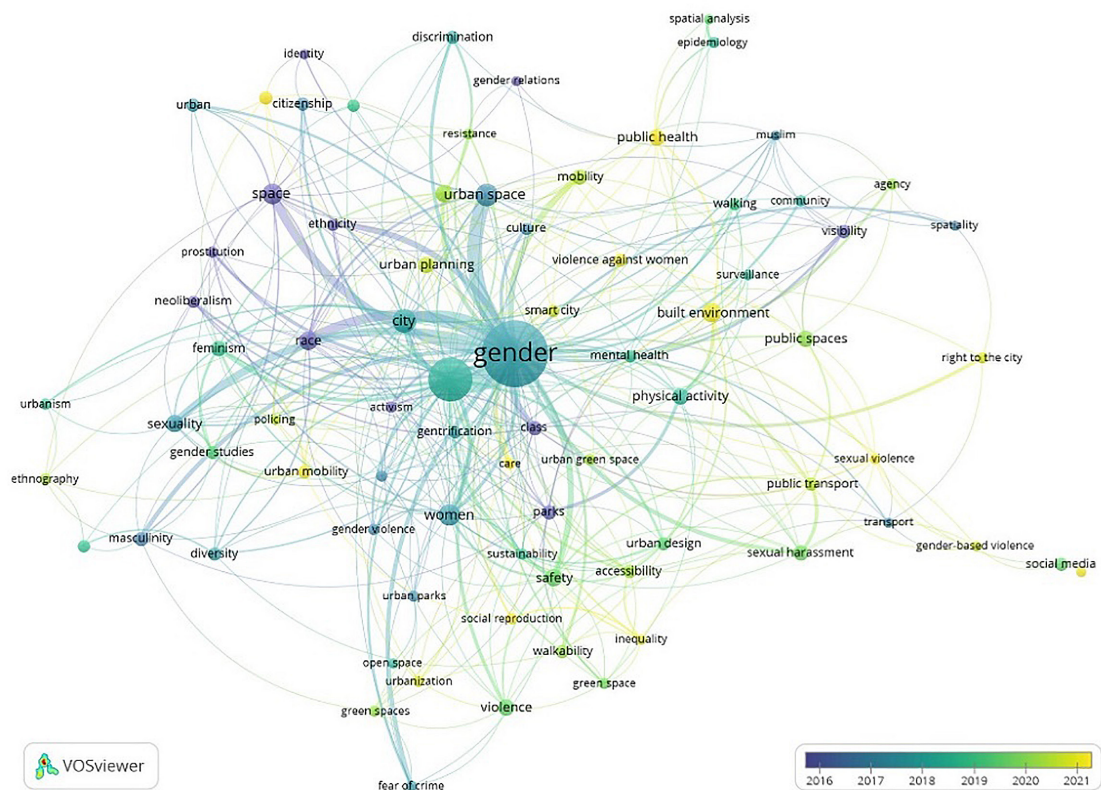
این پژوهش، مطالعات بسیار جدید (پس از ۲۰۲۴) بر مفهوم «شهرسازی فمینیستی جنوب جهانی» تأکید دارند که در آن زنان از طریق کنشگری فمینیستی و مکان‌سازی غیررسمی و انقلابی، فضاهای شهری را بازآفرینی کرده و گفتمان مسلط مردسالار را به چالش می‌کشند (Mehan, 2024).

روند رشد تحقیقات مرتبط با ادبیات برابری جنسیتی و شهر

تحلیل کلیدواژه‌های مرتبط با این پژوهش از سال ۲۰۰۰ تاکنون نشان می‌دهد که از سال ۲۰۲۱ به بعد، موضوع جنسیت و فضاهای عمومی رشد قابل‌ملاحظه‌ای در ادبیات پژوهشی داشته است (شکل ۳). نمودارهای تحلیلی با استفاده از نرم

در کنار هم ظاهر شده‌اند. کلیواژه‌های کوچک‌تر یا دورتر از مرکز نشان‌دهنده موضوعاتی هستند که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. این موضوعات می‌توانند شکاف‌های تحقیقاتی بالقوه‌ای را نشان دهند. رنگ‌های گرم (نارنجی و زرد)، موضوعات جدیدتر و روندهای نوظهور و رنگ‌های سرد (آبی و سبز)، موضوعات قدیمی‌تر را در بر می‌گیرند. از این نظر، در ارتباط با کلیواژه‌های پژوهش می‌توان گفت که جنسیت (با تمرکز بر زنان) بیشتر به همراه حرکت، قومیت و نژاد و بیشتر در ارتباط با فعالیت‌های فیزیکی به کار برده شده است و موضوعاتی مانند «urban space»، «public spaces»، «violence»، و «mobility» بیشترین اتصال را به کلمه «gender» دارند، که نشان‌دهنده تأثیر متقابل این موضوعات بر یکدیگر در تحقیقات است. رنگ‌های آبی و سبز، موضوعات قدیمی‌تر (قبل از ۲۰۱۸) هستند، مانند «feminism» و «ethnography». رنگ‌های زرد و نارنجی، موضوعات جدیدتر (بعد از ۲۰۱۹)،

در این بخش، به منظور تبیین پیشینه نظری پژوهش، ۲۰ کتاب کلیدی مرتبط با موضوع مطالعه انتخاب شده و پارچوب نظری، رویکرد و یافته‌های کلیدی مرتبط با موضوع نابرابری جنسیتی در شهر، در قالب «جدول ۱» بررسی شده است. برای انتخاب این کتاب‌ها، ابتدا با استفاده از پایگاه گوگل اسکالر و ترکیب کلیدواژه‌های «Women»، «Gender AND Cities»، «Feminist Urban Planning» و «AND Public Space» و «Gender AND Urban Space» جست‌وجوی نظام‌مندی



شکل ۴. شبکه موضوعی پژوهش: روندها و موضوعات کلیدی در پژوهش‌های شهری با محوریت جنسیت از سال ۲۰۱۶ تا کنون (خروجی نرم‌افزار VOSviewer مبتنی بر داده‌های Scopus و Web of Science فاصله زمان: ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۴).

با تمرکز بر تجربیات جنسیتی در خاورمیانه و اروپا نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از طریق روش‌شناسی تجربی، تعامل زنان با فضاهای عمومی را سنجید و برای بهبود آن چارچوبی عملی ارائه داد (Alizadeh et al., 2025).

کورجنسیتی بودن سیاست‌های شهری: چگونه شهر نابرابر بازتولید می‌شود؟

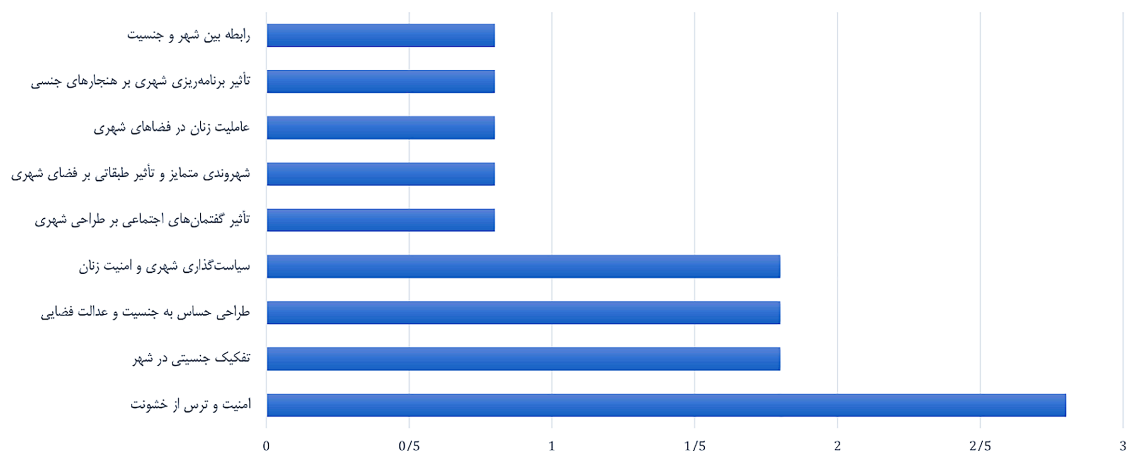
اگرچه نابرابری‌های جنسیتی در سطوح کلان‌تری از شهر مانند سیاست‌های مسکن، اشتغال و مالکیت ریشه دارند، اما پیامدهای عینی آنها مستقیماً در فضاهای عمومی شهری قابل مشاهده و تجربه است. از این رو، درک نابرابری در فضاهای عمومی بدون توجه به زیرساخت‌های کلان آن ممکن نیست. نکته تأمل‌برانگیز آنکه ادبیات موجود، علی‌رغم انباشت توصیفی، غالباً از ارائه تحلیلی انتقادی از نحوه بازتولید نظام‌وار نابرابری‌های جنسیتی ناتوان بوده و به شناسایی مصادیق و راهکارهای مقطعی مداخلات اکتفا کرده است. در این مرور، مجموعه پیچیده از نابرابری‌های جنسیتی که مستلزم توجه دقیق به آسیب‌های آن برای زنان از منظری چند بعدی است و فضای عمومی شهری را در مقیاس‌های مختلف و مرتبط از خانواده، محله، تا شهرها در کل را در بر می‌گیرد در ادبیات مرتبط دسته‌بندی شده و به ترتیب زیر جمع‌بندی شده است. این مجموعه پیچیده از تبعیض‌ها را می‌توان در نه دسته اصلی طبقه‌بندی کرد که هر یک جنبه‌ای از سازوکارهای نابرابری



شکل ۶. تحلیل مضمونی چارچوب نظری مراجع اصلی مرتبط با پژوهش و نمایی از عمده بنیان‌های نظری آنها (تحلیل مضمون نویسندگان از منابع کلیدی).

در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند.

علاوه بر منابع بنیادین پیشین، پژوهش‌های بسیار جدید (۲۰۲۵) بر ضرورت اتخاذ رویکردهای تجربی و زمینه‌مند در مطالعه توانمندسازی زنان از طریق فضای عمومی تأکید دارند. از این میان، کتاب «توانمندسازی زنان از طریق فضای عمومی»



شکل ۷. مضامین (Theme) اصلی مطالعات صورت گرفته در ارتباط با مسئله شهر و جنسیت در ۲۰ کتاب بررسی شده (تحلیل مضمون نویسندگان از منابع کلیدی).

جنسیتی در شهر را آشکار می‌سازد:

۱. **ضرر تجمعی زنان در تملک و حق مالکیت زمین:** مالکیت زمین به‌طور معناداری ماهیتی جنسیتی دارد (Habitat, 2013; Chant et al. 2012) و در اغلب ساختارهای حقوقی و فرهنگی، زنان در مقایسه با مردان از دسترسی و تملک برابر بر زمین و دارایی محروم مانده‌اند. مالکیت زمین نه صرفاً یک نابرابری آماری، بلکه جلوه‌ای از نظام مردسالارانه توزیع ثروت است که به‌طور سیستماتیک زنان را از حق مالکیت محروم می‌سازد. مالکیت زمین و مالکیت اموال زنان برای رفاه و خودمختاری آنها، رفاه اقتصادی گسترده‌تر و رشد کودکان اهمیت دارد. تحقیقات در ۴۱ کشور در حال توسعه نشان داده است که شوهران بیشتر از زنان احتمال دارد که مالک اموال باشند. شوهران به‌طور متوسط ۲/۷ برابر بیشتر از زنان احتمال دارد که به‌تنهایی مالک اموال باشند و ۱/۴ برابر بیشتر احتمال دارد که به‌تنهایی یا به‌طور مشترک مالک اموال باشند. این شکاف‌های جنسیتی در میزان مالکیت اموال برای گروه‌های محروم، بیشتر است (Gaddis, Lahoti & Swaminathan, 2022).

۲. **تفاوت‌های جنسیتی در دسترسی به مسکن:** تفاوت‌های جنسیتی در دسترسی به مسکن، ماهیتی تبعیض‌آمیز دارد (Reeves, 2004; Kern, 2021) و زنان را در موقعیت نابرابر و متضرر قرار می‌دهد. در جوامع مردسالار، زنان را می‌توان از خرید اموال، ارث و تصمیم‌گیری در مورد زمین و منابع دارایی محروم کرد. مرگ همسر می‌تواند زنان را در معرض اخراج و تصرف اموال از طرف خویشاوندان قرار دهد - این رویه رایج در سراسر هند و آفریقا است. بسیاری از کشورها حمایت قانونی محدودی از حقوق مالکیت زنان دارند، و در جایی که وجود دارد، به دلیل اجرای ضعیف و رضایت از قدرت مردسالار، همیشه به آن عمل نمی‌شود. در برخی فرهنگ‌ها، حق مالکیت زن با توانایی او در برآوردن انتظارات فرهنگی و مذهبی مرتبط است. زنان مطلقه یا مجرد می‌توانند در دسترسی به زمین و مسکن با تبعیض مواجه شوند. به عنوان مثال، بنا بر رویه مرسوم در برخی کشورها، همچنان خرید خانه برای زنان منوط به تأیید یک مرد به عنوان امضاکننده اصلی یا ضامن است (Habitat, 2012). حق داشتن مسکن مناسب بخشی جدایی‌ناپذیر از حقوق بشر زنان است. مسائل و موانع مسکن توسط زنان و مردان به‌طور متفاوتی تجربه می‌شود، به‌ویژه قیمت و دسترسی، موقعیت

مکانی، کیفیت و طراحی، بی‌خانمانی، مسکن اضطراری و تخلیه. تحقیقات نشان داده است که فقدان مسکن مناسب و امنیت شغلی، زنان را در برابر خشونت آسیب‌پذیرتر می‌کند. ارزیابی‌های جنسیت‌زدای سیاست‌های مسکن، از تأثیر افتراقی شهری‌شدن بر زنان غافل می‌ماند؛ همین امر باعث می‌شود که محرومیت آنها از حق مالکیت و مسکن مناسب، نه‌تنها اثر دارایی پیش‌بینی‌شده را برایشان کم‌رنگ کند، بلکه آنها را هم در محیط خانه و هم در فضای عمومی شهر در معرض محدودیت‌های مضاعف و ناامنی‌ای قرار دهد که ترس و اضطراب حضور در شهر را به‌شدت تشدید می‌کند (Adebayo & Ndinda, 2024). تجارب بی‌خانمانی نیز بین زن و مرد متفاوت است. بر اساس تحقیقات در هند، مشخص شد که به نسبت، مردان بیشتر از زنان در خیابان‌ها زندگی می‌کنند. تعداد فزاینده‌ای از کودکان خیابانی در بسیاری از نقاط وجود دارد که اکثریت آنها پسران ۱۰ تا ۱۴ ساله هستند. اما زنان بیشتر از مردان «بی‌خانمانی پنهان»^{۱۵} را تجربه می‌کنند. انگیزه بیشتری برای زنان وجود دارد که شرایط زندگی ناامن یا ناسالم را تحمل کنند تا از دست دادن فرزندان و واگذاری آنان به مقامات دولتی جلوگیری کنند و از آنها در برابر فقر و ناراحتی بیشتر محافظت کنند (Habitat, 2012).

۳. **تجربه آزار و اذیت و نحوه ادراک امنیت در فضای عمومی شهری:** اصلی‌ترین دغدغه مرتبط با زنان در فضاهای عمومی شهری، امنیت است (Greed, 2007; Mellgren et al. 2018; Mohamed et al. 2019; Vera-Gray et al. 2020; Erkan et al. 2021; Kern, 2021; Navarrete-Hernandez et al. 2021; Moreno et al. 2022; Roberts, Donovan & Durey, 2022; Sadeghi & Jangjoo 2022; Şenol, 2022; Malhotra et al. 2023). به‌طور سنتی، زنان ترس در محیط‌های شهری را بیشتر از مردان احساس می‌کنند، تا حدی به این دلیل که مردان و زنان از چنین محیط‌هایی به روش‌های مختلف استفاده و آن را تجربه می‌کنند (Vera-Gray et al. 2020). زنان حتی در یک منطقه امن از شهر، تا حدی ترس از جنایت را احساس می‌کنند. علاوه بر این، تفاوت‌های جنسیتی در مورد ترس در مکان‌های عمومی و شرایطی که ترس در آن احساس می‌شود، قابل توجه است. حتی اگر زنان واقعاً قربانی نشوند، این ترس آنها را از استفاده آزادانه از فضاهای عمومی شهر باز می‌دارد. زنان، به‌ویژه زنان مسن‌تر، ترس



از جنایت را بیشتر تجربه می‌کنند، حتی اگر به ندرت قربانی شوند. با این حال، مردان جوان ترس از جرم را کمتر تجربه می‌کنند، حتی اگر پتانسیل واقعی قربانی شدن آنها بیشتر باشد. این ناسازگاری بین سطوح ترس و میزان واقعی قربانی شدن پارادوکس ترس جنسیتی^{۱۶} نامیده می‌شود (Erkan et al., 2021). حتی قدرت‌های بزرگ اروپایی با استانداردهای بالاتر برابری نظیر سوئد، موارد بسیاری از رفتار علیه زنان در فضاهای عمومی را از نظر آزار و اذیت یا ترس گزارش می‌کنند (Roberts et al., 2022). بیش از نیمی از زنان اروپایی اعلام کرده‌اند که از ترس مورد حمله قرار گرفتن و تعرض، از فضاها یا مکان‌های خاص اجتناب می‌کنند (Moreno et al., 2022) و حداقل یک چهارم زنان در فضاهای عمومی، آن هم در برابرترین کشور از نظر جنسیت یعنی سوئد اعلام کرده‌اند که مورد آزار و اذیت قرار گرفتند (Mellgren et al., 2018). خیابان‌های بسیار شلوغ نیز تأثیر مضاعفی دارند و احساس امنیت زنان را کاهش می‌دهند (Mohamed et al., 2019). تحقیقات نشان می‌دهند به‌طور کلی، امنیت، سازگاری با الگوهای رفتاری، امکان وقوع، نفوذپذیری، توجه به اقلیم، آزادی، حافظه جمعی، تنوع، پیچیدگی و هویت به ترتیب مهم‌ترین معیارهای انگیزشی حضور زنان در فضاهای عمومی شهری هستند. ارتقای امنیت (فردی، اجتماعی و روانی) اولویت اصلی محیطی برای حضور زنان بالای ۱۸ سال در فضاهای عمومی شهری است (Sa-deghi, Baghi, Shams & Jangjoo, 2023). هرچند آشنایی بر اساس تجربه زنان از مکان‌های عمومی، ایمنی درک شده آنها را افزایش می‌دهد (Şenol, 2022). مطالعه تجربی بنی و همکاران (Benny et al., 2024) در کرالا، هند، نشان می‌دهد که ۷۵٪ از زنان تمایل به حضور در فضای عمومی دارند، اما عواملی مانند ترس از نگاه‌های مزاحم، آزار کلامی و عدم وجود حریم خصوصی، آنها را از این حضور باز می‌دارد (Benny et al., 2024). این مطالعه همچنین نشان می‌دهد که کاربری اراضی مجاور فضای عمومی (خصوصی، عمومی، نیمه‌عمومی) تأثیر مستقیمی بر احساس امنیت زنان دارد.

۴. **دسترسی عموماً محدودتر زنان از مردان، به فضاهای مختلف شهر - به‌ویژه فضاهای عمومی:** دسترسی محدودتر زنان به فضاهای شهری، نه تنها ناشی از محدودیت‌های زمانی، بلکه برآمده از ابعاد نمادین قدرتمند «ممنوعیت‌ها و هنجارها» و همچنین چارچوب «مجاز و غیرمجاز» حاکم بر روابط قدرت

مردسالارانه و هنجارهای شایستگی زنان است. این چارچوب‌ها ممکن است الگوهای خاصی از پوشش و رفتار را به زنان تحمیل کنند (Chant et al., 2013). زنان، کودکان و طبقات پایین‌تر اجتماعی-اقتصادی دسترسی نابرابر به فضاهای عمومی داشته‌اند (Hinojosa et al., 2016). در مقایسه مردان و زنان از یک طبقه و جامعه خاص، مردان در تمام اوقات روز دسترسی بهتری به فضای عمومی دارند. زنان باید برای دسترسی مشروع به فضای عمومی ظاهری هدفمند بسازند. بنابراین، در اشغال روزمره خود از فضای عمومی، تقریباً هیچ‌گاه زنان بدون هدف مشخص در یک مکان عمومی ایستاده یا «سرگردان» یافت نمی‌شوند (Ranade, 2007) و نیز باید به رفتار «مناسب» پایبند باشند (Raju and Paul, 2018). زنان هنگام حرکت در فضای عمومی، می‌بایست از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر به طور هدفمند راه بروند و هنگام پیاده‌روی، از مکان‌هایی که ممکن است غیرقابل احترام تلقی شوند، مانند مغازه‌های لاتاری و بارها یا ناامن مانند خطوط مجزا و مسیرهای پیاده تاریک اجتناب کنند. زنان در حرکت خود در فضا، گفتمان‌های هم‌مونیکی زنانگی، به‌ویژه زنانگی محترمانه را بازتولید می‌کنند. سن یک ویژگی مهم در تعیین دسترسی به فضای شهری است. در سنین مختلف، زنان از طریق فعالیت‌های مختلفی که از نظر اجتماعی برای آنها مناسب است، مذاکره می‌کنند. بنابراین در اواخر نوجوانی و اوایل دهه ۲۰، زنان اغلب از طریق آموزش به فضاهای عمومی دسترسی پیدا می‌کنند و زنان جوان متأهل به دلیل نقش مادری خود به این مکان دسترسی پیدا می‌کنند. در حالی که مردان به‌طور کلی دسترسی بیشتری به فضای شهری دارند، مردان مسن دسترسی کمتری نسبت به مردان جوان دارند (Ranade, 2007). به گفته گاردنر (۱۹۹۰)، چنین مقرراتی مستلزم کنترل اجتماعی غیررسمی زنان است که منجر به تبعیت آنها در فضاهای عمومی می‌شود، بدون اینکه به صراحت آنها را از دسترسی به فضاهای عمومی محروم کند (Raju and Paul, 2018). مطالعه‌ای که اخیراً در ایران انجام شده است نشان می‌دهد که زنان جوان‌تر و تحصیل‌کرده‌تر بیشتر از سایر گروه‌ها نابرابری جنسیتی در فضای عمومی را درک می‌کنند و اصول طراحی حساس به جنسیت، مبلمان انعطاف‌پذیر و تغییرات فرهنگی می‌تواند گامی مؤثر در تحقق هدف پنجم توسعه پایدار یعنی برابری جنسیتی باشد (Askarizad & Dastoum, 2025).

نبود امکانات مراقبتی و مراکز خرید در نزدیکی محل‌های کار، دسترسی زنان را به بازار کار محدود می‌کند (Greed, 2007). با وجود سهم و اتکای بیشتر زنان به حمل‌ونقل عمومی، برخی پژوهش‌ها به طور همسو حاکی از آن است که این فضاها برای بسیاری از زنان، عرصه‌ای ناامن محسوب می‌شود و بسیاری از زنان و دختران هنگام استفاده از حمل‌ونقل عمومی به‌نوعی خشونت (فیزیکی، جنسی و روانی) را تجربه کرده‌اند. خشونت علیه زنان و دختران در حمل‌ونقل عمومی تهدیدی جدی برای ایمنی و امنیت زنان برای دسترسی به تحرک آنها در شهر است (Kacharo, Teshome & Woltamo, 2022).

۷. **تجربه فقر شهری:** فقر شهری، تجربه‌ای کاملاً جنسیتی است (Grimshaw and Lane, 2007; Reeves, 2004; Gosling, 2008; Habitat, 2012; Chant et al. 2013). مدت‌هاست که تشخیص داده شده است که فقر بر زنان بیشتر از مردان تأثیر می‌گذارد (Grimshaw et al. 2007). فقر و طرد اجتماعی عمیقاً ماهیت جنسیتی دارد، والدین تنها و زنان مسن بزرگ‌ترین گروه‌هایی را تشکیل می‌دهند که فقر را تجربه می‌کنند و سیاست همچنان تجارب مختلف زنان و مردان را نادیده می‌گیرد (Gosling, 2008).

۸. **حتی الگوهای کاربری زمین در برنامه‌ریزی‌های شهری نیز جنسیتی است:** کاربری زمین یک پدیده بی‌طرف نیست (Abril et al. 2022)، بلکه بازتابی از ساختارهای جنسیتی حاکم بر جامعه است که فضاها و امکانات را به‌شکلی متفاوت و اغلب نابرابر در اختیار زنان و مردان قرار می‌دهد. از میان ویژگی‌های کالبدی محیط ساخته‌شده، حضور زنان در فضاهای عمومی شهری بیشترین ارتباط را با کاربری و فعالیت زمین، امنیت، دسترسی و نفوذپذیری، آسایش محیطی و بصری و امکانات و خدمات دارد. از نظر شاخص‌های فیزیکی محیط ساخته‌شده، تعداد حضور زنان در فضاهای شهری بیشترین همبستگی را با دسترسی به پارکینگ عمومی و انتخاب نشستن یا راه رفتن در سایه یا زیر آفتاب دارد (Sadeghi et al. 2022).

۹. **وضعیت اشتغال و معیشت نیز در شهرها جنسیتی است:** برنامه‌ریزی شهری شامل ایجاد مکان‌ها و فضاهایی برای فرصت‌های شغلی اعم از رسمی یا غیررسمی است. بازآفرینی سکونتگاه‌های موجود و ایجاد شهرک‌های جدید فرصت‌هایی را فراهم می‌کند که جنسیت در ابتدا بدون هزینه‌های اضافی و مزایای قابل‌توجه در نظر گرفته شود. با یکسان رفتار کردن با

۵. **تحرک و سفرهای پیچیده‌تر زنان در فضاهای شهر در مقایسه با مردان:** زنان شهری مسافت زیادی را طی می‌کنند تا به ادارات یا مناطق تجاری برسند و برای این کار باید به وسایل حمل‌ونقل عمومی وابسته باشند. دسترسی زنان به زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یک شهر همیشه محدود بوده است، زیرا او هرگز نمی‌تواند آزادانه گردش کند. علاوه بر این، از آنجایی که محدوده فضایی یک زن محدود است، او اغلب نگران سفر به‌تنهایی به مکان جدید یا مناطق ناشناخته حتی در شهر خود است. بنابراین ساختار فیزیکی یک شهر منعکس‌کننده و تقویت‌کننده نابرابری‌های ساختار اجتماعی آن از طریق عدم دسترسی یکسان برای هر دو جنس است (Tara, 2011). زنان سفرهای پیچیده‌تری نسبت به مردان انجام می‌دهند، اغلب به مهدکودک، مدرسه، محل کار و مغازه‌ها سفر می‌کنند که اغلب به عنوان «سفرهای زنجیره‌ای» شناخته می‌شوند. بیش از دو برابر مردان، مسئولیت همراهی کودکان به مدرسه را بر عهده دارند (Burgess, 2008). سیاست ضعیف منطقه‌بندی کاربری زمین که مناطق مسکونی را از کاملاً از مکان‌های اشتغال جدا می‌کند و تأثیر بیشتری بر تحرک زنان دارد، زنان نسبت به مردان سفرهای پیچیده‌تری انجام می‌دهند و اغلب به مهدکودک، مدرسه، محل کار و مغازه‌ها سفر می‌کنند و بیش از دو برابر بیشتر از مردان، مسئول همراهی کودکان به مدرسه هستند (Greed, 2007). سن زنان نیز از فاکتورهایی است که بر تحرک آنان در فضای شهری تأثیر می‌گذارد (Si-wach, 2020). برنامه‌ریزی و توسعه ضعیف مؤلفه‌های فیزیکی فضای عمومی (مانند تصویر-آرامش، ارتباط دسترسی، فعالیت کاربر و اجتماعی بودن و همچنین مفاهیم فیزیک مانند فضا-زمان، جابه‌جایی و مسیر)، بر تحرک، جابه‌جایی زنان تأثیر منفی می‌گذارد. و مسیر حرکت و باعث کاهش استفاده از فضا و تصاحب آن توسط زنان می‌شود (Díaz, Mendoza & García, 2020).

۶. **استفاده و اتکای بیشتر زنان به حمل‌ونقل عمومی:** مطالعات نشان می‌دهند که زنان به طور معناداری بیشتر از مردان از حمل‌ونقل عمومی استفاده کرده و به آن متکی هستند (Bhas-karan, 2011; Tara, 2011). هفتاد و پنج درصد از سفرهای حمل‌ونقل عمومی را زنان انجام می‌دهند. چراکه تنها سی درصد زنان در طول روز به خودرو شخصی دسترسی دارند (Bur-gess, 2008; Habitat, 2012). حمل‌ونقل عمومی ضعیف و



ترسیم چارچوبی برای شناسایی و نقد نابرابری‌های جنسیتی

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در مطالعات پیشین، نابرابری‌های جنسیتی در فضاهای عمومی شهری تاکنون به صورت جامع و همه‌جانبه به‌ویژه در کشورهای جهان جنوب، مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند (شکل ۲). اغلب پژوهش‌ها تنها به برخی از این نابرابری‌ها پرداخته و عمدتاً به ارائه راهکارهای مدیریتی و سیاست‌گذاری کلان بسنده کرده‌اند، درحالی‌که جنبه‌های فضایی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی این نابرابری‌ها کمتر مورد واکاوی عمیق قرار گرفته است. این در حالی است که بر اساس مطالعاتی که بر روی حدود ۲۰ کتاب و ۸۰ مقاله مرتبط صورت گرفته است، نابرابری‌های جنسیتی در فضاهای عمومی شهری، برخلاف رویکردهای تک‌بعدی رایج، در چهار لایه ساختاری و مالکیتی، فضایی و دسترسی، امنیتی و اجتماعی، و فرهنگی و هنجاری (و ۱۰ زیرمجموعه ناترازی جنسیتی) بازتولید می‌شوند که هر کدام نیازمند نقد و بازاندیشی بنیادین هستند. درحالی‌که بسیاری از سیاست‌های شهری بر برنامه‌ریزی کلان و توسعه زیرساختی متمرکز بوده‌اند، مطالعات اندکی به بررسی عمیق تأثیر این سیاست‌ها بر نابرابری‌های جنسیتی پرداخته‌اند، این در حالی است که برابری جنسیتی یکی از اصلی‌ترین اهداف توسعه پایدار سازمان ملل برای افق ۲۰۳۰ بوده است (Rampaul et al. 2022). چارچوب ناترازی‌های جنسیتی ارائه شده در «شکل ۸» با هدف درک جامع‌تری از چالش‌های جنسیتی موجود (مبتنی بر ادبیات نظری و جمع‌بندی منابع مورد مطالعه) ارائه شده است.

جنسیت جنبه‌ای جدایی‌ناپذیر، فراگیر و بدیهی از زندگی شهری است. این مؤلفه بُعدی تأثیرگذار در هویت‌های شهری، محوری برای نابرابری‌های شهری و محرکی برای کنش‌های روزمره‌ای است که شهرها و زندگی شهری را مشخص و شکل می‌دهند (Bondi, 2005). امروزه ابعاد جنسیتی به آهستگی در حال ادغام در تمامی ابعاد و شیوه‌های برنامه‌ریزی در سراسر اروپا است (Abril et al. 2022)، اما در نظر گرفتن دیدگاه جنسیت‌محور در برنامه‌ریزی نباید به شهرهای ثروتمند شمال جهان محدود شود (Kern, 2021). ازاین‌رو، مطالعه دقیق سیاست‌های برنامه‌ریزی شهری در کشورهای جنوب جهانی به‌ویژه ایران و بررسی نقاط ضعف و چالش‌های موجود در راستای پرده‌برداشتن از تمامی این نابرابری‌ها امری ضروری

همه و با فرض مشابه بودن موقعیت و نیازهای زنان و مردان، برنامه‌ها ممکن است ناخواسته نابرابری‌ها را تقویت کنند. وضعیت شغلی مردان و زنان در سراسر جهان بسیار متفاوت است. زنان بیشتر از مردان برای انجام کارهای مشابه درآمد کمتری دارند و احتمال کمتری دارد که درآمد یا موقعیت حقوقی منظمی نسبت به مردان داشته باشند (Habitat, 2012). علی‌رغم این، زنان همچنان در حوزه‌هایی مانند حکمرانی بخش عمومی و حرفه‌های محیط‌سازی ساخته‌شده مانند برنامه‌ریزی شهری کمتر حضور دارند. الگوهای اشتغال جنسیتی، مستقیماً بر زمان‌بندی و الگوی حضور زنان در فضای عمومی تأثیر می‌گذارد؛ به‌طوری‌که اشتغال غیررسمی و ساعات کاری نامنظم، دسترسی آنان به فضاهای عمومی را در ساعات امن محدود می‌سازد (Gauvin et al., 2020).

در ارتباط با اشتغال، برنامه‌ریزی شهری نقش کلیدی ایفا می‌کند که با همکاری دولت‌های تعاونی، توسعه‌دهندگان و مالکان زمین برای ایجاد محیط‌هایی که زنان و مردان، دختران و پسران قادر به ایجاد معیشت پایدار برای خود و خانواده‌شان باشند، ایفا می‌کند. این امر به‌ویژه برای زنان مهم است، زیرا احتمال بیشتری نسبت به مردان برای یافتن شغل در بخش غیررسمی دارند. توانایی ایجاد امرار معاش نه‌تنها تحت تأثیر کمبود درآمد، بلکه به دلیل محرومیت در قالب سیستم‌های حمل‌ونقل ناکافی، عدم دسترسی به خدمات، مراقبت‌های بهداشتی و آموزش، محدودیت صدای سیاسی، و مسکن و زیرساخت‌های بی‌کیفیت است. تحقیقات نشان می‌دهد که زنان سرپرست خانوار بیشتر از سایر خانوارها بار فقر را به دوش می‌کشند. در سطح جهانی، زنان در طول زندگی کمتر از مردان درآمد دارند، با این حال آنها تمایل دارند بیشتر عمر کنند. درآمد کمتر آنها را می‌توان به زمان بیرون از نیروی کار برای فرزندآوری، مراقبت و مسئولیت‌های خانگی و دریافت دستمزد کمتر برای کار مشابه مردان نسبت داد. در نتیجه، زنان در کشورهایی که تأمین اجتماعی محدودی دارند ممکن است زمانی که به سن بازنشستگی می‌رسند، درآمد کمی داشته باشند یا اصلاً درآمد نداشته باشند. برخی ممکن است به کار خود ادامه دهند یا برای تأمین نیازهای خود به سایر اعضای خانواده تکیه کنند. این یک نگرانی فزاینده در کشورهای با جمعیت پیر است. افرادی که در محیط‌های شهری فقیر زندگی می‌کنند، بیشتر در معرض خطر ابتلا به بیماری یا جراحت و قرار گرفتن در معرض اثرات جرم هستند (Habitat, 2012).

پرتکرار «ترس از فضاهای خلوت»، «اجتناب از مکان‌های خاص» و «آزار در فضای عمومی» به عنوان مستقیم‌ترین مانع حضور زنان ظاهر می‌شود. این بعد به شدت تحت تأثیر بعد فضایی-کالبدی قرار دارد: مضامین فرعی «نفوذپذیری پایین»، «روشنایی ناکافی» و «وابستگی به حمل‌ونقل عمومی نالین» نشان می‌دهند که طراحی نامناسب فضا، ترس درک‌شده را تشدید می‌کند. در لایه‌های عمیق‌تر، بعد ساختاری-حقوقی (شامل مضامین «مالکیت زمین»، «دسترسی به مسکن» و «اشتغال غیررسمی») زیربنای آسیب‌پذیری اقتصادی و حقوقی زنان را تشکیل می‌دهد و بعد فرهنگی-هنجاری (با کدهای «دیگری بودن زنان»، «کورجنسیتی در سیاست‌گذاری» و «هنجارهای پوشش و رفتار») به عنوان مشروعیت‌بخش نهایی عمل می‌کند و سایر ابعاد را در چارچوبی از «طبیعی» و «بایسته» بازتولید می‌نماید. نکته حائز اهمیت آنکه مطالعات تجربی جدید در ایران نشان داده‌اند که اگرچه امنیت (بعد امنیتی-اجتماعی) بالاترین اولویت زنان است، اما «فضاهای منحصرراً زنانه بدون حضور مردان» (که تجلی بارز بعد فرهنگی-هنجاری تفکیک جنسیتی است) در اولویت‌های پایین زنان قرار دارد (Dabbaghi & Bahari, 2024). این یافته مؤید آن است که مداخلات صرفاً مبتنی بر حذف مردان از فضا، پاسخگوی نیاز اصلی زنان نیست و طراحی شهری حساس به جنسیت باید به جای تفکیک

است. برنامه‌ریزی شهری در ایران تاکنون اغلب از منظر عمومی و بدون توجه کافی به حساسیت‌های جنسیتی تدوین شده است، به گونه‌ای که الگوهای فضایی، کاربری زمین، طراحی فضاهای عمومی و سیستم حمل‌ونقل شهری همچنان تحت سلطه نگرش‌های مردسالارانه قرار دارند و نیازهای متنوع زنان و گروه‌های دیگر به طور نظام‌مند در فرایندهای طراحی و سیاست‌گذاری لحاظ نشده است. در چنین شرایطی، پژوهش‌های آتی می‌توانند با هدف پرکردن این خلأ نظری و عملی، به دنبال ارائه چارچوبی عملیاتی و طراحانه باشند که بتواند فضاهای عمومی را به گونه‌ای بازآرایی کند که حساس به جنسیت، عدالت‌محور و همه‌شمول باشند. چارچوب جمع‌بندی شده در این پژوهش نیز نه تنها به شناخت و تبیین ابعاد گوناگون نابرابری‌های جنسیتی کمک می‌کند، بلکه می‌تواند راهنمایی کاربردی برای برنامه‌ریزان شهری، معماران، و سیاست‌گذاران باشد تا با اتکا به آن، در آینده بتوانند ناترازی‌های موجود در شهرهای ایران را کاهش داده و شهرهایی ایمن، عادلانه و پاسخگو به نیازهای تمامی اقشار جامعه، بدون تبعیض جنسیتی، طراحی و مدیریت کنند.

تحلیل کدهای استخراج‌شده از منابع همچنین نشان می‌دهد که چهار بعد نابرابری به صورت لایه‌ای و متقابل عمل می‌کنند. در سطح فوری و روزمره، بعد امنیتی-اجتماعی (با کدهای



شکل ۸. چارچوب چهاربعدی نابرابری جنسیتی در فضاهای عمومی شهری.



تبعیض‌های جنسیتی در لایه‌های ساختاری، فضایی، امنیتی و فرهنگی شهر ترسیم نماید. تحلیل‌های انجام‌شده نشان داد که پرسش «شهر برای چه کسی» پرسشی بنیادین در ادبیات معاصر شهرسازی است و پاسخ به آن بدون در نظر گرفتن جنسیت به عنوان متغیری کلیدی ممکن نیست. یافته‌ها حاکی از آن است که نابرابری جنسیتی در شهر را می‌توان در چهار بُعد اصلی شامل نابرابری‌های ساختاری و حقوقی (مالکیت زمین، دسترسی به مسکن و اشتغال)، فضایی و کالبدی (تحرك، حمل‌ونقل و دسترسی به خدمات)، امنیتی و اجتماعی (ترس، آزار و خشونت) و فرهنگی و هنجاری (کلیشه‌های جنسیتی، کورجنسیتی در سیاست‌گذاری) دسته‌بندی کرد. این ابعاد نه در کنار هم، بلکه به صورت لایه‌ای و سلسله‌مراتبی عمل می‌کنند: بعد امنیتی-اجتماعی به عنوان فوری‌ترین و روزمره‌ترین مانع حضور زنان، بعد فضایی-کالبدی به عنوان لایه واسطه که ترس را تشدید یا کاهش می‌دهد، و ابعاد ساختاری-حقوقی و فرهنگی-هنجاری به عنوان زیربناهای عمیق‌تر و دیرپاتر بازتولید نابرابری (Connell, 2007; Mohanty, 2005). در مقایسه با پژوهش‌های پیشین که عمدتاً بر یک یا دو بعد (به‌ویژه امنیت و تحرك) متمرکز بوده‌اند (Kern, 2021; Kal-ms, 2024)، چارچوب چهاربعدی ارائه‌شده در این مقاله گامی به سوی نظام‌مندسازی و یکپارچه‌سازی دانش پراکنده در این حوزه است.

بررسی روند پژوهش‌ها نشان داد که گرایش به مطالعات جنسیت و فضای عمومی شهری پدیده‌ای نسبتاً نوظهور است که عمدتاً از سال ۲۰۲۱ به بعد رشد یافته و نشان‌دهنده شکل‌گیری شاخه‌ای جدید در ادبیات عدالت فضایی و برنامه‌ریزی شهری است. با این حال، یافته‌ها مؤید آن است که ادبیات موجود هنوز به طور غالب متعلق به شمال جهانی است و سهم اندک جنوب جهانی (از جمله ایران) از تولید دانش در این زمینه، خلأ مهمی ایجاد کرده است. این امر موجب شده تا بسیاری از سیاست‌ها و چارچوب‌های طراحی شهری در کشورهای در حال توسعه، صرفاً بازتاب نسخه‌های ترجمه‌شده‌ای از مدل‌های غربی باشند که لزوماً با بسترهای محلی، فرهنگی و ارزشی این جوامع انطباق ندارند. از آنجا که جنسیت پدیده‌ای زمینه‌مند و وابسته به بسترهای فرهنگی، اجتماعی و تاریخی است (Momsen & Kinnaird, 1993)، انتقال بی‌واسطه الگوهای نظری و اجرایی جهان شمال به جنوب جهانی نه تنها ناکارآمد، بلکه گاه

فیزیکی، بر ارتقای امنیت از طریق طراحی کالبدی و اجتماعی متمرکز شود. از این رو، برنامه‌ریزی شهری حساس به جنسیت باید با اولویت فوری بهبود امنیت و طراحی فضا (رفع فوری‌ترین موانع) آغاز شود، اما بدون بازاندیشی در هنجارهای فرهنگی و اصلاح نابرابری‌های ساختاری، تغییرات پایدار حاصل نخواهد شد. در نتیجه می‌توان گفت، بعد فرهنگی-هنجاری عمیق‌ترین لایه (مشروعیت‌بخش)، بعد ساختاری-حقوقی لایه زیربنایی مادی، بعد امنیتی-اجتماعی فوری‌ترین و عریان‌ترین لایه، و بعد فضایی-کالبدی لایه واسطه که هم تحت تأثیر هنجارها و ساختارهاست و هم بر امنیت تأثیر می‌گذارد. روابط سلسله‌مراتبی ابعاد نابرابری جنسیتی شهری در «جدول ۲» خلاصه شده است.

جدول ۲. روابط سلسله‌مراتبی ابعاد نابرابری جنسیتی در شهر بر اساس تحلیل مضمون.

رابطه	توضیح	شواهد از کدها/مضامین فرعی
بعد امنیتی-اجتماعی ← فوری‌ترین مانع	ترس و آزار مستقیم‌ترین و روزمره‌ترین عامل محدودیت حضور زنان است.	کدهای «ترس از فضاهای خلوت»، «اجتناب از مکان‌های خاص»، «آزار کلامی و فیزیکی» - فراوانی بالا در مقالات.
بعد فضایی-کالبدی ← تقویت‌کننده امنیت	طراحی نامناسب (روشنایی کم، دسترسی ضعیف، حمل‌ونقل ناایمن) ترس را تشدید می‌کند.	مضامین فرعی «تحرك زنجیره‌ای»، «وابستگی به حمل‌ونقل عمومی» و «نقوذپذیری پایین».
بعد ساختاری-حقوقی ← زیربنای بلندمدت	نابرابری در مالکیت، مسکن و اشتغال، آسیب‌پذیری زنان را در مواجهه با سایر ابعاد افزایش می‌دهد.	مضامین «حقوق مالکیت زمین»، «دسترسی به مسکن»، «اشتغال غیررسمی».
بعد فرهنگی-هنجاری ← مشروعیت‌بخش سایر ابعاد	هنجارهای جنسیتی (حیا، ناموسی بودن فضا، تفکیک) به سایر ابعاد «مشروعیت» می‌بخشند و بازتولید آنها را طبیعی جلوه می‌دهند.	کدهای «دیگری بودن زنان»، «کورجنسیتی در سیاست‌گذاری»، «هنجارهای پوشش و رفتار».

به سوی شهری عادلانه و حساس به جنسیت: جمع‌بندی، موقعیت‌یابی و چشم‌انداز آینده
پژوهش حاضر با رویکردی روایی-انتقادی و بهره‌گیری از تحلیل مضمون ۲۰ کتاب کلیدی و بیش از هشتاد مقاله علمی، به بازخوانی ادبیات نابرابری جنسیتی در فضاهای عمومی شهری پرداخته است تا تصویری چندبعدی از نحوه بازتولید

بازتولیدکننده نابرابری‌های موجود است.

دست‌آورد کلیدی این پژوهش، ارائه چارچوبی نظری برای شناسایی سطوح مختلف نابرابری جنسیتی در شهر است که می‌تواند به عنوان ابزاری تحلیلی و راهبردی در فرایند تصمیم‌سازی شهری به کار گرفته شود تا برنامه‌ریزان، طراحان و سیاست‌گذاران بتوانند اثرات جنسیتی تصمیمات خود را ارزیابی کرده و به سمت تحقق «حق برابر بر شهر» گام بردارند. با این حال، پژوهش حاضر با چند محدودیت مواجه است که باید در تفسیر یافته‌ها مد نظر قرار گیرد: ۱. ماهیت مروری-نظری و فقدان بررسی میدانی تجربه زیسته زنان، که اعتباربخشی چارچوب را به پژوهش‌های تجربی آینده واگذار می‌کند؛ ۲. محدودیت منابع به زبان انگلیسی و پوشش ندادن کامل ادبیات فارسی ارزشمند (به‌ویژه پایان‌نامه‌ها و گزارش‌های محلی)؛ ۳. وابستگی ذاتی تحلیل مضمون به تفسیر پژوهشگر (با وجود تأمین قابلیت اعتماد از طریق کدگذاری مستقل توسط دو نویسنده)؛ ۴. عدم پوشش کامل همه مؤلفه‌های محلی و زمینه‌مند نابرابری جنسیتی در شهرهای مختلف ایران، که تعمیم نتایج را با احتیاط مواجه می‌سازد؛ ۵. محدودیت بازه زمانی ۲۰۰۰-۲۰۲۴ که ممکن است برخی منابع کلیدی پیش از این دوره را خارج کرده باشد (هرچند کتاب‌های بنیادین دهه‌های قبل (مانند Little et al., 1988) به صورت هدفمند در مجموعه ۲۰ کتاب گنجانده شده‌اند).

با توجه به محدودیت‌های یادشده و ضرورت تکمیل چارچوب پیشنهادی، مطالعات آتی می‌توانند در مسیرهای زیر گام بردارند:

۱. با تکیه بر بعد ساختاری-حقوقی و فرهنگی-هنجاری چارچوب پیشنهادی، تدوین پرسشنامه‌ها و چک‌لیست‌های اندازه‌گیری نابرابری جنسیتی در شهرهای مختلف ایران (با تأکید بر تفاوت‌های منطقه‌ای، فرهنگی و اقلیمی) ضروری است تا بتوان شاخص‌های عینی برای سنجش تبعیض‌های ساختاری و هنجاری فراهم آورد.

۲. پژوهش‌های تجربی آمیخته (کمی-کیفی): انجام مطالعات میدانی در نمونه‌ای از فضاهای عمومی (پارک‌ها، خیابان‌ها، ایستگاه‌های حمل‌ونقل) در کلانشهرهای ایران (تهران، مشهد، اصفهان، شیراز) با روش‌هایی همچون پیاده‌روی اکتشافی^{۱۷}، ممیزی امنیت زنان^{۱۸} (Gautam et al., 2025) و پیمایش‌های کمی می‌تواند ابعاد امنیتی-اجتماعی و فضایی-

کالبدی چارچوب را به‌طور هم‌زمان مورد سنجش قرار داده و روابط میان این دو بعد را آشکار سازد.

۳. مقایسه کاربست چارچوب چهاربعدی در یک شهر ایرانی با یک شهر اروپایی که برنامه‌ریزی حساس به جنسیت را نهادی کرده است (مثلاً تهران و بارسلون) می‌تواند به شناسایی نقاط قوت و ضعف نسبی هر یک از ابعاد در بسترهای مختلف فرهنگی و ساختاری کمک کرده و امکان درس‌آموزی برای اصلاح هر چهار بعد را فراهم آورد.

۴. ارزیابی برنامه‌های توسعه شهری، طرح‌های جامع و تفصیلی، و آیین‌نامه‌های مرتبط با فضای عمومی در ایران از منظر چارچوب چهاربعدی، به‌ویژه بعد ساختاری-حقوقی و فرهنگی-هنجاری، می‌تواند شکاف میان سیاست‌های اعلامی و عملکردی را در زمینه برابری جنسیتی آشکار سازد.

۵. نقش فناوری‌های دیجیتال و رسانه‌های اجتماعی: بررسی چگونگی تأثیر اپلیکیشن‌های گزارش خشونت، نقشه‌های امنیت مشارکتی^{۱۹} (Kalms, 2017) و شبکه‌های اجتماعی در تغییر ادراک امنیت و الگوهای حضور زنان در فضای عمومی، می‌تواند بعد امنیتی-اجتماعی چارچوب را در عصر دیجیتال بازتعریف کرده و راهکارهای نوین برای کاهش ترس و افزایش حضور زنان ارائه دهد.

۶. مطالعات طولی^{۲۰}: پیگیری تغییرات ابعاد نابرابری جنسیتی در یک بازه زمانی پنج تا ده ساله در یک محله خاص، هم‌زمان با اجرای مداخلات طراحی و سیاستی، می‌تواند اثربخشی اقدامات انجام‌شده بر هر یک از ابعاد (به‌ویژه بعد فضایی-کالبدی که قابلیت تغییرپذیری سریع‌تری دارد) را به‌طور نظام‌مند مورد سنجش قرار دهد.

مرور نمونه‌ای از مطالعات منتخب سال‌های اخیر (۲۰۲۴-۲۰۲۶) در حوزه جنسیت و فضای عمومی شهری می‌تواند نشان‌دهنده برخی از سمت‌وسوهای جدید در این زمینه باشد. از جمله، بهره‌گیری از معرفت‌شناسی فمینیستی در برنامه‌ریزی جنسیتی حمل‌ونقل شهری (Nikolaeva & Shakthi, 2026)، تأکید بر زیرساخت‌های مراقبت و به‌رسمیت شناختن آن و شاخص دسترسی فضایی (Zuleta et al., 2025)، پیوند «شهر فمینیستی» با «شهر همبستگی»^{۲۱} (Budde, 2025)، ضرورت روش‌شناسی ترکیبی در حوزه مطالعات جنسیتی در شهر (Benny et al., 2024; Gupta et al., 2025; Zhu et al., 2025)، اصول طراحی جهانی فضاهای پاسخگو به جنسیت



شهر در گرو پذیرش جنسیت به عنوان متغیری بنیادین در فرایند برنامه‌ریزی و طراحی شهری است؛ و تحقق چنین شهری نیازمند گذار از نگاه «خنثی» و «کورجنسیتی» به نگاهی است که زنان را نه به عنوان «دیگری» یا «جنس دوم» (de Beauvoir, 1949) بلکه به عنوان شهروندانی فعال و سهیم در تولید فضا به رسمیت بشناسد (Fenster, 2005; Kern, 2021). شهرسازی فمینیستی معاصر، فراتر از مسئله امنیت، بر مفاهیمی چون «حق مراقبت و زمان» تأکید دارد و بازطراحی زیرساخت‌های شهری را با هدف اولویت دادن به بازتولید اجتماعی و کاهش زمان مراقبت دنبال می‌کند (Pérez Castaño, 2024). همچنین، گسترش شهرسازی فمینیستی فراتر از مباحث نظری، وارد عرصه سیاست‌گذاری شهری نیز شده است؛ برای نمونه شهرهایی مانند گلاسگو با تصویب اصول شهر فمینیستی گامی عملی در این مسیر برداشته است (Moreau, 2024). تجربیاتی از این دست می‌تواند الگویی برای شهرهای جنوب جهانی در گذار از برنامه‌ریزی کورجنسیتی به رویکردهای جنسیت‌آگاه باشد. چنین رویکردهایی افق نظری تازه‌ای برای تحلیل نابرابری‌های جنسیتی در شهر فراهم می‌آورد که می‌تواند به عنوان مکملی برای چارچوب چهاربعدی این پژوهش مد نظر قرار گیرد.

در پیوند با اهداف توسعه پایدار (Savitri, 2026)، و نقد مفهوم ایمنی محور به نفع «حق ریسک کردن» (Tonkiss, 2025). به طور خلاصه، اگرچه نمی‌توان از یک «تحول پارادایمیک» قطعی در این حوزه سخن گفت، اما به نظر می‌رسد مطالعات اخیر زمینه‌ساز توجه بیشتر به ابعاد مراقبت زنان، تقاطع‌گرایی، روش‌شناسی مشارکتی و بازتعریف «حق بر شهر» از منظر جنسیتی هستند. چارچوب چهاربعدی ارائه‌شده در این پژوهش می‌تواند مبنایی برای سنجش و جهت‌دهی به چنین تحولاتی در بستر ایران و جنوب جهانی قرار گیرد، هرچند اعتباربخشی به آن نیازمند مطالعات تجربی گسترده‌تری است.

چارچوب ارائه‌شده نه تنها ابزاری تحلیلی، بلکه انتقادی است که می‌تواند به عنوان مبنایی برای گذار از سیاست‌های کورجنسیتی به رویکردی جنسیت-آگاه، تقاطعی و زمینه‌مند در برنامه‌ریزی شهری ایران عمل کرده و راه را برای برنامه‌ریزی شهری انتقادی و تحول‌آفرین هموار کند. بازاندیشی در سیاست‌ها، بازتعریف فضاهای عمومی به عنوان عرصه‌های برابر حضور و بازتولید اجتماعی، و ایجاد پیوند میان نظریه و عمل در زمینه شهرسازی حساس به جنسیت، مسیر دستیابی به شهرهایی هم‌پذیر، ایمن و انسانی‌تر را هموار می‌سازد. درنهایت، پژوهش حاضر بر این باور است که عدالت محیطی در آینده

پی‌نوشت‌ها

1. Second Sex

این اصطلاح معمولاً به رویکردها، سیاست‌ها، یا تحلیل‌هایی اشاره دارد که تفاوت‌های جنسیتی را نادیده می‌گیرند. در حوزه‌های اجتماعی و برنامه‌ریزی شهری به معنای عدم در نظر گرفتن تأثیرات متفاوتی است که سیاست‌ها، فضاها یا تصمیمات بر زنان و مردان می‌گذارند. به طور خلاصه، یک رویکرد «Gender-Blind» فرض می‌کند که همه افراد فارغ از جنسیت، نیازها و تجربیات مشابهی دارند و نیز می‌تواند منجر به تشدید نابرابری‌های موجود شود. این رویکرد، اغلب در تقابل با رویکرد «Gender-Sensitive» یا «Gender-Responsive» قرار می‌گیرد که هدف آن شناسایی و رفع تبعیض‌ها و نابرابری‌های جنسیتی است. طراحی «حساس به جنسیت» مبتنی بر این رویکرد است که نیازهای متفاوت افراد با جنسیت‌ها، سن‌ها، توانایی‌ها و قومیت‌های مختلف را با یکدیگر هماهنگ کند تا تفاوت‌های قدرت را قابل مشاهده و به چالش بکشد (Berry, Moore, Kalms and Bawden, 2022).

4. Gender-Neutral

7. loitering

10. inter-coder reliability

2. Otherness

5. Patriarchal Dividend

8. evidence-based planning

11. reflexivity

3. Gender-Blind

6. Hegemonic Masculinity

9. trustworthiness

12. Pink transportation

حمل و نقل صورتی، به مجموعه‌ای از تدابیر حمل و نقل عمومی اطلاق می‌شود که با هدف افزایش ایمنی و کاهش آزارهای جنسیتی برای زنان طراحی شده‌اند. این مفهوم علاوه بر فراهم آوردن وسایل نقلیه اختصاصی برای زنان، شامل اقدامات قانونی، حمایت از قربانیان خشونت، و ترویج تصاویری مثبت از زنان در رسانه‌ها و جامعه است. جدایی زن و مرد در حمل و نقل عمومی در میان فمینیست‌ها بسیار مناقشه برانگیز است، زیرا به موضوع اساسی نابرابری جنسیتی که باعث خشونت و آزار و اذیت می‌شود نمی‌پردازد و آن را به صورت ریشه‌ای حل نمی‌کند (Dunckel-Graglia, 2013).

13. peer-reviewed

۱۴. تحلیل تقاطعی (Intersectional Analysis) رویکردی است که به بررسی چگونگی تلاقی و تعامل هم‌زمان چندین هویت اجتماعی مانند جنسیت، نژاد، طبقه، و... می‌پردازد و نشان می‌دهد که این تلاقی‌ها چگونه بر تجربیات فردی و ساختارهای اجتماعی تأثیر می‌گذارند. این مفهوم نخستین بار توسط کیمبرلی کرنشو (Kimberlé Crenshaw) در سال ۱۹۸۹ معرفی شد. کرنشو در مقاله خود با عنوان «حاشیه‌زدایی از تقاطع نژاد و جنسیت» «Demarginalizing the Intersection of Race and Sex» به تحلیل پرونده‌های حقوقی پرداخت و نشان داد که چگونه نادیده گرفتن تلاقی نژاد و جنسیت می‌تواند به بی‌عدالتی‌های مضاعف برای زنان سیاه‌پوست منجر شود. این رویکرد تأکید دارد که برای درک کامل نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها، باید به تعاملات پیچیده میان هویت‌های مختلف توجه کرد (Runyan, 2018).

15. Hidden Homelessness

بی‌خانمانی پنهان به وضعیتی اطلاق می‌شود که افراد فاقد مسکن ثابت و امن هستند، اما به طور آشکار در خیابان‌ها یا پناهگاه‌ها زندگی نمی‌کنند. این افراد به دلایل مختلف، شرایط



بی‌خانمانی خود را پنهان می‌کنند (مانند استیگما یا انگ) و به شکل‌های گوناگون به دنبال سرپناه موقت می‌گردند. ویژگی‌های بی‌خانمانی پنهان شامل: عدم نمایش آشکار: افراد بی‌خانمان پنهان معمولاً در مکان‌های عمومی مانند خیابان‌ها یا پارک‌ها نمی‌خوابند. زندگی موقت: آنها ممکن است به طور موقت در خانه دوستان، اقوام، یا آشنایان زندگی کنند، یا در مکان‌هایی مانند خودروها، گاراژها، یا ساختمان‌های متروکه پناه بگیرند. عدم دسترسی به خدمات: به دلیل پنهان بودن شرایطشان، این افراد اغلب از خدمات و حمایت‌های موجود برای بی‌خانمان‌ها محروم می‌مانند و نهایتاً آسیب‌پذیری بالا: آنها ممکن است در معرض خطراتی مانند سوءاستفاده، خشونت، و بیماری‌های مختلف قرار داشته باشند.

16. Gender-Fear Paradox

به پدیده‌ای اشاره دارد که در آن زنان نسبت به مردان ترس بیشتری از حضور در فضاهای عمومی شهری ابراز می‌کنند، علی‌رغم شواهد آماری که نشان می‌دهد مردان اغلب بیشتر احتمال دارد که انواع خاصی از خشونت (مانند دعوا یا حملات فیزیکی) را در این فضاها تجربه کنند. این تناقض معمولاً نتیجه عوامل روان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی است. برای مثال: عوامل اجتماعی-فرهنگی: هنجارها و کلیشه‌های جنسیتی می‌توانند باعث شوند زنان احساس آسیب‌پذیری بیشتری کنند، حتی در شرایطی که محیط عینی برایشان امن باشد. تجربه‌های غیرمستقیم: زنان ممکن است به دلیل شنیدن تجربیات دیگران یا تأثیر رسانه‌ها از فضاهای عمومی بیشتر بترسند. ساختار قدرت جنسیتی: ترس زنان اغلب با قدرت‌های اجتماعی و تاریخی مرتبط است که حضور آنها را در فضاهای عمومی محدود کرده است (برای مطالعه بیشتر به Chomiak, 2014 مراجعه کنید).

17. walk-along

18. women's safety audit

19. crowdsourced safety maps

20. longitudinal

21. solidary city

فهرست منابع

- Abril, I. N., & Sánchez de Madariaga, I. (2021). Safety audits with women as instruments for urban regeneration: the case of Madrid. *Territorio*, 97, 2, 2021, 98-103. Doi: 10.3280/TR2021-097013
- Adebayo, P., & Ndinda, C. (2024). Women, Homeownership and the Asset Effect of Subsidized Housing in South Africa: Implications for Urban Inclusion. In *The Palgrave Handbook of Global Social Problems* (pp. 1-22). Cham: Springer International Publishing. Doi: https://doi.org/10.1007/978-3-030-68127-2_259-1
- Adinarayana, B., Ayush, Sohal, B. S., Aryan, Kumar, R., & Sharma, S. (2024). Development of AI model for gender differences in bicycle mobility of green urban areas for recreational and educational institutions of cycling behaviour, patterns and constraints of regular cyclists for Chandigarh city—an Indian perspective. *Innovative Infrastructure Solutions*, 9 (10), 393. Doi: <https://doi.org/10.1007/s41062-024-01709-w>
- Ainley, R. (1998). *New frontiers of space, bodies, and gender*. R. Ainley (Ed.). London: Routledge.
- Alizadeh, H., Tuncer, S., Kohlbacher, J., & Karami, S. (2025). *Women's Empowerment Through Public Space: Gendered Urban Experiences Across the Middle East and Europe*. Springer Nature.
- Andersen, J., & Siim, B. (Eds.). (2004). *The politics of inclusion and empowerment: Gender, class and citizenship*. Springer.
- Appleton, Z. B. S. (1999). *The participation of women in urban regeneration: a longitudinal study in Sheffield*. Sheffield Hallam University (United Kingdom).
- Arjmand, R. (2016). *Public urban space, gender and segregation: Women-only urban parks in Iran*. Routledge.
- Askarizad, R., He, J., & Dastoum, M. (2025). Gender disparity in public spaces of Iran: Design for more inclusive cities. *Cities*, 158, 105651.
- Badamchi, M. (2022). Islamic City between Veiling and Piety: theological discourse conflicts in contemporary Urban Planning in Iran. *Urban Design Discourse a Review of Contemporary Litreatures and Theories*, 3 (2), 43-51.
- Bagheri, N. (2019). Tehran's subway: Gender, mobility, and the adaptation of the 'proper' Muslim woman. *Social & Cultural Geography*, 20 (3), 304-322. Doi: <https://doi.org/10.1080/14649365.2017.1356364>
- Bahramitash, R., & Hooglund, E. J. (2011). *Gender in contemporary Iran*. Routledge.
- Benny, N., Sunder, S., & Kini, M. K. (2024). Can urban design foster greater inclusivity for women in public spaces?. *Journal of Contemporary Urban Affairs*, 8 (2), 557-581. Doi: <https://doi.org/10.25034/ijcua.2024.v8n2-16>
- Berry, J., Moore, T., Kalms, N., & Bawden, G. (Eds.). (2020). *Contentious cities: Design and the gendered production of space*. Routledge.
- Bhaskaran, S. (2011). Informed by gender? Public policy in Kerala. *Economic and Political weekly*, 46 (43), 75-84. URL: <https://www.jstor.org/stable/23047761>
- Bondi, L. (2005). Gender and the reality of cities: Embodied identities, social relations and performativities. URL: <http://hdl.handle.net/1842/822>
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative research in psychology*, 3 (2), 77-101.
- Buckingham, S. (2016). Gender, sustainability and the urban environment. In *Fair Shared Cities* (pp. 21-32). Routledge.



- Budde, C. (2025). Excursion: Aspects of Feminist and Gender-Sensitive Architecture and Urban Planning. In *Social Cohesion and Diversity in Urban Neighborhoods: Contradictions-Discussion-Implementation Procedures* (pp. 127-133). Wiesbaden: Springer Fachmedien Wiesbaden.
- Burgess, G. (2008). Planning Planning and the Gender Equality Duty and the Gender Equality Duty and the Gender Equality Duty—why does why does gender matter? gender matter?. *People, place & policy online*, 2 (3), 112-121. Doi: 10.3351/ppp.0002.0003.0001
- Carrera, L., & Castellaneta, M. (2023). Women and cities. The conquest of urban space. *Frontiers in Sociology*, 8, 1125439. Doi: 10.3389/fsoc.2023.1125439
- Castañó, L. P. (2024). Urban Infrastructure and the Right to Care and Time. *Dearq*, (40), 10-17.
- Castro, M. V., & Buchely, L. (2018). Cities and the city: spatio-temporal imaginaries of class and gender in Barranquilla and Cali, Colombia. *Gender, Place & Culture*, 25 (12), 1719-1737. Doi: 10.1080/0966369X.2018.1554556
- Chant, S. (2013). Cities through a “gender lens”: a golden “urban age” for women in the global South?. *Environment and urbanization*, 25 (1), 9-29. Doi: <https://doi.org/10.1177/0956247813477809>
- Chant, S., & McIlwaine, C. (2013). Gender, urban development and the politics of space. *E-International Relations*, 4, 1-14. URL: <https://www.e-ir.info/pdf/38859>
- Chomiak, D. (2014). Navigating public space, negotiating patriarchy: daily experiences of women in a Canadian urban context. URL: <https://unbscholar.dspace.lib.unb.ca/server/api/core/bitstreams/b9ad0cc5-41c7-4746-8c1b-b784c1549456/content>
- Collie, N. (2013). Walking in the city: Urban space, stories, and gender. In *Gender forum* (Vol. 42, No. 1, pp. 3-14).
- Connell, R. (2020). *Southern theory: The global dynamics of knowledge in social science*. Routledge.
- Dabbaghi, H., & Bahari, M. (2024). Prioritizing the Needs of Women in Urban Public Spaces. *The Journal of Community Development (Rural-Urban)*, 16 (1), 43-58.
- Damyanovic, D., & Zibell, B. (2013). Is there still gender on the agenda for spatial planning theories?: Attempt to an integrative approach to generate gender-sensitive planning theories. *DisP-The Planning Review*, 49 (4), 25-36. Doi: <https://doi.org/10.1080/02513625.2013.892784>
- De Beauvoir, S. (1949). 1952. *The second sex*.
- Deutsch, S. (2000). *Women and the city: Gender, space, and power in Boston, 1870-1940*. Oxford University Press.
- Devika, J., & Thampi, B. V. (2011). Mobility towards work and politics for women in Kerala state, India: A view from the histories of gender and space. *Modern Asian Studies*, 45 (5), 1147-1175. Doi: <https://doi.org/10.1017/S0026749X09000080>
- Diaz, I. G., Mendoza, J. G., & García, E. A. (2020, September). Physical and architectural variables in the public space from Women's perception. In *Journal of Physics: Conference Series* (Vol. 1645, No. 1, p. 012020). IOP Publishing. Doi: 10.1088/1742-6596/1645/1/012020
- Doan, P. L. (2010). The tyranny of gendered spaces—reflections from beyond the gender dichotomy. *Gender, place & culture*, 17 (5), 635-654. Doi: <https://doi.org/10.1080/0966369X.2010.503121>
- Dunckel-Graglia, A. (2013). ‘Pink transportation’ in Mexico City: reclaiming urban space through collective action against gender-based violence. *Gender & Development*, 21 (2), 265-276. Doi: <https://doi.org/10.1080/13552074.2013.802131>
- Erkan, N. Ç., & Sevin Topçu, B. (2021). Gender-based differences in fear of crime in public spaces: An investigation of a safe district in Istanbul. *Urbani izziv*, 32 (2). Doi: <https://doi.org/10.5379/urbani-izziv-en-2021-32-02-02>
- Fenster, T. (2005). The right to the gendered city: Different formations of belonging in everyday life. *Journal of gender studies*, 14 (3), 217-231. Doi: <https://doi.org/10.1080/09589230500264109>
- Fernandes, L. (1997). Beyond public spaces and private spheres: gender, family, and Working-class politics in India. *Feminist studies*, 23 (3), 525-547. Doi: <https://doi.org/10.2307/3178384>
- Foxhall, L., & Neher, G. (2011). Gender and the city before Modernity: Introduction. *Gender & History*, 23 (3). Doi: 10.1111/j.1468-0424.2011.01662.x
- Gaddis, I., Lahoti, R., & Swaminathan, H. (2022). Women's legal rights and gender gaps in property ownership in developing countries. *Population and Development Review*, 48 (2), 331-377. Doi: <https://doi.org/10.1111/padr.12493>
- Gautam, U., Tewari, D. B., Verma, K., Marjara, K., Kumar, S., & Das, P. (2025). Women in Public Spaces: Lived Experiences through a Safety Audit Approach. *European Journal of Sustainable Development*, 14 (4), 477-477.
- Gauvin, L., Tizzoni, M., Piaggese, S., Young, A., Adler, N., Verhulst, S., ... & Cattuto, C. (2020). Gender gaps in urban



- mobility. *Humanities and Social Sciences Communications*, 7 (1), 11. Doi: <https://doi.org/10.1057/s41599-020-0500-x>
- Gebrie, S., Wasihun, Y., Abegaz, Z., & Kebede, N. (2022). Gender-based violence and associated factors among private college female students in Dessie City, Ethiopia: mixed method study. *BMC women's health*, 22 (1), 513. Doi: <https://doi.org/10.1186/s12905-022-02076-3>
- Gosling, V. K. (2008). Regenerating communities: Women's experiences of urban regeneration. *Urban studies*, 45 (3), 607-626. Doi: <https://doi.org/10.1177/00420980070873>
- Greed, C. (2007). A place for everyone? Gender equality and urban planning. *A ReGender Briefing Paper*.
- Grimshaw, L., & Lane, C. Exploring gender in neighbourhood renewal: the role of women in neighbourhoods. *the 10th European Urban Research Association Conference*, The Vital City, University of Glasgow. URL: https://www.gla.ac.uk/media/Media_49280_smxs.pdf
- Güney, Y. İ. (2014). Gender and urban space: An examination of a small Anatolian city. *ITU Journal of the Faculty of Architecture*. Vol. 11 No. 2 (2014): Space Syntax. URL: <https://www.az.itu.edu.tr/jfa/article/view/460/396>
- Gupta, M., Ashtt, R., & Monga, A. (2024, April). Creating Inclusive and Safe Urban Spaces for Women A Case Study of Gender-Sensitive Urban Planning in Delhi. In *International Conference on Trends in Architecture and Construction* (pp. 789-807). Singapore: Springer Nature Singapore.
- Habibi, S. M. (2020). *Az Shar ta Shahr: Tahlili Tarikhi az Mafahim-e Shahr va Sakhteman-e Faza-ye An dar Andishe-ye Irani* (From Citadel to City: A Historical Analysis of City Concepts and Spatial Structure in Iranian Thought). Tehran: University of Tehran Press (in Persian).
- Habitat, U. N. (2012). Gender and urban planning: Issues and trends. *Nairobi: UN Habitat*.
- Hampton, K. N., Goulet, L. S., & Albanesius, G. (2015). Change in the social life of urban public spaces: The rise of mobile phones and women, and the decline of aloneness over 30 years. *Urban Studies*, 52 (8), 1489-1504. Doi: <https://doi.org/10.1177/0042098014534905>
- Hanson, S. (2010). Gender and mobility: new approaches for informing sustainability. *Gender, Place & Culture*, 17 (1), 5-23. Doi: <https://doi.org/10.1080/09663690903498225>
- Haritas, K. (2013). Gender identity in urban poor mobilizations: evidence from Bengaluru. *Environment and Urbanization*, 25 (1), 125-138. Doi: <https://doi.org/10.1177/0956247813477811>
- Hinojosa, K. H., & Moreno, C. E. A. (2016). The missing public domain in public spaces: A gendered historical perspective on a Latin American case. *Urbani izziv*, 27 (2), 149-160. URL: <https://www.jstor.org/stable/24921003>
- Hubbard, P. (2013). *Cities and sexualities*. Routledge.
- Jarvis, H., Cloke, J., & Kantor, P. (2009). *Cities and gender*. Routledge.
- Jones, N. (2014). "I was aggressive for the streets, pretty for the pictures": Gender, difference, and the inner-city girl. In *Understanding Deviance* (pp. 504-506). Routledge.
- Kacharo, D. K., Teshome, E., & Woltamo, T. (2022). Safety and security of women and girls in public transport. *Urban, planning and transport research*, 10 (1), 1-19. Doi: <https://doi.org/10.1080/21650020.2022.2027268>
- Kalms, N. (2017). Digital technology and the safety of women and girls in urban space: Personal safety Apps or crowd-sourced activism tools?. In *Architecture and feminisms* (pp. 112-121). Routledge.
- Kalms, N. (2024). *She City: Designing Out Women's Inequity in Cities*.
- Kern, L. (2021). *Feminist city: Claiming space in a man-made world*. Verso Books.
- Khosla, P. (2007). Gendered Cities: Built and physical environments. *Toronto: Women and Urban Environment (National Network on Environments and Women's Health)*. URL: http://www.twca.ca/wp-content/uploads/2013/02/Gendered_Cities_-_Built_and_Physical_Environments.pdf
- Kwan, M. P. (2013). Beyond space (as we knew it): Toward temporally integrated geographies of segregation, health, and accessibility: Space-time integration in geography and GIScience. *Annals of the Association of American Geographers*, 103 (5), 1078-1086. Doi: <https://doi.org/10.1080/00045608.2013.792177>
- Kwan, S. (2010). Navigating public spaces: Gender, race, and body privilege in everyday life. *Feminist formations*, 22 (2), 144-166. Doi: <https://doi.org/10.1353/ff.2010.0002>
- Lawton Smith, H. (2023). Public spaces, equality, diversity and inclusion: Connecting disabled entrepreneurs to urban spaces. *Land*, 12 (4), 873. Doi: <https://doi.org/10.3390/land12040873>
- Lincon, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. Beverly Hills.
- Little, J., Peake, L., & Richardson, P. (Eds.). (1988). *Women in cities. Gender and the urban environment* (p. 154pp).



- Malhotra, A., & Aulakh, R. S. (2023). FROM EXCLUSION TO BELONGING: ASSESSING WOMEN'S PERCEPTION OF PUBLIC OPEN SPACES. *ShodhKosh J. Vis. Perform. Arts*, 4, 616-630. Doi: <https://doi.org/10.29121/shodhkosh.v4.i2.2023.671>
- Mandeli, K. (2019). Public space and the challenge of urban transformation in cities of emerging economies: Jeddah case study. *Cities*, 95, 102409. Doi: <https://doi.org/10.1016/j.cities.2019.102409>
- Massoud, B. (2023). "Patterns" of Threshold Spaces in the Historical City of Jeddah: Investigating the Relationship Between the Public Spaces and Residential Units. Routledge.
- Maunganidze, L. (2024). Gender, Architecture and Space. In *Representation and Materialization of Architecture and Space in Zimbabwe: Between National Icons and Dispositifs* (pp. 127-136). Cham: Springer Nature Switzerland. Doi: https://doi.org/10.1007/978-3-031-47761-4_8
- McIlwaine, C. (2013). Urbanization and gender-based violence: exploring the paradoxes in the global South. *Environment and Urbanization*, 25 (1), 65-79. Doi: <https://doi.org/10.1177/0956247813477359>
- Mehan, A. (2024). Informal and revolutionary feminist placemaking. *Frontiers in Sociology*, 9, 1347471.
- Mellgren, C., Andersson, M., & Ivert, A. K. (2018). "It happens all the time": Women's experiences and normalization of sexual harassment in public space. *Women & Criminal Justice*, 28 (4), 262-281. Doi: <https://doi.org/10.1080/08974454.2017.1372328>
- Mohamed, A. A., & Stanek, D. (2019). Street networks, pedestrian movement patterns and sexual harassment. *Journal of gender-based violence*, 3 (1), 7-27. Doi: <https://doi.org/10.1332/239868019X15475690989380>
- Mohanty, C. T. (2005). *Feminism without borders: Decolonizing theory, practicing solidarity*. Zubaan.
- Molyneux, M., & Razavi, S. (Eds.). (2002). *Gender justice, development, and rights*. OUP Oxford.
- Momsen, J. H., & Kinnaid, V. (1993). *Different places, different voices*. London: Routledge.
- Moreau, M. (2024). Envisioning urban futures: Feminist urbanism and landscape co-production in Glasgow [Paper presentation]. RGS-IBG Annual International Conference 2024, London, United Kingdom; Online.
- Moreno, M. J. G., Prados, J. S. F., & Cuenca-Piqueras, C. (2022). Fear for All Women: European women's fear of harassment and aggression in public spaces. *Journal of interpersonal violence*, 37 (7-8), NP4160-NP4186. Doi: <https://doi.org/10.1177/0886260520958390>
- Moser, C. (2013). *Building inclusive cities: Women's safety and the right to the city*. Taylor & Francis.
- Mukherjee, K., Roy, K., & Pal, B. (2023). Gender parity in urbanizing city: a case study of Barasat City, India. *Global Social Welfare*, 10 (4), 313-333. Doi: <https://doi.org/10.1007/s40609-023-00296-5>
- Mukhopadhyay, M., & Singh, N. (2007). Gender justice, citizenship and development. *Gender Justice, Citizenship and Development*, 1.
- Navarrete-Hernandez, P., Vetro, A., & Concha, P. (2021). Building safer public spaces: Exploring gender difference in the perception of safety in public space through urban design interventions. *Landscape and Urban Planning*, 214, 104180. Doi: <https://doi.org/10.1016/j.landurbplan.2021.104180>
- Nikolaeva, A., & Shakthi, S. (2026). Moving towards gender-sensitive urban mobility planning: Unpacking the role of knowledge. *Urban Studies*, 63 (2), 205-224. Doi: <https://doi.org/10.1177/00420980251340871>
- Pancholi, S., Yigitcanlar, T., & Guaralda, M. (2015). Public space design of knowledge and innovation spaces: learnings from Kelvin Grove Urban Village, Brisbane. *Journal of Open Innovation: Technology, Market, and Complexity*, 1 (1), 1-17. Doi: <https://doi.org/10.1186/s40852-015-0015-7>
- Parker, A., & Rubin, M. (2023). Mobility intersections: Gender, family, culture and location in the Gauteng City-region. In *Urban Forum* (Vol. 34, No. 4, pp. 463-479). Dordrecht: Springer Netherlands. Doi: <https://doi.org/10.1007/s12132-022-09479-3>
- Phadke, S. (2013). Unfriendly bodies, hostile cities: Reflections on loitering and gendered public space. *Economic and Political Weekly*, 50-59. URL: <https://www.jstor.org/stable/23528480>
- Qi, J., Mazumdar, S., & Vasconcelos, A. C. (2024). Understanding the relationship between urban public space and social cohesion: A systematic review. *International Journal of Community Well-Being*, 7 (2), 155-212. Doi: <https://doi.org/10.1007/s42413-024-00204-5>
- Raju, S., & Paul, T. (2018). Public Spaces and Places: Gendered Intersectionalities in Indian Cities. In *India's contemporary urban conundrum* (pp. 128-138). Routledge India.
- Rampaul, K., & Magidimisha-Chipungu, H. (2022). Gender mainstreaming in the urban space to promote inclusive cities. *The Journal for Transdisciplinary Research in Southern Africa*, 18 (1), 1163. Doi: <https://doi.org/10.4102/>



td.v18i1.1163

- Ranade, S. (2007). The way she moves: Mapping the everyday production of gender-space. *Economic and Political Weekly*, 1519-1526. URL: <https://www.jstor.org/stable/4419518>
- Reeves, D. (2004). *Planning for diversity: policy and planning in a world of difference*. Routledge.
- Roberts, M. (2016). *Fair shared cities: The impact of gender planning in Europe*. Routledge.
- Roberts, N., Donovan, C., & Durey, M. (2022). Gendered landscapes of safety: How women construct and navigate the urban landscape to avoid sexual violence. *Criminology & Criminal Justice*, 22 (2), 287-303. Doi: <https://doi.org/10.1177/1748895820963208>
- Runyan, A. S. (2018). What is intersectionality and why is it important?. *Academe*, 104 (6), 10-14. URL: <https://www.jstor.org/stable/26606288>
- Ruxton, S., & Oxfam, G. B. (Eds.). (2004). *Gender equality and men: Learning from practice*. Oxfam.
- Sadeghi, A. R., & Jangjoo, S. (2022). Women's preferences and urban space: Relationship between built environment and women's presence in urban public spaces in Iran. *Cities*, 126, 103694. Doi: <https://doi.org/10.1016/j.cities.2022.103694>
- Sadeghi, A. R., Baghi, E. S. M. S., Shams, F., & Jangjoo, S. (2023). Women in a safe and healthy urban environment: environmental top priorities for the women's presence in urban public spaces. *BMC women's health*, 23 (1), 163. Doi: <https://doi.org/10.1186/s12905-023-02281-8>
- Şahin, Ö. (2018). From home to city: Gender segregation, homosociality and publicness in Istanbul. *Gender, Place & Culture*, 25 (5), 743-757. Doi: <https://doi.org/10.1080/0966369X.2018.1455641>
- Savitri, R. T. (2026). Gender-responsive public space: An inclusivity perspective toward sustainable urban development. *Journal of Placemaking and Streetscape Design*, 3 (2), 80-96. Doi: <https://doi.org/10.61511/jpstd.v3i2.2026.2707>
- Şenol, F. (2022). Gendered sense of safety and coping strategies in public places: a study in Atatürk Meydanı of Izmir. *Archnet-IJAR: International Journal of Architectural Research*, 16 (3), 554-574. Doi: <https://doi.org/10.1108/ARCH-08-2021-0213>
- Siwach, P. (2020). Mapping gendered spaces and women's mobility: A case study of Mitathal Village, Haryana. *The Oriental Anthropologist*, 20 (1), 33-48. Doi: <https://doi.org/10.1177/0972558X20913680>
- Sweetman, C. (Ed.). (2000). *Gender in the 21st Century*. Oxfam.
- Tara, S. (2011). Private space in public transport: Locating gender in the Delhi metro. *Economic and Political Weekly*, 71-74. URL: <https://www.jstor.org/stable/23065551>
- Tonkiss, F. (2024). Gendering urban public space. In *Handbook on Gender and Cities* (pp. 47-55). Edward Elgar Publishing.
- Tuncer, S. (2018). *Women and public space in Turkey: Gender, modernity and the urban experience*. Bloomsbury Publishing. Doi: <https://doi.org/10.1080/0966369X.2024.2352273>
- Ünlü Yücesoy, E. (2006). *Everyday urban public space: Turkish immigrant women's perspective*. Utrecht University.
- Vera-Gray, F., & Kelly, L. (2020). Contested gendered space: Public sexual harassment and women's safety work. In *Crime and fear in public places* (pp. 217-231). Routledge.
- Viswanath, K., & Mehrotra, S. T. (2007). 'Shall we go out?' Women's safety in public spaces in delhi. *Economic and political weekly*, 1542-1548. URL: <https://www.jstor.org/stable/4419521>
- Whitzman, C., Andrew, C., & Viswanath, K. (2014). Partnerships for women's safety in the city: "Four legs for a good table". *Environment and urbanization*, 26 (2), 443-456. Doi: <https://doi.org/10.1177/0956247814537580>
- Wrede, T. (2015). Introduction to special issue: "Theorizing space and gender in the 21st century". *Rocky Mountain Review*, 69 (1), 10-17. Doi: <https://doi.org/10.1353/rmr.2015.a580801>
- Zhu, W. J., Chan, S. M., & van Ameijde, J. Gender Sensitivity in Urban Design: Strategies for More Inclusive Pedestrian Spaces in Tseung Kwan O, Hong Kong.
- Zuleta, D., Idrovo, R., Vega, E., & Pinto, J. (2025). Gender-sensitive architecture: Spatial strategies for enhancing safety and well-being of women and girls in Latin American cities. *Revista de Investigaciones en Energía, Medio Ambiente y Tecnología (RIEMAT)*. Doi: <https://doi.org/10.33936/riemat.v10i2.7657>

کلانشهر، تنهایی و تعلیق تجربه زیسته سوژه مدرن در سینمای مینیمال: تحلیل پدیدارشناسی سه سکانس منتخب از فیلم «شام من با اندره»^۱

داود گودرزی^۲، محمد مسعود^۳، احمد الستی^۴، سید محمد رشتیان^۵

تاریخ دریافت: ۱۱-۱۱-۱۴۰۴، تاریخ پذیرش: ۰۶-۰۴-۱۴۰۵

DOI: 10.22034/rau.2026.2083927.1301

چکیده

کلانشهر معاصر را می‌توان نه صرفاً به عنوان ساختاری کالبدی، بلکه به مثابه وضعیتی وجودی از تجربه زیسته دانست که با تنهایی، تعلیق و ازخودبیگانگی سوژه مدرن تعریف می‌شود. در این چارچوب، سینمای مینیمال با تقلیل عناصر روایی و بصری، امکان بازنمایی این وضعیت را در سطحی ادراکی و پدیدارشناسانه فراهم می‌سازد. هدف، ارائه خوانشی پدیدارشناسانه از بازنمایی کلانشهر نیویورک در فیلم شام من با اندره (لوئیس مال، ۱۹۸۱) و تبیین نسبت میان فضای شهری، تنهایی مدرن و تعلیق تجربه زیسته سوژه در بستر فرم مینیمالیستی سینما است. پژوهش با رویکردی کیفی و مبتنی بر روش تحلیل پدیدارشناسانه و چارچوب نظری آن بر مفاهیمی چون تجربه زیسته، ادراک بدن‌مند، تعلیق زمانی و ازخودبیگانگی شهری استوار است. روش تحلیل شامل خوانش تفسیری سه سکانس منتخب فیلم است: سکانس ورود والی به رستوران به مثابه لحظه‌ای آستانه‌ای، گفت‌وگوی مرتبط با نیویورک به عنوان اردوگاهی انسان‌ساخته، و حرکت تنهای والی در خیابان‌های شهر پس از پایان شام. یافته‌ها سکانس نخست، تعلیق ادراکی سوژه مدرن را در مواجهه با فضای شهری آشکار می‌سازد. در سکانس دوم، شهر نه از طریق تصویر مستقیم، بلکه از خلال گفت‌وگو، به مثابه نظامی مصنوع و کنترل‌گر بازنمایی می‌شود و زمان روایی در وضعیتی ایستا قرار می‌گیرد. سکانس انتخابی سوم با وجود تحرک جسمانی، به رهایی وجودی نمی‌انجامد و تنهایی زیست کلانشهری و تعلیق را تثبیت می‌کند. نتیجه اینکه فیلم، کلانشهر را نه به عنوان منظره‌ای دیداری، بلکه به مثابه وضعیتی وجودی در دل تجربه زیسته سوژه بازنمایی کرده و ظرفیت سینمای مینیمال را در پیوند میان مطالعات شهری، معماری و سینما برجسته می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: تجربه زیسته، بدنمندی، سینمای مینیمال، تنهایی مدرن، تعلیق ادراکی، شام من با اندره

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «فهم پدیدارشناسانه سینماتوگرافی متروپلیس نیویورک: بازنمایی سینمایی مدرنیته کلانشهری در فیلم‌های ژانر سمفونی شهری» است که با راهنمایی نگارندگان دوم و سوم و مشاوره نگارنده چهارم در دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان در حال انجام است.

۲. دانش‌آموخته دکتری شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.
Email: davoudgoudarzi@iaui.ir  0009-0009-3563-0217

۳. استاد، گروه معماری و شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران.
Email: m.masoud@au.ac.ir  0000-0002-6300-2439

۴. دانشیار بازنشسته، دانشکده هنرهای نمایشی و موسیقی، دانشگاه هنرهای زیبا، هیئت علمی گروه سینما، دانشگاه معماری و هنر پارس، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: a.alasti@yahoo.com  0009-0001-8700-0729

۵. استادیار، گروه شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.
Email: sm.rashtian@gmail.com  0000.0002.7043.7633



مقدمه

سینمای مینیمال، با حذف کنش‌های بیرونی و تمرکز بر سکون، گفت‌وگو و تجربه درونی، امکان مناسبی برای بازنمایی و تحلیل این وضعیت فراهم می‌آورد. فیلم شام من با آندره (لوئیس مال، ۱۹۸۱) گفت‌وگو میان دو شخصیت اصلی، والی (با بازی والاس شاون) و آندره (با بازی آندره گرگوری)، بنیان روایی اثر را شکل می‌دهد. والی به مثابه سوزه‌ای درگیر با زیست روزمره، عقلانیت مدرن و اضطراب‌های شهری، در تقابل با آندره قرار می‌گیرد که حامل تجربه‌ای شهودی، عرفانی و گسسته از نظم عقلانی زندگی معاصر است. که نمونه‌ای شاخص از سینمای مینیمال است و با ساختاری غیرروایی و گفت‌وگو محور، مسئله تنهایی سوزه مدرن را در نسبت با زیست کلانشهری به تصویر می‌کشد. این فیلم، برخلاف روایت‌های کلاسیک شهری، شهر را نه به عنوان فضایی عینی و قابل مشاهده، بلکه به مثابه تجربه‌ای زیسته و درونی بازنمایی می‌کند؛ تجربه‌ای که در آن، ادراک، بدمندی و آگاهی سوزه تحت تأثیر نظم‌های پنهان زندگی مدرن قرار می‌گیرد. مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که فیلم شام من با آندره چگونه تنهایی سوزه مدرن را در بستر کلانشهر و در چارچوب سینمای مینیمال، با رویکرد پدیدارشناسانه بازنمایی می‌کند. فرض پژوهش بر این مبنا استوار است که فیلم، با حذف تصویر مستقیم شهر و تمرکز بر تجربه زیسته شخصیت‌ها، کلانشهر را به عنوان یک وضعیت وجودی و انضباطی ترسیم می‌کند که پیامد آن، گسست سوزه از بدن، ادراک و زیست‌جهان خویش است. برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر بر تحلیل سه سکانس کلیدی فیلم تمرکز دارد که هر یک مرحله‌ای از مواجهه سوزه مدرن با کلانشهر را نمایندگی می‌کنند. سکانس آغازین فیلم، که با حرکت والاس در فضای شهری و ورود او به مسیر روزمره آغاز می‌شود، وضعیت اولیه سوزه را در دل کلانشهر نشان می‌دهد؛ وضعیتی مبتنی بر پرسه‌زنی، عادت‌مندی و تعلیق ادراکی، که در آن تنهایی به صورت ناآگاهانه و پیشاتأملی تجربه می‌شود. سکانس میانی، موسوم به «نیویورک اردوگاهی»، نقطه قانونی تحلیل مفهومی فیلم است. در این سکانس، تجربه زیسته کلانشهر به صورت آگاهانه و انتقادی در گفتار آندره بازاندیشی می‌شود و شهر به مثابه ساختاری انسان‌ساخته و اردوگاهی بازنمایی می‌گردد که در آن سوزه هم‌زمان در جایگاه زندانی و زندانبان قرار دارد. این سکانس منطق پنهان تنهایی سوزه

مدرن را آشکار ساخته و نشان می‌دهد که چگونه نظم‌های کلانشهری از طریق درونی‌سازی و عادت‌مندی، بدمندی و ادراک سوزه را محدود می‌کنند. سکانس پایانی فیلم، که پس از پایان گفت‌وگو و تنهایی بیناسوزه‌ای و ناکامی هم‌فهمی با تقابل دیدگاه‌ها و ادامه گفت‌وگو، تنهایی بیناسوزه‌ای را به اوج می‌رساند. رابطه با دیگری همواره با فاصله و عدم تقارن؛ در این سکانس، هم‌نشینی فیزیکی دو شخصیت در تضاد با فاصله ذهنی و تجربه‌ای آنهاست. کلانشهر مدرن به صورت افق ناپیدا و مؤثر حضور دارد؛ امکان گفت‌وگو فراهم است، اما تجربه‌ها همچنان در قلمروهای فردی و محدود باقی می‌مانند در این سکانس، تنهایی مدرن نه به صورت ناآگاهانه و نه صرفاً در قالب نقد، بلکه به عنوان تجربه‌ای وجودی و آگاهانه بازنمایی می‌شود؛ تجربه‌ای که امکان بازاندیشی در شیوه زیستن در جهان مدرن را فراهم می‌آورد. براین اساس، پژوهش حاضر با رویکرد پدیدارشناسانه و با اتکا به نظریات، شولتز، هوسرل و بدمندی مریلوپونتی، این سه سکانس را به عنوان یک مسیر مفهومی تحلیل می‌کند: از زیست عادت‌مند سوزه در کلانشهر، به آگاهی انتقادی نسبت به منطق اردوگاهی شهر، و در نهایت، به تجربه تأملی تنهایی. این ساختار تحلیلی نشان می‌دهد که شام من با آندره چگونه در چارچوب سینمای مینیمال، تنهایی سوزه مدرن را نه به عنوان مسئله‌ای فردی، بلکه به مثابه پیامدی ساختاری از زیست کلانشهری و شیوه بودن در جهان مدرن بازنمایی می‌کند.

پرسش اصلی

فیلم شام من با آندره چگونه تنهایی سوزه مدرن در افق کلانشهر رادر سینمای مینیمال بازنمایی می‌کند؟

هدف کلی پژوهش

تبیین چگونگی بازنمایی تنهایی سوزه مدرن در افق کلانشهر از منظر پدیدارشناسانه و از طریق تحلیل سه سکانس منتخب فیلم شام من با آندره می‌باشد.

اهمیت و ضرورت انجام پژوهش

کلانشهر مدرن به مثابه زیست‌جهانی پیچیده، تجربه سوزه را در سطوح ادراک، بدمندی و زمان‌مندی سامان می‌دهد. سینمای مینیمال، با تقلیل کنش روایی و تمرکز بر سکون، مکث و گفتار،

کلاسیک پدیدارشناسی، به‌ویژه نوشته‌های ادموند هوسرل در باب تجربه زیسته و آگاهی زمانی، موريس مرلو-پونتی در باب بدن زیسته، و آلفرد شوتس در زمینه پدیدارشناسی بیناسوژگی است. رویکرد پدیدارشناختی امکان واکاوی نحوه ظهور معنا در مواجهه سوژه با تصویر، صدا و زمان سینمایی را فراهم می‌سازد. در این چارچوب، فیلم شام من با آندره نه به عنوان متنی روایی یا بازنمایانه، بلکه به مثابه میدان تجربه تلقی می‌شود؛ میدانی که در آن، فرم سینمایی و ادراک سوژه در تعامل مداوم با یکدیگر قرار دارند. براین اساس، تمرکز پژوهش نه بر آنچه روایت می‌شود، بلکه بر چگونگی تجربه شدن روایت و وضعیت‌های ادراکی شخصیت‌هاست. این تلقی، مبتنی بر مفاهیم بنیادین پدیدارشناسی، به‌ویژه جهان‌زندگی، بدنمندی و زمان‌مندی است که در اندیشه‌های ادموند هوسرل و موريس مرلو-پونتی تبیین شده‌اند. داده‌های پژوهش از طریق مشاهده مکرر و تحلیلی فیلم گردآوری شده‌اند. این مشاهده صرفاً به تماشای روایی محدود نبوده، بلکه شامل توجه دقیق به عناصر فرمی و حسی فیلم از جمله قاب‌بندی، میزانشن، سکون و حرکت دوربین، ریتم زمانی، سکوت‌ها، گفتار و نحوه حضور بدن در قاب است. ثبت داده‌ها به صورت یادداشت‌برداری تحلیلی و توصیف پدیدارشناختی تجربه تماشای فیلم انجام شده است؛ به‌گونه‌ای که کیفیت تجربه ادراکی پیش از هرگونه تفسیر نظری ثبت شود. انتخاب سکانس‌ها به صورت هدفمند و مبتنی بر منطق نظری پژوهش انجام شده است. معیار اصلی انتخاب، نقش سکانس‌ها در تثبیت، تعلیق یا فروپاشی افق تجربه زیسته سوژه بوده است. براین اساس، سه سکانس به عنوان نمونه‌های تحلیلی برگزیده شدند که هر یک نماینده مرحله‌ای متمایز از وضعیت ادراکی فیلم هستند: سکانس آغازین که در آن تصویر ذهنی کلانشهر و بدن منضبط سوژه مدرن تثبیت می‌شود؛ سکانس منتخب دوم که تجربه زیسته در سکون مینیمالیستی و تعلیق زمانی قرار می‌گیرد؛ و سکانس منتخب سوم که با بروز بحران بدنمندی، افق تجربه دچار گسست و بازآرایی می‌شود. انتخاب این سکانس‌ها با هدف نشان دادن پیوستار تحولی تجربه ادراکی در کلیت فیلم صورت گرفته است. تحلیل سکانس‌ها به‌گونه‌ای انجام شده که ضمن تمرکز بر جزئیات فرمی، ارتباط آنها با کلیت تجربه سینمایی فیلم حفظ شود. هدف پژوهش تعمیق‌پذیری آماری نبوده، بلکه ارائه تحلیلی عمیق و مفهومی از یک نمونه شاخص در سینمای مینیمالیستی و تجربه‌محور

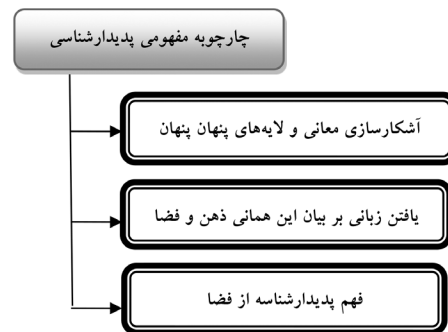
بستری مناسب برای بازنمایی این تجربه ادراکی فراهم می‌کند. با این حال، در بخش قابل توجهی از پژوهش‌های سینمایی، تحلیل کلانشهر عمدتاً در چارچوب‌های جامعه‌شناختی یا بازنمایی محور صورت گرفته و سطح تجربه زیسته سوژه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از منظر روش‌شناختی، رویکرد پدیدارشناسی امکان عبور از تفسیرهای معناگرایانه صرف و تمرکز بر چگونگی ظهور پدیدارها در آگاهی سوژه را فراهم می‌آورد؛ امری که به‌ویژه در مواجهه با سینمای مینیمال، که معنا در آن از خلال حذف کنش و تعلیق روایت شکل می‌گیرد، ضروری است. فقدان مطالعاتی که این رویکرد را به‌طور منسجم در تحلیل نسبت کلانشهر و تنهایی سوژه مدرن به کار گیرند، یک خلأ نظری در پژوهش‌های موجود ایجاد کرده است. فیلم شام من با آندره با ساختار گفت‌وگو محور و محدودیت فضایی، امکان بررسی حضور ضمنی کلانشهر را در لایه‌های ادراکی و بدنی سوژه فراهم می‌کند. تحلیل پدیدارشناسانه سه سکانس منتخب این فیلم، به تبیین چگونگی شکل‌گیری تنهایی مدرن به مثابه تجربه‌ای زیسته و معلق یاری می‌رساند. از این رو، این پژوهش با ارائه خوانشی تجربه‌محور از سینمای مینیمال، می‌تواند به تعمیق مباحث نظری در مطالعات سینمایی و توسعه چارچوب‌های تحلیلی متناسب با زیست‌جهان معاصر کمک کند.

روش‌شناسی پژوهش

فیلم شام من با آندره بر مبنای رویکرد پدیدارشناسی. این فیلم بیش از آنکه بر کنش‌های بیرونی، روایت حادثه‌محور یا جلوه‌های بصری متکی باشد، بر تجربه زیسته، ادراک، آگاهی و گفت‌وگوی میان سوژه‌ها تمرکز دارد. ساختار مینیمال فیلم، محدود بودن فضا و تأکید بر مکالمه، امکان مطالعه نحوه ظهور معنا در تجربه انسانی را فراهم می‌کند. در این اثر، جهان نه از طریق رخدادهای دراماتیک، بلکه از خلال ادراک، خاطره، بدنمندی و مواجهه میان دو شخصیت آشکار می‌شود. از این رو، فیلم بستری مناسب برای بررسی مفاهیمی چون تجربه زیسته، بیناذهنیت، ادراک پدیدارشناختی و چگونگی شکل‌گیری معنا در آگاهی انسانی فراهم می‌آورد و با مبانی نظری پدیدارشناسی هوسرل و مرلوپونتی همخوانی دارد. فیلم شام من با آندره: به کارگردانی لوئیس مال، ۱۹۸۱ به عنوان متن اصلی تحلیل و مجموعه‌ای از منابع نظری معتبر در حوزه پدیدارشناسی و مطالعات سینمایی است. منابع نظری مورد استفاده شامل آثار



بوده است. اندوگرام ۱ چارچوبه مفهومی پدیدارشناسی نشان داده می‌شود.



ابدوگرام ۱. چارچوبه مفهومی پدیدارشناسی.

بررسی قرار گرفته است و تأثیر این ساختار در روایت داستان تحلیل شده است (خاتمی، ۱۳۹۹). تحلیل اگزیستانسیالیستی فیلم شام من با آندره: انسان و جوامع مدرن. پایان‌نامه دکتر در رشته فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی. در این پایان‌نامه به تحلیل اگزیستانسیالیستی فیلم پرداخته شده و مفاهیم فلسفی مانند آزادی، انتخاب و بیگانگی در دنیای مدرن بررسی شده‌اند (هنسی، ۲۰۲۰). شام من با آندره: گفت‌وگوهای فلسفی در سینما. مجله فیلم بین‌المللی، این مقاله تحلیل فلسفی و مفهومی فیلم شام من با آندره را ارائه می‌دهد. نویسنده به طور ویژه به نحوه تعامل دیالوگ‌ها و شخصیت‌ها در این فیلم پرداخته و آن را به عنوان یک اثر برجسته برای بررسی موضوعات فلسفی در سینما می‌شناسد. مقاله به چگونگی ورود مفاهیم فلسفی به فیلم، به ویژه در زمینه‌هایی مانند اگزیستانسیالیسم و بیگانگی اجتماعی پرداخته است.

ادبیات موضوع

بدنمندی و پدیدارشناسی ادراک

هوسرل دوگانگی بدن شامل بدن به مثابه بدن عملگرا سوبژکتیو یا الپ و بدن تجربه‌شونده یا ابژکتیو یا کورپر می‌باشد (زهاوی، ۱۴۰۰: ۲۰۹). برای بررسی رابطه پیچیده میان این دو بدن می‌توان از خوانش هوسرلی از ادراک جهان پیرامون شروع کرد. هوسرل جهان پیرامونی را وابسته به سوژه می‌داند، به زعم وی ارتباط میان ادراک بشر و جهان پیرامونی امری حیاتی برای معرفت‌شناسی است. جهان پیرامونی جهانی است که به وسیله شخص در اعمالش درک و به خاطر آورده و در اندیشه ادراک می‌شود، یا به فلان صورت فاش می‌شود، جهانی است که این اکوی شخصی از آن آگاه و برای او حاضر است و او به شیوه‌های مختلف نظری احساسی ارزش‌گذارانه عملی و نیز از طریق شکل‌دادنش به نحو تکنیکی با آن رابطه دارد (هوسرل، ۱۹۸۹: ۱۹۵). جهان پیرامون برای هوسرل آن جهانی است که شخص می‌شناسد نه آن که صرفاً به شکل فی نفسه وجود داشته باشد. در این رابطه میان ادراک بشر و جهان پیرامون، بدن یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم برای شناخت بیشتر است. بدنی که در جهان به دو شکل پدیدار می‌شود، به شکل ادراک‌کننده و به عنوان ادراک‌شونده. بدنی که برای دید بهتر حرکت می‌کند و جابه‌جا می‌شود و بدنی که ممکن است خود دیده شود. دستی که لمس می‌کند و دستی که لمس می‌شود. در واقع آدمی

ادبیات و سوابق پژوهش

مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که فیلم شام من با آندره عمدتاً در چارچوب نقدهای فلسفی، زیبایی‌شناختی و مطالعات گفت‌وگومحور سینما مورد توجه قرار گرفته است، اما تحلیل‌های روشمند پدیدارشناختی درباره آن محدود و پراکنده‌اند. در سطح بین‌المللی، برخی منتقدان و نظریه‌پردازان سینما این فیلم را نمونه‌ای شاخص از «سینمای اندیشه» دانسته‌اند که در آن گفت‌وگو جایگزین کنش دراماتیک می‌شود و تجربه زیسته شخصیت‌ها به مرکز نقل روایت بدل می‌گردد. این مطالعات بیشتر بر نسبت فیلم با اگزیستانسیالیسم، معناجویی انسان مدرن و نقد زیست روزمره تمرکز داشته‌اند (کریمی، ۱۳۹۴). تحلیل فلسفی فیلم شام من با آندره: پرسش‌های زندگی و تجربه وجودی. مجله سینما و فلسفه. این مقاله به تحلیل فلسفی و اگزیستانسیالیستی فیلم پرداخته و مفاهیم بنیادی زندگی و تجربه انسان را در آن تحلیل می‌کند (رضایی، ۱۳۹۶). سینمای گفت‌وگو: تحلیل ساختار روایی و فلسفی فیلم شام من با آندره. نشریه تحلیل فیلم، مقاله‌ای که به طور خاص ساختار روایی فیلم را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چطور فیلم تنها از طریق گفت‌وگوی شخصیت‌ها به روایت می‌پردازد (نامی، ۱۳۹۳). پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته سینما: شام من با آندره و نقش گفت‌وگو در شکل‌دهی به روایت سینمایی. دانشگاه تهران، دانشکده هنر. در این پایان‌نامه، فیلم شام من با آندره به عنوان یک اثر سینمایی با ساختار گفت‌وگویی مورد

به کار می‌برم؛ در آنها کنکاش می‌کنم؛ در اطراف آنها می‌گردم؛ اما خود بدنم را نمی‌توانم مشاهده کنم (مرلوپونتی^۲، ۲۰۰۵: ۱۰۴). به زعم مرلوپونتی بدن وسیله‌ای برای من و جدای از من نیست؛ وسیله‌ای که در اثر محرک‌های حسی برانگیخته شود و داده‌هایی را برای آگاهی من فراهم کند تا من درباره آنها بیاندیشم.

بدنمندی و زیست‌جهان پدیدارشناسی کلانشهر در فیلم

ادراک تماشاگر فیلم به سوژه استعلایی که ادراک فیلم، تماشاگر را به چیزی فراتر از یک ادراک یا فراشه‌ود بدل می‌سازد (کازه بیه، ۱۳۸۸: ۱۲). مواجهه مخاطب با فیلم نه شبیه به مواجهه با یک ابژه است؛ بلکه شبیه به مواجهه انسان با دیگری است. دیگری که خود ادراک دارد و قدرت سوژکتیو دارد. در واقع هر دو فیلم و مخاطبش در یک جهان بدنمندان به هم در ارتباط قرار می‌گیرند (سوبچاک^۳، ۱۹۹۲: ۵). در این رابطه بدنمندان در جهان ادراکی مخاطب تمام حواس و توجه بشر نه به شکل تکه‌تکه و مجزا بلکه به شکل کلی و گشتالتی درگیر فیلم شده و فیلم را ادراک می‌کند. رابطه بدنی با فیلم، رابطه بدنمندی محدود به حس بینایی نمی‌شود. بلکه مخاطب می‌تواند تصاویر با نگاه خود نوازش کند. بافت و پوست را به گونه‌ای را ادراک می‌کند که گویی آنها را لمس می‌کند (مارکس^۴، ۲۰۰۰: ۱۷۶). بدن مرکز جهت‌دهی ادراک. هرچند که دیگر فیلسوفان بر این باورند که بدن عنصری مادی است و نمی‌تواند شکلی از خود استعلایی باشد، اما برای هوسرل اینگونه نیست. هوسرل بدن عملگر را به همه چیز ترجیح می‌دهد و هیچ چیزی را از آن برتر نمی‌داند. به زعم وی بدن من از همه چیز به من نزدیک‌تر است، نزدیک‌تر برای ادراک، نزدیک به احساس و اراده من (رشیدیان، ۱۴۰۱: ۳۷۸). کلانشهر فرد را در معرض بمباران امپرسیون‌ها و شوک‌ها و ضربه‌ها قرار می‌دهد مشخصه‌های بصری و فضایی کلانشهر مدرن، وضعیت ادراکی کاملاً متمایزی را برای شهروندان پدید می‌آورد (صیاد ۱۴۰۰: ۴) شهر یک نوشتار و متن اجتماعی قابل خوانش است (لفور^۵، ۱۳۸۶: ۵۲). مدرنیته کل نوع بشر را وحدت می‌بخشد. وحدتی مبتنی بر تفرقه: این وحدت همه را به گرداب فروپاشی و تجدید حیات مستمر می‌افکند، گرداب مبارزه و تناقص، ابهام و عذاب (برمن، ۱۳۸۶: ۱۵). زندگی در کلانشهرها به مثابه زندگی در

به عنوان موجود ادراک‌کننده به واسطه داشتن گوشت و پوست می‌تواند خود بخشی از جهان فیزیکی باشد. جهان که باید ادراک شود تا باشد.

همبودی جسمانی - در جهان بودن بدنی

بدن به مثابه ابژه یا جسم: هوسرل دوگانگی ادراک را بیان می‌کند؛ هم بدن را به مثابه یک ابژه و هم به شکل یک فاعل ادراک می‌کنیم. وقتی بدن خود را به مثابه یک چیز تجربه می‌کند این تجربه دوگانه است؛ یعنی دقیقاً هم به مثابه یک چیز تجربه شده و هم به مثابه بدن عملگر زیسته با هم در یک واحد (زهاوی، ۲۱، ۱۴۰۰). هوسرل بر این اصل تأکید می‌ورزد که تجربه بدن خود ممکن است شبیه به بدن دیگری باشد. یعنی اگر جسم را هم بخوایم ادراک کنیم، شبیه به ادراک دیگری است. بر عکس این قضیه نیز صحیح است؛ یعنی ادراک بدن دیگری یا جسم دیگری شبیه به ادراک بدن خود است. هوسرل این رابطه با دیگری برای ادراک را همدلی می‌نامد. همان‌طور که چیزهای صرفاً فیزیکی به عنوان چیزهای ظاهرشونده، به عنوان فعالیت‌های مورد تجربه، سوژه فاعل تجربه را برمی‌انگیزد؛ یعنی تحریک می‌کنند و سببی برای رفتار او هستند، موجودات انسانی نیز به یکدیگر تأثیرات شخصی بی‌واسطه و قابل شهودی را اعمال می‌کنند. آنها از قدرت برانگیختن یکدیگر برخوردارند. اما تأثیر آنها صرفاً به شیوه چیزهای فیزیکی یعنی به صورت تحریک صرف نیست گرچه که گهگاه چنین نیز می‌کنند. بلکه به صورت دیگری از تأثیر اشخاص بر اشخاص دیگر نیز وجود دارد، یعنی آنها فعالیت روحی شان خود را متوجه یکدیگر می‌کنند (هوسرل، ۱۹۸۹: ۲۰۰).

ادراک نه دریافت کیفیت‌های حسی چیزهاست و نه حکم درباره آنها، نه دریافت منفعلانه اجزا منفصل امور حسی است و نه حاصل استدلال یا قوای عقلی؛ بلکه شیوه مواجهه بدنی ما و شکل دستیابی ما به جهان است و این شیوه مواجهه، مقدم بر تفکر است. هر یک از ما پیش از آن که آگاهی باشد، بدنی به شمار می‌رود که جهان را دریافت می‌کند و شکل می‌دهد (مرلوپونتی، ۱۳۹۱: ۱۷). بدن آن چیزی است که نزدیک من می‌باشد و هرگز نمی‌تواند در برابر من ظاهر شود؛ هرگز نمی‌توانم آن را در مقابل دیدگانم بچینم؛ بدن حاشیه‌ای از تمام ادراک من است. من ابژه‌های خارجی را با بدنم مشاهده می‌کنم؛ ابژه‌ها را

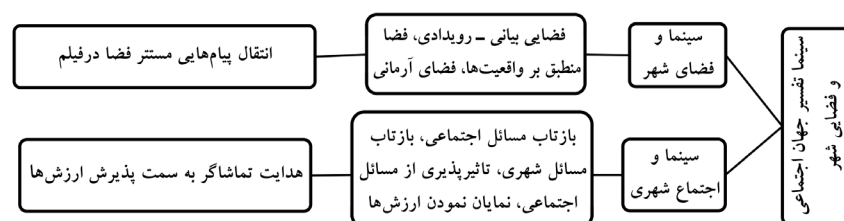


و متأخر، بر کاهش حداکثری عناصر روایی، بصری و دراماتیک و تمرکز بر تجربه، سکون و امر روزمره استوار است. در این رویکرد، روایت کلاسیک مبتنی بر پیرنگ، تعلیق و گره‌گشایی جای خود را به حداقل کنش، تکرار، مکث و زمان‌مندی کنش‌دار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که خود «بودن در زمان» به موضوع اصلی فیلم بدل می‌شود (بوردول^{۱۱}، ۲۰۰۵). از منظر زیبایی‌شناختی، سینمای مینیمال با حذف موسیقی تأکیدی، استفاده محدود از حرکت دوربین، قاب‌های ثابت یا کم‌تحرک و دیالوگ‌های غیرنمایشی شناخته می‌شود. این ویژگی‌ها باعث می‌شوند توجه مخاطب از رخداد‌های بیرونی به فرایند ادراک، آگاهی و تجربه زیسته شخصیت‌ها معطوف گردد (دلوز^{۱۲}، ۱۹۸۹). در چنین سینمایی، معنا نه از طریق کنش دراماتیک بلکه از خلال سکوت‌ها، فاصله‌ها و تعلیق‌های ادراکی شکل می‌گیرد. بسیاری از نظریه‌پردازان، سینمای مینیمال را در پیوندی مستقیم با سینمای مدرن و بحران روایت کلاسیک می‌دانند. به‌زعم دلوز، این نوع سینما با گذار از «تصویر-حرکت» به «تصویر-زمان»، امکان مواجهه مستقیم مخاطب با زمان ناب و تجربه ناب آگاهی را فراهم می‌کند. در این چارچوب، شخصیت‌ها اغلب کنش‌پذیر، متأمل و گرفتار در نوعی تعلیق وجودی‌اند که به جای پیشبرد داستان، وضعیت بودن آنها در جهان را آشکار می‌سازد. در آثار شاخص سینمای مینیمال، گفت‌وگو نه ابزاری برای پیشبرد پیرنگ، بلکه شکلی از حضور و تفکر است. فیلم شام من با آندره نمونه‌ای برجسته از این رویکرد به‌شمار می‌آید؛ فیلمی که با حذف تقریباً کامل کنش بیرونی و تمرکز بر یک گفت‌وگوی طولانی، تجربه زیسته، آگاهی و تفاوت زیست‌جهان دو شخصیت را در مرکز روایت قرار می‌دهد. این ویژگی‌ها آن را در امتداد سینمای مینیمال و سینمای تأملی قرار می‌دهد که به جای چه اتفاقی می‌افتد، بر چگونه تجربه می‌شود تمرکز دارد (چاتمن^{۱۳}، ۱۹۹۰) از منظر پدیدارشناختی،

غار افلاطونی است. تشدید زندگی احساسی برای شهروندان به علت سرعت و تغییر دائمی و پیوستگی محرک‌های خارجی و داخلی اتفاق می‌افتد و بر هویت، شالوده و بنیاد روانی کلانشهر تأثیر می‌گذارد. با گسترده‌ی نوع طراحی خود، موقعیت و شرایط روانی عقلگرا را برای زندگی روانی و احساسی شهروند خلق می‌کند. به طوری که عقلگرایی خصیصه زندگی کلانشهری می‌شود (زیمل^{۱۴}، ۱۳۷۲). سوژه متحرک و پره‌زن، در طول عبور و مرور در کلانشهر، هر لحظه با سیل خروشان انواع محرک‌ها، همچون چهره‌ها و گفت‌وگوهای گوناگون، مناظر متغیر، مغازه‌های متفاوت، ترکیب نوری و بافت متفاوت هر منطقه و بی‌شمار تبلیغات مواجه می‌شود، در چنین محیطی، سوژه دشواری خاصی برای تشکیل هویتی یکپارچه و منسجم دارد (تانکس^{۱۵}، ۱۳۹۰: ۴۷). درواقع سوژه مدرن در تجربه زندگی کلانشهری، بی‌اعتنایی و خودداری را به عنوان یک سپر محافظ در برابر شوک‌های شهر مدرن اتخاذ می‌کند. و دلزدگی کلانشهری امری ارادی و تعمدی نیست بلکه واکنش عاطفی و غیر ارادی در برابر محرک‌هایی است که حس یکپارچه سوژه را در معرض تهدید فروپاش قرار می‌دهند (تستر^{۱۶}، ۱۹۹۵: ۹۴). شکاف بین فرهنگ عینی و فرهنگ ذهنی کلانشهر به عنوان جایگاه تجلی مدرنیته، مکان نمایش همین تراژدی فرهنگی است. تکنیک ایماژ دیالکتیکی که سینما با مونتاژ عناصر ناهمگن در زندگی شهری می‌تواند از تناقضات زندگی روزمره شهری پرده بردارد مونتاژ با جابه‌جایی بسترهای اولیه موارد، سبب می‌شود که امر آشنا به امری عجیب و ناآشنا بدل شود (هایمور^{۱۷}، ۲۰۰۲: ۴۶). ایدئوگرام ۲، تفسیر جهان اجتماعی از طریق سینما را نشان می‌دهد.

سبک هنر سینمایی مینیمال

مکتب سینمایی مینیمال^{۱۸} از گرایش‌های مهم سینمای مدرن



ایدئوگرام ۲. تفسیر جهان اجتماعی از طریق سینما.

آندره، گفت‌وگو نقش کنش را بر عهده دارد. دیالوگ‌ها نه برای پیشبرد داستان، بلکه برای آشکارسازی تفاوت دو زیست‌جهان، دو نگرش به زندگی و دو شیوه تجربه جهان به کار می‌روند؛ ۶. حذف موسیقی تأکیدی و برجستگی سکوت فیلم تقریباً فاقد موسیقی متن هدایت‌گر است. سکوت‌ها، مکث‌ها و صداها محیطی رستوران جایگزین موسیقی می‌شوند و فضای تأملی فیلم را تقویت می‌کنند؛ رویکردی که با زیبایی‌شناسی مینیمال و سبک تعالی‌گرایانه هم‌راستاست؛ ۷. تمرکز بر امر روزمره و تجربه زیسته کنش اصلی فیلم شام خوردن و گفت‌وگو از عادی‌ترین فعالیت‌های روزمره است. با این حال، فیلم از خلال همین امر ساده، به پرسش‌های بنیادین درباره معنا، تجربه، آگاهی و زیست مدرن می‌پردازد؛ ویژگی‌ای شاخص در سینمای مینی مال ابهام معنایی و مشارکت فعال مخاطب فیلم هیچ موضع‌گیری نهایی یا پیام صریحی ارائه نمی‌دهد. مخاطب میان روایت‌های آندره و والاس معلق می‌ماند و خود باید نسبتش را با جهان فیلم تعیین کند؛ امری که به مشارکت فعال تماشاگر می‌انجامد؛ ۸. هم‌سویی با پدیدارشناسی تجربه تمرکز فیلم بر گفت‌وگو، حضور، مکث و تجربه لحظه‌ای، آن را به متنی مناسب برای تحلیل پدیدارشناختی بدل می‌کند. جهان فیلم نه بازنمایی واقعیت، بلکه شیوه پدیدارشدن جهان در آگاهی دو شخصیت است.

پرسه‌زن فیلم و تجربه زیسته

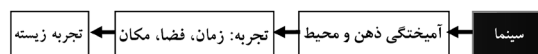
فیلم بیننده را با خود به درون لایه‌های تو در تو مکان می‌کشد و چهره‌ها و نیمرخ‌هایی بس متفاوت از کالبد معماری بنا و معماری شهر به او نشان می‌دهد. کالبد معماری و تن شهر جزئی لاینفک از داستان فیلم می‌شود، با نشانه‌ها و نشانی‌های خاص (اعتصام، ۱۳۹۸: ۵). سینما و کلانشهری: زندگی کلانشهری ریشه در جست‌وجوی آمیختن با توده جمعی، و ذوب شدن در سیلان آشوب‌های شهری ست. از این منظر، ظرفیت شهر و سینما را می‌توان ایجاد تمایل برای بازیگره‌بندی سوژگیو، و نیز شوق برای در جمع بودن و ارتباط گروهی در نظر گرفت. تجربه تماشاگری سینما و پرسه‌زنی در شهر، به عبارت دیگر، مبتنی است بر یک گونه خاص از جذب شدن به اتمسفر محیط، و شکل‌دهی به گشتال‌های احساسی-جسمانی فضایی با بدن‌ها و فضاهایی که در یک جغرافیای گشتالتی توزیع شده‌اند. در سینما، ناظر در درون جهان منظر است، اما بدون

سینمای مینیمال بستری مناسب برای تحلیل تجربه ادراکی و زیست‌جهان است؛ زیرا با کاهش محرک‌های بیرونی، امکان توجه عمیق‌تر به فرایند ظهور معنا در آگاهی فراهم می‌شود. به همین دلیل، بسیاری از پژوهشگران این مکتب را هم‌راستا با رویکردهای پدیدارشناسی در فلسفه می‌دانند؛ رویکردی که بر توصیف تجربه آن‌گونه که در آگاهی پدیدار می‌شود تأکید دارد (سوبچک^{۱۴}، ۱۹۹۲). در مجموع، مکتب سینمایی مینیمال را می‌توان نه صرفاً یک سبک فرمی، بلکه نوعی نگرش فلسفی به سینما دانست؛ نگرشی که با کاستن از عناصر مرسوم روایت، سینما را به عرصه تأمل، حضور و تجربه زیسته بدل می‌سازد و امکان تحلیل‌های عمیق پدیدارشناختی را فراهم می‌کند سبک هنری مینیمال در فیلم شام من با آندره فیلم شام من با آندره، یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های سینمای مینیمال است که با حذف آگاهانه کنش دراماتیک و تمرکز بر گفت‌وگو، تجربه زیسته و آگاهی را به مرکز روایت منتقل می‌کند. ساختار فرمی و محتوایی این فیلم به‌وضوح با اصول زیبایی‌شناسی سینمای مینیمال هم‌خوان است. ۱. حداقل‌گرایی روایی و حذف پیرنگ کلاسیک در این فیلم، روایت به یک موقعیت واحد شام دو دوست در یک رستوران تقلیل می‌یابد. هیچ گره‌افکنی، تعلیق داستانی یا نقطه اوج کلاسیکی وجود ندارد و روایت بر وضعیت گفت‌وگویی پایدار استوار است. این ویژگی نمونه‌ای روشن از تقلیل روایت به «موقعیت» در سینمای مینیمال است؛ ۲. حذف کنش بیرونی و برجستگی سکون تقریباً تمام فیلم در حالت سکون رخ می‌دهد؛ شخصیت‌ها نشسته‌اند و کنش فیزیکی به حداقل می‌رسد. این سکون، به جای ضعف روایی، به ابزار معناساز بدل می‌شود و توجه مخاطب را به جریان آگاهی و تجربه درونی معطوف می‌کند؛ ۳. زمان‌مندی کش‌دار و تجربه تصویر-زمان ریتم کند فیلم و استفاده از نماهای نسبتاً طولانی باعث می‌شود زمان به صورت مستقیم تجربه شود. تماشاگر نه در پی دنبال کردن رخدادها، بلکه درگیر «گذران زمان» در گفت‌وگو می‌شود؛ امری که دلوز آن را ویژگی بنیادین تصویر-زمان می‌داند؛ ۴. اقتصاد بصری و سادگی میزانشن فضای رستوران، نورپردازی ملایم، قاب‌بندی ساده و حرکت محدود دوربین، نمونه‌ای از اقتصاد بصری سینمای مینیمال است. هیچ عنصر بصری زائدی برای تحریک احساسات مخاطب به کار نمی‌رود و تصویر در خدمت حضور و گفت‌وگو باقی می‌ماند؛ ۵. گفت‌وگو به مثابه جایگزین کنش در شام من با



اردوگاه، یکی از سکانس‌های محوری. چگونگی بازنمایی تنهایی سوزهد مدرن در بستر کلانشهر و در چارچوب سینمای مینیمال با رویکرد پدیدارشناسانه و امکان تحلیل نظری منسجمی از نسبت میان شهر، بدن و تجربه زیسته فراهم می‌آورد. این سکانس کلانشهر را نه به عنوان یک فضای کالبدی، بلکه به مثابه یک وضعیت وجودی و تجربه زیسته بازنمایی می‌کند. روایت آندره از نیویورک، بدون اتکا به تصویر عینی شهر، امکان تحلیل پدیدارشناسانه تجربه زیستن در کلانشهر را فراهم می‌سازد؛ تجربه‌ای که در آن سوزهد با احساس خفگی، تکرار و تعلیق ادراکی مواجه می‌شود. این ویژگی، سکانس را به نمونه‌ای شاخص برای بررسی پدیدارشناسی بدن‌مند تجربه شهری بدل می‌کند. دوم، این سکانس به روشنی منطق اردوگاهی کلانشهر مدرن را آشکار می‌سازد؛ جایی که سوزهد هم‌زمان در جایگاه زندانی و زندانبان قرار می‌گیرد. این هم‌زمانی، امکان تحلیل تنهایی سوزهد مدرن را به مثابه پدیده‌ای ساختاری و نه صرفاً روان‌شناختی یا فردی فراهم می‌کند. از این منظر، سکانس نیویورک به مثابه اردوگاهی است نمونه‌ای فشرده از سازوکارهای درونی‌سازی نظم، عادت‌مندی و انضباط است که در کلانشهر مدرن عمل می‌کنند. سوم این سکانس نقش محوری در بروز بحران بدنمندی دارد. در روایت آندره، بدن سوزهد مدرن به بدنی عادت‌زده، منجمد و کم‌حساس تقلیل می‌یابد که ارتباط خود را با تجربه زیسته و زیست‌جهان از دست داده است. تحلیل بدن به عنوان کانون ادراک و تجربه را فراهم می‌کند. چهارم، تقابل گفتمانی میان آندره و والاس در این سکانس، امکان تحلیل دو شیوه مواجهه سوزهد مدرن با کلانشهر را فراهم می‌آورد: آگاهی انتقادی در برابر سازگاری روزمره. سکانس فیلم منطق سینمای مینیمال صورت گرفته است. سکانس نیویورک اردوگاهی است، بدون اتکا به کنش‌های بیرونی یا حرکت دوربین، و صرفاً از طریق گفت‌وگو و تجربه درونی، یکی از عمیق‌ترین نقدهای سینمایی از زیست کلانشهری و تنهایی سوزهد مدرن را ارائه می‌دهد. سکانس منتخب سوم: تقابل دیدگاه‌ها و پایان گفت‌وگو: این سکانس نقطه اوج تنهایی بیناسوزده‌ای و ناکامی هم‌فهمی را نشان می‌دهد و نتیجه‌گیری روانی و وجودی از کل گفت‌وگو ارائه می‌کند و کلانشهر مدرن به عنوان افق نامرئی، امکان گفت‌وگو را فراهم می‌کند اما هم‌فهمی وجودی میان شخصیت‌ها محقق نمی‌شود. تنهایی سوزهد مدرن در دل تعامل و نزدیکی فیزیکی، برجسته می‌شود؛ هم‌نشینی جسمی به

مکان مشخص (ساسیت^{۱۵}: ۲۰۰۸: ۱۴۴)، سینما به بازنمایی مکان‌های متمایز، شیوه‌های زندگی و بافت انسانی شهرها و بیان پیچیدگی مکانی، گوناگونی و پویایی اجتماعی شهر، از طریق میزانشن، لوکیشن سینمایی، نورپردازی، فیلمبرداری و تدوین، می‌پردازد (شیل^{۱۶}: ۱۳۹۱: ۲۲). فیلم‌ها با زمینه شهری، برخوردها و تعاملات پیچیده شهری و زندگی اجتماعی و تصویر کالبدی فضاهای شهر ارائه می‌کنند. مهم‌ترین مباحث تئوری فیلم فضا محور تأثیرات ترسیم شده در فیلم‌ها بر دنیای واقعی می‌باشد. جامعه امروزی، ارتباطی تنگاتنگ با تصاویر سینمایی خود را باز می‌شناسد، قرن حاضر تصاویر متحرک، نحوه اندیشیدن و نگریستن، حرکت‌کردن و زندگی‌کردن تماشاگران را تحت تأثیر قرار داده و قلمروهای زندگی واقعی و ادراک مخاطبان از فضاهای شهری را شکل‌دهی می‌کند. سینما سرتاسر شهر را فرا گرفته است، برای فهم این راز، نباید از شهر به سمت پرده سینما حرکت کنیم، بلکه باید از پرده سینما به سوی شهر حرکت کرد (بادرلارد^{۱۷}: ۱۹۸۹). ایدئوگرام ۳، تجربه زیسته پرسه‌زن سینما را نشان می‌دهد.



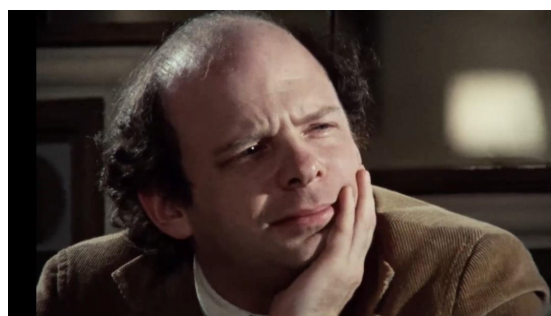
ایدئوگرام ۳. تجربه زیسته پرسه‌زن سینما.

پرسه‌زن ذهنی و تجربه زیست‌جهان کلانشهری - فیلم شام من با آندره

سه سکانس و ارتباط آن با کلانشهر و سوزهد مدرن، سکانس آغازین: ورود به رستوران و آغاز گفت‌وگو، این سکانس زمینه و چارچوب اصلی تجربه سوزهد را شکل می‌دهد. ورود به رستوران، سکون اولیه شخصیت‌ها و آغاز گفت‌وگو، شرایطی را فراهم می‌کند که تعلیق ادراکی و پرسه‌زنی ذهنی سوزهد مدرن مشاهده شود. ارتباط با کلانشهر و سوزهد مدرن: کلانشهر مدرن به صورت نامرئی در ذهن شخصیت‌ها حضور دارد؛ اضطراب و پراکندگی ذهنی، انعکاس شلوغی و پیچیدگی شهر است. تنهایی سوزهد مدرن از همان ابتدا شکل می‌گیرد: علی‌رغم حضور فیزیکی دیگری، فاصله ذهنی وجود دارد و تجربه وجودی فردی به وضوح نمایان می‌شود، سکون بدن‌ها و مکث‌های گفت‌وگو، بازنمایی وضعیت بدنمندی و تعلیق ادراکی است که تجربه ذهنی شهر را شکل می‌دهد. سکانس منتخب دوم: نیویورک به عنوان

نشستن و سکون محدود شده است، اما این سکون به معنای آرامش نیست؛ بدن‌ها ابزار مشاهده و تأمل ذهنی شده‌اند و تجربه به سطح ذهن و گفتار منتقل می‌شود. در حقیقت والی در مسیر رسیدن به رستوران و سپس هنگام نشستن، در وضعیتی از ناهم‌حضور با لحظه اکنون قرار دارد. او از نظر فیزیکی در فضا است، اما آگاهی‌اش درگیر نگرانی‌های روزمره، اقتصاد، فرسودگی زندگی شهری و اضطراب زمان است. این وضعیت، از منظر پدیدارشناسی هوسرل، نوعی آگاهی پیشاپیداری است: جهان نه آن‌گونه که خود را می‌نمایاند، بلکه آن‌گونه که توسط پیش‌فرض‌ها و عادت‌های ادراکی پوشانده شده، تجربه می‌شود. چیزها هنوز اجازه ظهور ناب نیافته‌اند. از دید هایدگر، والی در این سکانس نمونه روشن انسانی که در روزمرگی دیگران بودن حل شده، زمان برای او نه گشوده بلکه فشرده و اضطرابی است. رستوران هنوز جهانی برای زیستن نیست، بلکه صرفاً مکانی کاربردی برای انجام یک قرار اجتماعی است. بودنِ او، بودنِ ناآگاهانه است. در خوانش مرلوپوتنی، بدن والی نیز بدنِ حاضر و غایب است: حرکاتش فیزیکی است، بدن هنوز به عنوان بدن زیسته وارد تجربه نشده. او در فضا حرکت می‌کند، اما فضا با او وارد گفت‌وگو نمی‌شود. این سکانس، تعلیق پیش از امکان تجربه است؛ آستانه‌ای که هنوز به ادراک انضمامی نرسید.

«تصویر ۱» پرسه‌زنی ذهنی و تعلیق ادراکی سکانس منتخب اول که بر مبنای نظریه هوسرل، سوژه در وضعیت تعلیق ادراک و پیش از شکل‌گیری گفت‌وگوی مفهومی و فلسفی را نشان می‌دهد.



تصویر ۱. پرسه‌زنی ذهنی و تعلیق ادراکی (سکانس منتخب اول).
نظریه هوسرل: سوژه در وضعیت تعلیق ادراک و پیش از شکل‌گیری گفت‌وگوی مفهومی و فلسفی (مأخذ: شام من با آندره، اثر لوئیس مال، ۱۹۸۱).

هم‌فهمی وجودی نمی‌انجامد. سکون و تعلیق ادراکی در این سکانس، به‌وضوح وضعیت ذهنی سوژه و تأثیر افق شهری بر تجربه فرد را بازنمایی می‌کند. جمع‌بندی این سه سکانس در «جدول ۱» به‌طور استراتژیک مسیر تجربه سوژه مدرن در کلانشهر را از منظر نظریه‌پردازان نشان می‌دهد.

جدول ۱. به‌طور استراتژیک مسیر تجربه سوژه مدرن در کلانشهر از منظر نظریه‌پردازان.

پرسه‌زنی ذهنی و تعلیق ادراکی (سکانس اول). نظریه هوسرل
کلانشهر به مثابه اردوگاه نامریی: پدیدارشناسی سوژه مدرن در سکانس نیویورک (سکانس دوم). نظریه مرلوپوتنی
تنهایی بیناسوژه‌ای و ناکامی هم‌فهمی (سکانس سوم). نظریه شولتز

کلانشهر مدرن در خلال سکانس‌های انتخابی نه به عنوان پس‌زمینه فیزیکی، بلکه به صورت افق ذهنی و وجودی تجربه سوژه را شکل می‌دهد و تنهایی سوژه مدرن محصول سکون، تعلیق ادراکی و گسست میان بدن و تجربه است.

پدیدارشناسی سوژه مدرن: سکانس‌های منتخب

تحلیل کلانشهر مدرن و تنهایی سوژه مدرن، سکانس اول: ورود والی به رستوران و ناآرامی آغاز گفت‌وگو تعلیق ادراکی و پرسه‌زنی ذهنی سکانس آغازین فیلم شام من با آندره، با ورود شخصیت‌ها به رستوران و شروع گفت‌وگو، نمونه‌ای شاخص از تعلیق ادراکی سوژه مدرن است. شخصیت‌ها در فضایی محدود و بسته مستقر می‌شوند، اما آگاهی آنها در حالتی معلق بین گذشته، حال و انتظار آینده قرار دارد ریتم کند گفت‌وگو، مکث‌های طولانی و سکون میزانشن باعث می‌شود زمان زیسته کش‌آمده و تجربه ذهنی سوژه از فضای کلانشهر مدرن بازنمایی شود. کلانشهر مدرن در این سکانس به صورت نامرئی اما مؤثر حضور دارد؛ شلوغی و نظم عقلانی شهر در ذهن شخصیت‌ها به صورت اضطراب خفیف و پراکندگی تمرکز تجربه می‌شود. این حضور-غیاب، نشان‌دهنده تأثیر محیط شهری بر تجربه درونی سوژه است. تنهایی سوژه مدرن نیز از همان ابتدا آشکار می‌شود: علی‌رغم حضور فیزیکی دو شخصیت در یک فضا، فاصله ذهنی و عدم هم‌فهمی وجود دارد. سوژه هنوز توان ایجاد ارتباط وجودی با دیگری را ندارد و این تنهایی، هسته اولیه تجربه مدرن است. بدن شخصیت‌ها در



عادت زده و از تجربه زیسته جدا شده بدل می کند. بدین ترتیب، این سکانس پاسخی مستقیم و تحلیلی به سؤال اصلی پژوهش ارائه می دهد و نقش کلانشهر را در شکل گیری تنهایی سوزهمدرن، در چارچوب سینمای مینیمال و رویکرد پدیدارشناسانه. (تصویرهای ۲. الف و ب)



تصویر ۲ الف. کلانشهر به مثابه اردوگاه نامریی: پدیدارشناسی سوزهمدرن در سکانس نیویورک. پارادوکس وضعیت سوزهمدرن. همزمان تحت سلطه ساختارهای اجتماعی و خود در باز تولید همان ساختارها مشارکت می کند. کلانشهر به مثابه زندانی که ساکنانش در آن، هم زندانی اند و هم زندانیان (شام من با آندره، اثر لوئیس مال).



تصویر ۲ ب. کلانشهر به مثابه اردوگاه نامریی: پدیدارشناسی سوزهمدرن در سکانس نیویورک. استعاره ای از وضعیت انسان کلانشهری که بی آنکه در بند دیوارهای مادی باشد، در زندان نامرئی روزمرگی، انفعال و گسست از تجربه زیسته گرفتار شده است (شام من با آندره، اثر لوئیس مال، ۱۹۸۱).

سکانس منتخب سوم: پایان گفت و گو و تنهایی بیناسوزهای و ناکامی هم فهمی با تقابل دیدگاه ها و ادامه گفت و گو، تنهایی بیناسوزهای را به اوج می رساند. رابطه با دیگری همواره با فاصله و عدم تقارن؛ در این سکانس، هم نشینی فیزیکی دو شخصیت

سکانس منتخب دوم: نیویورک به مثابه اردوگاه یا زندان انسان ساخته به طور مستقیم به پرسش اصلی پژوهش، یعنی چگونگی بازنمایی تنهایی سوزهمدرن در بستر کلانشهر پاسخ می دهد. در این سکانس، کلانشهر نه به عنوان فضای تعامل اجتماعی، بلکه به مثابه ساختاری انضباطی ظاهر می شود که تجربه زیسته سوزهمدرن را محدود کرده و او را در وضعیت انزوا و وجودی قرار می دهد. نیویورک در این خوانش، شبکه ای از عادت ها، قواعد و ریتم های تکرارشونده است که به تدریج امکان تجربه اصیل و ارتباط معنادار را از سوزهمدرن سلب می کند. محوری این سکانس، فروپاشی تمایز میان زندانی و زندانیان است؛ انسان مدرن همزمان در هر دو جایگاه قرار می گیرد. سوزهمدرن از یک سو در بند نظم های تحمیل شده کلانشهری است و از سوی دیگر، با پذیرش و بازتولید همین نظم ها، به عامل تداوم آنها بدل می شود. این وضعیت، شکل خاصی از تنهایی مدرن را رقم می زند؛ تنهایی ای که نه ناشی از فقدان جمع، بلکه محصول زیستن در ساختاری است که فردیت را به کارکرد تقلیل می دهد و سوزهمدرن را از تجربه زیسته خود جدا می سازد. از منظر پدیدارشناسی، حذف تصویر عینی شهر و جایگزینی آن با روایت زبانی آندره، دلالت بر اولویت تجربه ذهنی و بدنی سوزهمدرن نسبت به واقعیت کالبدی دارد. کلانشهر در این سکانس به صورت احساس خفگی، تکرار و سکون ادراکی تجربه می شود. بدن سوزهمدرن، که باید محل تماس زنده با جهان باشد، در این وضعیت به بدنی منجمد و عادت زده بدل می گردد؛ بدنی که در چرخه های روزمره حل شده و حساسیت ادراکی خود را از دست داده است. بدین ترتیب، تنهایی سوزهمدرن نه در فاصله مکانی از دیگران، بلکه در گسست او از بدن و تجربه خود تحقق می یابد. تقابل گفت و گویی میان آندره و والاس، لایه دیگری از نسبت این سکانس با سؤال پژوهش را آشکار می سازد. والاس نماینده سوزهای است که با منطق کلانشهر سازگار شده و تنهایی را به عنوان وضعیتی طبیعی پذیرفته است، در حالی که آندره با زبان انتقادی و استعاره خود، تلاش می کند این سازگاری را مختل کرده و امکان آگاهی نسبت به وضعیت اردوگاهی زندگی مدرن را احیا کند. این تقابل نشان می دهد که تنهایی مدرن، بیش از آن که یک وضعیت فردی باشد، نتیجه ساختاری کلانشهری است که سوزهمدرن را به سکون و انفعال می کشاند. در جمع بندی، سکانس نیویورک اردوگاه و زندانی است نشان می دهد که کلانشهر مدرن چگونه با درونی سازی نظم و انضباط، سوزهمدرن را به موجودی تنها،

و ناکامی هم‌فهمی فیلم نشان می‌دهد که کلانشهر مدرن نه به صورت پس‌زمینه فیزیکی، بلکه به عنوان افق وجودی، ذهنی و تجربه‌ای حضور دارد. تنهایی سوژه مدرن، محصول سکون، گسست بدن از تجربه و تعلیق ادراکی در این افق است. فیلم به جمع‌بندی نمی‌رسد؛ بلکه در تعلیق نهایی باقی می‌ماند. نه آندره پیروز است، نه والی شکست‌خورده. از منظر هوسرل، آگاهی نمی‌تواند برای همیشه در حالت تعلیق بماند. جهان زندگی با همه ضرورت‌هایش بازمی‌گردد. اما این بازگشت، دیگر بازگشت ساده نیست؛ رد تجربه ناب در آگاهی والی باقی مانده است. جهان، هرچند همان است، اما همان‌گونه تجربه نمی‌شود. در خوانش هایدگر، این پایان، همزیستی دو شیوه بودن است: اصالت و روزمرگی. هایدگر می‌گوید «آگاهی». والی اکنون می‌داند که می‌توان جور دیگری هم بود، حتی اگر نتوان همیشه آن‌گونه زیست. مرلوپنتی، سکوت پایانی و قدم‌زدن والی در خیابان، بازگشت بدن به جهان است؛ اما بدنی که اندکی دگرگون شده. شهر همان شهر است، اما ادراک لایه‌هایی تازه یافته. معنا نه در تصمیم قاطع، بلکه در دگرگونی و نحوه حضور رخ داده است. والی اکنون می‌داند که بودن، امکان‌های دیگری هم دارد. این آگاهی، خود شکلی از پرسه‌زنی اصیل است. پدیدارشناسی در این فیلم نه به عنوان نظریه، بلکه به مثابه تجربه‌ای زیسته عمل می‌کند.

یافته‌های تحلیل

یافته‌های پژوهش حاضر حاصل تحلیل پدیدارشناختی سه سکانس منتخب از فیلم شام با آندره در چارچوب سینمای مینیمال است. تجربه زیسته سوژه مدرن در این فیلم نه از طریق کنش بیرونی و حرکت فیزیکی، بلکه از خلال وضعیت سکون و پرسه‌زنی ذهنی بازنمایی می‌شود. یافته‌ها در چهار محور اصلی قابل جمع‌بندی هستند: ۱. سکون به مثابه شرط امکان تجربه زیسته تحلیل سکانس‌ها نشان می‌دهد که سکون در فیلم، صرفاً فقدان حرکت یا کنش نیست، بلکه به عنوان شرط امکان ظهور تجربه زیسته عمل می‌کند. حذف تحرک فیزیکی و تثبیت بدن‌ها، تمرکز ادراک را از سطح رویدادهای بیرونی به لایه‌های درونی تجربه منتقل می‌کند. در نتیجه، سکون به بستری برای توجه، شنیدن و تأمل بدل می‌شود و امکان بازنمایی تجربه زیسته را فراهم می‌آورد؛ ۲. جایگزینی حرکت فیزیکی با پرسه‌زنی ذهنی یافته‌ها حاکی از آن است که فیلم، حرکت در فضا را با حرکت آگاهی جایگزین

در تضاد با فاصله ذهنی و تجربه‌ای آنهاست. کلانشهر مدرن به صورت افق ناپیدا و مؤثر حضور دارد؛ امکان گفت‌وگو فراهم است، اما تجربه‌ها همچنان در قلمروهای فردی و محدود باقی می‌مانند. شهر مدرن، به عنوان زمینه ساختاری، باعث می‌شود ارتباط وجودی کامل تحقق نیابد. تنهایی سوژه مدرن آشکارا نمود پیدا می‌کند: علی‌رغم حضور دیگری، سوژه همچنان جدا و منفصل است. تجربه زیسته و معنا در دل گفت‌وگو گم می‌شود و زبان به جای پل ارتباط، به مانعی برای هم‌فهمی بدل می‌گردد. بدنمندی، سکون و تعلیق ادراکی: سکون فیزیکی و استمرار گفت‌وگو، تجربه تنهایی و تعلیق ذهنی را به تماشاگر منتقل می‌کند و بدن‌ها صرفاً حضور فیزیکی دارند، اما حضور وجودی و تجربه زیسته محدود شده است. (تصویر ۳)

«تصویر ۳» تنهایی بیناسوژه‌ای و ناکامی هم‌فهمی (سکانس منتخب سوم). بر پایه نظریه شولتز. را نشان می‌دهد، در این سکانس علی‌رغم تداوم گفت‌وگو و هم‌حضور دو شخصیت بر شکاف بنیادین میان افق‌های ادراکی آنان تأکید می‌کند. شکافی که از ناممکن بودن دستیابی به هم‌فهمی کامل و تنهایی بینا سوژه‌ای را به مثابه یکی از وجوه بنیادین تجربه انسانی آشکار می‌سازد.



تصویر ۳. تنهایی بیناسوژه‌ای و ناکامی هم‌فهمی (سکانس منتخب سوم) بر پایه نظریه شولتز. علی‌رغم تداوم گفت‌وگو و هم‌حضور دو شخصیت بر شکاف بنیادین میان افق‌های ادراکی آنان تأکید می‌کند. شکافی که از ناممکن بودن دستیابی به هم‌فهمی کامل و تنهایی بیناسوژه‌ای را به مثابه یکی از وجوه بنیادین تجربه انسانی آشکار می‌سازد (مأخذ: شام من با آندره، اثر لوئیس مال، ۱۹۸۱).

جمع‌بندی تحلیل سه سکانس منتخب، بدون نمایش مستقیم کلانشهر، تجربه زیسته سوژه مدرن در کلانشهر را در سه مرحله بازنمایی می‌کند: تعلیق ادراکی و پرسه‌زنی ذهنی بحران بدنمندی و گسست از زیست‌جهان تنهایی بیناسوژه‌ای



می‌کند. گفت‌وگوها و روایت تجربه‌های زیسته، نوعی پرسه‌زنی ذهنی را شکل می‌دهند که در آن آگاهی میان زمان‌ها، مکان‌ها و سطوح مختلف تجربه جابه‌جا می‌شود. این پرسه‌زنی ذهنی، نقش کنش سینمایی را بر عهده می‌گیرد و ریتم فیلم را شکل می‌دهد؛ ۳. بدن نشسته به عنوان محمل ادراک تحلیل پدیدارشناختی سکانس‌ها نشان می‌دهد که بدن در وضعیت سکون، نقش فعالی در شکل‌گیری تجربه دارد. بدن نشسته، نه منفعل، بلکه محملی برای گشودگی ادراک، شنیدن و درگیر شدن با جهان است. این یافته نشان می‌دهد که در سینمای مینیمال، بدن می‌تواند بدون حرکت، حامل معنا و تجربه باشد؛ ۴. بازتعریف تجربه مدرن در سینمای مینیمال یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که شام با آندره تجربه مدرن را نه به عنوان زیست شتاب‌زده و مبتنی بر کنش، بلکه به عنوان تجربه‌ای تأملی، گفتمانی و مبتنی بر سکون بازنمایی می‌کند. در این چارچوب، تجربه زیسته سوزهمدرن در مکث‌ها، سکوت‌ها و گفت‌وگوها شکل می‌گیرد و نه در حرکت مداوم در فضا. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سینمای مینیمال با تأکید بر سکون و پرسه‌زنی ذهنی، امکان بازنمایی نوعی تجربه زیسته متفاوت از الگوهای غالب سینمایی را فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر فیلم شام من با آندره (لوئیس مال، ۱۹۸۱) و با بهره‌گیری از رویکرد پدیدارشناسی، به تحلیل نسبت میان کلانشهر مدرن و تنهایی سوزهمدرن در چارچوب سینمای مینیمال پرداخت. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که فیلم، با حذف کنش‌های بیرونی و تمرکز بر گفت‌وگو، تجربه زیسته و بدنمندی شخصیت‌ها، تصویری متفاوت از شهر ارائه می‌دهد؛ تصویری که در آن کلانشهر نه به عنوان فضای ارتباط، بلکه به مثابه

ساختاری انضباطی و درونی‌شده عمل می‌کند. تحلیل سکانس «نیویورک اردوگاهی» نشان داد که کلانشهر مدرن چگونه به فضایی بدل می‌شود که در آن سوزهم، هم‌زمان در جایگاه زندانی و زندانبان قرار می‌گیرد. این وضعیت، شکل خاصی از تنهایی مدرن را پدید می‌آورد که نه ناشی از فقدان جمع، بلکه حاصل درونی‌سازی نظم، عادت‌مندی و تکرار است. در این ساختار، سوزهم با مشارکت فعال در بازتولید قواعد کلانشهری، خود به عامل تداوم وضعیت اردوگاهی بدل می‌شود. از منظر پدیدارشناسی، فیلم بر تجربه زیسته سوزهم تأکید دارد و نشان می‌دهد که بحران تنهایی، در سطح بدنمندی و ادراک نیز تحقق می‌یابد. بدن سوزهمدرن در شام من با آندره به بدنی عادت‌زده، منجمد و کم‌حساس تبدیل می‌شود که در وضعیت تعلیق ادراکی قرار دارد؛ وضعیتی که در آن تماس زنده با زیست‌جهان تضعیف شده و تجربه به سطحی کارکردی تقلیل می‌یابد. حذف تصویر عینی شهر و جایگزینی آن با روایت زبانی، این تعلیق را تشدید کرده و شهر را به یک وضعیت وجودی بدل می‌سازد. در نهایت، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شام من با آندره با بهره‌گیری از امکانات سینمای مینیمال، موفق می‌شود تنهایی سوزهمدرن را به مثابه پیامدی ساختاری از زیست کلانشهری بازنمایی کند. این فیلم نشان می‌دهد که کلانشهر مدرن، در قالب نظم اردوگاهی، تجربه زیسته، بدنمندی و آگاهی سوزهم را محدود کرده و او را در وضعیتی از تنهایی درون‌ماندگار قرار می‌دهد. بدین ترتیب، پژوهش حاضر بر این نکته تأکید می‌کند که تنهایی مدرن در سینمای مینیمال، نه یک مسئله فردی، بلکه نتیجه برهم‌کنش میان شهر، بدن و تجربه زیسته سوزهم است.

پی‌نوشت‌ها

1. Husserl
5. Iefor
9. haymoor
13. Chatman
17. Baudrillard

2. Merleau Ponty
6. Simmel
10. Minimal Cinema
14. Sobchack

3. Sobchack
7. Tanes
11. Bordwell
15. Casetti

4. Marks
8. Tester
12. Deleuze
16. Shill

فهرست منابع

برمن، مارشال (۱۳۸۶)، تجربه مدرنیته، ترجمهٔ مراد فرهادپور، تهران، انتشارات طرح نو.



- بنیامین، والتر (۱۳۹۰)، *اثر هنری در عصر تولید مکانیکی*، در اکران اندیشه: فصل‌هایی در فلسفه سینما، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- بنیامین، والتر (۱۳۹۰)، *خیابان یک طوفان*، ترجمه حمید فرازنده، تهران: نشر مرکز.
- تانکیس، فرن (۱۳۹۰)، *فضا، شهر و نظریه اجتماعی*، ترجمه حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی، تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- خاتمی، فاطمه (۱۳۹۹)، تحلیل اگزیستانسیالیستی فیلم شام من با آندره: انسان و جوامع مدرن، *پایان‌نامه* دکتری در رشته فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی.
- دوستو، میشل (۱۳۸۲)، *قدم زدن در شهر*، ترجمه شهریار وقفی‌پور، در مطالعات فرهنگی (مجموعه مقالات، ویرایش سایمون دیورینگ، ترجمه نیما ملک محمدی و شهریار وقفی‌پور، تهران: نشر تلخون.
- رضایی، محمد (۱۳۹۶)، سینمای گفتگو: تحلیل ساختار روایی و فلسفی فیلم شام من با آندره، *نشریه تحلیل فیلم*، ۷ (۲)، ۴۵-۶۱.
- زهاوی، دان (۱۴۰۰)، *پدیدارشناسی هوسرل*، ترجمه مهدی صاحبکار و ایمان واقفی، نشر روزبهان، چاپ چهارم.
- زیمل، گئورگ (۱۳۷۲)، *کلانشهر و حیات ذهنی*، ترجمه یوسف اباذری، *مجله نامه علوم اجتماعی*، شماره سوم.
- سبطی، صفا (۱۳۹۵)، *بدنمندی در پدیدارشناسی هوسرل*، مرلوپوتنی و لویناس، *حکمت و فلسفه*، سال دوازدهم، شماره سوم پاییز.
- شولتز، کریستیان نور برگ (۱۳۸۸)، *روح مکان به سوی پدیدارشناسی معماری*، ترجمه محمد رضا شیرازی، تهران: انتشارات رخ داد نو.
- شیل، مارک؛ فیتز موریس، تونی (۱۳۹۱)، *سینما و شهر فیلم و جوامع شهری در بستر جهانی*، ترجمه میترا علوی طلب و محمود اربابی، تهران: انتشارات روزنه.
- صیاد، علیرضا (۱۴۰۰)، *خیابانگردی در میان چشمان‌دازهای سینمایی کلانشهر مدرن و تجربه مدهوشی در مواجهه با بازی نورها و سایه‌های شهری*، مطالعه موردی: فیلم برلین؛ سمفونی یک شهر بزرگ، *نشریه معماری و شهرسازی/آرمانشهر*، شماره ۳۶.
- صیاد، علیرضا؛ و همکاران (۱۳۹۵)، *بازتجسد پرسه‌زن شهر مدرن در پیکر تماشاگر فیلم*، *نشریه هنرهای زیبا - معماری و شهرسازی*، دوره ۲۱.
- قهرمانی، محمدباقر؛ و همکاران (۱۳۹۷)، *بسط ادراکات فضایی تماشاگر از طریق امپاتی با کالبدهای فیلمی*، *نشریه هنرهای زیبا - هنرهای نمایشی و موسیقی*، دوره ۲۳، شماره ۳ پاییز.
- کریمی، سارا (۱۳۹۴)، تحلیل فلسفی فیلم شام من با آندره: پرسش‌های زندگی و تجربه وجودی، *مجله سینما و فلسفه*، ۱۲ (۳)، ۶۵-۸۰.
- کازه بیه، آلن (۱۳۸۸)، *پدیدارشناسی و سینما*، ترجمه علاءالدین طباطبائی، نشر هرمس، چاپ دوم.
- لقمانی، حدیث؛ اعتصام، ایرج (۱۳۹۴)، *سنجش شاخص‌های کیفیت فضاهای شهری در فیلم‌های ایرانی نمونه موردی: فیلم در دنیای تو ساعت چند است*، *فصلنامه جغرافیا و مطالعات محیطی*، سال هشتم، شماره سی - تابستان.
- لفور، هانری (۱۳۸۶)، *تولید فضا*، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: نشر مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.
- مرلوپوتنی، موریس (۱۴۰۳)، *پدیدارشناسی ادراک*، ترجمه مسعود علیا، نشر نی، چاپ اول.
- مرلوپوتنی، موریس (۱۳۹۱)، *جهان ادراک*، ترجمه فرزاد جابر الانصار، نشر ققنوس، نسخه الکترونیکی.
- مرلوپوتنی، موریس (۱۳۹۱)، *جهان ادراک*، ترجمه فرزاد جابر الانصار، تهران: نشر ققنوس.
- نامی، سارا (۱۳۹۳)، *شام من با آندره و نقش گفت‌وگو در شکل‌دهی به روایت سینمایی*، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد* در رشته سینما، دانشگاه تهران، دانشکده هنر.
- هوسرل، ادموند (۱۴۰۱)، *تأملات دکارتی*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، چاپ دهم.
- هال، استوارت (۱۳۹۳)، *فرهنگ، معنا و زندگی روزمره*، ترجمه مجتبی گل محمدی، تهران: نی.

Bruno, G (2002). Atlas of Emotion: Journeys in Art, Architecture and Film, Verso, London & New York.

Benjamin, W (2006). The Writer of Modern Life: Essays on Charles Baudelaire, Edited by Michael William Jennings, Harvard University Press, Cambridge.

Benjamin, W (1999). The Arcades Project, Edited by Rolf Tiedemann, the Belknap Press of Harvard University Press, Cambridge. Benjamin, W (2005). Walter Benjamin - Selected Writings, 1927-1930, Harvard University Press, Cambridge.

Benjamin, W (2006, the Writer of Modern Life: Essays on Charles Baudelaire, Edited by Michael William Jennings, The Belknap Press of Harvard University Press, Cambridge.

Deleuze, G. (1986). Cinema 1: The Movement-Image. Trans. H. Tomlinson & B. Habberjam. Minneapolis: University of



Minnesota Press.

Deleuze, G. (1989). *Cinema 2: The Time-Image*. Trans. H. Tomlinson & R. Galeta. Minneapolis: University of Minnesota Press

Merleau-Ponty, Maurice (1945). "The Film and the New Psychology" (lecture at the IDHEC). In M

Husserl, Edmund. (1989). *Ideas Pertaining to a Pure Phenomenology and to Phenomenological*.

Merleau-Ponty, M. (1962). *Phenomenology of Perception*. Routledge. Philosophy. Second Book. *Studies in the Phenomenology of Constitution*, translated by Richard Rojcewicz and André Schuwer, Kluwer Academic Publishers.

Husserl, E. (1970). *The Crisis of European Sciences and Transcendental Phenomenology*. Trans. D. Carr. Evanston: Northwestern University Press.

Hansen, Miriam Bratu (1994). *America, paris, the alps: kracaure and. benjamin (on cinema and modernity*, University of Chicago, Chicago.

Hennessy, A. (2020). *My Dinner with André: Philosophical Conversations in Cinema*. *Film International*, pp. 114-116. 2.

Kracauer, Siegfried (1997). *Theory of film: the redemption of physical reality*, Princeton University Press, Princeton.

Shiel, Mark, & Fitzmaurice, Tony (2003), *Screening the City*, Verso, London & New York

Sobchack, V. (1992). *The Address of the Eye: A Phenomenology of Film Experience*. Princeton University Press.

Sobchack, V. (2004). *Carnal Thoughts: Embodiment and Moving Image Culture*. University of California Press

Sayyad, A., Ghahremani, M. B., Piravi-Vanak, M., & Mazaherian, H. (2016). *Reincarnation of the modern city's flâneur in the body of the film spectator*. *Fine Arts: Architecture and Urban Planning*. in Persian [

Taipale, Joonas. (2015). "Beyond Cartesianism: Body-perception and the immediacy of empathy". *Cont Philos Rev* 48, 161-17.

نقش عوامل محیطی بر ارتقای تفکر خلاق دانشجویان در فضاهای آموزشی معماری^۱

فاطمه احمدی^۲، محمدمهدی سروش^۳، غلامرضا طلپسچی^۴، مهدی شعبانپان^۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴-۰۷-۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵-۰۴-۱۳

DOI: 10.22034/rau.2026.2073414.1264

چکیده

محیط‌های آموزشی تأثیر بسزایی در ارتقای میزان یادگیری و تقویت تفکر خلاق دانشجویان دارند. در این پژوهش، محیط‌های آموزشی معماری به عنوان بستر مطالعه در نظر گرفته شده و عوامل محیطی به مثابه مجموعه‌ای از مؤلفه‌های کالبدی-فضایی و ادراکی در نظر گرفته شده‌اند که می‌توانند بر تفکر خلاق دانشجویان اثرگذار باشند. هدف این پژوهش شناسایی، تحلیل و سنجش میزان تأثیر مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی معماری بر ارتقای تفکر خلاق دانشجویان است که در آن روش تحقیق، ترکیبی (کیفی-کمی) با تمرکز به تحلیل داده‌ها در حوزه کمی است. در بخش کیفی به روش تحلیل محتوا، با استفاده از مصاحبه و با تکیه بر ادبیات و پیشینه پژوهش به دسته‌بندی مؤلفه‌ها پرداخته شده است. داده‌های متنی وارد نرم‌افزار NVIVO شده، که در آنجا پس از ورود داده‌ها، کدگذاری، دسته‌بندی و تحلیل فراوانی؛ خروجی به صورت نمودارهای مفهومی شبکه‌ای تولید شده که مبنای مرحله بعد یعنی تدوین پرسشنامه (انتخاب عوامل نهایی از بین کدها و تبدیل هر عامل به گویه) با طیف لیکرت است که در اختیار ۹۵ نفر از دانشجویان که براساس جدول مورگان برگزیده شده‌اند، قرار گرفته است. نتایج وارد ORIGINPRO2022 شد و مورد تحلیل آماره‌های توصیفی، همبستگی، رگرسیون و مدلسازی (PN) قرار گرفت. یافته‌ها بیانگر آن بود که مؤلفه‌های چندعملکردی و خوانایی با مقدار (۱/۰۰۰) دارای بیشترین سهم عاملی و عناصر طبیعی محیطی دارای کمترین سهم عاملی با مقدار (۰/۲۵۶) است. نتایج نشان دادند که با تکیه بر شواهد کمی که از بطن مشاهدات کیفی بیرون آمده‌اند، تمرکز بر ایجاد محیط‌هایی که به‌طور فعال مؤلفه‌های شناسایی شده (مانند تزئینات معنادار، فضاهای چندکاربردی و خوانایی محیط) را در خود ادغام می‌کنند، می‌تواند به ارتقای چشمگیر تفکر خلاق دانشجویان و تربیت نسل جدیدی از معماران نوآور منجر شود.

کلیدواژه‌ها: عوامل محیطی، محیط‌های آموزشی، تفکر خلاق، روش ترکیبی

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «مقایسه تأثیر شیوه آموزش بر تغییر سبک‌های یادگیری و تفکر دانشجویان سال آخر رشته معماری و عمران» است که با راهنمایی دکتر محمدمهدی سروش و دکتر غلامرضا طلپسچی و مشاوره دکتر مهدی شعبانپان در سال ۱۴۰۵، در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، در حال انجام است.

۲. دانشجوی دکتری معماری، گروه معماری، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

Email: fa.ahmadi@iau.ac.ir

0000-0003-0220-2741

۳. دانشیار، گروه معماری، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران (نویسنده مسئول).

Email: Soroush@iau.ac.ir

0000-0002-1328-4247

۴. استادیار، گروه معماری، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

Email: talischi_g@yahoo.com

0000-0002-0173-2719

۵. استادیار، گروه معماری، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

Email: Shaabanianmahdi@iau.ac.ir

0000-0003-3356-7516



مقدمه

در دهه‌های اخیر، رابطه انسان و محیط به یکی از موضوعات مورد توجه در میان صاحب‌نظران علوم مختلف تبدیل شده است (سیدالماسی، ۱۴۰۰: ۳۶۴). در معماری، حضور انسان به عنوان عنصر محوری و کیفیت فضاهای آموزشی از اصول بنیادین طراحی محیط‌های آموزشی محسوب می‌شود (سروش، ۱۳۹۴). محیط‌های آموزشی، به‌ویژه در رشته معماری، نقشی فراتر از یک فضای فیزیکی صرف داشته و به عنوان بستری مؤثر برای شکل‌گیری فرایندهای شناختی، ادراکی و خلاقانه دانشجویان عمل می‌کنند. آموزش معماری ماهیتی پروژه‌محور، تجربی و بصری دارد و دانشجویان از طریق تعامل مداوم با فضا، مشاهده، ایده‌پردازی، طراحی و بازاندیشی، به تولید راه‌حل‌های متنوع می‌پردازند (محمدی‌مهر، ۱۳۹۲: ۶). در چنین بستری، کیفیت محیط آموزشی می‌تواند زمینه‌ساز بروز سطوح بالاتری از تفکر، به‌ویژه تفکر خلاق، شود؛ تفکری که در معماری نقشی کلیدی در تولید ایده‌های نو، حل مسائل پیچیده طراحی و پاسخ‌گویی خلاقانه به نیازهای عملکردی و زیبایی‌شناختی ایفا می‌کند.

با وجود تحقیقات درباره استانداردهای کمی محیط، تأثیر جنبه‌های پنهان آموزش، به‌ویژه محیط کالبدی، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است (فردانش، ۱۳۸۷: ۱۲). بررسی تأثیر محیط‌های آموزشی و تحلیل تفاوت‌های کالبدی آنها می‌تواند به بهبود کیفیت آموزش معماری کمک کند. دروس طراحی، که بخش اصلی برنامه درسی دانشجویان معماری هستند، تحت تأثیر این محیط قرار می‌گیرند و شکوفایی استعدادهای دانشجویان به تجربه‌های عملی و محیط مناسب بستگی دارد (مخبیری، ۱۳۹۳: ۶). اگرچه مفهوم یادگیری در مطالعات آموزشی به عنوان یک فرایند محوری مطرح است، اما در این پژوهش یادگیری به عنوان بستر و فرایند زمینه‌ساز در نظر گرفته شده و نه متغیر وابسته اصلی. تمرکز اصلی پژوهش حاضر بر تفکر خلاق دانشجویان معماری است که به عنوان متغیر وابسته، به صورت مستقل و با استفاده از آزمون استاندارد تورنس (TTCT) مورد سنجش قرار گرفته است. براین اساس، عوامل محیطی فضاهای آموزشی معماری به مثابه متغیرهای مستقل، در چارچوب محیط یادگیری تحلیل شده‌اند تا نقش و میزان تأثیر آنها بر ارتقای تفکر خلاق دانشجویان تبیین شود.

این پژوهش با هدف بررسی میزان تأثیر هرکدام از مؤلفه‌های محیطی بر ارتقاء تفکر خلاق در محیط‌های آموزشی، سعی دارد

به این سوال پاسخ بدهد که مؤلفه‌های محیطی مؤثر بر ارتقای تفکر خلاق دانشجویان کدامند و کدامیک سهم عاملی بزرگتری را در ایجاد تفکر خلاق آنها دارند؟ جامعه آماری شامل دانشجویان دانشکده معماری دانشگاه بوعلی سینا همدان با حجم جامعه ۱۲۷ نفر و با حجم نمونه ۹۵ نفر می‌باشد. بسیاری از تحقیقات صورت پذیرفته، تأثیر فضا را سنجیده‌اند، اما این تحقیق عوامل خاص و جزئی معماری (مانند پله‌ها، ورودی‌ها، چشم‌انداز و...) را به عنوان متغیرهای مستقل در نظر گرفته است و جنبه فیزیکی معماری را با فرایند شناختی (تفکر خلاق) که اغلب به صورت مجزا بررسی می‌شوند، ترکیب می‌کند. به این صورت که عوامل استخراج‌شده از تحلیل کیفی وارد مدل تأثیرگذاری بر تفکر خلاق می‌شوند. اغلب پژوهش‌ها به تأثیر محیط بر یادگیری عمومی می‌پردازند، اما در این پژوهش سعی شده تمرکز خاص بر خلاقیت مهندسان آینده که در محیط‌های خاص خودشان آموزش می‌بینند، باشد چون تفکر خلاق هسته اصلی رشته معماری است. خروجی این تحقیق ممکن است بتواند راهنمایی عملی برای طراحان محیط‌های آموزشی رافراهم کند تا اینگونه محیط‌ها را به گونه‌ای طراحی و بهینه‌سازی کنند که نه تنها زیبایی‌شناختی، بلکه عملکرد شناختی دانشجویان را بهبود بخشد. در نهایت نوآوری اصلی این پژوهش در «تولید یک مدل مفهومی بومی و مبتنی بر داده‌های کیفی» برای سنجش تأثیر «عوامل محیطی» بر «فرایند شناختی تفکر خلاق» در جامعه هدف (دانشجویان معماری) است که این مدل با استفاده از پرسشنامه لیکرت طراحی شده توسط خودپژوهشگر و با پشتیبانی مرحله کیفی ارزیابی شده است.

مبانی نظری پژوهش

محققان به بررسی تأثیر محیط فیزیکی بر ادراک و رفتار انسان پرداخته‌اند تا رفاه و بهره‌وری را افزایش دهند (Blomberg & Kallio, 2022; Meinelatal, 2017). مطالعات اخیر نشان می‌دهد که فضاهای آموزشی بر یادگیری و خلاقیت تأثیر دارند و بر اهمیت محرک‌های محیطی برای فعالیت‌های غیرساکن تأکید می‌کند (greeno, 1998: 50). در روش‌های نوین آموزش، تعاملات مداوم افراد با یکدیگر و با محیط مورد توجه است. امرایی و علائی (۱۳۹۴) نشان می‌دهند که ۹۴ درصد افراد، عوامل محیطی مانند نور و بافت را در یادگیری و خلاقیت مؤثر می‌دانند. آموزش و پرورش تنها به ارتباط کلامی میان استاد و دانشجو محدود نیست، بلکه عوامل محیطی و ارتباطات غیرکلامی نیز در فرایند یادگیری نقش دارند (شاطریان، ۱۳۸۷). طراحی مناسب

تفکر خلاق و انواع آن

تفکر خلاق به معنای یافتن روش‌های نوین برای انجام وظایف و حل مسائل است که ماهیت آن در دیدن موضوعات از زوایای جدید، تولید ایده‌های تازه و برقراری ارتباط بین مفاهیم نامرتب‌نفته است. این توانایی، که مختص همه افراد بوده و تحت تأثیر شرایط محیطی قرار می‌گیرد (Amabile, 1996)، از نظر پرینس تفکر خلاق دارای ماهیتی غیرمتعارف و گاهی غیرمنطقی است (حسینی، ۱۳۸۳). به‌طور جامع‌تر، تورنس فرایند تفکر خلاق را چرخه‌ای از مراحل زیر می‌داند: حس کردن شکاف‌ها و کمبودها، حدس زدن و فرضیه‌سازی در باب آنها، ارزیابی و آزمودن مجدد فرضیه‌ها و در نهایت انتقال نتایج و راه‌حل‌ها (مهدوی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۴۱).

تفکر زیبایی‌شناختی، واگرا، جانبی، همگرا و الهام‌بخش پنج نوع تفکر نوآورانه هستند. از میان اینها، تفکر واگرا و همگرا به عنوان دو شاخص اصلی توانایی حل خلاقانه شناخته می‌شوند. تحقیقات نشان می‌دهند که این دو نوع تفکر به عنوان توانایی‌های خلاقانه در تولید ایده‌های جدید و حل مشکلات مؤثر هستند (Lubart, 2001: 300). تفکر واگرا به معنای تولید طیف وسیعی از ایده‌ها از یک نقطه شروع و اصلاح مقوله‌های مرتبط است و مشابه طوفان فکری عمل می‌کند که راه‌حل‌های ممکن را تا حد تخیل ارائه می‌دهد (Barron, 1963; Guilford, 1968). ادوارد دی‌بونو با رویکردی شناختی، نظریه تفکر جانبی (افقی) را در سال ۱۹۶۷ برای تبیین خلاقیت ارائه کرد که مشابه تفکر واگرا در نظریه‌های گیل‌فورد و تورنس است. تفکر جانبی شامل فرایند گام‌به‌گام برای تولید ایده‌هاست. دی‌بونو استدلال می‌کند که مغز تمایل دارد درون جعبه فکر کند و به دنبال راه‌حل‌های معمول و پیش‌بینی‌پذیر باشد، حتی اگر ایدئال نباشند. از این‌رو، او تفکر جانبی را به عنوان روشی نوین برای گذر از سوگیری‌های شناختی و تقویت خلاقیت پیشنهاد کرد (Dingli, 2008: 86). تفکر همگرا، برخلاف تفکر واگرا، رویکردی منطقی‌تر دارد که فرد را به سمت جمع‌آوری حقایق و یافتن رایج‌ترین یا واحدترین راه‌حل برای یک مسئله سوق می‌دهد و بر یک ایده واحد تمرکز می‌کند. تفکر همگرا شامل توانایی یافتن ارتباط بین ایده‌هایی است که در ابتدا نامرتب به نظر می‌رسند. هر دو استراتژی تفکر همگرا و واگرا معمولاً در کنار هم برای ایجاد راه‌حل‌های خلاقانه جدید به کار می‌روند. تفکر واگرا فرایند فکری است که بر انعطاف‌پذیری، روانی و

فضاهای آموزشی می‌تواند موجب افزایش یادگیری و خلاقیت شود، زیرا محیط‌های یادگیری مؤثر باید زمینه تحرک ذهنی، فیزیکی و اجتماعی را فراهم کنند. در نظام‌های آموزشی نوین، تعامل مستمر انسان با محیط و دیگر افراد اهمیت ویژه‌ای دارد (Greeno, 1998). این پژوهش نیز به بررسی رابطه میان محیط و تفکر خلاق پرداخته و نقش عوامل محیطی در تقویت خلاقیت در فضاهای آموزشی را تبیین می‌کند.

امامی (۱۳۹۴) ویژگی‌های کالبدی مناسب در فضاهای آموزشی شامل رنگ‌های گرم، نور مناسب، منظر مطلوب، قابلیت انعطاف‌پذیری و مبلمان متناسب است که به ارتقاء خلاقیت کمک می‌کند. تورنس (۱۹۶۲) خلاقیت را از جنبه‌های محصول، شخصیت و محیط بررسی کرده و مک‌کوی (۲۰۰۵) بیان می‌کند که محیط‌های فیزیکی می‌توانند فرصت‌هایی برای رفتارهای خلاقانه فراهم کنند. در مطالعه‌ای توسط بلومبرگ و کالپو، ارتباط بین محیط فیزیکی و خلاقیت بررسی شده است. این تحقیق نشان می‌دهد که خلاقیت می‌تواند به عوامل محیطی مرتبط باشد. همچنین، در مطالعات دیگر، مؤلفه‌های محیطی مؤثر بر خلاقیت شامل چیدمان فضایی، تنوع فضایی، جزئیات معماری و شرایط محیطی ذکر شده است. ویژگی‌های فیزیکی مانند مبلمان، گیاهان داخلی، رنگ‌ها، مصالح، نور روز و صدا نیز به عنوان عوامل تأثیرگذار معرفی شده‌اند (Groves, 2016 & McCoy, 2005 & Meinel, 2017). پژوهش‌های ذکر شده محیط فیزیکی را یک عامل فعال و حیاتی در فرایند خلاقیت و یادگیری می‌دانند و نه تنها به دنبال اثبات وجود ارتباط، بلکه به دنبال شناسایی مصادیق آن نیز بوده‌اند اما نیازهای تخصصی و منحصر به فرد محیط‌های آموزشی معماری (آئلیه‌ها) را به طور کامل پوشش نمی‌دهند. مقاله حاضر سعی دارد به بررسی این نکته بپردازد که چگونه عوامل محیطی باید در فضایی که ماهیت فعالیت‌های آن (کار گروهی، ماکت‌سازی، ارائه) با کلاس‌های نظری متفاوت است، تنظیم شوند تا تفکر خلاق ارتقاء یابد. در این پژوهش‌ها خلاقیت به صورت کلی بررسی شده است، اما مشخص نمی‌کند که این عوامل محیطی چگونه به طور خاص بر ابعاد تفکر خلاق که در یک رشته خاص مانند معماری مورد نیاز است، تأثیر می‌گذارد. این مقاله با هدف قرار دادن ارتقاء تفکر خلاق دانشجویان معماری، تلاش می‌کند تا ارتباط میان عوامل محیطی و توانایی‌های خلاقانه خاص مورد نیاز در رشته معماری را کشف و مدل‌سازی کند.



در نهایت، تفکر خلاق انتقالی / استنباطی به توانایی دیدن مسائل از زوایای متفاوت و ایجاد پیوند میان حوزه‌های ظاهراً نامرتب اشاره دارد. مطالعات مرتبط با یادگیری میان‌رشته‌ای نشان می‌دهد که محیط‌هایی که تنوع فکری، تعامل میان رشته‌ها و تبادل دیدگاه‌های گوناگون را تسهیل می‌کنند، زمینه بروز این نوع تفکر را فراهم می‌آورند (De Bono, 1992; Sawyer, 2012). فضاهای مشترک میان دانشکده‌ها و محیط‌های تعاملی باز نمونه‌هایی از این رویکرد هستند. براین اساس، می‌توان گفت که ابعاد مختلف تفکر خلاق با ویژگی‌های قابل کنترل محیط آموزشی در ارتباط هستند؛ به گونه‌ای که انعطاف‌پذیری محیط فیزیکی می‌تواند تفکر تولیدی را تقویت کند، محیط اجتماعی حمایت‌گر بستر مناسبی برای تفکر ارزشیابی فراهم آورد و فضاهای تعاملی و میان‌رشته‌ای به تقویت تفکر انتقالی و تغییر زاویه دید کمک کنند.

تأثیر محیط یادگیری بر تفکر خلاق

محیط‌های آموزشی، به‌ویژه در نظام آموزش معماری، صرفاً مکان‌هایی برای استقرار فعالیت‌های آموزشی نیستند، بلکه فضاهایی چندبعدی محسوب می‌شوند که در آنها ساختار کالبدی، معانی فرهنگی و الگوهای تعامل اجتماعی به صورت هم‌زمان بر فرایند آموزش و پرورش تفکر خلاق اثر می‌گذارند. در این چارچوب، فضای آموزشی علاوه بر پاسخ‌گویی به الزامات عملکردی، حامل ارزش‌ها، نگرش‌ها و انتظارات نظام آموزشی و جامعه هدف است؛ از این رو، طراحی و سازمان‌دهی آن می‌تواند نقش مؤثری در جهت‌دهی به شیوه یادگیری و بروز خلاقیت دانشجویان ایفا کند (قنبرپور، ۱۴۰۱).

در تبیین ماهیت محیط‌های آموزشی، وندر کلیس و کارستون سه مؤلفه «فیزیکی»، «عملکردی» و «اجتماعی» را به عنوان ابعاد اصلی مکان معرفی می‌کنند که در فضاهای آموزشی به صورت درهم‌تنیده عمل می‌کنند (Van der Klis, 2009: 236). بعد فیزیکی به ویژگی‌های کالبدی، فرم، نورپردازی و کیفیت‌های محیطی فضاهای آموزشی مربوط است؛ بعد عملکردی، چگونگی سازمان‌دهی فعالیت‌های آموزشی، کاربری فضاها و امکان انعطاف‌پذیری در فرایند یاددهی-یادگیری را در بر می‌گیرد؛ و بعد اجتماعی، به الگوهای تعامل میان دانشجویان، اساتید و محیط آموزشی اشاره دارد. مطالعات نشان می‌دهد که یادگیری و به‌ویژه تفکر خلاق در محیط‌های آموزشی تحت تأثیر هم‌زمان این ابعاد و عواملی نظیر

اصالت تمرکز دارد تا تعداد زیادی راه‌حل یا گزینه برای یک مشکل یا موضوع مورد بررسی قرار دهد (Brodersen, 2005). از آنجاکه در این پژوهش تأکید بر بررسی تأثیر مؤلفه‌های فیزیکی محیط آموزشی بر تفکر خلاق دانشجویان معماری است، تبیین انواع تفکر خلاق و شرایط بروز آنها ضروری به نظر می‌رسد. بر اساس ادبیات نظری خلاقیت، تفکر خلاق دارای ابعاد و گونه‌های مختلفی است که هریک تحت تأثیر شرایط شناختی، اجتماعی و محیطی متفاوتی شکل می‌گیرند (Guilford, 1967; Torrance, 1974). تفکر خلاق همگرا به فرایند دستیابی به بهترین یا صحیح‌ترین پاسخ در چارچوبی مشخص اشاره دارد و بیشتر در موقعیت‌هایی بروز می‌یابد که دارای ساختار، محدودیت و معیارهای روشن ارزیابی هستند. مطالعات نشان می‌دهد محیط‌های آموزشی با سازمان‌دهی فضایی مشخص و چارچوب‌های عملکردی تعریف‌شده می‌توانند از این نوع تفکر حمایت کنند، هرچند غلبه بیش از حد ساختار می‌تواند دامنه خلاقیت را محدود سازد (Cropley, 2006). در مقابل، تفکر خلاق واگرا بر تولید تعداد زیادی از ایده‌ها و پاسخ‌های متنوع تأکید دارد و با شاخص‌هایی چون سیالی، انعطاف‌پذیری و اصالت شناخته می‌شود (Guilford, 1950). پژوهش‌ها حاکی از آن است که محیط‌های یادگیری منعطف، دارای چیدمان قابل تغییر، تنوع رنگی و نورپردازی پویا، می‌توانند با کاهش محدودیت‌های فضایی، بستر مناسبی برای بروز تفکر واگرا فراهم کنند (Torrance, 1974; Meinel, 2017).

تفکر خلاق تولیدی به خلق ایده‌ها و راه‌حل‌های نو و قابل توسعه اشاره دارد و نیازمند محیط‌هایی است که امکان تعامل، تجربه و دسترسی به منابع متنوع را فراهم آورند. فضاهای آموزشی با انعطاف‌پذیری بالا، قابلیت جابه‌جایی مبلمان، فضاهای کار گروهی و کارگاه‌های چندمنظوره، از جمله محیط‌هایی هستند که می‌توانند این بعد از تفکر خلاق را تقویت کنند (Amabile, 1996; Sawyer, 2012). بعد دیگر، تفکر خلاق ارزشیابی است که شامل قضاوت، نقد و پالایش ایده‌های تولیدشده می‌شود. این نوع تفکر بیش از آنکه به ویژگی‌های صرفاً فیزیکی وابسته باشد، تحت تأثیر فضای روانی-اجتماعی محیط آموزشی قرار دارد. محیط‌هایی که از حمایت اجتماعی، احساس امنیت روانی و بازخورد سازنده برخوردارند، دانشجویان را تشویق می‌کنند تا بدون ترس از قضاوت منفی، ایده‌های خود را مطرح و اصلاح کنند (Amabile & Pratt, 2016).

نظام آموزشی، کیفیت فضای فیزیکی و روابط اجتماعی شکل می‌گیرد؛ به گونه‌ای که ضعف در هر یک از این مؤلفه‌ها می‌تواند کیفیت آموزش و پرورش خلاقیت را کاهش دهد، امری که در دوران آموزش مجازی و قرنطینه به‌وضوح نمایان شد.

از منظر اجتماعی، محیط آموزشی واجد معانی‌ای است که از تصورات ذهنی، تجربیات فرهنگی و تعاملات روزمره کاربران آن نشئت می‌گیرد. این عوامل اجتماعی در فضاهای آموزشی به دو سطح فردی، شامل ادراکات، علایق و نگرش‌های دانشجویان، و سطح گروهی، شامل روابط اجتماعی، تعاملات آموزشی و جایگاه‌های نقش‌محور در محیط دانشگاهی تقسیم می‌شوند. چنین تعاملاتی می‌توانند فضای یادگیری را به بستری حمایت‌گرای محدودکننده برای بروز تفکر خلاق تبدیل کنند. در کنار آن، عوامل فیزیکی محیط آموزشی، شامل ویژگی‌های داخلی و خارجی فضا، از طریق فرم، عملکرد و زمینه، بر کیفیت تجربه یادگیری و توانمندی‌های خلاقانه دانشجویان اثر می‌گذارند. ویژگی‌هایی نظیر سیالیت فضا، نورپردازی مناسب، خوانایی فضایی و عرصه‌بندی کارآمد، امکان حرکت ذهنی، تعامل و ایده‌پردازی را در فضاهای آموزشی معماری تقویت می‌کنند (ابراهیمی، ۱۳۹۹: ۵۱).

در این راستا، معماری فضاهای آموزشی نقشی کلیدی در رویکردهای نوین تربیتی ایفا می‌کند و می‌تواند زمینه‌ساز رشد فردی، افزایش انگیزش درونی و ارتقای تفکر خلاق دانشجویان باشد. مهارت‌ها، عادات و شیوه‌های تفکر افراد در تعامل مستمر با محیط شکل می‌گیرند و فضاهای آموزشی غنی از فرصت‌های اکتشاف، تجربه و تعامل اجتماعی، امکان پرورش شایستگی‌ها و خلاقیت را فراهم می‌آورند. از این رو، طراحی محیط‌های آموزشی معماری باید به گونه‌ای باشد که نه تنها از فرایند یادگیری پشتیبانی کند، بلکه به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بستر بروز و تقویت تفکر خلاق را در فراگیران ایجاد نماید (Meinel, 2017). محیط به عنوان یک قرارگاه رفتاری، شامل زمان، مکان و اشیاء است و محیط کلاس نیز نمونه‌ای از این قرارگاه با چیدمانی خاص و ویژگی‌های کالبدی مشخص محسوب می‌شود (دژدار، ۱۳۹۱: ۱۶).

تفکر خلاق پدیده‌ای چندبعدی است که در تعامل میان زمینه (محیط)، ویژگی‌های فردی، فرایندهای شناختی و محصولات خلاقانه شکل می‌گیرد. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ویژگی‌هایی نظیر کنجکاوی و ریسک‌پذیری از پیش‌شرط‌های بروز خلاقیت هستند و محیط یادگیری می‌تواند با تحریک حواس، تسهیل

تجربه‌گری و تقویت تعامل اجتماعی، نقش مؤثری در فعال‌سازی این ویژگی‌ها ایفا کند. از این منظر، خلاقیت صرفاً یک توانایی فردی نبوده و به‌شدت تحت تأثیر عوامل محیطی و اجتماعی قرار دارد (Amabile & other, 2012: 5). استرنبرگ خلاقیت را حاصل تعامل شش منبع شامل توانایی‌های فکری، دانش، سبک‌های تفکر، شخصیت، انگیزش و محیط می‌داند و روان‌شناسان آموزشی نیز بر نقش تعیین‌کننده محیط‌های یادگیری در شکل‌گیری بامهارت‌پتانسیل خلاقانه تأکید کرده‌اند (Sternberg, 1961). صادقی‌مال‌امیری، (۱۳۸۱: ۹۹). محیط‌های یادگیری خلاق با فراهم‌سازی فرصت‌هایی برای تفکر واگرا، همکاری، حل مسئله و ریسک‌پذیری، زمینه شکوفایی خلاقیت دانشجویان را فراهم می‌کنند.

در این راستا، دیویس و همکاران (۲۰۱۳) فضاهای یادگیری خلاق را محیط‌هایی حمایت‌کننده و تخیل‌برانگیز می‌دانند که ویژگی‌های کالبدی آنها بر الگوهای رفتاری، نحوه استفاده از خلوت فردی و کیفیت یادگیری دانشجویان اثرگذار است. همچنین، یافته‌های آمایل (۱۹۷۷) نشان می‌دهد که عوامل محیطی در مقایسه با ویژگی‌های فردی، نقش برجسته‌تری در بروز خلاقیت ایفا می‌کنند (انجم‌شعاع، ۱۳۹۹: ۶۳). مطالعات اخیر تأکید دارند که تأثیر محیط آموزشی بر خلاقیت فراتر از جنبه‌های زیبایی‌شناختی بوده و ابعاد فیزیکی و عملکردی فضا، از جمله انعطاف‌پذیری فضایی، امکان شخصی‌سازی، نورپردازی مناسب و دسترسی به منابع، به‌طور مستقیم با افزایش انگیزه درونی، حس مالکیت و اعتمادبه‌نفس دانشجویان مرتبط است. این تعامل میان ابعاد فیزیکی و روانی محیط یادگیری، بستر مؤثری برای تقویت فرایندهای خلاقانه در آموزش معماری فراهم می‌آورد (عیوضی، ۱۴۰۳).

محیط یادگیری می‌تواند بر ابعاد مختلف تفکر خلاق تأثیر بگذارد و این تأثیر لزوماً یکسان و همگن نیست. بر اساس ادبیات خلاقیت، تفکر خلاق شامل گونه‌های متنوعی نظیر تفکر همگرا، واگرا، تولیدی، ارزشیابی و انتقالی است که هر یک در تعامل با شرایط محیطی متفاوتی بروز می‌یابند (Guilford, 1967; Torrance, 1974). از این منظر، محیط‌های آموزشی نه تنها بر سطح کلی خلاقیت، بلکه بر نوع غالب تفکر خلاق در فرایند یادگیری اثرگذارند. ویژگی‌های فیزیکی محیط یادگیری، نظیر انعطاف‌پذیری فضایی، تنوع عملکردی و کیفیت‌های ادراکی فضا، می‌توانند بستر مناسبی برای تقویت تفکر واگرا و تولیدی فراهم آورند؛ در حالی که محیط‌های برخورداری از ساختار مشخص و نظام ارزیابی روشن، بیشتر با تفکر همگرا و ارزشیابی



به‌طور کلی چارچوب نظری پژوهش بدین‌گونه تعریف می‌شود: تفکر خلاق یک فرایند پیچیده است که به طور هم‌زمان تحت تأثیر عوامل محیطی (فیزیکی و اجتماعی) و عوامل شناختی (فردی و تعاملی) قرار دارد. این تحقیق به دنبال ایجاد درک عمیق‌تری از چگونگی هم‌افزایی این عوامل برای تقویت یادگیری خلاق در دانشجویان معماری است. بنابراین مطالب مطروحه را می‌توان در نمودار زیر به تصویر کشید؛ اگرچه فرایندهای شناختی نظیر تمرکز، تعامل و انگیزش در تبیین چگونگی بروز تفکر خلاق نقش مهمی ایفا می‌کنند، در این پژوهش این فرایندها به عنوان متغیرهای مستقل یا میانجی مورد سنجش قرار نگرفته‌اند. از این‌رو، چارچوب نظری پژوهش بر بررسی تأثیر مستقیم عوامل محیطی فضاهای آموزشی بر تفکر خلاق دانشجویان متمرکز است و فرایندهای شناختی صرفاً به عنوان سازوکارهای نظری برای تفسیر نتایج مورد توجه قرار می‌گیرند.

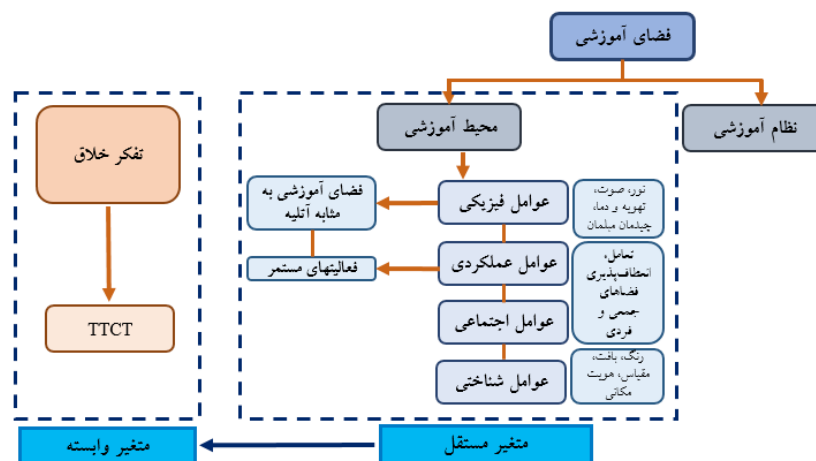
روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از لحاظ ماهیت، توسعه‌ای است. رویکرد کلی آن ترکیبی (کمی کیفی) است که یافته‌های کیفی، زیربنای عملیاتی مرحله کمی را فراهم می‌سازند. در بخش کیفی، از روش تحلیل محتوا به منظور شناسایی و استخراج دقیق مؤلفه‌های کالبدی مؤثر بر محیط‌های آموزشی و تعریف مفهومی آنها استفاده شد که براین اساس، با مطالعه ادبیات تحقیق، متون جمع‌آوری‌شده مورد بررسی کیفی قرار می‌گیرند تا مفاهیم مشترک به صورت

مرتبط‌اند. همچنین، فضاهای تعاملی و اجتماعی که تبادل دیدگاه‌ها و همکاری گروهی را تسهیل می‌کنند، نقش مؤثری در تقویت تفکر انتقالی و تغییر زاویه دید دانشجویان دارند (Ama-bile, 1996; Sawyer, 2012).

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مؤلفه‌های فیزیکی محیط آموزشی، به‌ویژه انعطاف‌پذیری فضایی و چندکارکردی بودن فضاها، بیشترین تأثیر را بر تفکر خلاق دانشجویان دارند. این نتایج را می‌توان در چارچوب انواع تفکر خلاق تفسیر کرد؛ به‌گونه‌ای که چنین ویژگی‌هایی بیش از همه با تقویت تفکر تولیدی و واگرا هم‌راستا هستند. همچنین، نقش مؤلفه‌های تعاملی و اجتماعی محیط در نتایج به‌دست‌آمده، می‌تواند بیانگر تأثیر محیط یادگیری بر تفکر انتقالی و ارزشیابی از طریق افزایش تعامل، تبادل ایده و بازخورد سازنده باشد. با توجه به پژوهش‌های صورت گرفته، می‌توان مؤلفه‌های محیطی و تأثیر آن بر تفکر خلاق را در جدول زیر به‌طور خلاصه تشریح نمود:

عوامل محیطی	مؤلفه محیطی	مراجع	تأثیر بر تفکر خلاق
فیزیکی	نور، رنگ، دما، صوت	Evans (2006), Barrett (2015)	تأثیر مستقیم بر تمرکز
روانشناختی	هویت فضا، زیبایی‌شناسی، احساس راحتی	Gifford (2007), Weinstein (1987)	تأثیر بر رضایت یادگیرنده
اجتماعی- عملکردی	انعطاف‌پذیری، تعامل، سازمان فضایی	Tanner (2009), Cleveland (2015)	تأثیر بر ارتباط و یادگیری همیارانه



تصویر ۱. نمودار مفهومی چارچوب نظری.

تحلیل مضمونی (یافتن مضامین مشترک میان منابع) و تحلیل پیشینه نظری (دسته‌بندی و نقد یافته‌ها و دیدگاه‌ها) استخراج شوند. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختاریافته با ۲۰ نفر از مشارکت‌کنندگان (استادان و معماران) گردآوری گردید. انتخاب مشارکت‌کنندگان به صورت هدفمند و تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت. مصاحبه‌ها پس از پیاده‌سازی، چندین بار بازخوانی و سپس در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی تحلیل شدند و مفاهیم مشابه در قالب مقولات اصلی جمع گردید.

سؤالات مصاحبه نیمه‌ساختاریافته، بر اساس ادبیات تحقیق و بر پایه سوال اصلی پژوهش و متناسب با موضوع تحقیق، شامل سؤالات باز برای کاوش عمیق در تجربیات مشارکت‌کنندگان تدوین گردید. پس از پیاده‌سازی و آماده‌سازی داده‌ها و بازخوانی و مرور داده‌ها، کدگذاری باز با شکستن متن به کوچک‌ترین واحدهای معنایی و انتساب کدهای اولیه به بخش‌های مرتبط در متن، فرایند تحلیل شروع می‌شود. این مرحله به دنبال شناسایی حداکثر مفاهیم است. کدگذاری محوری دسته‌بندی کدهای اولیه بر اساس شباهت‌های معنایی و مفهومی ادغام کدهای مشابه در قالب مقولات یا زیرمقوله‌های گسترده‌تر انجام می‌پذیرد. کدگذاری انتخابی انتخاب هسته اصلی یا مرکزی‌ترین مفهوم پژوهش و برقراری ارتباط بین مقولات اصلی است. در این مرحله، مؤلفه‌های محیطی نهایی که به صورت نظام‌مند از داده‌ها استخراج شده‌اند، مشخص و تعریف می‌گردند. در آخر جمع و تدوین نهایی مؤلفه‌ها، دسته‌بندی مفاهیم مشابه در قالب مقولات اصلی که همان مؤلفه‌های محیطی مؤثر بر تفکر خلاق خواهند بود، پس از کدگذاری و استخراج مفاهیم، استخراج مؤلفه‌ها و طبقه‌بندی آنها انجام می‌پذیرد. سپس چارچوب مفهومی یا مدل تحلیلی تدوین و روابط بین مؤلفه‌ها و نحوه اثرگذاری بر محیط آموزشی مشخص می‌گردد. پس از این مراحل کیفی، یافته‌ها وارد مرحله کمی شده و به عنوان مبنایی برای تدوین گویه‌های پرسشنامه با طیف لیکرت جهت سنجش و اعتبارسنجی نهایی مورد استفاده قرار می‌گیرند. نوع اعتبار این پژوهش به دلیل اینکه اطلاعات از منابع علمی استخراج می‌شود، بر پایه اعتبار منابع علمی و استدلال منطقی میان متون است.

فرایند تحلیل کیفی تنها به بیان مفاهیم نظری کدگذاری باز، محوری و انتخابی محدود نماند، بلکه این مراحل به صورت

عملی و گام‌به‌گام بر داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها اجرا شد. به منظور روشن‌شدن نحوه کاربرد این روش در پژوهش حاضر، نمونه‌هایی از فرایند واقعی تحلیل داده‌ها ارائه می‌شود:

۱. **طراحی و اجرای مصاحبه‌ها:** پرسش‌های مصاحبه نیمه‌ساختاریافته بر اساس ادبیات موضوع و سؤال اصلی پژوهش تدوین شد و ماهیت آنها باز، کاوشگرانه و مبتنی بر تجربیات زیسته مشارکت‌کنندگان بود. نمونه‌ای از سؤال‌های مورد استفاده در مصاحبه‌ها عبارتند از:

- به نظر شما کدام ویژگی‌های فضاهای آموزشی معماری بیشترین تأثیر را بر خلاقیت و تولید ایده دارد؟

- وجود چه عناصری در محیط دانشکده معماری باعث شده احساس تمرکز، انگیزش یا الهام بیشتری داشته باشید؟

- اگر بخواهید فضای آموزشی ایدئال برای رشته معماری طراحی کنید، چه تغییراتی را ضروری می‌دانید؟

- آیا تجربه‌ای داشته‌اید که یک بخش خاص از فضا، مستقیماً باعث شکل‌گیری یک ایده طراحی یا ابتکار در کار شما شود؟

این پرسش‌ها زمینه را برای استخراج جزئیات تجربی و شناخت دقیق مؤلفه‌های محیطی فراهم کردند.

۲. **نمونه واقعی از کدگذاری باز:** مصاحبه‌ها پس از پیاده‌سازی چندین بار خوانده شدند. در مرحله کدگذاری باز، هر جمله یا واحد معنایی به کدهای اولیه تبدیل شد. برای مثال، یکی از مشارکت‌کنندگان بیان کرده است: «وقتی نور طبیعی از پنجره‌ها وارد استودیو می‌شود، بچه‌ها انگار انرژی بیشتری پیدا می‌کنند و ایده‌های بهتری مطرح می‌کنند. اما در کلاس‌های تاریک معمولاً خسته می‌شوند و خلاقیت کمتر می‌شود.» این بخش از مصاحبه به کدهای اولیه زیر تبدیل شد: وجود نور طبیعی، افزایش انگیزش و انرژی، تقویت تولید ایده، تأثیر منفی تاریکی بر خلاقیت، کاهش خستگی بصری در فضای روشن. این نمونه تنها بخشی از ۹۵ کد اولیه استخراج‌شده از کل مصاحبه‌ها است.

۳. **نمونه کدگذاری محوری:** در مرحله کدگذاری محوری، کدهای مشابه به صورت مفهومی یا یکدیگر ترکیب و در قالب مقولات اصلی دسته‌بندی شدند. برای مثال، کدهایی مانند: وجود نور طبیعی، کاهش خستگی چشم، تأثیر شدت نور بر ایده‌پردازی، افزایش تمرکز در فضای روشن در یک مقوله با عنوان کیفیت روشنایی قرار گرفتند. به همین ترتیب، سایر کدهای هم‌معنا به ۲۹ مقوله محوری تبدیل شدند.



و در نهایت این مؤلفه‌ها مبنای ساخت پرسشنامه کمی قرار گرفتند. این روند نشان‌دهنده کاربرد عملی و نظام‌مند روش تحلیل کیفی در پژوهش حاضر است و بیانگر آن است که مؤلفه‌ها نه تنها بر پایه ادبیات، بلکه عمیقاً مبتنی بر تجارب واقعی مشارکت‌کنندگان استخراج شده‌اند.

جهت تحلیل داده‌های کیفی از نرم‌افزار (NVIVO) استفاده شد و نتایج در قالب نمودارهای شبکه‌ای نمایش داده شدند این نمودار ابزاری بصری برای نمایش چند متغیر به صورت هم‌زمان بر روی محورهای شعاعی هم‌مرکز است. در این نوع نمودار، هر محور نشان‌دهنده یک مؤلفه یا شاخص بوده و مقدار هر متغیر از مرکز نمودار به سمت بیرون ترسیم می‌شود. این روش امکان مقایسه الگوهای چندبعدی و مشاهده درجات اهمیت یا شدت متغیرها را در یک نگاه فراهم می‌سازد. در این پژوهش، از نمودار شبکه‌ای برای نمایش میزان تأثیر مؤلفه‌های محیطی بر تفکر خلاق دانشجویان بهره‌گرفته شده تا روابط میان مؤلفه‌ها به صورت بصری و تحلیلی آشکار گردد. (تصویر ۲)

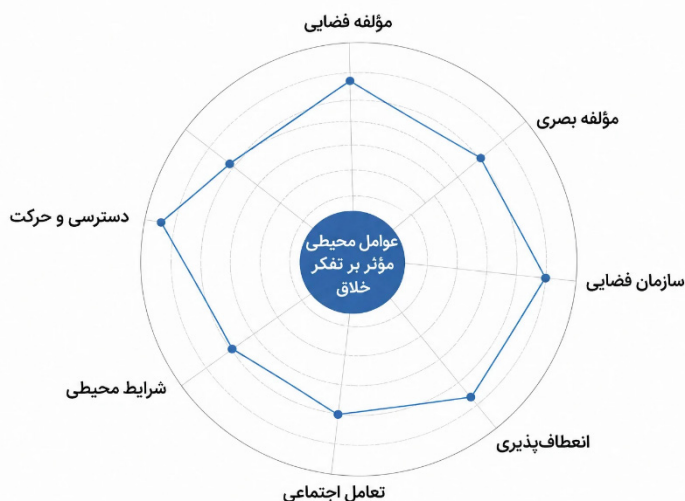
این نمودار بر پایه داده‌های حاصل از تحلیل کیفی و کدگذاری‌های انجام‌شده در نرم‌افزار NVivo ترسیم شده و هفت مؤلفه اصلی شامل مؤلفه‌های فضایی، بصری، سازمان فضایی، انعطاف‌پذیری، تعامل اجتماعی، شرایط محیطی و دسترسی و حرکت در قالب محورهای شعاعی نمایش می‌دهد. اعداد درج‌شده بر روی حلقه‌های هم‌مرکز بیانگر درجات سنجش و مقادیر نسبی شاخص‌ها بوده و امکان مقایسه هم‌زمان شدت

۴. نمونه کدگذاری انتخابی و استخراج مؤلفه نهایی: در مرحله انتخابی، مقولات با سؤال اصلی پژوهش مرتبط شدند و مؤلفه‌های نهایی استخراج گردیدند. برای نمونه، مقوله کیفیت روشنائی به دلیل اثر مستقیم بر ادراک، تمرکز و تجربه دیداری، با مقولات مرتبط دیگر یکپارچه شد و مؤلفه نهایی زیر شکل گرفت:

مؤلفه نهایی: خوانایی و آسایش بصری: این مؤلفه بعدها در مدل نهایی به عنوان عامل مؤثر بر خلاقیت مورد تحلیل کمی قرار گرفت. فرایند مشابه برای سایر مقولات نیز انجام شد و در نهایت ۲۲ مؤلفه نهایی (عینی و ذهنی) استخراج گردید.

۵. نمونه تبدیل مؤلفه‌ها به گویه‌های پرسشنامه: پس از تعیین مؤلفه‌های نهایی، آنها به گویه‌های قابل سنجش تبدیل شدند تا در مرحله کمی مورد آزمون قرار گیرند. به عنوان مثال برای مؤلفه خوانایی و آسایش بصری؛ نمونه گویه‌ها: نور طبیعی فضای آموزشی باعث تقویت تمرکز من در فرایند طراحی می‌شود؛ کیفیت روشنائی در کلاس‌ها بر توانایی تولید ایده من اثر مثبت دارد؛ در فضاهای کم‌نور احساس می‌کنم خلاقیتم کاهش می‌یابد. به همین ترتیب، سایر مؤلفه‌ها نیز به گویه‌های پنج‌درجه‌ای در طیف لیکرت تبدیل شدند و پرسشنامه نهایی تدوین گردید.

۶. جمع‌بندی مراحل کیفی و پیوند با مرحله کمی: ابتدا ۹۵ کد اولیه استخراج شد، سپس در مرحله محوری به ۲۹ مقوله کاهش یافت، در مرحله انتخابی ۲۲ مؤلفه نهایی شکل گرفت،



تصویر ۲. نمودار شبکه‌ای مؤلفه‌های محیطی مؤثر بر ارتقای تفکر خلاق دانشجویان در فضاهای آموزش معماری.

است که به طور گسترده در پژوهش‌های آموزشی و محیطی مورد استفاده قرار گرفته و از پایایی و روایی مناسبی برخوردار است (Torrance, 1974; Kim, 2006). با توجه به ماهیت پژوهش و تمرکز آن بر ویژگی‌های فضای فیزیکی محیط آموزشی، از فرم‌های تصویری آزمون استفاده شد؛ زیرا این فرم‌ها کمتر وابسته به مهارت‌های زبانی بوده و امکان ارزیابی مستقیم‌تر خروجی‌های خلاقانه دانشجویان در تعامل با محیط را فراهم می‌کنند. اجرای آزمون مطابق دستورالعمل استاندارد تورنس و در زمان مشخص انجام شد.

نمره‌گذاری آزمون بر اساس چهار مؤلفه اصلی روانی، ابتکار، انعطاف‌پذیری و بسط صورت گرفت که هر یک نمایانگر جنبه‌ای از عملکرد خلاقانه هستند. در این پژوهش، اگرچه این مؤلفه‌ها در فرایند نمره‌گذاری لحاظ شده‌اند، نمره کل تفکر خلاق به عنوان شاخص نهایی متغیر وابسته در تحلیل‌های آماری مورد استفاده قرار گرفت تا از انسجام میان چارچوب نظری، ابزار سنجش و مدل تحلیلی اطمینان حاصل شود. استفاده از (TTCT) این امکان را فراهم ساخت که سازه‌ای ذهنی و چندبعدی مانند تفکر خلاق به نمراتی استاندارد، عینی و قابل تحلیل آماری تبدیل شود و رابطه آن با عوامل محیطی فضاهای آموزشی در قالب مدل‌های همبستگی و رگرسیونی بررسی گردد. تفسیر نتایج در این پژوهش ناظر بر روابط آماری و قدرت تبیین متغیرها است و از تعمیم‌های علی فراتر از طرح پژوهش اجتناب شده است.

یافته‌های پژوهش

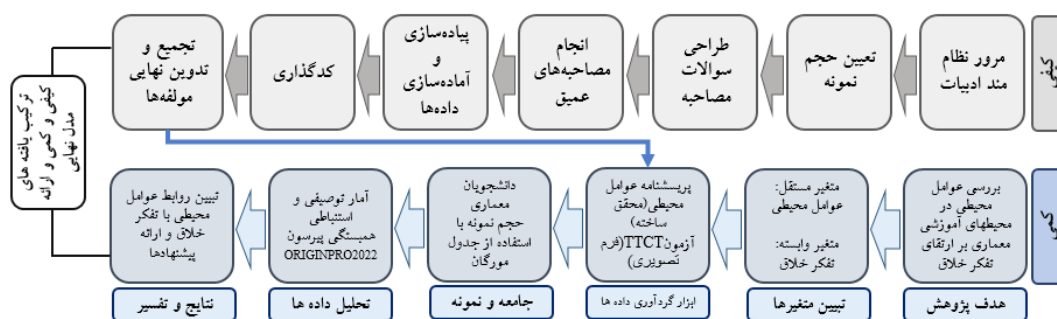
در بخش یافته‌های کیفی که مبتنی بر ادبیات تحقیق است، نتایج به‌دست‌آمده از مصاحبه‌ها در قالب نمودار شبکه‌ای به نمایش

و الگوی اثرگذاری مؤلفه‌ها بر تفکر خلاق دانشجویان را فراهم می‌سازند. این نمایش بصری، ساختار مفهومی پژوهش را به صورت روشن و تحلیلی قابل مشاهده می‌سازد و مبنای تبیین روابط میان ابعاد مختلف محیط آموزشی قرار می‌گیرد.

به‌منظور اطمینان از اعتبار و اعتمادپذیری داده‌های کیفی، یافته‌ها توسط هیئت متخصصان بررسی و بازبینی گردید، و همچنین از بررسی چندگانه تفاسیر برای افزایش دقت تفاسیر بهره گرفته شد. در بخش کمی، پرسشنامه‌ای محقق‌ساخته بر مبنای مؤلفه‌های استخراج‌شده در بخش کیفی طراحی و با طیف پنج‌درجه‌ای لیکرت تدوین گردید. جامعه آماری شامل دانشجویان دانشکده معماری دانشگاه بوعلی سینا (همدان) با حجم جامعه ۱۲۷ نفر بود با استناد به جدول مورگان، تعداد ۹۵ پرسشنامه به روش نمونه‌گیری در دسترس توزیع گردید. سطح اطمینان ۹۵٪ و سطح خطای آلفا ۵٪ در نظر گرفته شد. روایی محتوایی پرسشنامه با نظر ۲۰ متخصص مورد سنجش قرار گرفت که مقدار آن ۰/۷۶ به دست آمد و بیانگر کفایت سؤالات است. پایایی (آلفای کرونباخ) پرسشنامه برابر با ۰/۷۱ محاسبه شد که نشان‌دهنده سطح مطلوبی از سازگاری درونی گویه‌هاست. درنهایت، داده‌های کمی با استفاده از نرم‌افزار (ORIGINPRO2022) تحلیل شدند و از آماره‌های توصیفی و استنباطی برای تبیین نقش مؤلفه‌های محیطی در ارتقای تفکر خلاق دانشجویان بهره گرفته شد.

سنجش تفکر خلاق (متغیر وابسته)

در این پژوهش، تفکر خلاق به عنوان متغیر وابسته با استفاده از آزمون استاندارد تفکر خلاق تورنس مورد سنجش قرار گرفت. یکی از معتبرترین ابزارهای بین‌المللی برای ارزیابی خلاقیت



تصویر ۳. فرایند روش تحقیق.

جدول ۲. فرایند تحلیل محتوای کیفی: کاهش کدها به مؤلفه‌های نهایی.

سطح تحلیل	واحد تحلیل	نمونه کدهای اولیه	مقوله محوری	مؤلفه نهایی
کدگذاری باز	۹۵ کد	امکان جابه‌جایی مبلمان	انعطاف‌پذیری فضایی	چندعملکردی بودن فضا
		چیدمان متغیر کلاس	انعطاف‌پذیری فضایی	چندعملکردی بودن فضا
		امکان کار گروهی در فضا	تعامل‌پذیری	چندعملکردی بودن فضا
کدگذاری باز	۹۵ کد	نور طبیعی مناسب	کیفیت روشنایی	خوانایی و آسایش بصری
		کاهش خستگی چشم	کیفیت روشنایی	خوانایی و آسایش بصری
کدگذاری باز	۹۵ کد	ارتباط بصری با فضای سبز	عناصر طبیعی	حضور طبیعت
		وجود گیاه در محیط	عناصر طبیعی	حضور طبیعت
...	...	...	...	...
کدگذاری محوری	۲۹ مقوله	(تلخیص کدهای مشابه)	خوانایی فضایی	سازماندهی فضایی
کدگذاری انتخابی	۲۲ مؤلفه	(اشباع مفهومی)	—	مؤلفه‌های نهایی مدل

گذاشته می‌شود. ادبیات تحقیق با اعتبار بخشی به مفهوم‌سازی‌ها کدها، مقوله‌های کیفی را مشخص کرده و سپس صحت و میزان اهمیت آماری آنها را در سطح جهانی قضاوت می‌کند. نتایج اولیه استخراج ۹۵ کد را در مرحله سازمان‌دهی داده‌ها نشان می‌دهد که پس از تلخیص و ارتباط‌دهی، تعداد به ۲۹ مورد کاهش می‌یابد. این کاهش از ۹۵ کد اولیه به ۲۹ مقوله و نهایتاً به ۲۲ مؤلفه، بیانگر فرایند دقیق و متمرکز حذف مفاهیم حاشیه‌ای و ادغام مفاهیم نزدیک به یکدیگر بوده و منجر به دستیابی به اشباع نظری در حوزه مورد مطالعه است. مؤلفه‌ها در دو قالب عینی و ذهنی به نمایش گذاشته می‌شوند. در این مرحله ادبیات تحقیق، صحیح بودن ۲۲ مؤلفه استخراج شده را از مفاهیم شناخته‌شده تأیید می‌کند.

در «جدول ۲»، مسیر تحلیل کیفی به صورت خلاصه ارائه شده است. به منظور جلوگیری از اطاله جدول، تنها نمونه‌هایی از کدهای اولیه برای هر مقوله و مؤلفه نهایی نمایش داده شده و کلیه کدگذاری‌ها تا رسیدن به اشباع نظری در نرم‌افزار (NVIVO) انجام شده است. در مرحله نهایی کدگذاری انتخابی، ۲۲ مؤلفه استخراج شده بر اساس ماهیت ادراکی یا فیزیکی، در دو قالب ساختاری اصلی سازماندهی شدند: مؤلفه‌های عینی عواملی که مستقیماً به عناصر فیزیکی و قابل مشاهده در محیط طراحی



تصویر ۴. مؤلفه‌های محیطی استخراج شده بر اساس محدوده‌های سنجش.

مؤلفه تزئینات بوده که نشان‌دهنده اهمیت بالای این عامل در ادراک آنها از محیط است، در حالی که عرصه‌های عمومی کمترین میزان توجه یا تأثیرگذاری را در مجموعه داده‌ها داشته است. اعتبار و روایی ابزار اندازه‌گیری کمی، با توجه به استخراج گویه‌ها از تجارب زیسته و داده‌های کیفی پژوهش (روش تحلیل محتوا)، از پشتوانه نظری قوی برخوردار است.

آماره‌های استنباطی

برای تعیین قابلیت استفاده از روش‌های آمار پارامتریک، توزیع متغیرهای مستقل (مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی) با استفاده از آزمون کولموگروف-اسمیرنوف (K-S Test) مورد سنجش قرار گرفت. این آزمون برای سنجش نرمال بودن توزیع داده‌ها (ویژگی پارامتریک بودن داده‌های کمی) و مربوط به تحلیل کمی داده‌های به‌دست‌آمده از پرسشنامه هستند.

از آنجا که مقدار $p = 0.585$ از سطح معناداری متداول $\alpha = 0.05$ بزرگ‌تر است، فرض صفر مبنی بر عدم نرمال بودن توزیع رد نمی‌شود؛ در نتیجه، توزیع متغیرهای محیطی دارای توزیع نرمال فرض شده و استفاده از تحلیل‌های پارامتریک مجاز است.

جدول ۳. آزمون کولموگروف اسمیرنوف برای بررسی نرمال بودن متغیرهای عوامل محیطی فضاهای آموزشی.

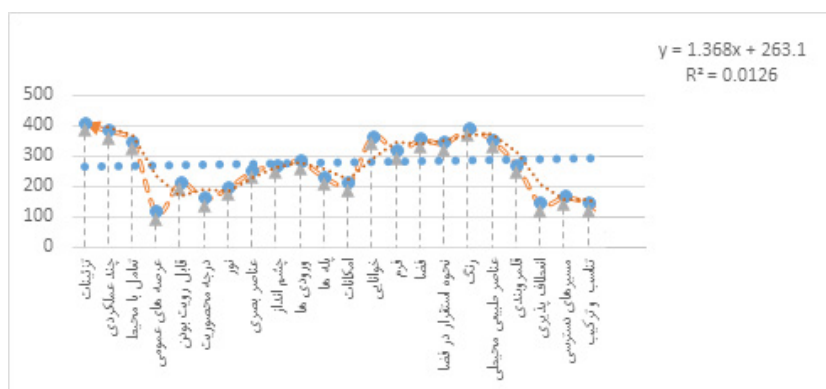
متغیر	میانگین	انحراف استاندارد	آماره D	p-value
مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی	۴/۲۵	۱/۲۸	۰/۸۹۳	۰/۵۸۵

مرتبط هستند و مؤلفه‌های ذهنی بر برداشت‌ها، تعاملات ادراکی، و احساسات کاربران نسبت به فضا تأکید دارند. از میان ۲۲ مؤلفه استخراجی، مشخص شد که مؤلفه تزئینات با بیشترین فراوانی کد در فاز کیفی شناسایی شد، در حالی که مؤلفه عرصه‌های عمومی کمترین میزان بسامد کد را به خود اختصاص داد. لازم به ذکر است که فراوانی کدهای کیفی بیانگر برجستگی ادراکی مؤلفه‌هاست و الزاماً با میزان اثرگذاری آماری آنها در بخش کمی همسو نیست. از این رو، اگرچه تزئینات در مرحله کیفی بیشترین و عرصه‌های عمومی کمترین بسامد را داشته‌اند، اما در تحلیل کمی، «عرصه‌های عمومی» قوی‌ترین رابطه را با تفکر خلاق نشان داد؛ امری که بیانگر ماهیت مکمل روش‌های آمیخته است. جایی که داده‌های کیفی بر ادراکات کاربران تمرکز دارند و داده‌های کمی شدت اثر واقعی هر مؤلفه را آشکار می‌سازند.

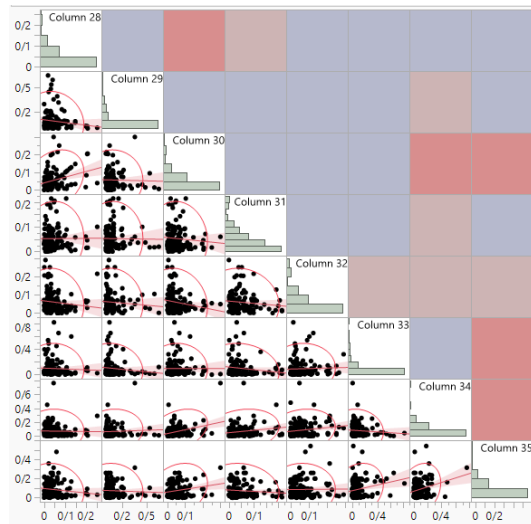
آماره‌های توصیفی

آماره‌ها در این قسمت به منظور توصیف داده‌های جمع‌آوری شده از پاسخ‌دهندگان به پرسشنامه (بر اساس ۲۲ مؤلفه ساخته شده) به کار می‌روند. تعداد شرکت‌کنندگان ۹۵ نفر و بیشترین رده سنی ۲۷ سال و کمترین ۱۸ سال و با جنسیت زن ۴۱٪ و مردان ۵۹٪ بوده‌اند بیشترین شرکت‌کنندگان سال چهارم دانشگاه و کمترین مربوط به دانشجویان سال دوم بود.

تحلیل فراوانی کدهای کیفی صرفاً به منظور اشباع نظری و اعتبارسنجی استخراج مؤلفه‌ها انجام شده و مبنای مقایسه کمی قرار نگرفته است. نتایج در این مرحله نشان می‌دهد که بالاترین میزان تمرکز پاسخ‌دهندگان و بیشترین فراوانی بر



تصویر ۵. میانگین نمرات مؤلفه‌های عوامل محیطی استخراج‌شده از پرسشنامه دانشجویان (مقیاس پنج‌درجه‌ای لیکرت)، تحلیل‌شده با نرم‌افزار



تصویر ۴. ماتریس همبستگی از مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی
مؤثر بر تفکر خلاق

جدول ۴. نتایج آزمون همبستگی بین عوامل محیطی فضاهای
آموزشی و نمره کل تفکر خلاق (TTCT).

متغیر	ضریب همبستگی	معناداری
تزئینات	۰/۸۸۳	۰/۰۰۱
چند عملکردی	۰/۶۱۹	۰/۰۰۷
تعامل با محیط	۰/۸۳۶	۰/۰۰۶
عرصه‌های عمومی	۰/۹۲۰	۰/۰۰۶
قابل رویت بودن	۰/۶۵۴	۰/۰۰۴
درجه محصوریت	۰/۶۲۵	۰/۰۰۲
نور	۰/۵۴۶	۰/۰۰۴
عناصر بصری	۰/۶۸۱	۰/۰۰۸
چشم انداز	۰/۲۶۵	۰/۰۰۷
ورودی‌ها	۰/۴۲۹	۰/۰۰۱
پله‌ها	۰/۶۲۳	۰/۰۰۹
امکانات	۰/۶۸۵	۰/۰۰۳
خوانایی	۰/۶۲۱	۰/۰۰۴
فرم	۰/۶۵۲	۰/۰۰۲
ساماندهی فضایی	۰/۶۱۲	۰/۰۰۳
نحوه استقرار در فضا	۰/۳۸۱	۰/۰۰۸
رنگ	۰/۴۸۴	۰/۰۰۵
عناصر طبیعی محیطی	۰/۴۶۴	۰/۰۰۱
قلمروبندی	۰/۴۲۱	۰/۰۰۷
انعطاف پذیری	۰/۶۳۱	۰/۰۰۴
مسیرهای دسترسی	۰/۱۲۴	۰/۰۰۲
تناسب و ترکیب	۰/۳۱۱	۰/۰۰۶

در مرحله بعد، به منظور تبیین رابطه زوجی بین مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی (استخراج‌شده از پرسشنامه) و نمره کل تفکر خلاق دانشجویان (سنجیده‌شده با آزمون تورنس)، از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شد. بدین ترتیب، همبستگی‌ها نه بین آیتم‌های پرسشنامه، بلکه بین میانگین نمرات مؤلفه‌های محیطی و نمره کل (TTCT) محاسبه گردید. برای سنجش میزان و جهت رابطه بین هر یک از مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی (بر اساس پرسشنامه) و متغیر وابسته پژوهش یعنی نمره کل تفکر خلاق دانشجویان (آزمون TTCT)، از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شد.

نتایج آزمون همبستگی پیرسون بین میانگین نمرات مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی (پرسشنامه) و نمره کل تفکر خلاق دانشجویان (سنجیده‌شده با آزمون تورنس) (TTCT) نشان می‌دهد که تمامی مؤلفه‌ها به جز مسیرهای دسترسی ($r=0/124$) و تناسب و ترکیب ($r=0/311$) دارای همبستگی معنادار ($P < 0.05$) با تفکر خلاق دانشجویان هستند. در این میان، مؤلفه عرصه‌های عمومی با ضریب همبستگی ($r=0/920$) قوی‌ترین رابطه مثبت را با نمره تفکر خلاق نشان می‌دهد. همچنین نتایج تحلیل‌ها بیانگر آن است که سه مؤلفه تزئینات، چندعملکردی و تعامل با محیط بیشترین ارتباط را با

لازم به توضیح است که تفکر خلاق در این پژوهش از طریق آزمون تورنس (TTCT) سنجیده شده و پرسشنامه صرفاً برای اندازه‌گیری عوامل محیطی فضاهای آموزشی به کار رفته است؛ بنابراین ضرایب ارائه‌شده در «جدول ۴» بیانگر همبستگی میان نمره کل (TTCT) و میانگین نمرات عوامل محیطی هستند.

افزایش نمره تفکر خلاق دانشجویان دارند.

همبستگی است که ضرایب همبستگی پیرسون را بین تمام مؤلفه‌های محیطی با نرم‌افزار (SPSS) نشان می‌دهد. گراف شبکه‌ای همبستگی زوجی گره‌ها ارتباطات بین مؤلفه‌ها را نمایش می‌دهد. جمع شدگی پیشینه عاملی نمودار سه‌بعدی نشان‌دهنده تحلیل عاملی یا ساختار فضایی متغیرها است و از خروجی تحلیل عاملی در (SPSS) گرفته شده است.

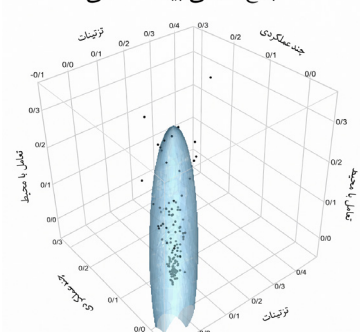
نتایج ماتریس همبستگی نشان داد قوی‌ترین زوج گره‌ها ($r = 0.619$) مربوط به ارتباط بین سه مؤلفه تزیینات، چندعملکردی و تعامل با محیط است که بیانگر پیوند قوی این مؤلفه‌ها در ساختار فضایی محیط‌های آموزشی معماری است. در ادامه، به منظور نمایش بصری الگوی ارتباطات بین مؤلفه‌های محیطی، گراف شبکه‌ای همبستگی زوجی گره‌ها با استفاده از نرم‌افزار R و بسته (qgraph) ترسیم شد. در این گراف، ضخامت یال‌ها نشان‌دهنده شدت همبستگی بین مؤلفه‌ها است و گره‌هایی با پیوندهای قوی‌تر، نقش مرکزی‌تری در شبکه دارند. نتایج این گراف نیز بر برجستگی مؤلفه‌های تزیینات، چندعملکردی و تعامل با محیط در شبکه همبستگی تأکید دارد.

همچنین، نمودار سه‌بعدی ارائه‌شده مبتنی بر خروجی تحلیل عاملی اکتشافی در نرم‌افزار (SPSS) است و نشان‌دهنده تجمع و هم‌نشینی عاملی مؤلفه‌ها در فضای چندبعدی می‌باشد. این نمودار بیانگر ساختار فضایی و نزدیکی عاملی متغیرها بوده و به عنوان مکمل نتایج همبستگی زوجی، الگوی کلی سازمان‌یافتگی مؤلفه‌های محیطی را نمایش می‌دهد، نه میزان همبستگی مستقیم با متغیر وابسته.

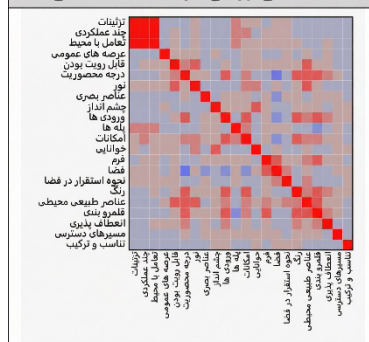
رگرسیون

با توجه به هدف پژوهش که تبیین اثر همزمان مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی بر تفکر خلاق دانشجویان است و با در نظر گرفتن معنادار بودن ضرایب همبستگی پیرسون بین اغلب مؤلفه‌های محیطی و نمره کل تفکر خلاق (TTCT)، از تحلیل رگرسیون چندمتغیره استفاده شد. انتخاب رگرسیون چندمتغیره بدین منظور انجام گرفت که اثر هر یک از مؤلفه‌های محیطی در حضور سایر مؤلفه‌ها و با کنترل همزمان آنها بررسی شود و از تفسیرهای تک‌متغیره و مجزا اجتناب گردد. پیش از اجرای مدل، ماتریس همبستگی برای اطمینان از وجود رابطه خطی اولیه بین متغیرها بررسی شد. نتایج مدل رگرسیون نشان داد که مدل کلی

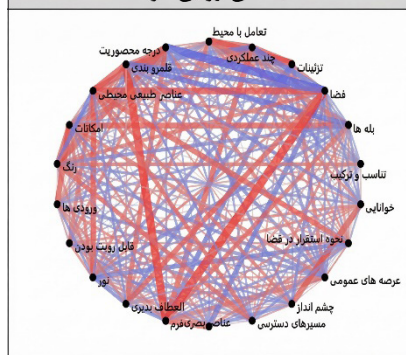
جدول ۵. همبستگی زوجی، بین مؤلفه‌ها. جمع شدگی پیشینه عاملی



همبستگی زوجی مؤلفه‌های محیطی



همبستگی زوجی گره‌ها



نمودار همبستگی زوجی مؤلفه‌های محیطی یک ماتریس



از مؤلفه‌های چندعملکردی، خوانایی با مقدار (۱/۰۰۰) دارای بیشترین سهم عاملی برای نیل به ارتقای تفکر خلاق دانشجویان است. و کمترین مربوط به عناصر طبیعی محیطی با مقدار ۰/۳۵۶ است. تمامی مؤلفه‌ها در مدل نهایی دارای معنی‌داری آماری ($P < 0.05$) هستند، بدین معنا که هر یک سهم مشخصی در پیش‌بینی تفکر خلاق دارند.

مدلسازی (PN) مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی

در مرحله مدلسازی (PN) هدف بررسی ویژگی‌های هر متغیر به صورت انفرادی و همچنین تمایل و پیوند میان آنها در قالب گروه‌بندی‌های مؤلفه‌ای بود. این رویکرد امکان تحلیل ساختارهای ارتباطی میان مؤلفه‌های محیطی و تبیین نحوه هم‌پوشانی آنها را در تأثیرگذاری بر تفکر خلاق دانشجویان فراهم ساخت. نتایج تحلیل نشان داد که مؤلفه‌های تزئینات و چندعملکردی در تمامی پرسشنامه‌ها دارای ضرایب همبستگی بالاتر از ($r = 0.80$) بوده و در سطح اطمینان ۹۵٪ روابط آنها معنادار است ($\text{Sig} < 0.05$). این امر بیانگر همگرایی پاسخ‌ها و نقش محوری این مؤلفه‌ها در شبکه ارتباطی است. بر اساس نمودار شکست ضرایب همبستگی، حداقل هشت متغیر کلیدی برای ارزیابی اثرات محیطی در مدل باید مدنظر قرار گیرند. فرایند گروه‌بندی افزایشده مؤلفه‌ها بر اساس شدت ارتباط و هم‌پوشانی عملکردی، به شرح زیر استخراج شد:

- گروه اول (۱۹٪): نحوه استقرار در فضا، قابل‌رویت بودن، درجه محصوریت، نور و عناصر طبیعی محیطی. این گروه بیشترین ارتباط با ادراک فضایی و تعامل حسی دارد.

- گروه دوم (۲۱٪): تعامل با محیط، چندعملکردی، تزئینات، پله‌ها و قابل‌رویت بودن. نقش غالب در تجربه کاربردی و انعطاف در استفاده از فضا دارد.

- گروه سوم (۳۴٪): امکانات، رنگ، قلمروبندی، انعطاف‌پذیری، تناسب و ترکیب، خوانایی و چندعملکردی. مرتبط با نشانه‌شناسی و نظم بصری فضا، که بیشترین درصد تبیین واریانس را در مدل ارائه کرده است.

به‌طور کلی، مدل (PN) مؤلفه‌های محیطی نشان داد که ساختارهای فضایی دارای پیوند شبکه‌ای و هم‌پوشانی عملکردی بوده و مؤلفه‌های چندعملکردی و تزئینات دارای شاخص‌های بیشترین همبستگی در ارتقای تفکر خلاق دانشجویان هستند. (جدول ۷)

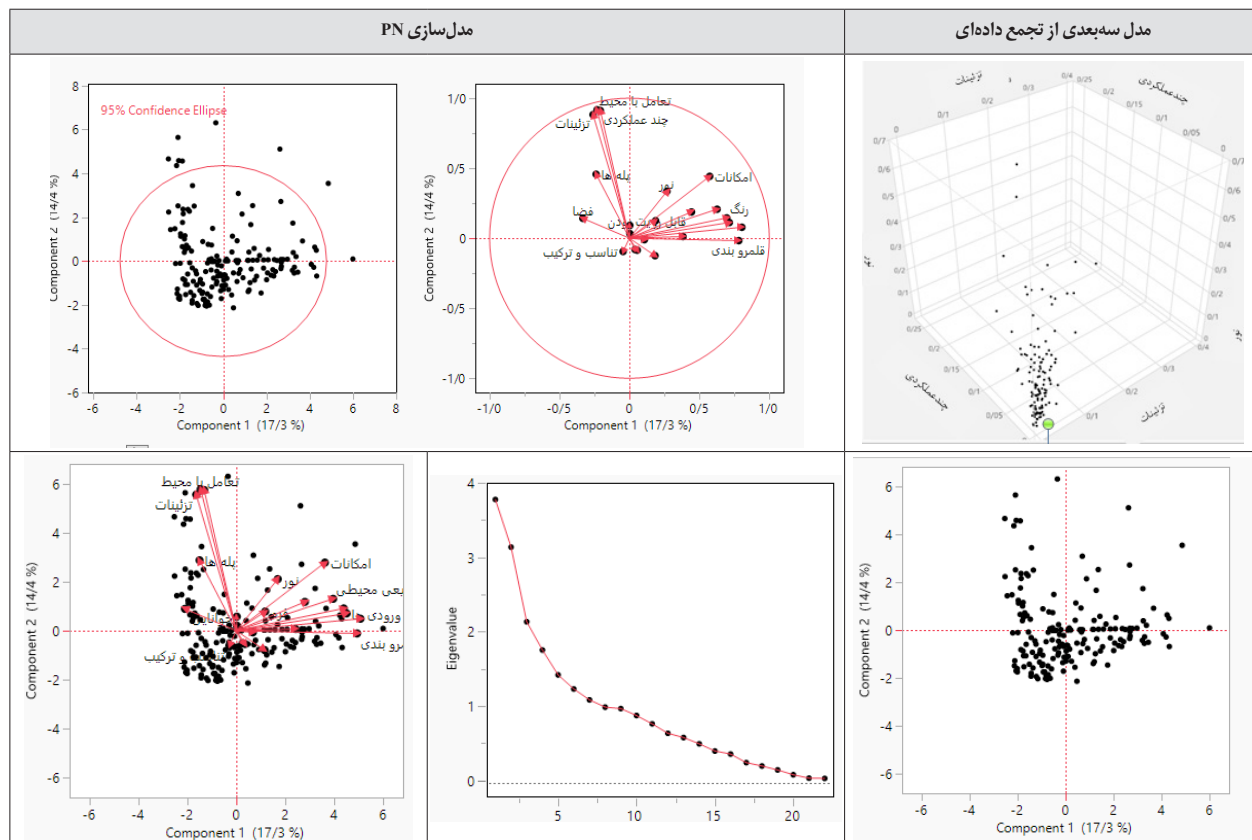
با ضریب تعیین (R^2) از قدرت تبیین مناسبی برخوردار است و قادر است بخش قابل‌توجهی از واریانس تفکر خلاق دانشجویان را بر اساس مجموعه مؤلفه‌های محیطی توضیح دهد. بنابراین، استفاده از رگرسیون چندمتغیره به عنوان روش تحلیلی اصلی، با هدف و ساختار داده‌های پژوهش سازگار تشخیص داده شد. لازم به ذکر است که این تحلیل صرفاً با هدف تبیین روابط آماری و نه استنتاج علی انجام شده است. (جدول ۶)

جدول ۶. رگرسیون چند متغیره از مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی مؤثر بر تفکر خلاق.

متغیر	F	B	T	ضریب همبستگی	معنا داری
تزئینات	۰/۶۷۲	۳۱۸/۵۰۱	۰/۶۶۲	۵۸/۸۵۲	۰/۰۰۵
چند عملکردی	۱/۰۰۰	۵۴۴/۸۰۱	۰/۴۰۶	۶۹/۶۸۶	۰/۰۰۴
تعامل با محیط	۰/۷۸۹	۳۶۹/۸۵۷	۰/۳۵۵	۵۲/۸۸۶	۰/۰۰۴
عرصه‌های عمومی	۰/۶۵۸	۷۱۰/۵۰۶	۰/۶۴۶	۵۵/۵۸۶	۰/۰۰۸
قابل رویت بودن	۰/۸۱۵	۶۵۸/۲۸۹	۰/۲۶۲	۸۳/۳۲۱	۰/۰۰۹
درجه محصوریت	۰/۴۵۰	۶۸۹/۵۲۶	۰/۷۳۵	۱۶/۶۸۱	۰/۰۰۶
نور	۰/۸۹۵	۲۷۸/۳۱۴	۰/۸۸۱	۵۹/۴۱۱	۰/۰۰۲
عناصر بصری	۰/۷۵۶	۷۸۴/۵۸۶	۰/۸۴۳	۱۲/۱۰۶	۰/۰۰۳
چشم انداز	۰/۷۲۳	۱۷۴/۶۹۵	۰/۹۸۲	۴۲/۲۹۶	۰/۰۰۱
ورودی‌ها	۰/۷۴۵	۸۲۴/۲۶۱	۰/۲۷۴	۵۳/۸۵۴	۰/۰۰۱
پله‌ها	۰/۷۹۵	۵۱۲/۳۱۶	۰/۳۷۴	۷۴/۵۸۱	۰/۰۰۴
امکانات	۰/۳۵۵	۹۸۴/۲۵۵	۰/۹۲۱	۵۵/۲۲۸	۰/۰۰۵
خوانایی	۱/۰۰۰	۵۱۸/۲۵۰	۰/۴۲۱	۳۹/۵۱۸	۰/۰۰۶
فرم	۰/۹۱۳	۱۵۹/۲۱۱	۰/۲۴۶	۴۱/۳۶۴	۰/۰۰۷
ساماندهی فضایی	۰/۵۲۲	۴۵۳/۵۸۸	۰/۸۲۱	۵۸/۵۲۶	۰/۰۰۲
نحوه استقرار در فضا	۰/۶۸۵	۴۳۹/۲۵۵	۰/۲۸۵	۶۲/۲۵۸	۰/۰۰۵
رنگ	۰/۶۹۵	۳۲۵/۵۶۵	۰/۶۷۵	۳۷/۳۲۲	۰/۰۰۴
عناصر طبیعی محیطی	۰/۳۵۶	۸۲۵/۵۵۱	۰/۷۵۴	۲۹/۳۲۴	۰/۰۰۴
قلمروبندی	۰/۴۲۵	۷۴۶/۱۳۳	۰/۹۲۱	۲۱/۸۲۵	۰/۰۰۸
انعطاف‌پذیری	۰/۷۰۶	۱۴۵/۶۵۵	۰/۴۲۱	۳۱/۵۸۶	۰/۰۰۹
مسیرهای دسترسی	۰/۷۲۳	۶۵۹/۳۲۵	۰/۲۴۶	۴۸/۵۶۶	۰/۰۰۶
تناسب و ترکیب	۰/۶۸۹	۵۴۴/۳۳۳	۰/۵۲۴	۲۵/۶۱۸	۰/۰۰۶

بر اساس یافته‌های به‌دست‌آمده از رگرسیون چندمتغیره

جدول ۷. مدل‌سازی PN از مؤلفه‌های محیطی فضاهای آموزشی مؤثر بر ارتقای تفکر خلاق دانشجویان.



نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین نقش مؤلفه‌های کالبدی در ارتقای تفکر خلاق دانشجویان، در دو بخش کیفی و کمی انجام شد. در مرحله کیفی و بر اساس تحلیل مضمون مصاحبه‌ها، تعداد ۲۲ مؤلفه نهایی از ۹۵ کد اولیه استخراج گردید که عمدتاً ماهیت عینی و کالبدی داشتند. مصاحبه‌شوندگان تأکید کردند که کالبد فضا باید علاوه بر آموزش‌دهندگی، حامل جنبه‌های زیبایی‌شناختی و معناساز باشد؛ به‌گونه‌ای که زیبایی، نظم فضایی و ادراک محیطی به صورت هم‌افزا در تقویت خلاقیت نقش ایفا کنند. درعین‌حال، یافته‌های کیفی نشان دادند که مؤلفه‌های صرفاً فضایی در مقایسه با عناصر آموزشی خلاقیت‌محور، اثرات غیرمستقیم و تعدیل‌گر دارند.

در بخش کمی و مطابق با تحلیل‌های همبستگی و رگرسیونی، مؤلفه چندعملکردی بودن فضا به عنوان مهم‌ترین متغیر پیش‌بین تفکر خلاق شناسایی شد؛ این مؤلفه افزون

بر ضریب همبستگی بالا ($r > 0.80$)، بیشترین سهم عاملی استاندارد را نسبت به سایر مؤلفه‌ها نشان داد. همچنین مدل‌سازی (PN) دلالت بر وجود هم‌پوشانی عاملی میان مؤلفه‌های کالبدی داشت که بیانگر چسبندگی مفهومی و افزایش اثرات آنها در ارتقای یادگیری و خلاقیت است. براین اساس، معیارهایی نظیر ترتیبات، رنگ، نور، تناسب و ترکیب، عناصر طبیعی و انعطاف در کارکرد به عنوان خوشه‌های اصلی تأثیرگذار بر کیفیت ادراک فضایی شناسایی شدند.

نتایج نهایی نشان می‌دهد که محیط آموزشی به‌منزله عامل یاددهنده، در صورت طراحی با رویکرد چندعملکردی و خوانایی می‌تواند به‌طور معناداری خلاقیت دانشجویان را ارتقا بخشد. هیچ‌یک از مؤلفه‌ها در تقابل منفی با یکدیگر قرار ندارند؛ بلکه حضور یک مؤلفه مکمل و تقویت‌کننده دیگری است. ازاین‌رو، پیشنهاد می‌شود در بازنده‌سازی و طراحی مراکز آموزشی، توجه هم‌زمان به عناصر کالبدی و ادراکی، شامل نور طبیعی،



مؤلفه‌های [گروه دوم] با فراهم آوردن امکان تنوع در فضاها و کاربری‌ها، دانشجویان را به آزمایش، ترکیب و حل خلاقانه مسائل ترغیب نموده و ظرفیت تفکر همگرا و واگرا را به صورت همزمان ارتقا می‌بخشند. مؤلفه‌های [گروه سوم] با تسهیل درک فضا، ناوبری و تمرکز، محیطی امن و قابل پیش‌بینی برای دانشجویان فراهم می‌آورند تا بتوانند با کاهش بار شناختی اضافی، انرژی خود را صرف خلاقیت و ایده‌پردازی عمیق‌تر نمایند.

بنابراین، در طراحی و بازطراحی فضاها، آموزش معماری، لازم است معماران آموزشی و طراحان، فراتر از کارایی صرف، به جنبه‌های ادراکی، زیبایی‌شناختی و انعطاف‌پذیری فضاها، فیزیکی توجه ویژه داشته باشند. خصوصیات کالبدی فضا (به‌ویژه جنبه‌های چندعملکردی و خوانایی) دارای تأثیر چشمگیر و مثبتی بر ارتقاء تفکر خلاق دانشجویان هستند.

گشایش بصری، میزان محصوریت، قلمروبندی انعطاف‌پذیر و رنگ‌بندی آموزشی، مبنای برنامه‌ریزی و طراحی فضاها، آموزشی خلاق محور قرار گیرد.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که ساختار کالبدی فضاها، آموزشی، فراتر از کارکرد صرف، به عنوان یک «برنامه درسی پنهان عمل کرده و تأثیر بسزایی بر پرورش تفکر خلاق دانشجویان معماری دارد. به‌طور خاص، سه گروه مؤلفه شناسایی‌شده در این پژوهش - شامل [نام گروه اول مؤلفه‌ها، مثلاً: مؤلفه‌های زیبایی‌شناختی و تزئینی]، [نام گروه دوم، مثلاً: مؤلفه‌های انعطاف‌پذیری و چندکارکردی]، و [نام گروه سوم، مثلاً: مؤلفه‌های خوانایی و هدایت‌گری محیط] که نقش محوری در این فرایند ایفا می‌کنند. مؤلفه‌های [گروه اول] با ایجاد حس کنجکاوی، الهام‌بخشی بصری و تشویق به مشاهده دقیق، به تقویت تفکر واگرا و تولید ایده‌های نو کمک می‌کنند.

فهرست منابع

- امرابی، علی؛ علایی، علی (۱۳۹۴)، بررسی مؤلفه‌های فراشناختی حاصل از تغییرات کالبدی فضایی محیط‌های یادگیری با رویکردی بر خلاقیت تأثیرگذار در فضاها، آموزشی؛ مورد مطالعه: دانشجویان رشته‌های معماری شهری، معماری روستایی و گرافیک تزئینی و محیطی مرکز آموزش علمی - کاربردی میراث بیستون کرمانشاه، کنفرانس بین‌المللی پژوهش در علوم و تکنولوژی.
- امامی‌کوپایی، سمانه (۱۳۹۴)، جایگاه محیط فیزیکی در رشد خلاقیت در فضاها، آموزشی، کنفرانس سالانه تحقیقات در مهندسی عمران، معماری، شهرسازی و محیط زیست پایدار.
- انجم‌شعاع، امینه (۱۳۹۹)، پرورش خلاقیت دانشجویان معماری با بهره‌گیری از رویکرد پژوهش محور (IBL)، *مطالعات هنر اسلامی*، ۱۶ (۳۸)، ۶۱-۷۵.
- دژدار، امید؛ طلیسچی، غلامرضا؛ روحی دهکردی، رحمان (۱۳۹۱)، بازشناسی مفهوم قرارگاه‌های رفتاری مروری بر تعاریف و ویژگی‌های قرارگاه رفتاری با تأکید بر مرور تحلیلی متن شوگن، *هفت حصار*، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۹۱، ۱۳-۲۰.
- سرچمی، هاشم؛ شهری هروی، حسین (۱۳۹۴)، روانشناسی محیط‌های آموزشی، کنفرانس سالانه پژوهش‌های معماری، شهرسازی و مدیریت شهری.
- سیدالماسی، هما؛ طلیسچی، غلامرضا؛ سروش، محمدمهدی (۱۴۰۱)، بررسی حس آمیزی و ادراک تنانه در تجربه فضای معماری در بازار سنتی کرمانشاه، *مطالعات هنر اسلامی*، ۱۹ (۴۵)، ۳۶۴-۳۷۸.
- شاطریان، رضا (۱۳۸۷)، *طراحی و معماری فضاهای آموزشی*، تهران: نشر سیمای دانش.
- صادقی مال امیری، منصور؛ ریسی، محبت (۱۳۸۹)، *ارایه مدل مفهومی برای سنجش خلاقیت، توسعه انسانی پاپس*، ۷ (۳۰)، ۹۷-۱۱۲.
- عیوضی، حانیه؛ سیدی، پری؛ رجبی آغجه اوبه، زهرا؛ عبدالعلی‌زاده، ته‌مین (۱۴۰۳)، تأثیر فضا و محیط در یادگیری خلاق دانش آموزان، *فصلنامه تحقیقات راهبردی در تعلیم و آموزش و پرورش*، دوره: ۵، شماره: ۲۳.
- فردانش، هاشم (۱۳۸۷)، طبقه‌بندی الگوهای طراحی سازنده‌گرا بر اساس رویکردهای یادگیری و تدریس، *مطالعات تربیتی و روانشناسی*، ۹ (۲)، ۲۱-۵.
- قنبرپر، مریم؛ سروش، محمدمهدی؛ جهانبخش، حیدر؛ فروتن، منوچهر (۱۴۰۱)، ظرفیت فضاها، معماری برگرفته از نقوش هویت‌ساز با هدف ارتقای حس مکان محیط‌های دانشگاهی، *مطالعات هنر اسلامی*، ۱۹ (۴۶)، ۳۹۳-۴۰۵.
- گودرزی‌سروش، محمدمهدی؛ جعفری‌خواه، سرو (۱۳۹۳)، بازخوانی تأثیر محیط‌یادگیری بر فرایند ادراک و شناخت کودکان، *مطالعات محیطی*

هفت حصار، ۳(۹)، ۳۳-۴۰.

گودرزی سروش، محمدمهدی؛ قربانی، وحید (۱۳۹۴)، بررسی عوامل مؤثر بر دبستگی مکان در فضاهای بازآموزشی، مدیریت شهری، (۳۹)، ۹۹-۱۰۸.
محمدی مهر، مژگان (۱۳۹۲)، برنامه درسی پنهان و نقش آن در آموزش عالی، ویژه نامه آموزشی مجله علمی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی ارتش، (۲)، ۱۱-۴.

مخبری، عاطفه؛ غلامعلی، وحید (۱۳۹۳)، تعلیم معمار یا تربیت معمار: تأملی در رسالت زمانمند مدرس طراحی معماری، صفا، ۲۶(۷۳)، ۵-۲۰.
مهدوی نژاد، غلامحسین؛ مهدوی نژاد، محمدجواد؛ سیلوايه، سونيا (۱۳۹۲)، تأثیر محیط هنری بر خلاقیت دانش آموزان، نوآوری های آموزشی، ۱۲(۴۸)، ۱۲۷-۱۴۰.

نژاد ابراهیمی، احد؛ طبقچی سالم، میلاد (۱۳۹۹)، تأثیر فرم در معنای مکان آموزشی بر اساس نظریه وندر کلیس و کارستون (مطالعه موردی: مدارس شهر تبریز)، هنرهای زیبا: معماری و شهرسازی، دوره ۲۵، شماره ۳، آذر ۱۳۹۹، ۵۱-۶۰.

Amabile (1996). Assessing the Work Environment for Creativity, Academy of Management Journal Vol.39, No.5 Articles.

Amabile, T. M. (1996). Creativity in context. Boulder, CO: Westview Press.

Amabile, T.M., & Pillemer, J. (2012). Perspectives on the social psychology of creativity. The Journal of Creative Behavior, 46 (1), 3-15.

Amabile, T. M., & Pratt, M. G. (2016). The dynamic componential model of creativity and innovation in organizations. Research in Organizational Behavior, 36, 157-183. <https://doi.org/10.1016/j.riob.2016.10.001>

Barker, R.G (1968), Ecological Psychology: Concepts and methods for studying the environment of human behavior, Stanford University Press, Palo Alto, CA., USA.

Barrett, P., Davies, F., Zhang, Y., & Barrett, L. (2015). The impact of classroom design on pupils' learning: Final results of a holistic, multi-level analysis. Building and Environment, 89, 118-133.

Barron, F. (1963). Creativity and psychological health. D. Van Nostrand. American Psychological Association.

Berris, R., Miller, E., "How design of the physical environment impacts early learning: Educators and parents perspectives", Australasian Journal of Early Childhood, 36 (4), (2011).

Blomberg, A. J., & Kallio, T. J. (2022). A review of the physical context of creativity: A three-dimensional. framework for investigating the physical context of creativity. International Journal of Management Reviews, 24, 433-451.

Brodersen, R. M. (2005). Environmental effects on creative thinking and the role of affect, arousal, and person-environment fit. Colorado State University.

Cleveland, S., Mitkova, L., & Gonçalves, L. C. (2015, April). Knowledge flow in the open innovation model the effects of ICT capacities and open innovation practices on knowledge streams. In SoutheastCon 2015 (pp. 1-2). IEEE.

Cropley, A. J. (2006). In praise of convergent thinking. Creativity Research Journal, 18 (3), 391-404.

https://doi.org/10.1207/s15326934crj1803_13

Davies, D., Jindal-Snape, D., Collier, C., Digby, R., Hay, P., & Howe, A. (2013). Creative learning environments in education: A systematic literature review. Thinking Skills and Creativity, 8, 80-91.

De Bono, E. (1992). Serious creativity: Using the power of lateral thinking to create new ideas. New York, NY: Harper-Collins.

Dingli, S. (2008). Thinking outside the box: Edward de Bono's lateral thinking. In The Routledge companion to creativity (pp. 338-350). Routledge.

Evans, G. W. (2006). Child development and the physical environment. Annu. Rev. Psychol., 57 (1), 423-451.

Gifford, R. (2007). Environmental psychology: Principles and practice.

Guilford, J. P. (1968). Intelligence Has Three Facets: There are numerous intellectual abilities, but they fall neatly into a rational system. Science, 160 (3828), 615-620.

Guilford, J. P. (1950). Creativity. American Psychologist, 5 (9), 444-454. <https://doi.org/10.1037/h0063487>

Guilford, J. P. (1967). The nature of human intelligence. New York, NY: McGraw-Hill.

Greeno, Chun; Tsai, Cheng-Jung; Chang, Ting-Yi; Yeh, Jen-Yuan; Lee, Meng-Chu (2020). Novel heterogeneous grouping method based on magic square, Information Sciences, Volume 517, 340-360.

Greeno, J.G (1998). The Situativity of Knowing, Learning, and Research. American Psychological Association Inc, Vol.53, No.1.



- Groves, K., & Marlow, O. (2016). Spaces for innovation: The design and science of inspiring environments. Frame Publishers.
- Lubart, T. I. (2001). Models of the creative process: Past, present and future. *Creativity research journal*, 13 (3-4), 295-308.
- McCoy, J. M. (2005). Linking the physical work environment to creative context. *The Journal of Creative Behavior*, 39 (3), 167-189.
- Meinel, M., Maier, L., Wagner, T. F., & Voigt, K.-I. (2017). Designing creativity-enhancing workspaces: A critical look at empirical evidence. *Journal of Technology and Innovation Management*, 1 (1), 1-12.
- Meinel, C., & Leifer, L. (2017). *Design thinking research: Making design thinking found*. Cham, Switzerland: Springer. <https://doi.org/10.1007/978-3-319-60967-6>
- Sawyer, R. K. (2012). *Explaining creativity: The science of human innovation* (2nd ed.). New York, NY: Oxford University Press.
- Slavin, R. E. (2006). *Educational psychology* (3rd ed.) Practice (8th ed.). New York: Pearson.
- Tanner, C. K. (2009). Effects of school design on student outcomes. *Journal of Educational Administration*, 47 (3), 381-399.
- Torrance, E. P. (1974). *Torrance tests of creative thinking: Norms-technical manual*. Lexington, MA: Ginn.
- Van der Klis M, Karsten L (2009) Commuting partners, dual residences and the meaning of home. *Journal of Environmental Psychology*. Vol. 29, No. 2, 235-245.
- Weinstein, C. E. (1987). Fostering learning autonomy through the use of learning strategies. *Journal of reading*, 30 (7), 590-595.

بازآفرینی خیابان شهری با رویکرد ارتقاء کیفیت و حضورپذیری شهروندان (نمونه موردی: خیابان ستارخان شیراز)

حمیده زعیمی^۱، یعقوب پیوسته گر^۲

تاریخ دریافت: ۱۳-۰۹-۱۴۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳-۰۴-۱۴۰۵

DOI: 10.22034/rau.2026.2047377.1109

چکیده

فضاهای شهری، از جمله خیابان‌ها، از عناصر اساسی شکل‌دهنده حیات مدنی شهر به‌شمار می‌روند و نقشی فراتر از عملکرد صرفاً ارتباطی ایفا می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که به بستری برای تعاملات اجتماعی، شکل‌گیری خاطرات جمعی و تجلی هویت شهری بدل می‌شوند. در این میان، خیابان ستارخان شیراز با توجه به موقعیت راهبردی خود و وجود کاربری‌های مهمی چون بیمارستان تخصصی، مراکز اداری، تجاری و فرهنگی، یکی از محورهای مهم و پرتردد شهری به‌شمار می‌آید. به عبارت دیگر این خیابان با موقعیت راهبردی و تراکم کاربری‌های متنوع، نقشی کلیدی در پویایی شهری ایفا می‌کند، اما با چالش‌هایی مانند کاهش کیفیت محیطی، ضعف در حضورپذیری کاربران، افزایش ترافیک، کمبود فضای سبز و کاهش امنیت مواجه است. این مشکلات ضرورت بازآفرینی این محور شهری با رویکردی انسان‌محور، مبتنی بر ارتقاء کیفیت محیط شهری و بهبود حضورپذیری شهروندان را نمایان می‌سازد. پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و استفاده از روش نظریه زمینه‌ای، به بررسی عوامل مؤثر بر کیفیت و حضورپذیری خیابان ستارخان پرداخته است. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های ساختاریافته با ۸۶ نفر از کاربران خیابان که بطور تصادفی انتخاب شده‌اند گردآوری شد. تحلیل نشان می‌دهد که سه مؤلفه کلیدی - تحرک و جنب‌وجوش (به عنوان شاخص حضورپذیری)، جذابیت فضایی (برای بهبود کیفیت بصری)، و نوع و کیفیت فعالیت‌ها (فعال و غیرفعال) - بیشترین تأثیر را بر این مفاهیم دارند. نتایج این مطالعه می‌تواند راهنمای مؤثری برای سیاست‌گذاران و شهرسازان در بازآفرینی خیابان‌ها با تمرکز بر تجربه زیسته و تقویت حضور فعال شهروندان باشد.

کلیدواژه‌ها: بازآفرینی، بازآفرینی خیابان شهری، حضورپذیری شهروندان، ستارخان شیراز

۱. کارشناس ارشد برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول).

Email: urban2000planning@gmail.com

۲. دانشیار، گروه شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، یاسوج، ایران.

Email: peyvastehgar@gmail.com



مقدمه

امروزه گرایش روزافزون مردم به سکونت در کلانشهرها برای بهره‌مندی از خدمات شهری، شهرها را با چالش‌های اجتماعی، اقتصادی، زیست‌محیطی و مدیریتی مواجه کرده است (Brenner & Schmid, 2015). افزایش تقاضا، رشد جمعیت و بالا رفتن قیمت زمین، استانداردهای لازم در تأمین خدمات و کاربری‌ها را نادیده گرفته و کیفیت زندگی شهری را تحت تأثیر قرار داده است (ماجدی و بندرآباد، ۱۳۸۹: ۶۶؛ UN-Habitat, 2020). این رشد سریع، همراه با مهاجرت برای دسترسی به فرصت‌ها، نگرانی‌ها را نسبت به پایداری سکونت‌گاه‌ها افزایش داده است (Kashef, 2016؛ امان‌پور و همکاران، ۱۳۹۶: ۲).

در این زمینه، کیفیت شهری به عنوان شاخص جامع زندگی مطلوب، شامل ابعاد ایمنی، کارایی و زیست‌پذیری است که تعامل شهروندان با فضاها را تسهیل می‌کند (Sofeska, 2017: 442). حضورپذیری، به معنای جذابیت فضاها برای حضور فعال شهروندان و تعاملات اجتماعی، مکمل کیفیت است و از طریق عواملی مانند دسترسی‌پذیری، امنیت و تنوع کارکردی تقویت می‌شود (Işıklar, 2017؛ فروغ‌زاده و شریعتی‌مزنانی، ۱۳۹۴: ۲). این مفاهیم، که اغلب با سرزندگی^۱ هم‌پوشانی دارند - به عنوان پویایی ناشی از حضور شهروندان - حیات شهری را حفظ می‌کنند (Jacobs, 1961؛ طباطبایی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲).

فضاهای عمومی، به‌ویژه خیابان‌ها، بستر اصلی اجتماع‌پذیری هستند و بعد اجتماعی آنها با محوریت انسان، تعاملات را شکل می‌دهد (حمزه‌نژاد و قلیچی، ۱۳۹۷: ۴۹؛ فروشی و همکاران، ۱۳۹۲). این فضاها، بدون توجه به سن، جنسیت یا طبقه اجتماعی، حس همبستگی و رشد جمعی ایجاد می‌کنند (حمزه‌نژاد و شریفیان، ۱۳۹۵: ۷۶؛ دانشپور و چرخیان، ۱۳۸۶: ۲۲). شکل‌گیری کالبدی شهر، اگرچه از عناصر فیزیکی مانند ساختمان‌ها و خیابان‌ها تشکیل می‌شود، اما کیفیت و حضورپذیری آن در گرو تعامل شهروندان است (Işıklar, 2017).

خیابان‌ها، عمومی‌ترین فضاهای شهری، عرصه بروز ارتباطات و انتظارات شهروندان نسبت به کیفیت محیط هستند. زیست‌پذیری، به عنوان شاخص کیفیت، تمامی ابعاد مطلوب سکونت را پوشش می‌دهد (شعبانی باغانی و قنبران، ۱۳۹۹: ۳). با این حال، پیچیدگی شهری و محدودیت‌های اطلاعاتی،

بازآفرینی را چالش‌برانگیز کرده است (Rémi Cura et al., 2018). بازآفرینی خیابان‌ها، با رویکردهای انسان‌محور مانند طراحی مشارکتی، ایمنی و کارایی را ارتقاء می‌دهد و شامل تنظیم عرض خطوط، بهبود پیاده‌روها و کاهش سرعت است (Velkavrh, 2016).

بی‌توجهی به استانداردها، ناهماهنگی با شاخص‌های زیست‌پذیری ایجاد کرده و حضورپذیری را کاهش داده است. بنابراین، راهبردهایی برای ارتقاء کیفیت و حضورپذیری ضروری است.

خیابان ستارخان یکی از خیابان‌های مهم و پرتردد شهر شیراز است که در منطقه ۱ شهرداری واقع شده و به دلیل موقعیت جغرافیایی ممتاز و دسترسی آسان به امکانات شهری، از اهمیت بالایی برخوردار است. این خیابان در محله‌ای با جمعیت بالا قرار دارد و ترکیبی از کاربری‌های تجاری، خدماتی و فرهنگی را در خود جای داده است. همچنین ستارخان به قطب زیبایی و مراکز خدمات آرایشی در شیراز تبدیل شده است که این موضوع بر حضور گسترده شهروندان و گردشگران تأثیر زیادی دارد. از نظر کالبدی، ستارخان خیابانی پرتردد با فضای عمومی نسبتاً پیچیده است که نیاز به بازآفرینی با رویکرد ارتقاء کیفیت فضای شهری و افزایش حضورپذیری شهروندان دارد. این بازآفرینی می‌تواند شامل مواردی چون بهبود پیاده‌روها و مسیرهای پیاده‌روی، افزودن مبلمان شهری مناسب، ایجاد فضاهای سبز کوچک و نقاط تجمع فرهنگی، ارتقاء نورپردازی و نظافت معابر، و نیز ارتقاء دسترسی و ایمنی شهری باشد. همچنین توجه به مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی در خیابان ستارخان بسیار حیاتی است؛ زیرا حضور مستمر شهروندان در این خیابان نه تنها نیازمند شرایط فیزیکی بهتر است بلکه باید با ایجاد محتوای فرهنگی، فضاهای تفریحی و فعالیت‌های متنوع اجتماعی همراه باشد تا به فضایی جذاب و زنده تبدیل شود که مردم با احساس تعلق خاطر در آن حضور یابند. خیابان ستارخان شیراز، با عملکرد ترافیکی بالا، چالش‌هایی مانند کاهش سرزندگی پیاده، ضعف کیفیت عمومی، تراکم ترافیک، نبود انسجام بصری و کمبود عناصر دعوت‌کننده دارد. انتخاب این خیابان به دلیل اهمیت آن در شبکه شهری شیراز و ضرورت بازآفرینی برای افزایش حضور شهروندان است.

بنابراین پژوهش بازآفرینی خیابان ستارخان با محوریت ارتقاء کیفیت محیط شهری و بهبود حضورپذیری شهروندان، از

جنبه‌های مختلف کالبدی، اجتماعی و فرهنگی باید مورد توجه قرار گیرد تا این خیابان بتواند نقشی فعال و کارآمد در پویایی و سرزندگی شهر شیراز ایفا کند.

روش تحقیق

روش رویکرد پژوهش حاضر کیفی بوده و مبتنی بر روش‌شناسی نظریه زمینه‌ای است. این روش از ماهیتی داده‌محور برخوردار است و از فرضیه‌پردازی قیاسی پیشینی پرهیز می‌کند؛ بلکه با تکیه بر واقعیت‌های اجتماعی از منظر کنشگران (شهروندان)، فرایندهای مسلط بر فضا را در بستر خیابان شهری کشف و تحلیل می‌نماید (ایران‌مهر و گیتی‌پسند، ۱۳۹۵: ۱۰۹).

جامعه پژوهش شامل شهروندانی است که در بازه زمانی گردآوری داده‌ها، در خیابان ستارخان شیراز حضور فعال داشته‌اند. ملاک‌گزینش مصاحبه‌شوندگان، استفاده واقعی از خیابان ستارخان یا سکونت در محدوده آن بوده است؛ براین اساس، جامعه هدف نه کل شهروندان شیراز، بلکه کاربران و ساکنان این محور خیابانی را در بر می‌گیرد. نمونه‌گیری به شیوه هدفمند و در موقعیت مکانی مشخص (محدوده خیابان ستارخان) انجام پذیرفته است تا دیدگاه‌های کاربران واقعی فضا به صورت مستقیم بررسی شود.

ابزار گردآوری داده‌ها، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته بوده است. سؤالات مصاحبه بر مبنای ادبیات نظری کیفیت فضاهای شهری، رویکردهای انسان‌محور در طراحی خیابان و شاخص‌های حضورپذیری طراحی شده‌اند و در سه محور اصلی تدوین گردیده‌اند:

۱. درک و تجربه زیسته افراد از فضا (احساس امنیت، آسایش و تعاملات اجتماعی)؛
۲. موانع حضورپذیری (ترافیک، نورپردازی نامناسب، کاربری ناسازگار و رفتارهای مزاحم)؛
۳. پیشنهادات و راهبردهای ارتقاء کیفیت خیابان.

در مجموع، مصاحبه با ۸۶ نفر از شهروندان صورت گرفت که به صورت تصادفی ساده از میان کاربران خیابان انتخاب شدند. از این تعداد، ۵۰ نفر مرد، ۳۴ نفر زن و ۲ نفر از اعلام جنسیت خود خودداری کردند. توزیع سنی مشارکت‌کنندگان نیز بدین شرح بود: ۶ نفر (زیر ۱۸ سال)، ۱۲ نفر (۱۹ تا ۳۰ سال)، ۵۳ نفر (۳۱ تا ۵۰ سال)، ۱۷ نفر (۵۱ تا ۶۵ سال) و ۴ نفر (بالای ۶۵ سال)؛ ۶ نفر نیز از ذکر رده سنی خود امتناع ورزیدند.

تحلیل داده‌ها با استفاده از کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شده است تا مقولات اصلی مؤثر بر کیفیت و حضورپذیری در خیابان ستارخان استخراج گردد.

یافته‌های پژوهش بر اساس روش کیفی نظریه زمینه‌ای تحلیل شده‌اند که فرایند کدگذاری در آن در سه مرحله اصلی صورت می‌پذیرد: کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری انتخابی (Glaser & Strauss, 1967).

در «کدگذاری باز»، متن مصاحبه‌ها بخش‌بندی شده و مفاهیم دقیق و اولیه استخراج می‌گردند. در این مرحله، پژوهشگر داده‌های خام را به «کد»‌های معنایی کوچک تجزیه کرده و هر بخش مرتبط از داده‌ها را با یک برچسب مفهومی مشخص می‌سازد. کدها معمولاً مشتمل بر واژه‌ها یا عباراتی هستند که بیانگر مفاهیم اصلی مشارکت‌کنندگان بوده و مستقیماً از متن استخراج شده‌اند. به عنوان نمونه، مضامینی چون «وجود مشاغل گوناگون»، «استعمال دخانیات» و «کمبود فضای سبز» از جمله کدهای باز برآمده در این پژوهش‌اند.

در «کدگذاری محوری»، ارتباط میان کدهای باز شناسایی و دسته‌بندی می‌شوند تا مفاهیم کلی‌تر یا مقولات میانی شکل گیرند. پژوهشگر در این مرحله، پیوندهای میان مفاهیم اولیه را تعمیق بخشیده و آنها را در قالب محورهای اصلی منسجم می‌سازد. این مرحله به سازمان‌دهی یافته‌ها کمک کرده و چارچوب مفهومی پژوهش را شکل می‌دهد. در پژوهش حاضر، سه کد محوری اصلی عبارتند از:

الف. تحرک و جنب‌وجوش؛

ب. جذابیت و عدم جذابیت فضایی؛

ج. رفتارها و فعالیت‌های شهروندان (فعال و غیرفعال).

در نهایت، «کدگذاری انتخابی» ناظر بر تمرکز بر یک مقوله مرکزی جهت پیوند دادن سایر مقولات به یکدیگر و تکمیل نظریه است. این مقوله مرکزی نقش محوری یافته‌ها را ایفا کرده و در فهم کلی فرایند حضورپذیری و کیفیت خیابان جایگاهی اساسی دارد. در این پژوهش، «عدالت فضایی-اجتماعی» به عنوان مقوله انتخابی تعیین شده که موجب اتصال مفاهیم و نمایش یک ساختار نظری منسجم می‌گردد.

فرایند تحلیل داده‌ها با بازنگری و مقایسه مکرر داده‌ها همراه بوده که موجب افزایش اعتبار و غنای یافته‌ها می‌شود. نمودار زیر خلاصه روند کدگذاری سه‌مرحله‌ای و ارتباط میان کدهای باز، کدهای محوری و کد انتخابی را نشان می‌دهد (جدول ۴).



مبانی نظری

بازآفرینی خیابان شهری با تأکید بر ارتقاء کیفیت و حضورپذیری شهروندان

بازآفرینی شهری رویکردی چندوجهی و اجتماعمحور است که هدف آن در خلق فضاهای شهری پایدار، افزایش کیفیت زندگی، تقویت تعاملات اجتماعی و بهبود کالبد فضاها است (De Magalhaes, 2015; Roberts, 2000; Gibson & Kocabas, 2001). خیابان‌های شهری به عنوان محور اصلی حرکت، ارتباط، و هسته فعالیت‌های اجتماعی و تجاری عمل می‌کنند (Carmona et al., 2004). برخلاف میادین یا فضاهای بسته، خیابان‌ها با جریان و جنب‌وجوش پیوسته‌شان بستر مهمی برای حضورپذیری و ایجاد تعاملات فراهم می‌آورند (Schönfeld & Bertolini, 2017).

مفهوم حضورپذیری شهروندان

حضورپذیری به معنای توانایی یک خیابان برای جذب، نگهداشت و تشویق افراد به مشارکت اجتماعی، فعالیت روزمره و تعامل است و فراتر از صرفاً تعداد افراد حاضر، شامل کیفیت تجربه فردی و جمعی، امنیت، آسایش، تنوع دسترسی و احساس تعلق شهری است (Saunier et al., 2022; مازندرانی، ۱۴۰۰; Akbari & Tahmasebi, 2020). حضورپذیری، کاربران را از حالت عبور صرف به طرف مکث، تعامل و مشارکت فعال دعوت می‌کند.

برای درک مفهوم حضورپذیری ابتدا باید کیفیت را شناخت. «کیفیت» در لغت به معنای چگونگی، صفت یا حالت چیزی است (گلکار، ۱۳۷۹). پاکزاد (۱۳۸۵) آن را تأثیرات عاطفی و عقلانی پدیده‌ها بر انسان و ویژگی‌های اساسی هر چیز تعریف می‌کند. تیبالدز (۱۳۸۳) نیز از حضور مردم به عنوان کیفیتی پویا یاد می‌کند که با فعالیت‌های جاری در فضا در ارتباط است. روشن‌دل و همکاران (۱۳۹۵) بر این باورند که انسان تنها زمانی در مکانی حضور می‌یابد که آن را مطلوب بداند، بنابراین کیفیت فضا در جذب افراد نقش دارد. به گفته یان گل، فضاهای شهری باید «دعوت‌کننده» باشند، یعنی بستری برای حضور مردم فراهم کنند. رفیعیان و همکاران (۱۳۸۸) نیز تأکید دارند که فضای عمومی باید زمینه‌ساز حضور اجتماعی و فرهنگی مردم باشد.

ابعاد کلیدی حضورپذیری عبارتند از:

- امنیت و ایمنی محیط (حفاظت از افراد، حس آسودگی فکری و روانی)

- همه‌شمولی و تنوع (قابلیت استفاده برای گروه‌های مختلف سنی، فرهنگی و اجتماعی)

- دسترسی مناسب و انعطاف‌پذیری فضایی (راه‌های واضح، مسیرهای پیاده‌رو، امکانات ویژه معلولین، و قابلیت حضور برای انواع فعالیت‌ها)

- کیفیت کالبدی و زیست‌محیطی (فضای سبز، نورپردازی، زیباسازی، هویت‌بخشی (Six & Kaplan, 2007; راهنمای تهیه طرح‌های بازآفرینی شهری، ۱۴۰۰; Cheng Liang, 2022)

کیفیت زندگی شهری و خیابان

کیفیت زندگی شهری، شاخصی چندبعدی است که رضایت از محیط، دسترسی به خدمات، سلامت، رفاه اجتماعی، احساس مشارکت، هویت و تجربه‌های مثبت فضایی را ارزیابی می‌کند (Hudson, 2001; Noon et al., 2000; jsaud.sru.ac.ir, 2023); خیابانی که نه تنها مملو از جنب‌وجوش اقتصادی و بصری باشد (سرزندگی) بلکه منجر به مشارکت، رضایت و احساس مالکیت اجتماعی گردد، سطح بالاتری از کیفیت زندگی را عرضه می‌کند (Rebecchi et al., 2019; Zumelzu et al., 2022).

تجربه‌های مثبت شهری حاصل بهبود کالبدی، لایه‌های عملکردی، زیست‌محیطی و ادراکی-معنایی فضا است (Akbari, 2007; Six & Kaplan, 2020). به عنوان نمونه، مدل مفهومی خیابان حضورپذیر با تأکید بر ترجیحات محیطی شهروندان، عناصر امنیت، آسایش، دسترسی و تعامل اجتماعی را تأکید می‌کند (مازندرانی، ۱۴۰۰; طاهری سرمد، ۱۴۰۲).

عوامل مؤثر بر کیفیت خیابان و سرزندگی

کیفیت فضای خیابان به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: شاخص‌های کیفیت (مانند رابطه عناصر فیزیکی و کارکردی) و ارزیابی آن (بر مبنای احساسات و تجربه کاربران) (طاهری سرمد، ۱۴۰۲). ادراک ذهنی افراد از خیابان نیز با سه شاخص امنیت، راحتی و اجتماعی بودن سنجیده می‌شود (Saunier et al., 2022).

ظاهری کفایت نمی‌کند بلکه کیفیت تجربه حضور، هویت مکان و رضایت شهروندان باید محور بازآفرینی قرار گیرد (Six & Kap- plan, 2007؛ Cheng Liang, 2022؛ Akbari & Tahmasebi, 2020؛ Rebecchi et al., 2019).

جدول ۱. نظریات در خصوص کیفیت خیابان شهری (مغرب، ۱۳۹۴: ۲۸۵).

نظریه‌پرداز	عوامل مؤثر در کیفیت خیابان
Lynch (1981)	سرزندگی معنی تناسب دسترسی نظارت و اختیار کارایی، عدالت؛
Bentley (1985)	پاکیزگی، حمایت زیستی تناسبات بصری، خوانایی، غنای حسی، گوناگونی، انعطاف‌پذیری، کارایی منابع؛
Punter & Carmona (1997)	پایداری زیست‌محیطی منظر شهری، دیدها، فرم شهر، فرم ساختمان‌ها؛
Southworth (1989)	سرزندگی، آسایش و راحتی دسترسی، تنوع بهداشت و ایمنی، ساختار و خوانایی، فرم، سازگاری، گشودگی انطباق‌پذیری مراودات اجتماعی نظارت و اختیار، برابری و مساوات؛
Haughton & Hunter (1994)	امنیت، مقیاس، مناسب، تنوع، تمرکز نفوذپذیری دموکراسی، طراحی ارگانیک، اقتصاد و ابزارهای مناسب آن؛
Greene (1992)	هویت، جذابیت، نظم، عملکرد؛
Jacobs & Appleyard (1987)	قابل زندگی بودن دسترسی به فرصت‌ها تخیل و، شادی هویت و کنترل، اجتماع و زندگی همگانی، خودکفایی، شهری اصالت و معنی، فراگیر بودن محیط؛
Goodey (1993)	سرزندگی هارمونی با هماهنگی با بستر، موجود مقیاس، انسانی تنوع، نفوذپذیری، خوانایی، انعطاف پذیری؛
حسین بحرینی (۱۳۹۰)	وجود پوشش گیاهی فضای سبز نقش و عملکرد مبلمان
جهانشاه پاکزاد (۱۳۸۹)	سرزندگی، امنیت رعایت تناسبات، رنگ اندازه

تحلیل مبانی نظری نشان می‌دهد که «چارچوب تحلیلی چندلایه در بازآفرینی خیابان شهری: پیوند کیفیت کالبدی، اجتماعی و ظرفیت حضورپذیری» نه تنها نیازمند توجه به سرزندگی و کارکرد شهری، بلکه متکی به سه لایه کلیدی است که باید در راهبردهای عملی لحاظ گردد:

۱. کیفیت کالبدی و عملکردی خیابان: ارتقاء کیفیت کالبدی

محیط شهری امروز، نیازمند بازطراحی فضاهای عمومی برای پیاده‌روی و تعاملات اجتماعی است. عواملی نظیر تنوع کاربری، اتصال‌پذیری بالا و هماهنگی بین بافت‌های قدیم و جدید، در ارتقاء کیفیت خیابان نقش دارند. در مقابل، موانعی چون پیاده‌روهای نامناسب، آلودگی صوتی و بصری، و ترافیک بالا، احساسات منفی مانند خستگی و ناامنی را در افراد تقویت می‌کند (Zumelzu et al., 2022).

ادراکات بصری شهروندان نیز با عناصری چون رنگ، نمای ساختمان‌ها، فضای سبز و باز بودن آسمان در ارتباط است (چنگ لیانگ، مطالعه موردی نانجینگ). همچنین، ارزیابی قابلیت پیاده‌روی می‌تواند نقاط ضعف محیط شهری را آشکار و مسیر طراحی برای ارتقاء سبک زندگی فعال را هموار کند (Rebecchi et al., 2019).

چالش‌های سرزندگی شهری

- تراکم شهری بالا: کاهش کیفیت فضاهای عمومی (Van den Bosch & Sang, 2017).

- تغییرات اقلیمی: گرما و آلودگی بر استفاده از فضا تأثیر منفی دارند (Ewing & Clemente, 2013).

- ناامنی: نبود امنیت، حضورپذیری را کاهش می‌دهد (Whyte, 1980).

بازآفرینی خیابان شهری (خیابان ستارخان شیراز)، باید با تجزیه و تحلیل دقیق چالش‌های حضورپذیری و کیفیت زندگی صورت گیرد؛ این فرایند شامل موارد زیر است:

- بهسازی و زیباسازی کالبد خیابان، مبلمان شهری، و مسیرهای پیاده‌رو؛

- ایجاد فضای سبز و نقاط مکث اجتماعی (پارک کوچک، خیابان‌گردی، امکانات فرهنگی)؛

- تقویت روشنایی، امنیت و حفظ هویت تاریخی-فرهنگی (Rahbarianyazd, 2017؛ جافری، دولاتیاریان و غلامی، ۱۳۹۷).

فراهم‌سازی زمینه مشارکت فعال و تجربه مثبت شهروندان با تکیه بر الگوهای اجتماع‌محور و پایین به بالا (Gibson & Kocabas, 2001؛ راهنمای تهیه طرح‌های بازآفرینی شهری، ۱۴۰۰؛ Akbari & Tahmasebi, 2020؛ مازندرانی، ۱۴۰۰).

در این راستا، بررسی نمونه‌های موفق نشان داده که ترکیب بهبود کالبدی با تقویت تعاملات اجتماعی و توجه به نیازهای متنوع افراد، بر حضورپذیری مؤثر است و صرفاً سرزندگی



محدوده مورد مطالعه

بر اساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۱۳۹۵، شهر شیراز ۳۲ درصد جمعیت استان و ۸۴ درصد جمعیت شهرستان شیراز را در خود جای داده است و جمعیت بر این آمار سال ۱۳۹۵ بالغ بر ۱۵۶۵۵۷۲ بوده است و مساحت شهر شیراز ۲۴۰ کیلو متر مربع می‌باشد. شیراز پنجمین شهر بزرگ و پرجمعیت ایران و پرجمعیت‌ترین شهر جنوب کشور به شمار می‌رود (www.amar.org.ir, 2016). (نقشه ۱)

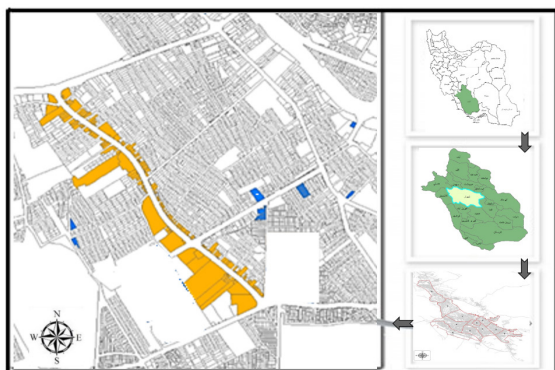
بلوار ستارخان شیراز واقع شده در مرکز شهر شیراز و به سمت غرب شیراز است (شکل ۱) و از نظر شهرداری منطقه ۱ شیراز محسوب می‌شود. مساحت منطقه ۱ شیراز بالغ بر ۲۵۵۶ هکتار و جمعیت آن ۱۶۴۰۰۰ نفر است. مطابق با «شکل ۲»، خیابان ستارخان از شمال غرب به سمت خیابان مطهری (زرگری) و از سمت جنوب خیابان به سمت بلوار بعثت واقع شده است (Sar-joo, 2019). همان‌طور که در «شکل ۳» قابل ملاحظه است، ازدیاد مراکز خرید، ساختمان‌های پزشکان و همچنین ادارات به گره‌های ترافیکی در خیابان ستارخان منجر شده است. این

شامل بهبود زیرساخت‌های پیاده‌راه، مبلمان شهری، فضای سبز، روشنایی، خوانایی و انعطاف‌پذیری فضایی است که مستقیماً بر تجربه حضور و تعامل شهری تأثیر می‌گذارد. بنا بر نظریه‌های (2004) Carmona et al., (1987) Jacobs & Appleyard, (1981) Lynch &. خیابان با نماهای فعال، امکان مکث و تعامل، و پیوند مستقیم حرکت سواره و پیاده، نقش محوری در شکل‌گیری هویت و سرزندگی شهری ایفا می‌کند.

۲. **کیفیت اجتماعی و ادراکی فضا:** شاخص‌هایی چون امنیت، حس تعلق، همه‌شمولی، تعامل و مشارکت اجتماعی سبب می‌شود حضورپذیری شهروندان فراتر از جمعیت عبوری باشد و خیابان زمینه‌ساز فرهنگ عمومی و تجربه مثبت شهری شود (Bentley, 1985; Goodey, Saunier et al., 2022; Hudson, 2001; Noon et al., 2000). خیابان‌هایی که تعاملات پویا، دسترسی گروه‌های متنوع و رضایت کاربران را فراهم کنند، مؤلفه‌های عمیق‌تری از کیفیت زندگی را تثبیت می‌کنند (Hudson, 2001; Noon et al., 2000).

۳. ظرفیت بازآفرینی و پایداری اجتماعی-فضایی

بازآفرینی اثربخش خیابان شهری مبتنی بر مشارکت واقعی ذی‌نفعان محلی، حفظ هویت تاریخی و فرهنگی، و تحقق عدالت فضایی است (Roberts, 2000; Zhang et al., 2020). این چارچوب سه‌لایه، تنها با رویکرد «پایین به بالا»، محوریت نیازهای جامعه هدف، و راهکارهای جمعی - و نه صرفاً مداخلات کالبدی یا اقتصادی - به نتیجه مطلوب منجر خواهد شد (Xing, Z., & Guo, W. 2022). (جدول ۲)



نقشه ۱. موقعیت قرارگیری در شهر.

جدول ۲. چارچوب تحلیلی چندلایه در بازآفرینی خیابان شهری (تدوین: نگارندگان، ۱۴۰۳).

لایه	مؤلفه‌های اصلی	شاخص‌های کلیدی	مراجع نظری
لایه اول: کیفیت کالبدی و عملکردی	زیرساخت پیاده‌راه، مبلمان شهری، فضای سبز، روشنایی، خوانایی، انعطاف‌پذیری فضایی	نماهای فعال، امکان مکث و تعامل، پیوند حرکت سواره و پیاده	Carmona et al. (2004); Lynch (1981); Jacobs & Appleyard (1987)
لایه دوم: کیفیت اجتماعی و ادراکی	امنیت، حس تعلق، همه‌شمولی، تعامل و مشارکت اجتماعی	حضور گروه‌های متنوع، رضایت کاربران، تعاملات پویا	Saunier et al. (2022); Bentley (1985); Hudson (2001)
لایه سوم: ظرفیت بازآفرینی و پایداری	مشارکت ذی‌نفعان محلی، حفظ هویت تاریخی-فرهنگی، تحقق عدالت فضایی	رویکرد پایین به بالا، نیازمحوری، راهکارهای جمعی	Roberts (2000); Zhang et al. (2020); Xing & Guo (2022)

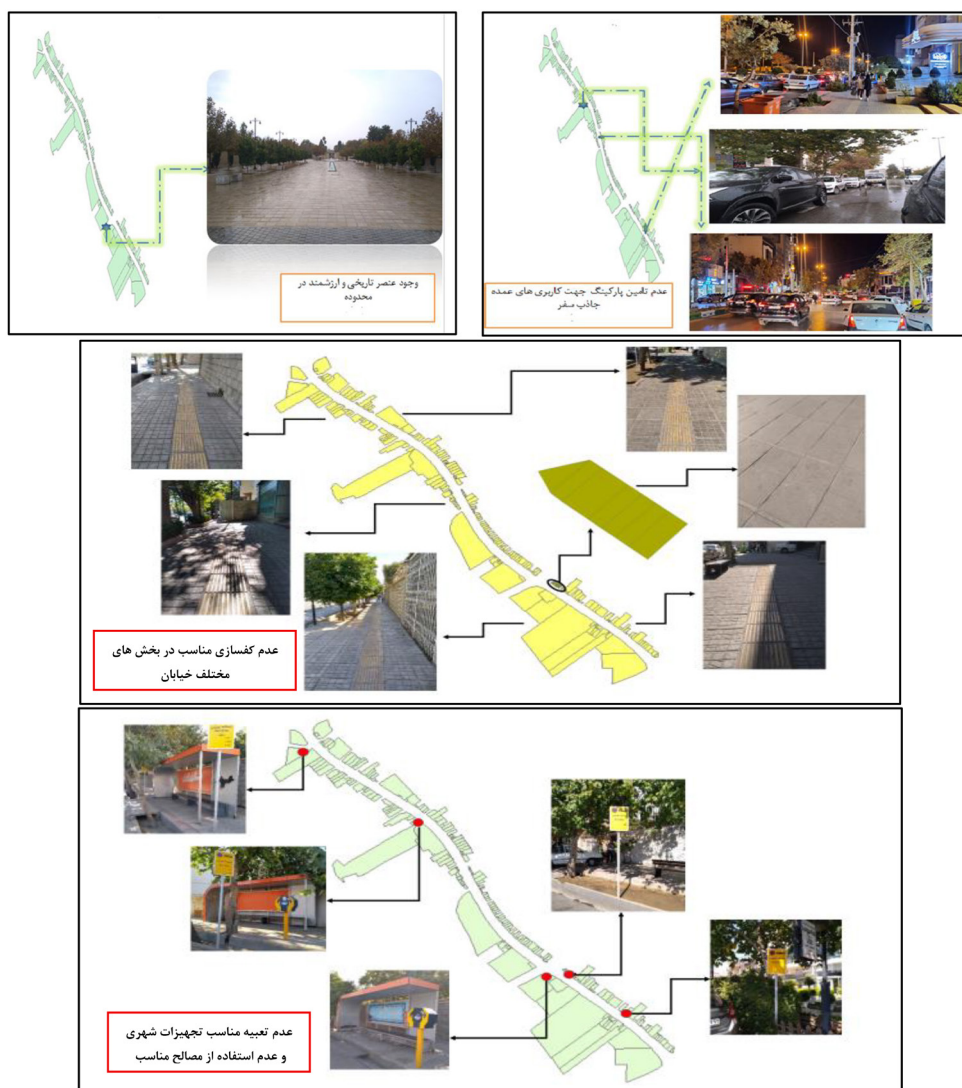
مصاحبه‌شوندگان، نه کل جمعیت شیراز، بلکه افرادی بوده که از خیابان ستارخان استفاده می‌کردند یا در محدوده آن ساکن بودند. این انتخاب به صورت هدفمند و در موقعیت مکانی مشخص (محدوده خیابان ستارخان) انجام شده تا دیدگاه کاربران واقعی فضا مستقیماً بررسی شود.

ابزار گردآوری داده‌ها، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته بوده است. سؤالات مصاحبه بر مبنای ادبیات نظری کیفیت فضاهای شهری، رویکردهای انسان‌محور در طراحی خیابان و شاخص‌های حضورپذیری طراحی شده‌اند. (تصویر ۱)

ازدحام و شلوغی در زمان به پایان رسیدن فعالیت‌های روزانه کاربری‌ها و ساعات پایانی روز به حداقل توان خیابان جهت عبور و مرور وسایل نقلیه می‌رسد.

یافته‌های تحقیق

در این بخش در ابتدا به صورت مصور به تشریح وضعیت خیابان ستارخان مبادرت شده سپس از طریق روش تحلیل کیفی تئوری زمینه‌ای به ارزیابی آن اقدام شده است. جامعه پژوهش شامل شهروندان شیرازی است که در زمان گردآوری داده‌ها در خیابان ستارخان حضور فعال داشته‌اند. در واقع، ملاک انتخاب



تصویر ۱. وضعیت ساختاری - شکلی خیابان ستارخان.



کاربرد دقیق این روش در پژوهش حاضر

با شکل دهی اولیه ۲۵ مفهوم از کدگذاری باز، پژوهشگر توانست این مفاهیم را در سه محور کلی کدگذاری محوری طبقه‌بندی کند که مستقیماً نشان‌دهنده عوامل اصلی تأثیرگذار بر کیفیت و حضورپذیری خیابان بودند. این سه محور، با استفاده از مصاحبه‌های هدفمند و تحلیل دقیق، چارچوب تحلیلی

نظریه زمینه‌ای پژوهش را شکل دادند. مقوله انتخابی که عدالت فضایی-اجتماعی نامیده شده، بیانگر نگرش عمیق مشارکت‌کنندگان به ضرورت دسترسی عادلانه، کیفیت محیطی و حضور برابر در فضای خیابان است.

کدهای اولیه به‌دست‌آمده در «جدول‌های ۳ و ۴» آورده شده است.

جدول ۳. متون و مضامین استخراج شده از مصاحبه.

مضامین	متون مصاحبه
- وجود مشاغل گوناگون	وجود مشاغل مختلف و تابلوهایی زشت و نامناسب به فضای خیابان بسیار لطمه وارد کرده است احساس می‌کنم تعدی در کار است که منظر این خیابان مخدوش شود. مطب‌های زیاد، ادارات، شرکت‌ها و... فقط مانده مکانیکی و تراشکاری و... در این خیابان احداث شود.
- استعمال دخانیات در فضای خیابان - افزایش حضور حیوانات خانگی در فضای خیابان - حضور دوچرخه سواران و موتورسواران در پیاده‌رو	متأسفانه در حال حاضر میزان حضوری افرادی که استعمال دخانیات دارند در این خیابان به‌شدت افزایش یافته است. حضور حیوانات خانگی در این خیابان افزایش یافته است و دوچرخه سواران و موتورسواران در مسیر پیاده تردد دارند که این مسائل از آسایش و ایمنی محیط کاسته است.
- سرسبز با چشم انداز و وضعیت جغرافیایی مطلوب - تنوع کم‌کاری‌ها	یکی از بلوارهای زیبا و سرسبز با چشم انداز و وضعیت جغرافیایی مطلوب در شهر شیراز می‌باشد اما با وجود زیبایی به نظر می‌رسد مشکلاتی از جمله عدم پارکینگ، عدم مغازه‌های متنوع، نبودن مراکز درمانی، تفریحی و ورزشی و نهایتاً بار ترافیکی سنگین در این بلوار به علت اینکه بیشتر مسافرتین و مهمانان برای ورود و خروج از شهر از این بلوار استفاده می‌کنند، کاربری‌های فرا منطقه‌ای.
- شیب زیاد خیابان جهت پیاده‌روی - پایین بودن امنیت اجتماعی - دستفروشی در خیابان	زیباست، مقداری شیب خیابان برای پیاده‌روی زیاد است. مقداری امنیت اجتماعی پایین است و سامان‌دهنده مشاغل نیست دستفروشی می‌کنند.
- حضور گردشگران داخلی و خارجی به دلیل باغ - غنای باغ - عدم تناسب کاربری‌های موجود با موقعیت - گردشگری خیابان	علی‌رغم زیبایی این بلوار و حضور گردشگران داخلی و خارجی به دلیل وجود باغ غنی‌آباد، متأسفانه حضور دستفروشان باعث ایجاد نازیبایی، بی‌نظمی و بعضاً عدم امنیت به دلیل ایجاد درگیری گردیده است. به نظر می‌رسد اگر این موضوع رسیدگی و مشاغل ساماندهی گردند. بخشی از مشکلات ایجاد شده مرتفع گردد. یکی دیگر از مشکلات موجود وجود شرکت‌ها، مراکز زیبایی، آموزشی و... می‌باشد که با توجه به موقعیت گردشگری این خیابان، به نظر بنده عدم تناسب به وجود آمده است.
- ترافیک بالا - نورپردازی نا مناسب	از لحاظ محیط متأسفانه اکثر منازل نیش خیابان در اختیار ادارات قرار گرفته است که این امر به خودی خود باعث ایجاد ترافیک می‌گردد و باعث تردد بیش از حد و از بین رفتن آثار تاریخی و گردشگری می‌گردد. از لحاظ فضا سازی نیاز به نورپردازی مناسب‌تر می‌باشد و ایجاد محیطی بهتر جهت استفاده بهتر از محیط زیبای بلوار، تداخل‌های پیاده و سواره در گرهِای اصلی، دسترسی آسان به مرکز شهر.
- رویایی - الهام گرفته از خیابان‌های خارجی - عدم وجود آرامش نسبی به علت ازدحام ماشین‌ها - اطراف باغ غنی‌آباد	خیابان روبه‌روی باغ غنی‌آباد بسیار رویایی و با توجه به نورپردازی جدید و سنگ فرش انجام شده بر اساس و الهام گرفته از خیابان‌های خارجی می‌باشد. لکن با توجه به تردد ماشین‌ها و پارکینگ حاشیه‌ای اطراف باغ به علت ازدحام ماشین‌ها از آرامش نسبی برخوردار نیست.
- نوستالژیک - گذری فرهنگی - تاریخی	بلوار ستارخان شیراز از معابر نوستالژیک شهر شیراز در اذهان عمومی می‌باشد. این معبر علاوه بر مجاورت باغ تاریخی غنی‌آباد از امتیاز گذر فرهنگی - تاریخی بودن نیز برخوردار است و سالیانه از معبر گردشگران بسیاری دیدن می‌کنند بنابراین بهره‌گیری حداکثری از فضای آن گذر را برای متولیان مدیریت شهری ضروری می‌نماید.
- کف‌سازی مناسب نسبت به حافظه - عدم وجود فضاهای جمعی - عدم وجود فضاهایی جهت استراحت	کف‌سازی نسبت به حافظه مناسب ترمی باشد. با توجه به کارهای اجتماعی که در خیابان ستارخان انجام می‌گردد، بهتر بود فضای جمعی نیز در نظر گرفته می‌شد. همچنین به دلیل بستر فضای سبز موجود و درختان کهن نیز امکان طراحی فضاهایی جهت استراحت وجود دارد که می‌توان در طراحی از آن بهره برد.
- خلوت و ترسناک در اواخر شب	اواخر شب خلوت و ترسناک نور شیش خوب نیست.
- عدم وجود مسیر دوچرخه‌سواری	کافه در جداره خیابان کم هست. غذاخوری باید باشد. مسیر دوچرخه‌سواری ایجاد شود.
- کمبود سطل زباله - کمبود و کیفیت پایین نیمکت‌ها	صندلی وسط زباله کم هست و اونالی که هست کیفیت ندارد. رنگ صندلی‌ها و حسشون خوب نیست.
- عدم دسترسی به حمل‌ونقل عمومی.	اتوبوس و تاکسی کم دارد. مترو از اینجا رد نمی‌شود. صندلی‌ها راحت نیست و کمه.

اصلی ادراک شده از دیدگاه مشارکت کنندگان است. در نهایت، این مقولات حول یک مقوله مرکزی یا کد انتخابی یعنی «عدالت فضایی - اجتماعی» سازمان یافتند که مضمون غالب پژوهش محسوب می شود. «جدول ۴» به منظور تسهیل درک فرایند تحلیل، کدهای باز، محوری و انتخابی را به تفکیک و در یک ساختار سه ستونه نشان می دهد.

جدول ۴. خلاصه کدهای مؤثر در تحلیل (تدوین: نگارندگان).

ردیف	کدهای باز	کدهای محوری	کد گزینشی (انتخابی)
۱	وجود مشاغل گوناگون	تحرک و جنب و جوش	عدالت فضایی - اجتماعی
۲	حضور گردشگران داخلی و خارجی به دلیل باغ عقیق آباد		
۳	سرسبز با چشم انداز و وضعیت جغرافیایی مطلوب	جذابیت و عدم جذابیت	
۴	نورپردازی نامناسب		
۵	رؤیایی		
۶	الهام گرفته از خیابان های خارجی		
۷	عدم وجود آرامش نسبی به علت ازدحام ماشین ها اطراف باغ عقیق آباد		
۸	نوستالژیک		
۹	گذر فرهنگی - تاریخی		
۱۰	کف سازی مناسب تر نسبت به حافظیه		
۱۱	خلوت و ترسناک در اواخر شب		
۱۲	کمبود سطل زباله		
۱۳	کمبود و کیفیت پایین نیمکت ها		
۱۴	پایین بودن امنیت اجتماعی		
۱۵	استعمال دخانیات در فضای خیابان	شهروندان، فعالیت ها و رفتارها (فعال و غیرفعال)	
۱۶	افزایش حضور حیوانات خانگی در فضای خیابان		
۱۷	حضور دوچرخه سواران و موتورسواران در پیاده رو		
۱۸	شیب زیاد خیابان جهت پیاده روی		
۱۹	دستفروشی در خیابان		
۲۰	عدم تناسب کاربری های موجود با موقعیت گردشگری خیابان		
۲۱	ترافیک بالا		
۲۲	عدم وجود فضاهای جمعی		
۲۳	عدم وجود فضاهایی جهت استراحت		
۲۴	عدم وجود مسیر دوچرخه سواری		
۲۵	عدم دسترسی به حمل و نقل عمومی		

کدهای محوری نیز شامل سه مقوله عمده می باشند و عبارتند از: الف. تحرك و جنب و جوش؛ ب. جذابیت و عدم جذابیت؛ ج. شهروندان، فعالیت ها و رفتارها (فعال و غیر فعال) الف. تحرك و جنب و جوش: از نظر مصاحبه شوندگان، حضور گردشگران خارجی و ایرانی سبب پویایی خیابان این شهر شده است که می توان آن را ناشی از این دانست که اغلب گردشگران بیش از هر چیز به آب و هوا، فرهنگ، یا طبیعت مقصد خود، علاقه مند هستند. بنابراین دیدن ساختمان های معروف و آثار هنری مثل باغ عقیق آباد شیراز برای آنان خالی از لطف نیست. لازم به ذکر است که وجود مشاغل گوناگون و شلوغی از عوامل دیگری هستند که از دید مصاحبه شوندگان در پویایی این معابر تأثیر بسزایی داشته اند. ب. جذابیت و عدم جذابیت: فضای عمومی از جمله خیابان های کامل که در آنها رویدادهای اجتماعی صورت می گیرد یکی از عناصر اساسی شهرها برای تأمین نیازهای روزمره عموم مردم می باشد (حسینیان راد و مولائی قلیچی، ۱۴۰۱: ۲۰۱). عوامل گوناگونی در خلق یک فضای عمومی ایدئال تأثیرگذارند از جمله جذابیت که در سخنان مصاحبه شوندگان مشهود بوده است.

ج. شهروندان، فعالیت ها و رفتارها (فعال و غیر فعال): گل (۱۹۹۶) در کتاب خود با عنوان زندگی در میان ساختمان ها، وجود مردم دیگر، فعالیت ها، حوادث، الهام ها و تحریک ها، روی هم رفته شامل یکی از مهم ترین کیفیت های فضاهای عمومی می داند (اشرفی و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۵). بنابراین می توان از مردم و فعالیت ها و رفتارها به عنوان عامل مهمی در افزایش کیفیت یک فضای شهری و متعاقباً کیفیت زندگی و زیست نام برد که متأسفانه شاهد نارضایتی بسیاری از مصاحبه شوندگان در این زمینه بوده ایم.

این سه مقوله از عمده ترین عوامل اثرگذاری بود که از داده های کیفی استخراج شده از این پژوهش تبیین شد. برای تسریع در فهم بهتر مرحله کدگذاری، کدهای استخراج شده در این پژوهش در «جدول ۴» نمایش داده شده است.

«جدول ۴» حاصل فرایند تحلیل کیفی داده ها بر اساس روش کدگذاری سه مرحله ای شامل «کدگذاری باز»، «کدگذاری محوری» و «کدگذاری انتخابی» است. در مرحله اول (کدگذاری باز)، مفاهیم اولیه از دل مصاحبه های نیمه ساختاریافته استخراج و به صورت کدهای مفهومی ثبت شده اند. سپس در مرحله دوم (کدگذاری محوری)، این کدها در قالب مقولات میانی یا محوری دسته بندی شدند که نشان دهنده مضامین



نتیجه گیری

انسان موجودی است اجتماعی و نیازمند زندگی جمعی. در حالی که اوقاتی را در خانه به صورت انفرادی یا با اعضای خانواده سپری می‌کند، لحظاتی را نیز به عنوان شهروند در شهر می‌گذراند. فرد از بودن در شهر فقط در پی پاسخگویی به نیازهای مادی خود نیست بلکه به تعامل با دیگران نیز نیازمند است. پس بهانه فرد برای حضور در شهرها پاسخ به نیازهای مادی (خرید، انجام امور اداری، آموزشی و...) و هم جوابگویی به نیازهای غیر مادی (برقراری تعامل با دیگر شهروندان، قدم زدن، تفریح و سرگرمی و...) می‌باشد.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که حضورپذیری خیابان‌های شهری وابسته به تعامل میان شهروندان، فعالیت‌ها و کیفیت محیط است. هر فرد برای پاسخگویی به نیازهای خود، فعالیت‌هایی را انجام می‌دهد که در طول زمان تحت تأثیر فرهنگ جامعه و محیط، به الگوهای رفتاری تبدیل می‌شوند. خیابان‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین فضاهای عمومی شهری، نقشی کلیدی در شکل‌گیری و تقویت این تعاملات دارند. این پژوهش با بهره‌گیری از روش‌های کتابخانه‌ای و میدانی، به تحلیل عمیق وضعیت موجود از دیدگاه استفاده‌کنندگان فضا پرداخته و با تکیه بر داده‌های جمع‌آوری‌شده، سه مؤلفه اصلی را شناسایی کرده است که بیشترین تأثیر را بر سرزندگی و حضورپذیری خیابان‌ها دارند: الف. تحرک و جنب‌وجوش که به پویایی و فعالیت مستمر در فضا اشاره دارد؛ ب. جذابیت و عدم جذابیت که بر کیفیت بصری و ادراکی محیط تأثیرگذار است؛ و ج. شهروندان، فعالیت‌ها و رفتارهای فعال و غیرفعال که بیانگر

نحوه تعامل افراد با فضای خیابان می‌باشد. تحلیل این مؤلفه‌ها نشان می‌دهد که طراحی و بازآفرینی خیابان‌های شهری نه تنها باید به بهبود کیفیت کالبدی معابر بپردازد، بلکه باید از طریق تقویت عناصر جذابیت بصری، افزایش امکان تعاملات اجتماعی و بهبود شرایط حرکتی، به ارتقای سطح حضورپذیری شهروندان منجر شود.

از منظر اعتبارسنجی، نتایج این پژوهش با مطالعات پیشین در حوزه سرزندگی و کیفیت فضاهای شهری همخوانی دارد. برای نمونه، جین جاکوبز (۱۹۶۱) در کتاب مرگ و زندگی شهرهای بزرگ آمریکا تأکید دارد که خیابان‌های زنده و پویا نیازمند حضور مداوم مردم و فعالیت‌های متنوع است. یان گهل (۲۰۱۰) نیز در کتاب زندگی میان ساختمان‌ها بر اهمیت طراحی شهری در تشویق تعاملات اجتماعی و بهبود کیفیت محیط تأکید می‌کند. همچنین مطالعات کرمانی و همکاران (۱۳۹۷) نشان داده‌اند که کیفیت فضایی خیابان‌ها تأثیر مستقیمی بر میزان حضورپذیری شهروندان دارد. علاوه بر این، تحقیق مهدیزاده و همکاران (۱۴۰۰) درباره بازآفرینی خیابان‌های شهری نشان می‌دهد که بهبود ویژگی‌های کالبدی و اجتماعی خیابان‌ها می‌تواند موجب افزایش تعاملات و احساس تعلق شهروندان شود. یافته‌های این پژوهش در راستای این مطالعات بوده و می‌تواند به عنوان راهنمایی برای برنامه‌ریزان و طراحان شهری در جهت ایجاد خیابان‌هایی با قابلیت پذیرش بیشتر و نقش‌آفرینی مؤثرتر در زندگی شهری مورد استفاده قرار گیرد. در این خصوص پیشنهادهایی به منظور بهبود شرایط خیابان و افزایش حضورپذیری ارائه شده است.



افزایش انتخاب‌های مختلف برای نشستن.

- تعبیه و جانمایی چند مدل صندلی در طول مسیر؛
 - ایجاد مکان‌هایی جهت شارژ موبایل و ایستادن.



جذابیت و عدم جذابیت

ارتقای آسایش و ایمنی حرکت و حضور افراد در شرایط جوی نامناسب.
 - ایجاد فضاهای مکث و استراحت به صورت مسقف؛
 - ایجاد پوشش مناسب بر جوی و جداول کناری خیابان.



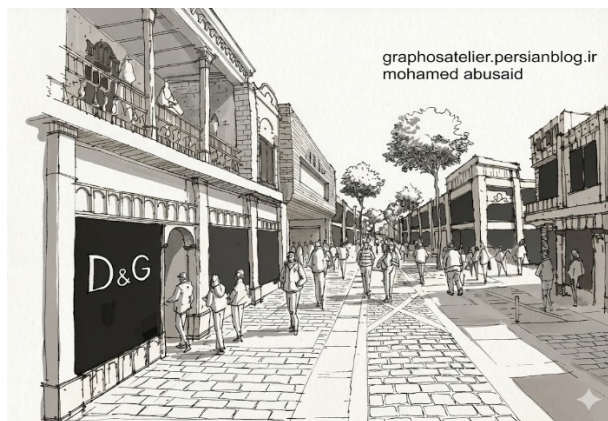
شهروندان، فعالیت‌ها و رفتارها (فعال و غیرفعال)

- کنترل سرعت حرکت سواره‌رو و افزایش ایمنی عبور پیاده.
- تعبیه تابلوهای هشداردهنده در طول مسیر.



شهروندان، فعالیت‌ها و رفتارها (فعال و غیرفعال)

- افزایش فعالیت‌ها به منظور حضور مردم در طول روز و شب.
- ایجاد بستر لازم جهت حضور صنایع دستی و فعالیت‌های هنری؛
- تعبیه و جانمایی ایستگاه‌های اطلاع‌رسانی آگاهی‌دهنده گردشگری شهری در طول مسیر؛
- ایجاد ظرفیت‌های سرگرم‌کننده در طول محورها همچون تئاتر خیابانی و موسیقی؛
- ایجاد تنوع در نمای کاربری‌های جداره خیابان؛
- رنگ‌آمیزی شاد و مفرح در جداره‌ها؛
- ایجاد و بهبود کیفیت سنگفرش‌ها؛
- نورپردازی مناسب در طول محور و کوچه‌های منتهی به محور؛
- افزایش انتخاب فعالیت‌های گوناگون و متنوع از جمله پیاده‌روی، غذا خوردن و ...؛
- در نظر گرفتن نیازهای تمامی گروه‌های سنی و جنسی و با توانمندی‌های مختلف.



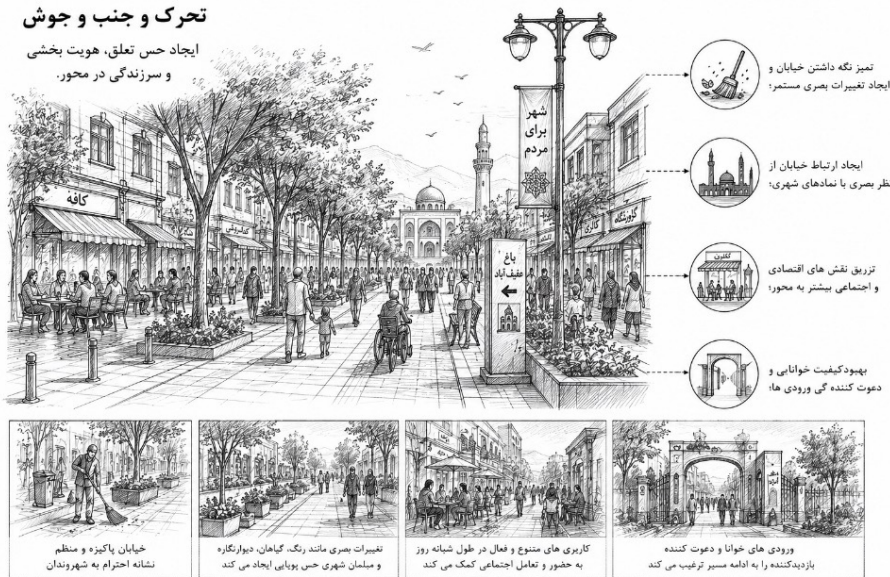
graphosatelier.persianblog.ir
mohamed abusaid



**جذابیت و عدم جذابیت
 شهروندان، فعالیت‌ها و رفتارها (فعال و غیرفعال)**
 به‌کارگیری اصول خیابان کامل جهت استفاده همه کاربران خیابان.
 - تفکیک فیزیکی مناسب خیابان طبق اصول:
 - اعمال هرگونه تغییرات کالبدی، ساختاری، ماهوی و... متناسب با
 روحیه و نقش خیابان جهت ارتقای وضع موجود؛
 - در نظر گرفتن نیازهای تمامی کاربران خیابان؛
 - ایجاد پارکینگ در گرهِ‌های ابتدایی و انتهایی؛

تحرک و جنب و جوش

ایجاد حس تعلق، هویت بخشی
 و سرزندگی در محور.



تحرک و جنب و جوش

ایجاد حس تعلق، هویت‌بخشی و سرزندگی در محور.
 - تمیز نگه داشتن خیابان و ایجاد تغییرات بصری مستمر؛
 - ایجاد ارتباط خیابان از نظر بصری با نمادهای شهری؛
 - تزریق نقش‌های اقتصادی و اجتماعی بیشتر به محور؛
 - بهبود کیفیت خوانایی و دعوت‌کنندگی ورودی‌ها.

پی‌نوشت

1. vitalit

فهرست منابع

- ایران مهر، مسلم؛ گیتی‌پسند، زهرا (۱۳۹۵). یک پژوهش کیفی: بررسی عوامل مؤثر بر خوش بینی دانش آموزان به نظام آموزشی، فرهنگ مشاوره و روان درمانی، ۷ (۲۷).
- پاکزاد، جهان‌شاه (۱۳۸۵)، راهنمای طراحی فضاهای شهری در ایران، تهران: انتشارات شهیدی: وزارت مسکن و شهرسازی و معماری.
- پاکزاد، جهان‌شاه (۱۳۸۴)، راهنمای طراحی فضاهای شهری در ایران، شرکت طرح و نشر پیام سیما، وزارت مسکن و شهرسازی، تهران.
- تیبالدز، فرانسیس (۱۳۸۳)، شهرسازی شهروندگرا/ ارتقا عرصه‌های همگانی در محیط‌های شهری، ترجمه محمد احمدی نژاد، اصفهان: نشر خاک.
- توکلی ثانی، مهدیه السادات؛ عربی، زهرا (۱۳۹۵)، بررسی تأثیر کیفیت‌های زیباشناختی بر انواع حضورپذیری افراد در فضای شهری، کنگره بین‌المللی معماری و شهرسازی معاصر جهان.
- حمزه‌نژاد، مهدی؛ قلیچی، پدram (۱۳۹۷)، بررسی اجتماع‌پذیری و کیفیت قرارگاه‌های رفتاری در پارک‌های درون دانشگاهی؛ مورد مطالعاتی: پارک دانشگاه علم و صنعت ایران، معماری و شهرسازی/آرمانشهر، ش ۲۵، ۴۵-۵۵.
- حمزه‌نژاد، مهدی؛ شریفیان، زهرا (۱۳۹۵)، ارزیابی تطبیقی معیارهای سنتی و جدید اجتماع‌پذیر و تحقق آن در دو محله سنتی و جدید؛ مطالعه موردی: محله جلفا، سپاهان شهر اصفهان، فصلنامه علمی پژوهشی شهر ایرانی، ش ۲۶، ۷۱-۸۸.
- دانش‌پور، سیدعبدالهادی؛ چرخیان، مریم، فضاهای عمومی و عوامل مؤثر بر حیات جمعی، باغ نظر، ش ۷، ۱۹-۲۸.
- روشن‌دل، تکتم؛ سلطانی‌فرد، هادی؛ عباس‌زاده، شهاب؛ سلطانی‌مقدم، محمد (۱۳۹۵)، واکاوی ابعاد کیفیت محیطی تأثیرگذار بر حضورپذیری فضاهای تجاری (نمونه موردی: خیابان تجاری راهنمایی مشهد)، مطالعات و پژوهش‌های منطقه‌ای، سال هشتم، ش ۲۸، ۷۱-۹۲.
- رفعیان، مجتبی؛ خدائی، زهرا (۱۳۸۸)، بررسی شاخص‌ها و معیارهای مؤثر بر رضایتمندی شهروندان از فضاهای عمومی شهری، نشریه راهبرد، دوره ۱۸، ش ۵۳، ۲۴۸-۲۲۷.
- شعبانی باغانی، محمد جواد (۱۳۹۹)، تدوین الگوهای ارتقا کیفی خیابان شهری با رویکرد زیست‌پذیری (نمونه موردی: خیابان شریعتی تهران حدفاصل میرداماد تا ظفر)، پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی/ارشد، دانشگاه تربیت مدرس شهید رجائی، دانشکده مهندسی معماری و شهرسازی، استاد راهنما: عبدالحمید قنبران.
- طهماسبی، فرخ؛ نظم‌فر، حسین؛ قنبری، ابوالفضل؛ رضایی‌نیا، حسن (۱۴۰۱)، اجتماع‌پذیری و سرزندگی فضاهای عمومی شهری: شواهدی از دیدگاه متخصصین و کاربران در خیابان ولیعصر تهران، دانش شهرسازی، ۶ (۲)، ۱۳۱-۱۴۸.
- غفوری، فواد؛ قلندریان، ایمان (۱۴۰۲)، بازآفرینی خیابان چهارباغ هرات با هدف ارتقاء هویت مکان، باغ نظر، ۲۰ (۱۲۳)، ۴۵-۶۵.
- گلکار، کورش (۱۳۷۹)، مؤلفه‌های سازنده کیفیت طراحی شهری، نشریه صفه، شماره ۳۲، ۳۸-۶۵.
- معرب، یاسر؛ گلچین، پیمان؛ امیری، محمد جواد؛ افسری، رسول (۱۳۹۴)، بررسی مقایسه‌ای کیفیت خیابان‌های شهری تهران بر اساس معیارهای خیابان ممتاز (مطالعه موردی: خیابان‌های انقلاب، کشاورز و فاطمی)، مجله محیط‌شناسی، ش ۱، ۲۹۶-۲۸۳.
- فروشی، نرگس؛ مهری، طیبه؛ وثیق، بهزاد (۱۳۹۲)، مبانی معماری تعامل‌گرا و انسان محور در طراحی فضاهای عمومی، کنفرانس ملی معماری و شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قزوین.
- طاهری سرمد، فائزه (۱۴۰۲)، تحلیل کیفیت فضایی محیط پیاده‌روهای خیابان تجاری با تأکید بر نیازهای راحتی زنان (نمونه موردی: خیابان مصدق و نوبهار شهر کرمانشاه)، عنوان نشریه، ۲۲ (۷۰)، ۱۱۱-۱۲۹، <http://ijurm.imo.org.ir/article-1-3361-fa.html>
- راهنمای تهیه طرح‌های بازآفرینی شهری (۱۴۰۰)، شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران.
- رفاه اجتماعی (۱۳۸۵)، کیفیت زندگی شهری در ایران، فصلنامه رفاه/اجتماعی، ۲۰ (۱)، ۳۳-۴۰.
- مازندرانی، ن. (۱۴۰۰)، شناخت ابعاد ترجیحات محیطی شهروندان در ارتباط با کیفیت حضورپذیری خیابان‌های شهری، کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های نوین در شهرسازی، تهران.
- حبیب‌زاده کوزه‌کنانی، س. ج.؛ عبدالله‌زاده طرف، ا. (۱۳۹۵)، طراحی شهری خیابان در جهت ارتقاء حس مکان؛ مطالعه موردی: خیابان گلشن راز شبستر، پژوهش و برنامه‌ریزی شهری، ۷ (۲۵)، ۱۰۵-۱۲۴.



- Becchi, A., Buffoli, M., Dettori, M., Appolloni, L., Azara, A., Castiglia, P., D'Alessandro, D., & Capolongo, S. (2019). Walkable environments and healthy urban moves: Urban context features assessment framework experienced in Milan. *Sustainability*, 11 (10), 2778. <https://doi.org/10.3390/su11102778>
- Carmona, M., T., Tiesdell, S. & Oc, T. (2004). *Public Places Urban Spaces*. Routledge: Abington, UK.
- Chen, F., & Chen, Y. (2022). Urban metabolism and spontaneous architectural growth: A sustainable strategy featuring participatory co-construction by multiple stakeholders. *Buildings*, 12 (3), 352. <https://doi.org/10.3390/buildings12030352>
- Della Spina, L. (2019). Multidimensional assessment for "culture-led" and "community-driven" urban regeneration as driver for trigger economic vitality in urban historic centers. *Sustainability*, 11 (24), 7237. <https://doi.org/10.3390/su11247237>
- Kashef, Mohamad. (2016). Urban livability across disciplinary and professional boundaries. *Frontiers of Architectural Research* 5.
- Mehta V. (2013). *The street: A quintessential social public space*. New York: Routledge.
- Nia, H. A., & Suleiman, Y. H. (2018). Aesthetics of space organization: Lessons from traditional European cities. *Journal of Contemporary Urban Affairs*, 2 (1), 66-75. <https://doi.org/10.25034/ijcua.2018.3659>
- Rahbarianyazd, R. (2017). Sustainability in historic urban environments: Effect of gentrification in the process of sustainable urban revitalization. *Journal of Contemporary Urban Affairs*, 1 (1), 1-9. [https://doi.org/10.25034/1761.1\(1\)1-9](https://doi.org/10.25034/1761.1(1)1-9)
- Roberts, P. 2000. The evolution, definition and purpose of urban regeneration, in P. Roberts and H. Syke (eds) *Urban Regeneration, A Handbook*. British Urban Regeneration Association, SAGE Publications, London 9-36.
- Schönfeld, K. C. & Bertolini, L. (2017). Urban streets: Epitomes of planning challenges and opportunities at the interface of public space and mobility. *Cities*, 68, 48-55.
- Sheikh-Mohammad-Zadeh, A., Saunier, N., & Waygood, E. O. D. (2022). Developing an objective framework to evaluate street functions. *Sustainability*, 14 (12), 7184. <https://doi.org/10.3390/su14127184>
- Wang, M., & Yang, J. (2022). Sustainable renewal of historical urban areas: A demand-potential-constraint model for identifying the renewal type of residential buildings. *Buildings*, 12 (8), 1210. <https://doi.org/10.3390/buildings12081210>
- Ye, Y., Li, D., & Liu, X. (2018). How block density and typology affect urban vitality: An exploratory analysis in Shenzhen, China. *Urban Geography*, 39 (4), 631-652. <https://doi.org/10.1080/02723638.2017.1381536>
- Zhang, J., Ma, Z., Li, D., Liu, W., Tong, Y., & Li, C. (2020). Young pioneers, vitality, and commercial gentrification in Mudan Street, Changchun, China. *Sustainability*, 12 (8), 3113. <https://doi.org/10.3390/su12083113>
- Zumelzu, A., Estrada, M., Moya, M., & Troppa, J. (2022). Experiencing public spaces in southern Chile: Analysing the effects of the built environment on walking perceptions. *International Journal of Environmental Research and Public Health*, 19 (19), 12577. <https://doi.org/10.3390/ijerph191912577>
- Brenner, N., & Schmid, C. (2015). Towards a new epistemology of the urban. *City*, 19 (2), 151-182. <https://doi.org/10.1080/13604813.2015.1014712>
- UN Habitat. (2020). *World Cities Report 2020: The Value of Sustainable Urbanization*. United Nations Human Settlements Programme. <https://unhabitat.org/world-cities-report-2020-the-value-of-sustainable-urbanization>
- Işıklar Bengi, S. (2017). Vitality of the cities. *International Journal of Architectural Engineering Technology*, 4 (1), 18-23. <https://doi.org/10.15377/2409-9821.2017.04.3>
- Montgomery, J. (1998). Making a city: Urbanity, vitality and urban design. *Journal of Urban Design*, 3 (1), 93-116. <https://doi.org/10.1080/13574809808724418>
- Ye, Y., Zhang, X., & Van Nes, A. (2021). Measuring urban vitality and its determinants in high-density cities: A case study of Nanjing, China. *Sustainability*, 13 (6), 3310. https://www.researchgate.net/publication/368845326_A_Review_of_Urban_Vitality_Research_in_the_Chinese_World
- Whyte, W. H. (1980). *The social life of small urban spaces*. Project for Public Spaces.
- Ewing, R., & Clemente, O. (2013). *Measuring urban design: Metrics for livable places*. Island Press.
- Van den Bosch, M., & Sang, Å. O. (2017). Urban natural environments as nature-based solutions for improved public health—A systematic review of reviews. *Environmental Research*, 158, 373-384. <https://doi.org/10.1016/j.envres.2017.05.040>
- Cura, R., Perret, J., & Paparoditis, N. (2018). *A state of the art of urban reconstruction: Street, street network, vegeta-*



- tion, urban feature. <https://doi.org/10.48550/arXiv.1803.04332>
- Velkavrh, L., Lipar, P. (Mentor), & Rijavec, R. (Comentor). (2016). *Projektiranje mestnih prometnih površin po smernicah NACTO (National Association of City Transport Officials)*. [Publication information, if available].
- Jafari, F., Rostaei, S., & Karimi, A. (2018). An analysis of the theoretical foundations of urban regeneration and the presentation of an optimal model. *Journal of Urban and Regional Planning, University of Tabriz*. Retrieved from https://urplanning.tabrizu.ac.ir/article_18818.html.
- Gholami, Y., & Dolatiarian, K. (2018). A conceptual analysis of urban regeneration and its role in the revitalization of urban fabrics. *Second National Conference on Urban Revitalization Experiences in Iran (Emphasizing the Green Experience)*. <https://civilica.com/doc/870764/>
- Sadik-Khan, J., & Solomonow, S. (2016). *Streetfight: Handbook for an urban revolution*. Penguin.
- Gehl, J. (2010). *Cities for people*. Island Press.
- Carmona, M. (2019). Place value: Place quality and its impact on health, social, economic and environmental outcomes. *Journal of Urban Design*, 24 (1), 1-48.
- Pucher, J., & Buehler, R. (2008). Making cycling irresistible: Lessons from the Netherlands, Denmark and Germany. *Transport Reviews*, 28 (4), 495-528.
- Gehl, J. (2013). *How to study public life*. Island Press.
- Dovey, K. (2016). *Urban design thinking: A conceptual toolkit*. Bloomsbury Publishing.
- Forsyth, A. (2015). What is a walkable place? The walkability debate in urban design. *Urban Design International*, 20 (4), 274-292.
- Biddulph, M. (2012). *Introduction to residential layout*. Routledge.
- Forsyth, A. (2015). What is a walkable place? The walkability debate in urban design. *Urban Design International*, 20 (4), 274-292.
- Sadik-Khan, J., & Solomonow, S. (2016). *Streetfight: Handbook for an urban revolution*. Penguin.
- Dovey, K. (2016). *Urban design thinking: A conceptual toolkit*. Bloomsbury Publishing.
- de Las Rivas Sanz, J. L. (2013). Urban regeneration and its role in city planning: Perspectives from Spain. In *International Encyclopedia of Social & Behavioral Science* (2nd ed.). Retrieved from <https://www.researchgate.net/publication/324115697>.
- De Magalhaes, C. (2015). Urban regeneration. In *International Encyclopedia of Social & Behavioral Science* (2nd ed.). <https://doi.org/10.1016/B978-0-08-097086-8.74031-1>.
- Akbari, A., & Tahmasebi, S. (2020). Walkability and Social Presence in Urban Public Spaces. *Iranian Journal of Urban Studies*, 6 (2), 145-167.
- Carmona, M., Heath, T., Oc, T., & Tiesdell, S. (2004). *Public Places – Urban Spaces: The Dimensions of Urban Design*. Routledge.
- Cheng Liang, C., (2022). Street Renewal and Urban Livability: Case Study in Nanjing. *Urban Design Review*, 12 (3), 210-223.
- De Magalhaes, C. (2015). Urban Regeneration and the New Community Paradigm. *Cities*, 44, 131-136.
- Gibson, V., & Kocabas, A. (2001). Integrated Urban Regeneration: Towards Sustainable Development. *Urban Studies*, 38 (10), 1785-1796.
- Hudson, R. (2001). Regional Development and the Social Economy. *Regional Studies*, 35, 123-133.
- Kaplan, S., & Six, M. (2007). Environmental Preference Model and Urban Quality. *Journal of Urban Environments*, 21 (4), 567-590.
- Noon, M., Blyton, P., & Morrell, K. (2000). Participation in Urban Regeneration. *Urban Studies*, 37, 1107-1121.
- Roberts, P. (2000). *Urban Regeneration: A Handbook*. SAGE Publications.
- Saunier, S., Rebecchi, A., & Zumelzu, A. (2022). Environmental Qualities of Urban Streets and Presence. *Landscape and Urban Planning*, 217, 104307.
- Zumelzu, A., Rebecchi, A. (2022). Quality of Urban Street Life and Walkability. *Cities*, 123, 103578.
- Carmona, M., Heath, T., Oc, T., & Tiesdell, S. (2004). *Public Places – Urban Spaces: The Dimensions of Urban Design*. Routledge.
- Jacobs, A., & Appleyard, D. (1987). Toward an Urban Design Manifesto. *Journal of the American Planning Association*,



53 (1), 112–120.

Lynch, K. (1981). *The Theory of Good City Form*. MIT Press.

Saunier, S., Rebecchi, A., & Zumelzu, A. (2022). Environmental Qualities of Urban Streets and Presence. *Landscape and Urban Planning*, 217, 104307.

Bentley, I. (1985). *Responsive Environments: A Manual for Designers*. Routledge.

Goodey, B. (1993). *Urban Design: Street and Square*. Butterworth Architecture.

Hudson, R. (2001). Regional Development and the Social Economy. *Regional Studies*, 35, 123-133.

Noon, M., Blyton, P., & Morrell, K. (2000). Participation in Urban Regeneration. *Urban Studies*, 37, 1107–1121.

Roberts, P. (2000). *Urban Regeneration: A Handbook*. SAGE Publications.

Zhang, Y., Li, X., & Chen, L. (2020). Urban Regeneration and Spatial Justice. *Cities*, 102, 102735.

Chen, H., et al. (2022). Integrative Approaches to Street Regeneration: Insights from China. *Journal of Urban Planning*, 9 (2), 154–170.

Shaw, K., & Robinson, F. (1998). Learning from experience? Reflections on urban regeneration in the UK. *European Planning Studies*, 6 (1), 21–35.

Ewing, R., & Clemente, O. (2013). *Measuring Urban Design: Metrics for Livable Places*. Island Press.

Xing, Z., & Guo, W. (2022). A new urban space analysis method based on space syntax and geographic information system using multisource data. *ISPRS International Journal of Geo-Information*, 11 (5), 297. <https://doi.org/10.3390/ijgi11050297>.

Glaser, B. G., & Strauss, A. L. (1967). *The Discovery of Grounded Theory: Strategies for Qualitative Research*. Aldine Publishing Company.

Strauss, A., & Corbin, J. (1998). *Basics of Qualitative Research: Techniques and Procedures for Developing Grounded Theory*. Sage Publications.

Charmaz, K. (2006). *Constructing Grounded Theory*. Sage Publications.

www.amar.org.ir

www.sarjoo.ir



quality, urban vitality, and activity diversity. By prioritizing these interconnected factors, urban planners and policymakers can enhance the street's capacity to function as a dynamic public realm that supports social cohesion, economic activity, and urban sustainability. The results of this study provide valuable guidance for future urban regeneration projects in Shiraz and other cities facing similar challenges, offering a practical framework for designing streets that are not only efficient transportation corridors but also vibrant places for everyday urban life.

Keywords: Revitalization, urban street revitalization, citizen accessibility. Satar Khan Street, Shiraz



ing, and visual coherence. The findings indicate that visually appealing environments significantly enhance users' emotional attachment to place and positively influence their willingness to spend time in public spaces. Conversely, visual pollution, neglected urban elements, and poor maintenance were identified as factors that diminish the perceived quality of the street environment and reduce citizen engagement.

The third dimension relates to the type and quality of activities, including both active and passive uses of urban space. Active activities encompass commercial interactions, cultural events, recreational opportunities, and community gatherings, while passive activities include walking, observing urban life, resting, and casual social encounters. The results demonstrate that the diversity and quality of activities available along the street directly influence patterns of use and levels of public participation. Streets that offer a broader range of opportunities for engagement are more likely to attract diverse user groups and sustain activity throughout different times of the day.

The interaction between these three dimensions generates a synergistic effect that contributes to the overall success of urban streets as public places. The findings suggest that environmental quality and citizen presence are not independent phenomena but rather interconnected aspects of urban experience. Improvements in visual quality, for example, can strengthen urban vitality by attracting more users, while increased activity levels can enhance perceptions of safety and comfort. Similarly, the provision of diverse activities can stimulate social interaction and foster a stronger sense of place attachment among residents and visitors.

From a planning and policy perspective, the study underscores the necessity of shifting from vehicle-oriented approaches toward more human-centered urban regeneration strategies. Enhancing walkability, improving pedestrian infrastructure, increasing green spaces, upgrading public amenities, strengthening street identity, and supporting mixed-use development are among the key interventions recommended for improving the quality and functionality of Sattarkhan Street. Such measures can contribute to creating a more inclusive, vibrant, and resilient urban environment that better responds to the needs and expectations of contemporary urban residents.

The research contributes to the growing body of literature on urban street regeneration by emphasizing the central role of citizen experience in evaluating and transforming public spaces. Unlike conventional approaches that focus primarily on physical infrastructure, this study highlights the importance of integrating social, perceptual, and behavioral dimensions into urban planning processes. The findings demonstrate that successful street regeneration depends not only on physical improvements but also on fostering environments that encourage active public life, social interaction, and meaningful engagement with urban space.

In conclusion, the regeneration of Sattarkhan Street should be approached as a multidimensional process that simultaneously addresses environmental

declining perceptions of safety, and limited opportunities for social interaction have gradually reduced the street's attractiveness and its capacity to accommodate meaningful public life.

Given the growing importance of creating people-oriented urban environments, there is an urgent need to investigate the factors that influence environmental quality and citizen presence within this urban corridor. Regenerating Sattarkhan Street requires a comprehensive understanding of the physical, social, and functional dimensions that contribute to the vitality and livability of urban streets. Therefore, this study aims to identify and analyze the key factors affecting the quality and presence-friendliness of Sattarkhan Street and to provide practical insights for urban regeneration strategies that prioritize human experience and public engagement.

The research adopts a qualitative methodology grounded in the principles of Grounded Theory. This methodological approach was selected because it enables the systematic exploration of users' perceptions, experiences, and interpretations of urban space while allowing theoretical concepts to emerge directly from empirical data. Data were collected through structured interviews conducted with eighty-six users of Sattarkhan Street. Participants were selected randomly from different age groups, genders, occupations, and user categories to ensure a diverse representation of street users and experiences. The interview process focused on understanding how individuals perceive the quality of the street environment, what factors encourage or discourage their presence, and how they evaluate the overall functionality and attractiveness of the space.

The collected data were analyzed through an iterative coding process involving open coding, axial coding, and selective coding. During the open coding phase, numerous concepts related to environmental quality, urban vitality, accessibility, safety, visual attractiveness, and social interaction were identified. In the axial coding stage, these concepts were categorized into broader thematic dimensions based on their relationships and interactions. Finally, selective coding facilitated the development of a conceptual framework that explains the factors influencing environmental quality and citizen presence in the study area.

The findings reveal that three primary dimensions play a decisive role in enhancing both the quality and presence-friendliness of Sattarkhan Street. The first dimension is urban vitality and dynamism, which emerged as the most significant indicator of citizen presence. Respondents consistently emphasized the importance of active public spaces, continuous pedestrian movement, diverse user groups, and opportunities for social interaction in creating an attractive and lively street environment. Urban vitality was found to be strongly associated with feelings of safety, comfort, and belonging. Streets characterized by active human presence are perceived as safer and more welcoming, thereby encouraging longer stays and repeated visits.

The second dimension identified in the study is spatial attractiveness and visual quality. Participants highlighted the importance of aesthetic elements such as street landscaping, urban furniture, greenery, façade quality, cleanliness, light-



Urban Street Regeneration with an Emphasis on Enhancing Environmental Quality and Citizen Presence: A Case Study of Sattarkhan Street, Shiraz, Iran

Hamideh Zaeimi¹, Yaghoub Peyvasteh Ga²

Received: 2024-12-03, Accepted: 2026-07-04

Doi: 10.22034/rau.2026.2047377.1109

Extended Abstract

Urban public spaces, particularly streets, constitute one of the most significant components of the urban fabric and play a fundamental role in shaping social life, collective memory, and urban identity. Beyond their traditional transportation function, contemporary urban streets serve as multifunctional spaces that facilitate social interaction, economic activities, cultural exchange, and civic engagement. In recent decades, rapid urbanization, increasing motor vehicle dependency, and the prioritization of traffic-oriented planning approaches have significantly reduced the social and environmental quality of many urban streets. Consequently, the concept of urban street regeneration has emerged as a critical strategy for restoring the social, spatial, and environmental functions of streets while promoting human-centered urban development. Within this framework, enhancing environmental quality and increasing the presence and participation of citizens in urban spaces have become central objectives of sustainable urban planning and design.

Sattarkhan Street in Shiraz represents one of the city's most important urban corridors due to its strategic location and concentration of diverse land uses. The street accommodates a wide range of functions, including specialized health-care facilities, administrative offices, commercial centers, educational institutions, and cultural services. These characteristics have transformed Sattarkhan Street into a highly active and frequently used urban axis that attracts a substantial number of residents, employees, visitors, patients, and shoppers on a daily basis. Despite its strategic importance and functional diversity, the street faces several urban challenges that negatively affect its overall performance and user experience. Issues such as traffic congestion, insufficient pedestrian facilities, environmental degradation, visual disorder, inadequate green spaces,

1. Master of Urban Planning, Islamic Azad University, Yasuj Branch, Iran (Corresponding Author)
Email: urban2000planing@gmail.com

2. Associate Professor, Department of Urban Planning, Islamic Azad University, Yasuj Branch, Iran.
Email: peyvastehgar@gmail.com



schemes should serve as the foundational pillars for the planning and designing of future creativity-oriented educational spaces. By implementing these evidence-based design strategies, academic institutions can create environments that are not merely containers for learning, but active participants in the evolution of innovative architectural thinking..

Keywords: Environmental factors, educational environments, creative thinking, mixed method



The empirical findings indicated that components related to multi-functionality and environmental legibility held the highest factor loading (1.000), while natural environmental elements exhibited the lowest factor loading at 0.256. These results provide a robust quantitative foundation—rooted deeply in qualitative observation—suggesting that prioritizing the design of environments that actively integrate these identified components (such as meaningful interior ornamentation, adaptable multi-functional spaces, and high environmental legibility) can lead to a demonstrable and significant enhancement in the creative thinking capacities of students, thereby preparing a new generation of highly innovative architects.

Conclusion

The current research was conducted in two distinct yet interrelated phases—qualitative and quantitative—with the explicit aim of elucidating the function of physical components in promoting creative student thinking. In the qualitative phase, based on the thematic analysis of interview transcripts, a total of 22 final components were extracted from an initial set of 95 primary codes. These components were primarily objective and physical in nature. The participants emphasized that the physical structure of a space must transcend its basic utility; it must act as a carrier of aesthetic qualities and meaning-making processes. They argued that beauty, spatial order, and environmental perception must work in a synergistic manner to foster creative growth. Simultaneously, the qualitative data revealed that purely spatial components, when compared to creativity-oriented pedagogical elements, exert indirect and moderating influences.

In the quantitative phase, the correlation and regression analyses identified the multi-functionality of space as the most critical predictor of creative thinking. This component not only displayed a high correlation coefficient ($r > 0.80$) but also exhibited the highest standardized factor loading among all variables. Furthermore, the Path Analysis (PN) provided evidence of factorial overlap among the physical components, reflecting a conceptual 'adhesiveness' and demonstrating that their combined effects are additive in the enhancement of learning and creative processes. Consequently, criteria such as ornamentation, color usage, lighting, proportion and composition, inclusion of natural elements, and functional flexibility were identified as the primary clusters influencing the quality of spatial perception.

The definitive results underscore that an educational environment functions as a 'pedagogical agent' that, when designed with a focus on multi-functionality and legibility, can significantly enhance student creativity. It is critical to note that none of the identified components exist in negative opposition to one another; rather, the presence of one acts as a complementary and reinforcing catalyst for the others. Therefore, it is strongly recommended that in the revitalization, renovation, or new design of educational facilities, architects and planners must give simultaneous and deliberate attention to physical and perceptual elements. Factors such as natural light penetration, visual openness, levels of spatial enclosure, flexible territorial boundaries, and pedagogical color

has been assessed independently through the application of the standardized Torrance Tests of Creative Thinking (TTCT). Consequently, the environmental components of architectural educational spaces are analyzed as independent variables within the overarching framework of the learning environment, with the specific intent of elucidating their precise role and quantifying their impact on the promotion of student creative thinking.

Introduction

This research is driven by the overarching objective of investigating the specific influence that individual environmental components exert on the enhancement of creative thinking within educational contexts. The study endeavors to provide a comprehensive response to the central research inquiry: Which specific environmental components are most effective in promoting the creative thinking of students, and which of these components demonstrate the most substantial factor loading in the genesis of such creativity? The statistical population for this study comprises the student body of the Faculty of Architecture at Bu-Ali Sina University in Hamedan, with a total population size of 127 students, from which a representative sample size of 95 individuals was derived.

While a substantial body of existing academic research has examined the general impact of space on occupants, this study distinguishes itself by operationalizing specific and granular architectural factors (e.g., staircases, primary and secondary entrances, visual perspectives, and spatial configurations) as independent variables. It effectively bridges the gap between the physical aspects of architecture and the cognitive processes—specifically creative thinking—which are frequently investigated in isolation in contemporary literature. In this framework, the factors derived from qualitative analysis are systematically integrated into a model designed to assess their influence on creative thinking. The overarching aim is to identify, analyze, and quantify the impact of these environmental components on student creative thinking, utilizing a mixed-methods (qualitative-quantitative) research design with a significant emphasis on the analytical rigor of the quantitative phase.

During the qualitative phase, content analysis was employed. Through semi-structured interviews and a thorough synthesis of existing academic literature and research history, the environmental components were categorized. The gathered textual data were imported into the NVIVO software environment, where subsequent steps included rigorous coding, categorization, and frequency analysis. This process culminated in the generation of network conceptual diagrams, which served as the structural foundation for the subsequent phase: the development of a structured questionnaire. This involved selecting the final determining factors from the established codes and operationalizing each factor into specific items utilizing a Likert-type scale. This instrument was then administered to the 95 students, selected based on the Morgan sampling table. The resulting quantitative data were processed using ORIGINPRO 2022 software, where they underwent rigorous statistical analysis, including descriptive statistics, correlation, regression, and Path Analysis (PN).



The role of environmental factors of architectural educational environments on the promotion of students' creative thinking

Fatemeh Ahmadi¹, Mohammadmehdi Soroush², Gholamreza Talischi³, Mahdi Shaabanian⁴

Received: 2025-10-03, Accepted: 2026-07-04

Doi: 10.22034/rau.2026.2073414.1264

Extended Abstract

Educational environments are recognized as fundamental pillars that exert a profound influence on the enhancement of academic learning processes and the robust cultivation of creative thinking among students. Within the scope of this research, architectural educational settings are conceptualized as the primary study context. Environmental factors are interpreted as a comprehensive constellation of physical-spatial and perceptual components capable of exerting a tangible impact on the creative cognitive faculties of students. Rigorous examination of the influence exerted by these educational settings, alongside a systematic analysis of their physical and spatial variances, can significantly contribute to the enhancement of the quality of architectural pedagogy. Design studios, which constitute the pedagogical nucleus of architecture curricula, are directly mediated by this environment; thus, the blossoming and maturation of students' latent talents are inextricably linked to both their hands-on practical experiences and the adequacy of their spatial surroundings.

Although the concept of 'learning' is frequently positioned as a central process within general educational studies, this research intentionally adopts a different stance: learning is treated here as the foundational context and the essential background process, rather than the primary dependent variable under scrutiny. The core focus of this research centers on the creative thinking of architecture students, which serves as the primary dependent variable. This variable

1. Ph.D. Student in Architecture, Department of Architecture, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran.
Email: fa.ahmadi@iau.ac.ir  0000-0003-0220-2741

2. Associate professor, Department of Architecture, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran (Corresponding Author).
Email: Soroush@iau.ac.ir  0000-0002-1328-4247

3. Assistant Professor, Department of Architecture, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.
Email: talischi_g@yahoo.com  0000-0002-0173-2719

4. Assistant Professor, Department of Architecture, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran.
Email: Shaabanianmahdi@iau.ac.ir  0000-0003-3356-7516

city streets. Unlike the earlier sequences, this moment reintroduces physical movement and urban exteriority. However, this movement does not culminate in existential liberation. Despite bodily motion and spatial openness, the subject remains enclosed within a condition of solitude and reflection. The city appears indifferent, offering no resolution or transformation. This sequence underscores the persistence of urban loneliness and suggests that movement alone cannot overcome the existential suspension characteristic of modern metropolitan life. In addition, the film's reliance on dialogue as the primary cinematic device reconfigures the relationship between sound, space, and urban experience. Speech in *My Dinner with Andre* does not merely convey narrative information but functions as a spatial practice through which the city is continuously reconstructed in the consciousness of the subject. The spoken reflections on New York replace architectural visibility with experiential intensity, transforming the metropolis into a discursive and affective environment. From a phenomenological standpoint, this substitution foregrounds the auditory and cognitive dimensions of urban perception, emphasizing how the city is lived, remembered, and imagined rather than simply seen. The study concludes that *My Dinner with Andre* represents the metropolis not as a visual landscape but as an existential condition embedded within lived experience. The film's minimalist form enables a shift from spectacle to perception, allowing urban alienation, temporal suspension, and existential ambiguity to emerge as central themes. The city is constituted phenomenologically through thresholds, dialogue, interiority, and solitary movement rather than through architectural imagery. Ultimately, the film demonstrates the potential of minimalist cinematic form to articulate complex existential dimensions of contemporary urban life and to enrich interdisciplinary dialogues between cinema studies, urban theory, and architectural phenomenology.

Keywords: Lived Experience; Embodiment; Minimalist Cinema; Modern Loneliness; Perceptual Suspension; *My Dinner with Andre*



quence is interpreted as a threshold experience in which the modern subject encounters the city as a condition of perceptual suspension. Wally's movement toward the restaurant is marked by hesitation, uncertainty, and a lack of narrative urgency. The city is present not as a visual spectacle but as an atmospheric condition that frames the subject's bodily orientation. This moment exemplifies a phenomenological threshold in which the subject is neither fully immersed in social interaction nor entirely withdrawn, highlighting the suspended nature of modern urban experience. The entrance into the restaurant does not resolve this suspension but rather relocates it into an interior space, suggesting that alienation is not confined to the exterior city but permeates everyday urban life. The second sequence, which constitutes the core of the film, presents the city through dialogue rather than image. Andre's description of New York as a "human-made camp" reframes the metropolis as a constructed system that regulates behavior, perception, and desire. From a phenomenological perspective, this verbal articulation replaces visual representation, allowing the city to emerge as an abstract yet deeply affective presence. The absence of direct urban imagery paradoxically intensifies the city's existential weight. Time in this sequence appears suspended, as the conversation unfolds without conventional narrative progression. This temporal stasis reinforces the sense of urban alienation by emphasizing reflection over action and thought over movement. In this sequence, minimalist form plays a crucial role. The static camera, limited spatial variation, and restrained performances direct attention to the rhythms of speech, pauses, and bodily gestures. The city becomes a mental and existential construct rather than a physical environment, illustrating how urban experience can be internalized and articulated through language. This mode of representation aligns with phenomenological notions of lived space, in which spatial meaning is constituted through perception and experience rather than measurable coordinates. From an architectural and urban phenomenological perspective, the film can also be read as a critique of modern spatial rationality. The interior of the restaurant functions as a controlled and insulated micro-space, detached from the surrounding metropolis yet structurally dependent upon it. This enclosed environment produces a paradoxical condition in which proximity does not guarantee intimacy, and spatial stability does not resolve existential uncertainty. The table, as the central spatial element, becomes a fixed point around which discourse circulates, reinforcing the static quality of both space and time. Such spatial fixation mirrors the condition of the modern city, where excessive organization and functional clarity often result in experiential impoverishment rather than meaningful engagement.

Moreover, the absence of architectural spectacle in the film foregrounds the phenomenological distinction between space as representation and space as experience. New York is not introduced through iconic skylines or recognizable landmarks; instead, it emerges through fragmented impressions, verbal descriptions, and subjective reflections. This strategy emphasizes the primacy of lived space over abstract spatial order, revealing the city as a series of partial and mediated experiences that shape the subject's existential orientation. The third sequence follows Wally after the dinner as he walks alone through the

ly represented through panoramic cityscapes or architectural iconography but may instead be articulated through absence, dialogue, stillness, and temporal suspension. Such an approach opens the possibility for a phenomenological reading of the city as an experienced condition rather than a visible object. From a phenomenological perspective, this reduction does not imply a lack of meaning but rather enables the emergence of latent experiential layers that are often obscured in conventional cinematic forms. Minimalist cinema slows down perception and resists narrative closure, allowing the viewer to inhabit moments of uncertainty, hesitation, and reflection. These qualities closely resonate with the lived experience of the contemporary metropolis, where acceleration, overstimulation, and functional efficiency paradoxically result in existential stagnation and perceptual exhaustion. The present study aims to provide a phenomenological interpretation of the representation of the metropolis of New York in Louis Malle's film *My Dinner with Andre* (1981). Although the film is widely recognized for its extreme minimalism—being largely composed of a single conversation between two characters seated at a restaurant table—it offers a profound reflection on modern urban existence. This research seeks to elucidate the relationship between urban space, modern loneliness, and the suspension of lived experience as articulated through the minimalist cinematic form. Rather than treating New York as a visually depicted city, the study investigates how the metropolis is phenomenologically constituted through dialogue, bodily presence, temporal structures, and moments of transition. The central research question guiding this study is how *My Dinner with Andre* constructs the experience of the contemporary metropolis as an existential condition and how minimalist cinema enables the articulation of urban alienation, perceptual suspension, and modern solitude. By focusing on lived experience rather than representational accuracy, the research situates the film at the intersection of urban studies, architectural theory, and phenomenological film analysis. Methodologically, the research adopts a qualitative approach grounded in phenomenological analysis. The theoretical framework draws upon key phenomenological concepts such as lived experience (*Erlebnis*), embodied perception, temporality, suspension, spatial attunement, and urban alienation.

These concepts are mobilized to analyze how cinematic form mediates the subject's relationship to urban space. Rather than applying phenomenology as a rigid methodology, the study employs it as an interpretive attitude that privileges perception, experience, and meaning as they emerge within the filmic world. The analytical procedure is based on an interpretive reading of three selected sequences from the film. These sequences are chosen not for their narrative importance but for their phenomenological significance in articulating the subject's relationship with the city. The first sequence depicts Wally's arrival at the restaurant, functioning as a liminal moment of transition between urban exterior and interior space. The second sequence centers on the dialogue in which New York is described metaphorically as a "human-made camp," a space of artificial order and control. The third sequence follows Wally's solitary walk through the city streets after the dinner, a moment that appears to promise movement and release but ultimately reinforces urban solitude. The first se-



The Metropolis, Loneliness, and the Suspension of the Lived Experience of the Modern Subject in Minimalist Cinema: A Phenomenological Analysis of Three Selected Scenes from My Dinner with Andre

Davoud Goudarzi¹, Mohammad Massoud², Ahmad Alasti³, Seyed Mohammad Rashtian⁴

Received: 2026-01-31, Accepted: 2026-06-27

Doi: 10.22034/rau.2026.2083927.1301

Extended Abstract

The contemporary metropolis can no longer be understood merely as a physical or functional structure composed of buildings, infrastructures, and spatial regulations. Rather, it should be approached as an existential condition of lived experience in which the modern subject is continuously confronted with loneliness, suspension of meaning, and various forms of alienation. In this sense, the city does not operate simply as a backdrop for human actions but emerges as an active horizon that shapes perception, subjectivity, and modes of being-in-the-world. Within such a condition, meaning is neither fully stabilized nor entirely absent; instead, it remains suspended, fragmented, and constantly deferred. This suspension becomes particularly perceptible in cinematic representations that refrain from spectacle and narrative excess and instead focus on minimal situations, bodily presence, and perceptual duration. Minimalist cinema, through the deliberate reduction of narrative events, visual diversity, and dramatic action, offers a distinctive capacity for articulating this existential condition. By limiting cinematic elements, minimalist films foreground perception itself, allowing space, time, and the embodied subject to appear as primary phenomenological structures. In this framework, urban space is not necessari-

1. PhD student in urban planning. Department of (Institute of) Architecture and Urban Planning Faculty, Isf.C. Islamic Azad University, Isfahan, Iran (Corresponding Author).

Email: davoudgoudarzi@iau.ir

 0009-0009-3563-0217

2. Professor of Architecture, Architecture and Urban Planning Faculty, Art University of Isfahan, Isfahan, Iran.

Email: m.masoud@au.ac.ir

 0000-0002-6300-2439

3. Associate Professor, Faculty of Performing Arts and Music, Faculty of Fine Arts; Faculty Member, Department of Cinema, Pars University, Tehran, Iran.

Email: a.alasti@yahoo.com

 0009-0001-8700-0729

4. Assistant Professor of Urban Planning, Architecture and Urban Planning Faculty, Islamic Azad University of Isfahan (Khorasgan) Branch.

Email: sm.rashtian@gmail.com

 0000-0002-7043-7633

bibliometric techniques. By simultaneously analyzing foundational theoretical texts and a broad corpus of articles, the study reconstructs the intellectual structure of the field across time and geography. This dual strategy enables the identification of both explicit theoretical frameworks and implicit conceptual assumptions that shape how gendered inequalities in public space are understood. The use of iterative coding across diverse sources allows for the synthesis of fragmented debates into a coherent analytical structure, while bibliometric mapping provides an additional layer of validation by empirically tracing dominant themes, gaps, and emerging trajectories within the literature. This methodological configuration moves beyond descriptive literature reviews and offers a replicable, transparent, and theoretically grounded model for synthesizing complex interdisciplinary fields.

In terms of contribution, this study provides a foundational reference point for future gender-sensitive urban research in Iran, where systematic analytical frameworks remain scarce and much existing work is either case-specific or conceptually under-theorized. By proposing a four-dimensional macro framework grounded in global theoretical debates yet explicitly attentive to Global South and Iranian socio-spatial conditions, the research offers scholars a structured lens for designing empirical studies that are both context-aware and theoretically robust. The framework can guide the formulation of research questions, indicator selection, and mixed-method designs tailored to Iranian cities, where cultural norms, legal structures, and governance arrangements uniquely shape women's experiences of public space. More importantly, the study shifts future research away from isolated examinations of fear or access toward a multidimensional understanding of gendered spatial inequality. As such, the article contributes not only a conceptual model but also a methodological orientation that can support the development of more rigorous, comparative, and locally grounded gender and urban studies in Iran.

Keywords: Gender Inequality, Urban Public Spaces, Gender-Sensitive Urban Planning, Critical Narrative Analysis, Urban Feminism



rather than as an interconnected and multidimensional phenomenon rooted in broader structural, cultural, and institutional processes. The keyword network analysis identifies “gender,” “urban space,” “public spaces,” “violence,” and “mobility” as the most interconnected and frequently co-occurring terms, emphasizing the centrality of safety and access in current research. Notably, newer themes emerging post-2019 include “social media,” “violence against women,” and “right to the city,” indicating an evolving and expanding scholarly conversation. Moreover, the dominant theoretical frameworks in this field have largely emerged from the Global North, reflecting socio-spatial conditions that differ substantially from those of cities in the Global South. Bibliometric mapping confirms that the majority of knowledge production is concentrated in Europe and North America, with only a minimal contribution from the Global South, such as Iran. This imbalance underscores a significant epistemological gap, where theories and policies are often derived from Northern contexts and may be inappropriately applied or translated to the Global South, failing to account for distinct cultural, social, and historical specificities.

Therefore, this research underscores the essential and urgent necessity of developing localized, systematic, and culturally attuned frameworks to critically identify, analyze, and address the multifaceted nature of gender-based discrimination in urban public spaces. The proposed four-dimensional framework offers a starting point for such contextual adaptation. This endeavor is not merely academic but a practical necessity—one that can pave the way for more equitable, inclusive, and genuinely gender-sensitive urban design, policy-making, and planning in the future. The study concludes that urban planning must move beyond gender-blind or gender-neutral approaches to actively embed an intersectional gender perspective. This involves recognizing women not as a homogeneous group but as diverse citizens with a right to the city, and rethinking public spaces as realms of equal presence, safety, and social reproduction. Given the absence of a comprehensive framework—particularly within the Global South and contexts like Iran—for systematically analyzing these gendered spatial inequalities, the framework introduced in this study can serve as a fundamental benchmark. It provides a structured basis for assessing disparities, guiding future empirical research, and addressing the critical theoretical gaps in the literature, thereby fostering more contextually grounded and effective gender-sensitive planning in Iran and similar settings. Ultimately, the path toward just and humane cities depends on making gender a foundational variable in all urban planning and design processes, and on transitioning from gender-blind policies toward context-aware, gender-sensitive, and intersectional approaches that are locally grounded rather than merely translated from Global North models.

Methodologically, this study adopts a deliberately integrative and multi-layered approach that distinguishes it from much of the existing literature on gender and urban public space. Rather than relying on single-method empirical case studies or narrowly defined thematic analyses, the research combines a critical-narrative review with systematic thematic analysis and complementary

mapping and co-occurrence network analysis (via VOSviewer), to visually and analytically identify central thematic clusters, emerging research trends, and intellectual connections within the literature.

The results of this integrative analysis indicate that, based on the reviewed literature, gender inequality in urban public spaces manifests in a complex, interconnected web and can be fundamentally categorized into four overarching macro dimensions: (1) structural and legal inequalities, (2) spatial and physical inequalities, (3) safety and social inequalities, and (4) cultural and normative inequalities. These four macro dimensions collectively encompass ten distinct sub-components that further detail the mechanisms of exclusion. For instance, structural inequalities include the cumulative disadvantage in property ownership—where women face significant barriers in land and asset ownership—and gendered access to housing, which often leaves women in precarious living situations. Spatial inequalities detail women’s complex mobility patterns, characterized by multi-purpose “trip-chaining,” and their greater reliance on often unsafe public transport systems. Safety inequalities highlight the universal prevalence of harassment and the pervasive “fear-gender paradox,” where women’s perceived insecurity restricts their use of public space irrespective of actual victimization rates. Cultural inequalities unpack the normative frameworks that label women as “out of place” in public without a purposeful, respectable aim, enforcing informal social controls that regulate their presence and behavior.

Importantly, these four dimensions do not operate in isolation but rather in a layered and hierarchical manner. The safety-social dimension emerges as the most immediate and daily barrier to women’s presence in public spaces. The spatial-physical dimension acts as an intermediate layer that can either intensify or alleviate perceived fear. In contrast, the structural-legal and cultural-normative dimensions constitute the deeper, more durable foundations that reproduce and legitimize inequalities across all levels. This hierarchical understanding—derived directly from the thematic analysis of codes and sub-themes—provides a prioritized roadmap for urban intervention: starting with urgent safety improvements, followed by spatial redesign, and ultimately addressing structural and cultural transformations.

Furthermore, the findings reveal a strong and persistent thematic focus on issues of “fear/safety” and violence against women within the extant literature, confirming it as a primary concern shaping women’s urban experience. The bibliometric analysis also shows a marked and accelerated theoretical growth in this interdisciplinary field from 2021 onwards, signaling its emergence as a vital area within urban studies, feminist geography, and planning theory. Although academic interest in gender and urban space has expanded considerably over the past two decades, the existing body of research remains theoretically fragmented and unevenly distributed. Much of the literature addresses gender inequality through isolated lenses such as safety, fear, or access, often relying on case-specific or descriptive approaches. As a result, gender inequality in urban public spaces is frequently examined as a set of discrete problems



Whose City? Analyzing Gender Inequality in Urban Public Spaces: A Critical-Narrative Review

Arina Nasri¹, kyoumars Habibi²

Received: 2026-01-02, Accepted: 2026-07-04

Doi: 10.22034/rau.2026.2082861.1297

Extended Abstract

Urban public spaces are not neutral; rather, they reflect deep-seated power structures and systemic inequalities that consistently and systematically restrict women's presence, access, mobility, and fundamental sense of security. These spaces are often gender-blind, shaped by norms, policies, and planning paradigms that ignore women's lived experiences, diverse needs, and daily realities, thereby perpetuating and reproducing gender-based discrimination across various urban scales. This study aims to present a comprehensive theoretical-analytical picture of the existing literature and to identify and categorize the macro dimensions of gender inequality in urban space. The primary objective is to introduce a reliable, multidimensional analytical framework for gender-sensitive urban planning and to critically highlight the significant theoretical and geographical gaps prevalent in research from Global South countries, advocating for context-specific approaches.

The present study employs a critical-narrative approach, interpreting urban spaces as socio-cultural constructs entangled with patriarchal power relations, and utilizes systematic thematic analysis as its core methodological tool. To build a robust theoretical foundation, twenty key scholarly books published between 1988 and 2024 were selected as primary resources. Their theoretical content, conceptual approaches, and central findings were meticulously compared, analyzed, and coded through an iterative process of thematic analysis. This allowed for the distillation of dominant paradigms, including feminist urban theory, intersectional analysis, and spatial justice frameworks. Additionally, to map the evolution and focus of the research field, approximately eighty related articles published between 2000 and 2024 were reviewed. These articles were further examined using advanced bibliometric techniques, specifically keyword trend

1. PhD Candidate, Department of urban planning and Design, Faculty of Art and Architecture, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran.

Email: arina.nasri@uok.ac.ir

0000-0002-1811-9101

2. Professor, Department of urban planning and Design, Faculty of Art and Architecture, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran (Corresponding Author)

Email: k.habibi@uok.ac.ir

0000-0001-5492-8259



associated with each approach can guide educators in tailoring studio activities to reinforce desired problem-solving and creative behaviors, thereby enhancing student engagement and learning outcomes.

In addition, the study underscores the importance of rigorous evaluation frameworks that combine expert-validated criteria with both quantitative and qualitative analyses. Such frameworks provide robust evidence of pedagogical effectiveness, ensuring that educational interventions are assessed systematically and comprehensively. By documenting the contributions of TRIZ and critical thinking interventions, this study contributes to the broader discourse on evidence-based design education and supports the development of innovative, research-informed instructional strategies in architecture.

In conclusion, the research establishes that both TRIZ and critical thinking approaches significantly improve problem-solving skills in architectural design education. TRIZ facilitates systematic contradiction analysis and creative solution development, while critical thinking enhances reflective reasoning, analytical inquiry, and evaluative thinking. The findings highlight the potential for integrating these methodologies into studio curricula to cultivate comprehensive problem-solving abilities, preparing students for the increasingly complex and dynamic demands of professional architectural practice. By demonstrating measurable improvements in student performance and documenting distinct behavioral patterns associated with each approach, this study provides a valuable model for curriculum development, pedagogical innovation, and assessment practices in architectural education globally.

Keywords: Architectural design process, TRIZ, Critical thinking, Architectural education, Problem-solving



systematic observation of 32 studio sessions, documenting student behaviors, interactions, strategies, and approaches to problem-solving. Thematic analysis of these observations enabled identification of distinct behavioral patterns associated with each instructional approach, providing a richer understanding of how students engaged with complex design tasks in practice.

The results indicated that the TRIZ group demonstrated notable strengths in identifying contradictions inherent in design problems and generating creative, systematic, and innovative solutions. Students in this group consistently applied inventive principles to resolve conflicting requirements and iteratively refined their design concepts to achieve novel outcomes. The critical thinking group, in contrast, showed superior performance in analyzing design assumptions, evaluating multiple hypotheses, engaging in structured questioning, and reflecting critically on their design decisions. Both approaches led to measurable improvements in problem-solving skills compared to the control group, which exhibited reliance on intuitive judgment, precedent-based strategies, and conventional problem-solving approaches, with less evidence of systematic analysis or inventive reasoning.

Thematic analysis of the qualitative data further supported these findings. In the TRIZ group, students frequently employed structured contradiction analysis, applied inventive principles in an iterative manner, and documented solution pathways systematically. Critical thinking students demonstrated reflective evaluation of assumptions, iterative questioning, and analytical reasoning in group discussions and studio critiques. The control group's behaviors were characterized by conventional strategies, including copying prior examples, limited iteration, and reliance on instructor guidance. These observations confirm that pedagogical interventions significantly influenced students' approaches to problem-solving and creative design.

Overall, the study demonstrated that both TRIZ and critical thinking interventions are effective for enhancing problem-solving skills in architectural education, though through complementary mechanisms. TRIZ supports the systematic identification of design contradictions and structured creative solution generation, whereas critical thinking promotes reflective analysis, hypothesis evaluation, and rigorous inquiry. The findings suggest that integrating elements of both methodologies within architectural studio curricula could offer a comprehensive approach to fostering versatile, adaptive, and analytically capable designers.

The implications of these results for architectural education are significant. First, the study highlights the limitations of traditional, intuition-based design instruction and emphasizes the need for evidence-based pedagogical strategies that actively cultivate higher-order cognitive skills, structured problem-solving, and creative thinking. Second, the successful adaptation of TRIZ and critical thinking approaches demonstrates their applicability in architecture, extending methodologies originally developed in engineering and philosophy to the context of design education. Third, understanding the distinct behavioral patterns

hand, emphasize analytical reasoning, hypothesis evaluation, reflective inquiry, and structured questioning to facilitate deeper understanding and informed decision-making in complex situations. By integrating these approaches into architectural design education, this research sought to determine how each method contributes to students' abilities to address the inherent challenges of open-ended design problems.

A quasi-experimental research design was implemented, involving three groups of ten students each. The first group participated in a TRIZ-based instructional intervention, which guided students in systematically analyzing design contradictions, applying inventive principles, and iteratively developing creative solutions. The second group received instruction based on critical thinking strategies, including structured exercises for hypothesis analysis, argument evaluation, questioning of assumptions, and reflective assessment of design decisions. The third group, serving as a control, followed the traditional studio curriculum, which focused on instructor-led guidance, precedent study, and conventional design exercises without specialized intervention. The interventions were conducted over a 16-week period, corresponding to the standard duration of the "Design Studio 1" course, and were integrated into regular studio sessions. During this time, all groups engaged in parallel design projects, receiving guidance appropriate to their assigned pedagogical approach, with a focus on cultivating problem-solving skills, creativity, and analytical reasoning.

To measure the effectiveness of the interventions, a set of evaluation criteria was developed based on the Delphi method and weighted using the Analytic Network Process (ANP). The Delphi process involved a panel of twenty experts in architectural education, design thinking, and problem-solving methodology, selected through a snowball sampling technique to ensure representation of diverse perspectives and professional expertise. Over multiple rounds, the experts identified key problem-solving competencies relevant to architectural design, including the recognition and resolution of contradictions, creativity and originality in solution generation, critical analysis of assumptions, and reflective inquiry in the design process. Following the Delphi rounds, the identified criteria were weighted using ANP, which accounts for interdependencies among criteria and provides a systematic method for assigning relative importance to each factor. This process resulted in a validated, structured framework for assessing students' design performance across multiple dimensions of problem-solving and critical reasoning.

All final design projects were evaluated using a checklist derived from the Delphi-ANP framework, ensuring that assessment was standardized, objective, and aligned with the research objectives. The checklist included multiple indicators: the ability to identify design contradictions, originality and inventiveness of solutions, analytical depth, coherence of design reasoning, and evidence of reflective and critical inquiry. Quantitative data from the scoring process were analyzed using analysis of variance (ANOVA) to detect statistically significant differences between the groups in terms of problem-solving performance. Complementing the quantitative analysis, qualitative data were gathered through



An analysis of architectural design education with a critical thinking approach and TRIZ theory compared to the traditional approach(Case study: Architectural Design Studio 1)

Mahsa Abdolhamidi¹, Vahdaneh fooladi², Zahra Sadat Saeideh Zarabadi³

Received: 2026-02-09, Accepted: 2026-07-03

Doi:10.22034/rau.2026.2085014.1307

Extended Abstract

The architectural design process is widely recognized as a complex, open-ended, and ill-structured activity that requires students to engage in multifaceted cognitive, analytical, and creative problem-solving strategies. Unlike well-defined problems that have clear solutions and step-by-step procedures, architectural design problems often present conflicting requirements, multiple constraints, and ambiguous objectives. Consequently, students need to develop skills that go beyond intuition, prior experience, or reliance on traditional design patterns. These skills include the systematic identification of contradictions, creative generation of alternative solutions, critical evaluation of assumptions, and reflective decision-making throughout the design process. Traditional architectural education frequently emphasizes intuitive approaches, precedent-based solutions, and instructor-guided outcomes, which may not adequately cultivate the higher-order cognitive skills necessary to navigate the complexity of real-world design challenges.

To address this educational gap, the present study investigated the effectiveness of two pedagogical approaches—TRIZ methodology and critical thinking strategies—compared to conventional teaching methods in enhancing the problem-solving abilities of undergraduate architecture students enrolled in the “Design Studio 1” course. TRIZ, originally developed as a systematic problem-solving methodology in engineering contexts, provides a structured framework for identifying contradictions within complex problems and generating inventive, novel solutions. Critical thinking approaches, on the other

1. Department of Architecture, SR.C, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: Mahsa.abdolhamidi@iau.ac.ir

 0009-0003-8113-3058

2. Department of Architecture, SR.C, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

Email: v.fooladi@iau.ac.ir

 0000-0002-0487-195X

3. Department of Urban development, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: z.zarabadi@iau.ac.ir

 0000-0002-3757-2809

lary — “modern” versus “traditional” — and did so not accidentally but along the same spatial vector that previous discourses had established.

The comparative analysis of five discourses shows that Mashhad’s spatial inequality emerged not from a single decision or era but through a cumulative historical process in which each discourse reinforced and intensified earlier spatial patterns. Three recurring features appear across most periods: (a) major physical interventions consistently directed development westward; (b) political power repeatedly disrupted the organic relationship between the shrine and the urban fabric; and (c) limited yet persistent forms of social resistance — from the legendary “old woman’s mosque” under the Timurids to neighborhood resistance during the Pahlavi era — reveal that the relationship between power and society was never entirely unilateral. These genealogical findings do not claim deterministic causality but rather expose discursive-historical patterns that gradually solidified into a structural condition.

The study advances two theoretical propositions. First, the spatial structure of each era functioned both as an instrument of power and as the basis for reproducing that power in subsequent periods, creating a cumulative cycle that transformed historical contingencies into durable structures. Second, explaining spatial inequality through supposedly natural factors such as topography or climate is itself part of a discourse that obscures its historical-political origins; challenging this naturalization is therefore a prerequisite for meaningful policy intervention.

For urban planning, the findings suggest that Mashhad’s spatial inequality constitutes one of the least-recognized roots of present spatial imbalance, alongside natural, economic, and modern policy factors. Effective rebalancing strategies must therefore address this historical depth rather than relying solely on technical or physical solutions. The study also identifies two interconnected fractures — class inequality and the alienation of the shrine from the city’s living fabric — which cannot be addressed separately. Future research should examine post-Revolution power discourses, and investigate social resistance discourses in greater depth.

Keywords: Foucauldian Genealogy, Spatial Inequality in Mashhad, Historical Street of Mashhad, Discourse of Power in the City



of political authority. Crucially, all major Timurid interventions — the mosque, the Chahārbāgh complex, the endowed estates of Sarda and Sa‘dābād — were concentrated to the west (the “upper head,” *bālā-sar*) of the shrine, planting the first seeds of a west–east spatial differentiation.

III — The Safavid-Shāh ‘Abbāsī Confluence of Power and Religion (10th–11th centuries AH). This discourse produced the single most consequential physical intervention in Mashhad’s urban history: the construction of *Khiyābān-i Mashhad* (the Mashhad Avenue) by Shāh ‘Abbās I. Motivated by geopolitical imperatives — competition with the Ottoman Empire over pilgrimage revenues and the need to consolidate the northeastern frontier against Uzbek threats — Shāh ‘Abbās transformed the entire city into an instrument of political-religious messaging. The avenue, running through the expanded courtyard (*Sahn-i ‘Atīq*) and punctuated by two gates, imposed a linear geometric order on the city’s hitherto radial structure. Every pilgrim entering the shrine had to pass through the royal street: a spatial argument that the Shah mediated between subject and Imam. The avenue’s westward extension was approximately twice its eastward extension, amplifying the Timurid bias and institutionalizing the “upper–lower” polarity. What had been a topographic description became, through this intervention, a socio-spatial hierarchy.

IV — Flight to the Margin (12th–13th centuries AH). The post-Safavid period, encompassing the Afshārid and Qājār eras, is characterized by a shared spatial logic: power withdrew from the urban center and established itself at the periphery. The construction of an *arg* (citadel) by Malik Maḥmūd Sīstānī’s troops at the city’s edge introduced a new pattern — power no longer along the avenue connecting shrine to city, but in a fortified enclave apart from the urban flow. Nādir Shāh, who made Mashhad his capital, expanded the Timurid Chahārbāgh into a royal palace complex in the upper (western) avenue zone while simultaneously neglecting broader urban development. The *arg*–non-*arg* duality reproduced the class cleavage along the same westward vector that the Safavid avenue had established. What the avenue had once used to *connect* power and religion now *separated* elite from popular space.

V — Continuity of Inequality through Imposed Modernization (14th century AH/Pahlavi era). The Pahlavi period introduced modernist discourse but reproduced the inherited spatial logic. In the first Pahlavi era, the establishment of a municipal administration (1304 SH), the construction of *Khiyābān-i Arg* (1307–1309), and the concentration of modern state institutions — city hall, national bank, military headquarters, public garden — along the western axis created a new administrative-recreational pole in the west. The demolition of cemetery and caravanserai fabric around the shrine, followed by the encirclement of the holy precinct with wide roads (*falaka*), severed the organic connection between shrine and city. Under the second Pahlavi regime, the 1345–1346 Master Plan and urban renewal schemes around the shrine accelerated both processes: westward urban expansion (Boulevard-i Wakīlābād, the Ahmadābād residential district) and the physical isolation of the shrine from the living city. Modernization, in short, reproduced the historic upper–lower binary under new vocabu-

knowledges, beliefs, and practices that in any given historical moment determines what counts as “natural,” “necessary,” or “legitimate” in urban development. *Technologies of power* refers to the concrete, material instruments — streets, walls, gates, courtyards — through which power is exercised, stabilized, and reproduced in space. *Spatial inequality* is treated as a descriptive concept denoting the uneven distribution of opportunities, amenities, and environmental quality across the city, distinguished analytically from the normative concept of spatial injustice, though several of the historical discourses examined contain dimensions of the latter.

The research adopts a qualitative, critical paradigm. Genealogy serves as the overarching approach; historical research with documentary and library analysis serves as the method. Sources include local and general histories, travellers’ accounts, historical cartography, and contemporary secondary scholarship. Interpretive-qualitative analysis treats texts and maps not as transparent historical records but as discursive evidence from which patterns of power, semantic ruptures, and the politics of built form can be recovered.

The analytical process follows a five-step operational model: (1) identification of the contemporary problem (spatial inequality) and its decoupling from reductionist geographical or economic explanations; (2) determination of the genealogical starting point — the martyrdom of Imam Rizā (203 AH/818 CE) and the formation of the first urban nucleus around his shrine; (3–4) excavation of the power discourses operating across successive historical periods, with particular attention to ruptures, contingencies, and the pivotal role of the Safavid street construction; and (5) articulation of the connection between those historical transformations and contemporary spatial patterns.

Four criteria guide the identification and demarcation of discourses: the *nature of power* (religious, political, military, modernist); the *type of physical intervention* most emblematic of the dominant discourse; the *spatial orientation* of development (which areas were privileged and which were marginalized); and the *form of the relationship between political power and the shrine*.

I — Devotion and Pragmatism (203–617 AH). The city’s formative phase was characterized by organic, radial growth centered on the shrine. Political authorities — Samanids, Ghaznavids, Seljuqs — acted primarily as facilitators of pilgrimage, constructing walls, mosques, bazaars, and caravanserais around the holy precinct without imposing a directional logic on growth. No spatial direction held priority over another. This balanced centripetal pattern constitutes the “baseline condition” against which subsequent deviations acquire analytical significance.

II — Timurid Rupture (8th–9th centuries AH). The survival of Mashhad during the Mongol devastation of Khurasan transformed it into the region’s most important city and eventually a secondary capital of the Timurid realm. The construction of the Gawhar-Shād Mosque (818–821 AH) — physically larger and taller than the shrine itself — marked a fundamental shift in the logic of power: from service to the sacred to the *instrumental use* of religion for the display



Historical Roots of Spatial Inequality in Mashhad: A Critical Genealogical Analysis of Urban Physical Transformations from the Beginning to the Pahlavi Era

Ahad Nejad Ebrahimi¹, Mahmoud Naghavi²

Received: 2025-06-07, Accepted: 2026-06-27

Doi: 10.22034/rau.2026.2058579.1208

Extended Abstract

Mashhad, Iran's second largest metropolis and one of the world's major pilgrimage destinations, displays pronounced spatial inequality commonly attributed to natural, climatic, or topographic conditions. The familiar "upper city–lower city" divide — *bālā-shahr* versus *pāyīn-shahr* — is often explained through geography: the western areas are higher, cooler, and therefore naturally attracted affluent settlement. This study challenges that naturalization. Using Foucauldian genealogy as its theoretical and methodological framework, it argues that what appears geographically inevitable is actually the sedimented result of successive power-laden interventions in urban space over twelve centuries.

Existing scholarship on Mashhad's spatial inequality largely falls into two disconnected streams. Quantitative studies (Rahnamā & Zabīhī, 2011; Khākpūr et al., 2018; Pūrrāhdārī et al., 2023; Rezā'ī et al., 2024) document the uneven distribution of housing quality, public services, and environmental amenities, effectively describing what inequality looks like. Descriptive urban-history studies (Sayyidī-Farkhad, 2013; Natāq & Hosaynzāde, 2023) trace the sequence of physical transformations but rarely examine the power relations embedded within them. The present study occupies the epistemological gap between these approaches: rather than measuring inequality, it genealogically investigates the discursive-historical processes through which inequality was produced and normalized.

The study is grounded in Michel Foucault's genealogical approach, which treats present-day social problems as the contingent products of historically specific power relations rather than as natural or inevitable conditions. Three Foucauldian concepts organize the analysis. *Discourse* is understood as the ensemble of

1. Faculty of Architecture and Urbanism, Tabriz Islamic Art University, Tabriz, Iran.

Email: ahadebrahimi@tabriziau.ac.ir

 0000-0001-6025-1942

2. Faculty of Architecture and Urbanism, Tabriz Islamic Art University, Tabriz, Iran (Corresponding Author)

Email: m.naghavi@tabriziau.ac.ir

 0009-0002-2668-807X

among spatial, physical, and functional dimensions. This indicates that contemporary developments can achieve morphological coherence when supported by structured street layouts, service provision, appropriate densities, and physical quality. Convergence depends less on historical age than on the coherence among design, configuration, and activity systems.

At the same time, results confirm that space syntax indicators alone cannot fully explain neighborhood quality. While integration, depth, connectivity, and choice reveal crucial aspects of configurational structure, they primarily describe geometric relationships. Neighborhood quality, however, emerges from the interaction of spatial logic with land-use distribution, environmental conditions, and built-form characteristics. High integration does not automatically guarantee functional vitality unless supported by complementary physical and social factors. Thus, configurational analysis constitutes a necessary but insufficient condition for comprehensive evaluation.

The primary contribution of this research lies in proposing a quantitative and integrated framework for assessing convergence among spatial, physical, and functional systems. By combining space syntax, AHP weighting, and GIS classification, the study advances beyond single-dimensional analyses and provides a practical tool for identifying alignment or imbalance within neighborhood structures. The framework enables planners to determine whether spatial potential corresponds with functional accessibility and physical efficiency.

In conclusion, the study demonstrates that neighborhood quality in Qazvin results from the convergence of spatial configuration, physical organization, and functional distribution. Urban planning and design interventions should therefore adopt an integrated perspective, addressing relationships among street networks, built form, land use, services, and density simultaneously. The proposed analytical model offers a transferable approach for evaluating and enhancing neighborhood performance in Iranian cities and comparable urban contexts.

Keywords: Urban morphology; neighborhood quality; space syntax; spatial-functional convergence; Qazvin



and neighborhood cohesion. The configurational framework thus plays a decisive role in shaping patterns of movement, accessibility, and interaction.

According to the AHP-based evaluation, 65 out of 112 neighborhoods—approximately 58 percent—fall within the “good” and “excellent” categories, covering more than half of the city’s area. These neighborhoods exhibit a balanced combination of functional diversity, appropriate density, favorable street ratios, stable residential structures, and adequate access to services. The findings confirm that neighborhood quality emerges from the interaction of spatial accessibility, physical coherence, and functional efficiency rather than from isolated variables. Convergence is strongest where these dimensions reinforce one another.

Comparative analysis indicates that integration and spatial depth demonstrate the strongest correlation with overall neighborhood quality. Areas with higher integration values and balanced depth tend to achieve superior multi-criteria scores. In contrast, connectivity and choice—more closely associated with local circulation—show weaker correspondence with overall quality rankings. This suggests that macro-scale spatial configuration exerts greater influence on neighborhood performance than micro-scale movement indicators alone. The broader structural position of neighborhoods within the urban network significantly affects their functional vitality and physical stability.

Based on the correspondence between syntactic indicators and AHP results, Qazvin’s neighborhoods can be categorized into three groups. The first group consists of highly convergent neighborhoods, where spatial configuration aligns closely with physical and functional conditions. Many of these areas are located near central corridors and benefit from coherent street networks, diverse land uses, and stable built form. Their centrality enhances service concentration and social interaction, resulting in strong performance across analytical methods.

The second group includes moderately convergent neighborhoods. In these areas, partial alignment exists among dimensions, but inconsistencies remain. For instance, a neighborhood may possess a coherent spatial structure yet lack functional diversity, or it may display acceptable physical conditions without adequate spatial integration. These neighborhoods, often situated in intermediate fabrics, represent zones with significant potential for improvement through targeted interventions addressing specific deficiencies.

The third group comprises divergent neighborhoods, characterized by substantial gaps between spatial configuration and physical-functional conditions. In some cases, limited integration restricts access to services; in others, functional or physical deficiencies undermine spatial potential. Such divergence indicates uncoordinated development processes. Effective improvement therefore requires integrated, multidimensional strategies rather than isolated physical upgrades.

An important finding is that convergence is not confined to historical areas. Several neighborhoods in northern Qazvin also demonstrate strong alignment

neighborhood structure. Urban neighborhoods are shaped through the interaction of spatial organization, physical fabric, and functional systems. An assessment confined to only one dimension may therefore yield incomplete conclusions. Addressing this gap, the present research proposes and applies an integrated analytical framework to evaluate the convergence among spatial, physical, and functional dimensions in the neighborhoods of Qazvin.

The principal objective of this study is to determine how the spatial configuration of the street network, the physical structure of urban fabric, and the distribution of functions and services converge or diverge at the neighborhood scale. Qazvin was selected as the case study due to its diverse urban structure, encompassing a historical core, intermediate fabrics, and recently developed northern districts. This layered morphology provides a suitable context for examining varying degrees of convergence. The study assumes that neighborhood quality results from the interaction of multiple components rather than a single determinant. Accordingly, a three-dimensional conceptual model was designed to analyze the spatial, physical, and functional aspects within an integrated framework.

Methodologically, the research combines space syntax analysis with multi-criteria decision-making using the Analytic Hierarchy Process (AHP). Space syntax was employed to evaluate the configurational logic of the street network and the relative position of neighborhoods within the citywide spatial system. Four key syntactic indicators were analyzed: integration, depth, connectivity, and choice. Integration reflects accessibility and potential centrality within the network. Depth indicates relative spatial distance and levels of segregation. Connectivity measures the number of direct links of each spatial unit, and choice represents the likelihood of a segment being used as part of movement routes. Together, these indicators reveal the hierarchical organization, accessibility patterns, and configurational roles of neighborhoods within Qazvin.

Simultaneously, physical and functional indicators were identified and weighted using expert evaluation through the AHP model. These indicators included functional diversity, street ratio, population density, characteristics of residential plots, accessibility to neighborhood services, and physical stability of the urban fabric. Integrating expert-based weighting with configurational analysis enabled a more comprehensive assessment of neighborhood quality. The collected data were processed and spatially classified in a GIS environment, allowing the mapping of quality levels and convergence patterns across 112 neighborhoods of Qazvin.

The space syntax analysis demonstrates that Qazvin's spatial structure is relatively legible and hierarchical. The primary urban network functions as a connective backbone linking the historical center with intermediate and newly developed areas. At the same time, measurable spatial depth within neighborhoods contributes to territorial definition and local identity. This combination of citywide accessibility and localized depth suggests that Qazvin's spatial organization possesses a balanced structure capable of supporting both mobility



Re-examining urban morphological components of the urban space to achieve an analytical approach for the convergence of spatial, structural, and functional organization of neighborhoods in the city of Qazvin¹

Nafiseh Jamali², Seyyed mohamad Reza Khatibi³, Manouchehr Tabibian⁴

Received: 2026-02-08, Accepted: 2026-06-27

Doi: 10.22034/rau.2026.2084469.1305

Extended Abstract

Purpose

Urban morphology has evolved substantially since the late nineteenth century. Early morphological studies primarily concentrated on the physical form of cities, including street patterns, blocks, plots, building types, and historical transformations. Contemporary approaches, however, extend beyond physical description to examine the relationships among spatial configuration, functional systems, human activities, and processes of urban change. Within this broader framework, the city is understood as a dynamic socio-spatial system in which built form, movement networks, land-use distribution, and everyday practices interact continuously. This conceptual expansion has positioned urban morphology as a powerful analytical lens for interpreting how neighborhoods function, how they transform over time, and how their spatial and physical characteristics influence urban quality.

In Iran, urban morphological studies have expanded significantly over the past two decades. Nevertheless, many investigations remain limited to single-dimensional analyses. Some focus predominantly on physical form, others on spatial configuration, and still others on land-use patterns. While such approaches provide valuable insights, they often overlook the integrated character of neigh-

1. This paper extracted from the Dissertation of the first author titled "Developing an optimal physical model of discrete urban textures with an emphasis on contextualization (case study of Mehregan urban area and Qazvin city)", by guidance of the second author and advice of the third author in (2026), in progress in the Faculty of Architecture and Urban Planning, Qazvin Azad University.
2. PhD student in urban planning, Department of urban planning, Qa.c, Islamic Azad University, Qazvin, Iran.
Email: Nafisejamali88@gmail.com  0009-0002-6377-1390
3. Associate Professor, Department of Urban Planning, Qa.c, Islamic Azad University, Qazvin, Iran (Corresponding Author)
Email: khatibimohammadreza@gmail.com  0000-0002-7784-2922
4. Professor, Department of Urban Planning, Tehran University, Tehran, Iran.
Email: matabibian@yahoo.com.au  0000-0003-1423-4652



Title	Pages
☐ Re-examining urban morphological components of the urban space to achieve an analytical approach for the convergence of spatial, structural, and functional organization of neighborhoods in the city of Qazvin Nafiseh Jamali, Seyyed mohamad Reza Khatibi, Manouchehr Tabibian	4
☐ Historical Roots of Spatial Inequality in Mashhad: A Critical Genealogical Analysis of Urban Physical Transformations from the Beginning to the Pahlavi Era Ahad Nejad Ebrahimi, Mahmoud Naghavi	8
☐ An analysis of architectural design education with a critical thinking approach and TRIZ theory compared to the traditional approach(Case study: Architectural Design Studio 1) Mahsa Abdolhamidi, Vahdaneh fooladi, Zahra Sadat Saeideh Zarabadi	12
☐ Whose City? Analyzing Gender Inequality in Urban Public Spaces: A Critical-Narrative Review Arina Nasri, kyoumars Habibi	16
☐ The Metropolis, Loneliness, and the Suspension of the Lived Experience of the Modern Subject in Minimalist Cinema: A Phenomenological Analysis of Three Selected Scenes from My Dinner with Andre Davoud Goudarzi, Mohammad Massoud, Ahmad Alasti, Seyed Mohammad Rashtian	20
☐ The role of environmental factors of architectural educational environments on the promotion of students' creative thinking Fatemeh Ahmadi, Mohammadmehdi Soroush, Gholamreza Talischi, Mahdi Shaabanian	24
☐ Urban Street Regeneration with an Emphasis on Enhancing Environmental Quality and Citizen Presence: A Case Study of Sattarkhan Street, Shiraz, Iran Hamideh Zaeimi, Yaghoub Peyvasteh Ga	28



Rahpooye Memari-o Shahrsazi
(Quarterly Journal of Architecture and Urbanism)
Vol. 5, No. 19, Autumn 2026

Director in-charge: **Mohammad Hossein Saei**
Editor in-chief: **Asghar Mohammad Moradi**
Published By: **Soureh International University**

Editorial and Advisory Board Members

- | | |
|--|--|
| ■ Mohammad Hossein Saei
President of Soureh International University and
Assistant Professor, Department of Communication,
Faculty of Communication and Media, Islamic Republic
of Iran Broadcasting (IRIB) University, Tehran, Iran. | ■ Naser Barati
Associate Professor, Department of Urbanism,
Faculty of Architecture and Urbanism, Soureh
International University, Tehran, Iran. |
| ■ Seyed Gholamreza Islami
Professor, Department of Islamic Architecture,
Faculty of Architecture and Urbanism, Soureh
International University, Tehran, Iran. | ■ Hossein Zabihi
Associate Professor, Department of Urban
Development, Faculty of Art, Architecture and
Urban Planning, Science and Research Branch,
Islamic Azad University, Tehran, Iran. |
| ■ Hossein Soltanzadeh
Professor, Department of Architecture, Faculty
of Architecture and Urban Planning, Islamic Azad
University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran. | ■ Abdulhamid Noghrekar
Associate Professor, Department of Architecture,
Faculty of Architecture and Urban Planning,
University of Science and Technology, Tehran, Iran. |
| ■ Alireza Einifar
Professor, Department of Architecture, Faculty
of Architecture, University College of Fine Arts,
University of Tehran, Tehran, Iran. | ■ Mehran Houshiar
Associate Professor, Department of Advanced
Studies in Art, Faculty of Art, Soureh International
University, Tehran, Iran. |
| ■ Rima Fayaz
Professor, Department of Architectural technology,
Faculty of Architecture and Urban Planning,
University of Art, Tehran, Iran. | ■ Heidar Jahanbakhsh
Associate Professor, Department of Architecture,
Faculty of Architecture and Urbanism, Payame Noor
University, Tehran, Iran. |
| ■ Minou Gharehbaglou
Professor, Department of Architecture, Faculty
of Architecture and Urbanism, Tabriz Islamic Art
University, Tabriz, Iran. | ■ Azadeh Shahcheraghi
Associate Professor, Department of Architecture,
Faculty of Art, Architecture and Urban Planning,
Science and Research Branch, Islamic Azad
University, Tehran, Iran. |
| ■ Asghar Mohammad Moradi
Professor, Department of Architecture, Faculty of
Architecture and Urbanism, Soureh International
University, Tehran, Iran. | ■ Najme Dashtaki
Assistant Professor, Department of Urbanism,
Faculty of Architecture and Urbanism, Soureh
International University, Tehran, Iran. |
| ■ Ghasem Motalebi
Professor, Department of Architecture, Faculty
of Architecture, University College of Fine Arts,
University of Tehran, Tehran, Iran. | ■ Sareh Nikabadi
Assistant Professor, Department of Interior
Architecture, Faculty of Architecture and Urban
Planning, Soureh International University, Tehran, Iran. |

Executive Director: Sareh Nikabadi

Preparation, Printing, and Publication: Soureh International University Press
Persian Section – Technical & Literary Editing, Layout: Vahid Rouzbahani

Website: <http://rau.soore.ac.ir>
Email: architecture.rahpooyeh@soore.ac.ir





Rahpooye Memari-o Shahr-sazi
(Quarterly Journal of
Architecture and Urbanism)
Vol. 5, No. 19, Autumn 2026